

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

سید محمد علی بن سید محمد مراد
فرموده است که هر که در این کتاب

تسبیح اولی



شیرین

مشق به نام و شریف است و هر که در این کتاب
تسبیح اولی

در طبع هر طبعی

یہ سال نیز بہت ہی طبعی طبع ہو کر فریادوں کے واسطے ہوا کہ بہت
 علوم و فنون اظہار اور مجاہد یعنی رہا غنائت۔ طبابت۔ انبیات
 کائنات۔ طلاق۔ طبع۔ تاریخ۔ جغرافیہ۔ اورب۔ کہدایات۔ نباتات
 و غیرہ کے کتبہ کیا جاتے تھے۔
 محمد بن عبد اللہ کا بڑا بیٹا علی بن ابی طالب کو آزاد و سرور ہو کر چالیس
 ہجری میں کے تیار کر کے کعبہ بنائے اور دلائی انبیاء کے ساتھ
 صحیح صحیح رکھیں صحیح لکھے جاتے ہیں۔

مذہب اور دینی بنیادوں کی ترقیوں کی ذمہ داری مندرجہ ذیل اور ذرا دیکھو

میں نے یہ سب کچھ لکھ دیا ہے کہ اللہ کی رحمت سے یہ سب کچھ ممکن ہے۔

شرح قیمت کتاب سند و ذیل است
در حد صد روپے شریعت کے ہیں اور اس سے علاوہ بیس

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

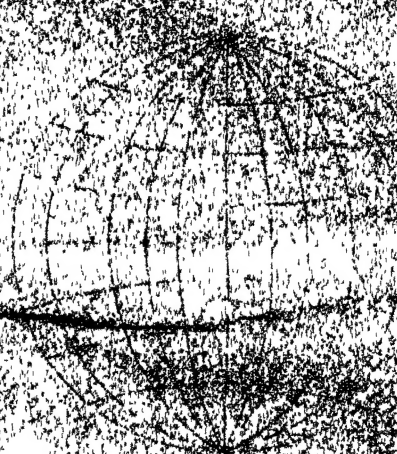
سید محمد علی

اور جو صاحب ملکہ بن قشرب فرما مکتب بن اداں سے فی رسالہ
 و اتح مولہ جو صاحب اس رسالت میں ہیں اور کہ رقم سکھائی اور وہ سواک سکھائی
 اور رسالہ کی خبر دی ہیں صاحب کو نظر ہو گا کہ صاحب بن یحیٰی و لکھنویوں تو صاحب حسین
 رسالت و فرستہ لکھنوی سب کو غلط و غلط ہے غیر خواہ ہندوستان آدوں کے نام ہوا اور
 ہندوستان ہندوستان کے کسی بروکس اور لکھنوی کے نام نہ آئے ہوا اور کہیں حضرت کو
 فی غلطہ نہ تو براہ ہرانی ہندوستان خط انکاری مطلع فرمائیں۔ اور جو صاحب خبر لکھا
 ہے مطلع فرمائیں کہ اوکھانامہ و ج کتا خبرداران مستقل کیا جا چکا اور جو صاحب بدینے
 و زبانہ و رادوں کے لکھا کر سکتے اور لکھنوی قیمت ادا کرتی ہو گی۔

و قیمت و خبر ہندوستان بہت پاکستہ و سی ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی
 اور کہ ہندوستان و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی
 و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی

اہمیت الطبايع اشتہارات

اس رسالہ میں اشتہارات مفید عامل اور عام اہمیت برحق ہو گا
 و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی
 و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی
 و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی
 و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی
 و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی و ہندوستان کے خبریں و خط لکھنوی



تعلیم و تربیت

ایة امة دانست لسلطان العلم فقد استوت علی عمر السعفی

انسان را با جلالت قدر و عظم شأن و قوت ادراک و حدت ذهن و وجود قوی
و سعه عقل و صنایع بدیعه و اختراعات عجیبه ای که با خارق عادات و عجاایب و عجاایب و عجاایب
و تیزی فکر که از ارضیات و رگدشته بد تطاول با سمانها دراز کرده است عجیب و غریب
حالت و جبر و اخلاق و پیدایشی است - زیرا آنکه انسان چون تولد می شود
و از کمون ببر و زو از غیب بشود و جلد می کند و قدم بر عرصه وجود می نهد از همه حیوانات
پست تر و عاجز تر و نادان تر می باشد - هر حیوانی که زائیده می شود بیارای فطرت و الهام
الهی جمیع مضار و منافع خود را میداند و دشمن جان خویش را می شناسد و در ماکل و مشتر
و معیت محتاج به علم نیست و در دفع و جلب و تقارب و متافرو و صیانت وجود مستأنده
و اما انسان چون بدین عالم پایی بند و معیشت ساده و کتابت ناموشته و زینت
باز و بجز فطرت بسیطه و قوه محضه و طبیعت صرفه چیز دیگری در وی نیست - زیرا که
از تریاق نیز نمیدهد و قریب را از بعید فرق نمیکند و توانا بر ادراک مصالح و مفاسد
و منجیات و مهلکات نیست و قدرت بر دفع منافرات و اکتساب ملائکات ندارد و ضرورت
معیشت و لوازم حیات را نمیداند و از اکل و شرب و پوشش و عیال و زینت و زینت و زینت
ایستاد و حرکت کردن نمیشناسد نه صفات حسه و نه خواصه و نه فاعل و نه مستوف
و امن و محنت را آگاه نموده است - و با کمال انسان در عین قلی و احمیت بلا ص

و ماده ایست بدون نقش و اثر به پدر و مادر و خویش و اقارب آنچه در خود دارند از اخلاق
 و نیایاد عادات و آداب و افکار و روان مولود جدید برور ازمان و دبیعه میگذارند و بصورت
 آنها را مقبول افتد و امسور ساخته و آنچه ایشانرا پسند آید در و نقش میکنند و آنرا
 بعد از بی رنگی بدون خود رنگ کرده در جمیع امور مماثل خویشین میسازند و اگر پدر و مادر
 و خویشاوندان او متخلق با خلق فاضله و متصف با آداب پسندیده و دارای افکار عالی
 بوده باشند البته آن مولود جدید را بواسطه کسب این امور که بواعث حقیقیه نیکی است
 سعادت مطلقه دست خواهد داد و الا در بهوات شقا و بختی و حفر پاهی آفتاب و در بنجها
 و وادیهای بلایا و مصائب و افتاده بخت رذائل و آداب ناستوده و افکار خسیسیه
 از آنها استحصال نموده است از سعادت بالکلیه محروم میگردد و چون باحوال پدر
 و مادران نظر اندازیم ظاهر می شود که آنها غالباً از خود چیزی ندانسته اند بلکه هر چه
 در ایشان بوده است از نیکی و بدی و استقامت و اعوجاج همه بجهت ارشاد و دبیعه بوده است
 و حلقات این سلسله را آخر بیلبار و دانشمندان و پیشوایان آنها منتهی خواهد گردید
 لهذا اگر ما فزیه بین بصیرت و بنیائی را بر دیده عقل نهاده از خیایای عقلی هراستسته
 از ازم و از زوایای نفوس هر قوسه از اقوام و از مکامن عادات هر عیشیه از
 عشایر تعقیبش نمایم بغیر از افکار علما و اخلاق دانشمندان و سیرت پیشوایان آنها هیچ چیز
 دیگر چه خور و بوده باشد چه بزرگ در ایشان نخواهیم دید - پس فی الحقیقه سائق و قائم
 و روح حیات و محرک و دلاب هر اتنی از ازم علما و پیشوایان آن امت میباشد و علمای
 آن قوم را اگر افکار عالی و نفوس همزه و عادات جمیله بوده باشد هدایت جموعه ایشانرا
 آنگاه فائز و از یاد و بخت و نصاریست تازه دست خواهد داد و دهگی آنها و آن بخوت

و ششم وسزت نفس سلامت طوبه و اتحاد کلمه و محبت نامه و بصیرت و بینائی منتصف خواهند گردید
 و چون مجموع این امور آنها را حاصل گردد بے هیچ ریبی بر مدارج نیک بخشی ارتقا نموده
 غنا و ثروت و امنیت و راحت و علو شان و نبوی را استحصل و سعادت ابدیه فائز
 خواهند گشت - و اگر پیشوایان آن قوم خود را عالم نامیده و در واقع نفس الامر
 از علم حقه بی و از افکار عالییه بهره نداشتند باشند و یا اخلاق و عادات خود را
 نهذب و تعدیل نکرده باشند البته پیران ایشان بجاه ضلالت افتاده و آن
 امت را فقر و فاقه و شقاق و نفاق فرا گرفته رفته رفته اجزای آن که عبارت از
 احاد امت بوده باشد رومی بتلاشی آورده بالمره مضلل و نابود خواهد گردید -
 و چون تأثیرات پیشوایان و رادم و عظم شان علماء کالمین و مضار و مفاسد
 ناقصین عالم نما روشن گردید پس باید دانست که خست و شرف و قوت و ضعف
 معلومات چه در عالم کبیر و چه در عوالم صغیره و چه در افعال اختیاریه انسان حسب
 ملل آنهاست و در هیچ عالمی از عوالم ممکن نیست که خسیس ملت شریف و یا خود ضعیفی
 علت قومی گردد - و در اعمال انسانیه هیچ عملی اشرف و اقوی از اعمال فکر در طرق
 سعادت و استعمال نظر و دقائق علوم حقه و معارف صدقه نباشد - و وجه اشرف
 بودنش بدانچه گفتیم ظاهر شد و اما اقوی بودنش از جمیع اعمال بحجت آنست که دشوار
 و ثقل هر صناعتی از صناعات و گران و ثقیب هر حرفه ای از حرف بر عضو مخصوص
 و جارجی مخصوصه میباشد و سایر اعضا و جوارح را در عین اشتغال بدان عضو
 نوعی راحت و آرامی حاصل است - و بار و گرانای اعمال فکر در علوم بر مجموع عصبی
 و دماغ میباشد و چون مجموع عصبی را کلال و ضعف پدید آید جمیع اعضا و جوارح را

تا توانی و سستی و جنگلی فرا خواهد گرفت. لهذا باید که علت آن در نهایت شرف و قوت بوده
 تا آنکه او در عالم وجود درآید و صورت جسمی پذیرد. پس مجرد احتیاج طبقه ارباب صناعت فکریه
 در عالم تعاون و توازن با اعمال سایر طبقات انسان موجب علت صناعت آن طبقه نخواهد شد
 چنانچه نفس آن احتیاج در سایر طبقات علت و باعث اعمال و حرف می شود و جهت آنکه اولاً
 خود احتیاج با اعمال سایر طبقات اقتضا نمیکند مگر عملی را که معادل سایر اعمال بوده باشد
 در شرف و قوت و مصوبیت و دشواری چونکه مقصود درین هنگام مجرد مساوی خواهد بود
 و اما مقدار شرف صناعت فکریه و قوت و دشواری آنرا بیان کردیم و ثانیاً احتیاجات
 این طبقه با اعمال طبقات دیگر فی حد ذاتها بسیار کم است زیرا آنکه غالب احتیاجات
 مرسوم بنیکد یگر از برای کمال و سعیش و زینت در ملابس و زخرف در مساکن و تأنق
 و تامل و توغل در شهوات است و ارباب این طبقه را سوء عقل از لذذات ملابس و شهوات
 و مساکن مزخرفه منزه ساخته و اعمال فکر و استعمال مجموع معصبی موجب فتور سایر اعضا
 و جوارح آنها گردیده ایشان را از تأنق و تامل و توغل در شهوات محروم نموده است
 خصوصاً که این جماعت علی الدوام سراپه شهوات و لذذات را که شهبویه و جوافی
 بوده باشد در راه طلب علوم و معارف صرف مینماید پس واجب شد که سببی فعال
 و باعث دیگر که مؤثر با احتیاج این گروه منظم شود تا آنکه این مجموع علت صناعت
 فکریه تواند شد. — چون اعمال بدنیه و افعال نفسانیة انسان استقرار شود
 هیچ عملی فعال و هیچ فعلی مؤثر در آنها یافت نمی شود که بنحیه احتیاج آنفرقه شده تمام
 علت تمامه اعمال فکریه گردد و بدینسان جماعت را بر تحمل بار گران و حمل ثقیل این صناعت
 مگر محنت حقه و اعتراف بشرف علم و تبخیل و توقیر و تعظیم بنحیه ارباب آن چنانچه شاید بدو

و تجرب و نیز حقیقت این استنباط ولالت میکند زیرا اکتفا شایده میکنیم که اکثر علوم و معارف و وفو علیا
و فضلاء و بسیاری مولفات و مصنفات و ممالک با ناز و شرف منزلت و عظم مقدار اهل علم است
و رزق و اهالی آن ممالک حتی در بعضی بلاد چون شرف خداوندان معارف بدرجه رسیده است
که هیچ شرف و عزتست بدان پایه نوازند رسید و جمیع مراتب پیش آن مرتبه جلیله پست و خفیه
گردیده است علم را چنان صعود و عروجی حاصل شده است که پس مانند گمان عالم انسانی بنظر آید
برصدی خیال هم ادنی پایه او را دیدن نتوانند و تالیفات و تصنیفات آنقدر بسیار گردیده است
که نادانان حساب و شمار آنها را هم ندانند چون ظاهر شد که احترام احوال است شرف
منزلت عالم موجب حصول علوم حقه است و حصول علوم حقه علت وجود سعادت مطلقه است
الکون با هزار تأسف و اندوه میتوان گفت که سبب فقر و فاقه و مسکنت و ذل و بدبختی
اهالی مشرق زمین از آن است که آنها هیچ وجه مقدار علم و عالم را نمیدانند و شرف و منزلت
و دانشمندان را نمیشناسند و خداوندان معارف را توقیر و تعظیم نمیکند و چنان خیال می کنند
که علم صناعتیت فضول و زائد و پیشه ایست بی فائده و بی شرف و کار و حرفه بیگانه است
لهذا عدد علماء در آنها آنقدر کم شده است که بانگشت شمار توان کرد و این را ندانند
که جمیع سعادت آباء و اجداد ایشان بلکه جمیع سعادتیکه در عالم یافت شده است نتیجه
علم و معرفت بوده است - و این را ادراک نکرده اند که آنها سزاوارترند بتعظیم علم و عالم از دیگران
اولاً از برای اینکه مرض را بطیب احتیاج بیشتر است از صحیح المزاج و ایشان بالبداهه همگی مبتلاست
بمرض مسکنت و ذلت و این بیماری را بطیبی بجز عالم معارف کی خواهد یافت شد و ثانیاً چون نظر کنیم
بر اهالی مشرق می بینیم که جل آنها از اولاد علماء و حکماء و عرفاء و فضلاء و انبیاء و کرام و مشرکین
مباشند پس آنها احقند بتجید و تکریم و رشد آباء و خویشین از دیگران که اجداد ایشان

را یکی دوشمی و بر پری (یعنی جنگلی) بوده اند و اگر امانی مشرق زمین از زمین غفلت بسیار نشوند
اصلاح شأن خویش و خلاصی از بیماری ذل و بیماری بی تکلیف و انشمنان نموده البته آنها رفته رفته
استغیر باشد مفضل و نابود خواهند گردید و شرف آباد و اجداد خود را ببار و ننگ مهمل خواهند نمود
و عجیب آنست که این بباران بیماری که بجای احترام طبایعی خود که ملایم بوده باشند سعی می کنند
در توقیر اغنیاء و تجلا و کوشش نمایند در تعظیم اولاد ظالمان و ستمکاران و بعد بلیع بجا می آورند
و زکریا آنان که عظام بالیه تمثال و محتالی بر دوش گرفته باشند و قافل از نیکه اینها شروت را بقتل
مهدک و راحت را صدمه ای و سعادت را دوا و عظام میباشند افسوس هزار افسوس از این
و ازین بنیاد و ازین دانش و باید دانست که مراد ما از عالم آن عالم است که معارف آن
گمراگان طریق سعادت را پادمی در غما باشد و دانشش و لباسی مرده را بجا و زنده گانی
تازه عطا کند و سخنانش بیماریان ذل و سکنت را شفا بخشد و عیال را تشویق چون مقصود
اجزای متلاشی است را جمع کند و کلماتش مصلحت دهد نفوس را از کدورات بوجت
که عبارت از اخلاص و فایده بوده باشد و دانشش تا یاقین آفتابی و درخشان غورشیدی باشد که
چون طلوع کند از مشرق مقل آن عالم نور و ضیائش بر ساحت نفوس جمیع است بجا بد و مملی اعدا و
منور و بینا گردانند تا هر یکی منافع و مضار و مصالح و مفاسد خود را بداند و سعادت و ابرین را بداند
بصیرت استحصالی کند نه آنکه عالم است که در طلب کینه و حشمت ناک او بام نشسته علی الدوام بهر
و در همه مشغول و افساد را اصلاح گمان میکنند و خود راه نمیدانند و راه بری نمیدانند و راه
و گمراهیها کنند بخوف و شب گمانها و پراگندها که خیالات مسکن گرفته چون بوم گاه و بیگاه ندای
چراغ ناک دور مید و بخرابی و دمار و هلاک شود و میرسانند اجازت دهند و این گمراهیها فی الحقیقت عالم است
گفت بلکه ملایم و برانی و شایسته ای که در این بدایت و پیکار مصداق است و عالم را تا نماند و این بلایه میخوام و این

اردو لکھنے کی سلاست

اردو تو ایک ایسی زبان ہے جو عربی فارسی ترکی چغتائی پہا کاسکرت
 اور کچھ کچھ انگریزی اور پرتگیز زبان کے لفظوں سے مرکب ہو تو چاہئے تھا کہ جیسے کہ
 اردو میں عربی الفاظ کے تلفظ کرنے میں عام کیا بلکہ خواص بھی دث، س، ص، ع،
 (ظ، ح، ہ) کے تلفظ کرنے میں کچھ مخرجوں کا لحاظ اور کسی قسم کی تیز اور بغیر تیز
 ایسا ہی چاہئے تھا کہ لکھنے میں یہی دون لفظوں کی جن میں یہ حرف آتے ہوں کچھ رعایت
 اور پابندی کیجانی بلکہ سیدھی اور سلیس سلیس تلفظ کو لکھ دیا جاتا کیونکہ کتابت تو تابع
 تلفظ ہی پس جیسی کہ اولاد موندہ سے نکلے ادھی کو تحریر میں ضبط کرنا چاہئے کیونکہ جگہ
 بولنے والا خود کچھ (ز، ذ، ض، ظ) کے تلفظ میں بغیر نہیں کرنا تو کتاب کو کیا ضرور
 کہ وہ ادھین فرق اور تیز کرنے کی تکلیف ادا تھا اسے اس میں بڑا فائدہ یہ ہے کہ اردو
 لکھنا بہت جلد آسکتا ہے خصوصاً ایسے لوگوں کو جو باوجود عربی زبان کہ جن کو اردو کوئی علم
 نہیں ہے یا کسی ایسے ملک کے آدمی ہیں کہ جو زبان تو اردو بولتے ہیں مگر لکھ نہیں سکتے
 وہ بہت ہی آسانی سے صرف چند روز حروف تہجی پڑھ کر اور ان کی ترکیب یاد کر کے فوراً
 فر فر اردو لکھ سکتے حالانکہ اب اردو لکھنے میں جب تک کہ ان عربی الفاظ کی اصل تہجی
 یا مصدر یا مشتقات نہ معلوم ہوں نہیں لکھ سکتے مثلاً کوئی مرہٹی یا منگلی زبان کا
 آدمی مرہٹی یا منگلی تو لکھ پڑھ سکتا ہے مگر اردو صرف بولنا ہی آتا ہے تو جبکہ وہ سکھو اردو
 حروف تہجی سکھا دی جائیں اور وہ اس کے جوڑ توڑ سیکھ لئے لاپ ادب کی لئے اور کوئی
 حالت منتظر باقی نہیں رہنی چاہیئے جس کی وجہ سے وہ سیدھی سلیس صاف صاف اردو
 جس کو وہ خوب بول سکتا ہی نہ لکھ سکے کیا ضرور ہے کہ وہ جب تک کہ عربی بھی نہ چاہئے

یالا اقل فارسی میں کچھ تہڑی بہت خشد بود نہ پیدا کر کے تب تک اوسکو اردو کہنا جائز ہو
 کیا قماشے کی بات ہو کہ اردو زبان لکھنے کے لئے جبکہ وہ ایک سہل اور سلیس زبان ہو
 اور ایک شخص کو آتی بھی ہے مگر اوسکے لکھنے میں وہ فارسی یا عربی پڑھنے کا محتاج
 ہو تو اس میں ایک چھوٹی سے بات کو ایک بھت بڑی بات پر موقوف رکھنا ہی اور یہ بات
 دانشمندی سے بہت بعید ہے۔ پس ضرور ہو کہ جو لوگ اپنے لڑکے اور لڑکیوں کو
 اعلیٰ درجہ کی تعلیم فارسی یا عربی کی دینی نہیں چاہتے اور اتنی خواہش رکھتے ہیں
 کہ وہ لوگ اردو لکھہ پڑھ سکیں تو اؤں کو ضرور ہے کہ اوسمی طریقہ کو اختیار کریں کہ
 جو بات عربی اور فارسی پڑھ کر برسوں میں آتی ہے وہ بات اس طریقہ سے مینوں
 ہند ہفتوں میں آسکتی ہے۔ بعضے صاحب ایسا اعتراض کوینگے کہ اگر اسطور سے
 مخارج کی تیزا و تہا دجھاوے تو پڑھنے میں بہت دھوکا ہوگا اور سمجھ میں نہیں آگیا
 کہ لکھنے والے کی منشا کیا تھی اوسکے جواب میں ہم کہینگے کہ بھی عذر اور یہی اعتراض
 پہلے ادرسنے میں جو سکنا ہی کیونکہ بولنے والا بولنے میں تو کچھ (ٹ، س)،
 (س، اور ظ، ذ، ض)، کی تیز رکھنا ہی نہیں ہے تو ہم اچھی طرح سے اپنا مطلب
 سمجھ لیتے ہیں پس ایسا ہی پڑھنے میں ہی ہوگا۔ اب ہم مثال کے طور پر ایک
 رقعہ اور چند اشعار اس سلیس اردو کے طرز تحریر کے باب میں لکھتے ہیں۔

رقعہ

محب بندہ سلاست

آپکا رتھا کل سبہ سادہ نہوا آرت بڑھائی از ہد ہنوز ہوا اوس میں جو
 آپ نے میری قیمت کا تذکرہ فرمایا تھا سو درحقیقت تین چار دن سے میں البیل ہوں

آپ کو آفرما جائے کہ ہرگز ہنر سبھانہ نالا و شافی منلق جلد شفا انایت اور امان فرماؤ
آپ نے سنا ہوگا کہ ابد الحق صاحب کا نام زینت ہو گیا ہی۔ اب زاہرہ کو بھی
ہمش غی البہتقت اور غنی الواسعے نذر نہیں آتی۔ خدا اپنا فضل کوے۔
ہر مال میں سچا اور شکر چاہئے۔ راقم بندہ ذلیل ابد الجلیل۔

ند

نسا چھپے سے گودل ہزار بار کیا، ولیکے تو نے کبھی ہی نہ اٹھا رکھا
خود ان میں برق کا ڈرتھانہ کچھ غم ستاؤ، تباہی آتی ہے تو نے مجھے ہمار کیا

ند

سر بالین ترے کشنوکو قزاکہنتی تھی، کرگنی تیغ ادا مغشہ بن بدنام مجھے
ہمون وہ مہر دم کہ جب دور ہوا ہے آفرجہ اسی و ہیدائی ہی شب یا جی و جاہ مجھے

راقم محمد حسین

راقم اور ایک اجنبی شخص کے جواب و سوال

ایک روز اتفاقاً ایک صاحب جن سے کبھی جان پہچان تک نہ تھی دروازہ

برآمد ہوئے اور سلام و علیک کہہ کر کم فرما ہوئے۔ بعد سلام و علیک کے چوڑھٹے ہی
فرمائے گئے کہ ایک رسالہ معلوم جاری ہوا ہے کیا آپ ہی اس کے ایڈیٹر ہیں۔ میں نے عرض کیا
کہ حضرت ایڈیٹری کی لیاقت تو بندہ میں نہیں ہے مگر دوستوں اور ارجابوں کے کہنے سے
سے اس خاکسار نے اس کے اہتمام کو اپنے ذمہ لیا ہے۔ کہنے لگے کہ حضرت اس رسالہ میں
بارہ علم ہیں وہ کون صاحب ایسے اس زمانہ میں پیدا ہوئے ہیں جو ان علوم سے واقف ہیں

اور جو سقراط افلاطون اور ابلیموس پر فوقیت لیکتے ہیں۔ پہلا یہ علم تو دور ہیں کوئی صاحب میرے سوالوں کا جواب ہی دین تو معلوم ہو بندہ سنے اسکے جواب میں عرض کیا کہ اگر گستاخی معاف ہو تو ایک عرض کروں کہنے لگے کہ کیا میں نے کہا کہ اگرچہ یہ سچاں کسی قابل بنین ہو لیکن اگر جواب سوالات کریں تو میں بھی اپنا ذہن لٹاؤں اور طبع آزمائی کروں اور اگر غلطی ہوگی تو حضرت اصلاح فرما دیجئے اور اسی وجہ سے مجھ کو استفادہ ہوگا اگر ہم کسی جواب کسی علم میں نڈیا جائے تو یہ کچھ شرم کی بات نہیں ہے۔ کیونکہ بقول مولانا رحمہ علیہ علم دریا است بختے حد کنار، طالب علم است خواص بچار، بلکہ ہمکو ہمیشہ علم کی تلاش رکھنا چاہئے اور دوسرے لوگوں سے جوابات مانے اور سکو سیکھنا چاہئے جبکہ کسی بزرگ نے کہا اطلب العلم من المهدی الى اللحد اگر کوئی بات مجھ کو نہ معلوم ہوگی تو اس بحث میں صاف ہو جائیگی کہنے لگے خبر پہلے ان سوالوں کا جواب تو دیجئے۔ وہی ہذا۔

سوال۔ حضرت معلم شفیق پلیسہ توفیق فرمائے کہ علم کس واسطے سیکھتے ہیں اور اس سے کیا فائدہ
جواب۔ اسے حضرت معلم شفیق بتا رہے ہیں اس سے تو مجاڑا وہ اوراق کا فائدہ مراد ہیں جن پر لائق و فایق صاحبوں کے مضامین لکھے ہوئے ہیں بندہ تو ایک خادم و سچاں ہے لیکن جواب اس سوال کا یہ ہے کہ علم اس واسطے سیکھتے ہیں کہ اسکے ذریعہ ہم نیکی اور بدی میں تمیز کر سکیں اور خدا کی قدرت سمجھنے میں مدد اور کس سے ہمکو ایک قوت حاصل ہوتی ہے جسکی وجہ سے ہم اپنے حالات اور معاملات کو جن سے ہمکو ہر روزہ کام پڑتا ہو درست کر سکتے ہیں۔ اس قوت کے استعمال سے جو ہم کو علم سے حاصل ہوتی ہے ہم دنیا میں اپنی زندگی خوشی کے ساتھ بسر کرتے ہیں۔

سوال۔ کیونکہ علم کو حاصل کرنے سے ہم میں یہ اتھاہ پیدا ہوتی ہے کہ ہم اپنی حالتوں اور اس بات کی خبر نہ

جواب۔ علم ہم میں اس بات کے سمجھنے کی استعداد پیدا کرتا ہے کہ تندرست رہتی ہو تو کس لئے ہمارے ہاں کھانا اور تر و تازہ ہو کر کھانا ضروری۔ علم سے ہم کو یہ بات معلوم ہوتی ہے کہ جو انسانی اور نباتی چیزیں جن میں سڑاؤ پیدا ہوتی ہے وہ ہیں سمیت پیدا کرتی ہیں اگرچہ ہم اس کو دیکھتے ہیں یا سونگتے ہیں یا کیڑے و ہر کے وجود کو دریافت نہ کر سکیں جب ہم کو یہ بات معلوم ہوئی تو ہم انہی باتوں سے قائل ہوئے کہ جو چیزیں کچھ دفعہ کرتے ہیں ان میں احتیاج کرتے ہیں جو ہر کوئی نہیں کرتی ہیں۔ یہ ایک مثال اور بہت سی مثالوں میں سے ہیں جن میں ہم علم کے ذریعہ سچا حال کو درست کرنا کی غرض سے حاصل کر سکتے ہیں۔ اور دوسرے مثالوں کا بھی نام لیجئے جن میں علم سے ہم کو تعویذ اور مدد ملے۔

ج۔ علم جہزِ اعلا و علم جہزِ رانی کے سیکھنے سے علاج کو اس بات کی دریافت حاصل ہوتی ہے کہ وہ بچہ عموماً کھانا کھانے کے بعد کتنا دیر میں کھانا کھاتا ہے اور اس بند کو تلاش کرنا ہے جس کو چاہتا ہے اگرچہ وہ پہلی کہی اور اس بند پر نہ لگتا ہے علم کیسے کہی کے پٹے سے ہم کو قدرتی اشیاء مختلفہ کو ملا کر اور جدا کرنے یعنی ان کی تحلیل اور ترکیب کی استعداد حاصل ہوتی ہے مثلاً ہم ان پتھروں میں جو ناکارہ اور فائدہ مند معلوم ہوتے ہیں مفید و قیمتی بناتے ہیں یا حاصل کرتے ہیں اور ان میں جو چیزیں ہوتے ہیں جن میں شعلہ کا گدڑ محال ہو جاتا ہے یا شیشے بناتی ہیں اور اشیاء پر دغنی ہو جاتا ہے تیار کر کے ہیں اور اجسامِ متحججہ سے گیس بنی ہوئی پیدا کرتے ہیں۔ جو دھاتیں زمین کی تہ میں پائی جاتی ہیں اور کھدائی سے نکالی جاتی ہیں اور ہمارے مکانوں کو آراستہ کرتی ہیں۔ اگرچہ وہ دھاتیں جو زمین میں پوشیدہ تھیں مگر اب علوم کے ذریعہ سے وہ نمایاں ہو جاتی ہیں اور صد ہا آدمیوں کا دل خوش کرتی ہیں سب سے نور اور کبود جسے قسم کے پتھروں کی چمک دار شیشے بنائی جاتی ہیں جو ہمارے کمروں کی کھڑکیوں کو آراستہ کرتی ہیں اور سرد ہوا کو گرم کر کے جو کون سے ہمارے پانی میں اور دھابہ کی پیو ہمارے گھر کو روکتے ہیں اور برف کے سرد ٹکڑوں اور آؤلوں سے بڑا دھابہ بنی ہیں لیکن پریوں کے پردوں کی طرح شیشے کی چمک دار چادرین روشنی اور گرمی کو آنے دیتے ہیں اور صاحبِ خانہ کی رنج کو آرام پہونچاتی ہیں اور آنکھوں کو خوش نما معلوم ہوتی ہیں۔

علم طب کے پیکنے سے حکیموں کو اس بات کی استعداد ہوتی ہے کہ وہ امراض شدیدہ کی
تہ لیف کو روک سکین اور مریض کو عطر طبعی کے بیشتر مریض سے باز رکھ سکین۔

علم تہیج اور عجم جی کہ پڑھنے سے یہ فائدہ ہوتا ہے کہ جلیج اور ہڈی کو جو بہت ٹوٹ جاتی ہیں
جوڑ سکنا اور جو زخم خونخوار ہوتے ہیں ان کو آرام کر سکنا ہی بلکہ جو پھوڑے اور پھینسیاں جسم کے
ازرونی اجزا میں ہو جائے ہیں اور بغیر علاج کے مہلک ہوتی ہیں ان کو دفعہ کر سکنا ہے۔

علم جو تفصیل کے پیکنے سے یہ بات پیدا ہوتی ہے کہ انسان اپنی قوت کو آلات اور کلین بنا کر
ترقی ہو سکتا ہے۔ چاروں دماغی جو سمندر کو بجا لفت ہوا و طوفان پار کرنا ہی ریل کا انجن جو ایک گھنٹہ
ساتھ میل راستہ طو کرنا ہی اور دو دماغی ہا توڑا جو لہری کی چادرون کو ایک دم میں گھٹیکر رکھ دیتا ہے
یہ سب کے سب اوس ٹوٹ کے نمونہ ہیں جو انسان کو علم جو تفصیل کے پڑھنے سے حاصل ہوتی ہے۔

علم البرق کے پڑھنے سے انسان کو اس بات کی استعداد پیدا ہوتی ہے کہ وہ خاک باد اور آتش
آتش کی لڑائی میں اپنے آپ کو بچا کر بھی بکلی ہوا یک شعبہ برق کا ہی اور بلند چیزوں پر گرتی ہی جو اسکو
کھینچے ہیں۔ بکلی میں وہ بڑی قوت ہوتی ہے جس سے لایک دم میں بڑی بڑی مالیشان سکاتا اور گرا دیتا ہے۔

مندرسما اور خاکستر ہو جاتا ہے۔ مگر جب انسان کو علم البرق کے پیکنے سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ خاص
دھاتوں سے بکلی یا برق بجے زور سے کھینچ آتی ہے تو وہ بلند مکانوں پر اون دھاتوں کی لبنی لبنی

کھڑی کر دیتی جو زمین کے اندر کہو سی ہوئی ہوتی ہیں۔ جب بکلی گرتی ہے تو وہ بجے زور اور شور کے ساتھ اون
سلاخوں کی طرف دوڑتی ہے اور وہاں سکھو وہ دھاتوں کی سلاخیں کھینچے ہیں اور بغیر کسی نقصان زمین
میں بکلی گس جاتی ہے۔ اس طرح سے انسان کو کہہ سکتے ہیں کہ وہ بکلی کو اپنے ہاتھ میں بکڑتا ہے اور
اسکو خونخوار اور نیست و نابود کرنے والی قوت کو خاک میں ملا دیتی ہے اس طرح بیشاں الونہ میں علم کی خواہش ہے

جغرافیہ

جغرافیہ بنیادی

جغرافیہ کے بہت سے چھوٹے بڑے رسالے انگریزی اور ہندی زبان میں شائع ہیں اور کچھ تعلیم جغرافیہ کی سرکاری اسکولوں اور مدرسوں میں بھی ہوتی ہو مگر ہم جس جغرافیہ سے بحث کیا چاہتے ہیں وہ ایک نئی ڈھنگ کا ہی ہم چاہتے ہیں کہ اس جغرافیہ کو لکھیں جو تاجرون اور سوداگروں کو بڑی مدد دیوے ظاہر ہے کہ جب تک ہمکو ہر مال کا دسلار معلوم نہ ہو ہم اس مال میں معتد بہ اور کثیر منفعت نہیں کما سکتے اور یوں پیسے دو پیسے تو ایک ہی شہر میں ایک بازار سے دوسرے بازار میں جا سکتے ہیں جب ہمکو یہ منظور ہو کہ ہم دونوں ملنا چوگنا نفع حاصل کریں تو ہمکو یہ ضروری ہے کہ ہم چیز کو جسکی سوداگری کریں اس کے کان سے منگوا دیں جب تک ہمکو ہر مال کی کان اور دسار کا مکان معلوم نہ ہو نفع کی توقع نہ کریں چاہیے مثلاً ہم چاہیں کہ زعفران کی تجارت کریں اور اٹکل پنجو پراسے ڈھڑٹ پر مٹی سے زعفران منگوالیں تو شاید بڑی مشکل سے ایک آنہ روپیہ ہمکو مل جاوے اور یہ بھی احتمال ہے کہ گرائی اور ارزائی نرخ سے بعض وقت میں نقصان ہو مگر یہ ممکن نہیں ہے کہ ہم زعفران کی کان سے زعفران منگوا دیں اور ہمکو خسارہ ہو گو ہم کو بیون کے مول بیچ ڈالیں تب بھی کم سے کم ہمکو دونا نفع ہو گا اور جو ہم اچھی طرح سے کسی گماشتہ کے زیرِ نگرانی سے دسار میں بندوبست کر لیں تو ملنا چوگنا نفع بھی حاصل ہونا ممکن ہے شہابی تجارتی و وقیم کے ہیں ایک فطری دوسری مصنوعی پہر فطری کے تہذیبین بنیاتی اور حیوانی اور معدنی اور مصنوعی کے ہزاروں قسمین ہیں ہم اب کے مضمون میں

مختصر جغرافیہ نباقی تمام ملکوں کا کہتے ہیں پھر جغرافیہ حیوانی پھر جغرافیہ معدنی پھر جغرافیہ مصنوعی
 لکھیں گے پھر اسکے بعد ہر شے کی پوری پوری تفصیل وقتاً فوقتاً درج کرتے رہیں گے
 یقین ہے کہ اس قسم کے جغرافیہ کو ہمارے ملک کے قدروان اور باہنر سوداگر بہت
 پسند کریں گے اور ہمسایہ تجارتی کے منگواسے بین اوسکا لحاظ رکھیں گے سب سے
 پہلے ہم ہندوستان کے نباتات کو کہتے ہیں۔

ہندوستان

جوہد اور ہندوستان کے بڑے بڑے بین وہ یہ ہیں۔ چاول۔
 گیہون۔ اور آبلج۔ روئی۔ تیل۔ آبلون۔ بنگ۔ گانجہ۔ سن۔ اور ریشہ دار چیزیں۔
 چامی۔ گنا۔ لاک۔ زعفران۔ الائچی۔ سبہ مچ۔ شکر۔ گڑ۔
 اس ملک کے تمام اضلاع زیرین بہار اور بنگال اور ساحل سمندر کے گرد۔ چاول
 پیدا ہوتا ہی بنگال میں برودان کے قریب اور ارکان میں ہر سال اوسکی فصلیں
 ہوتی ہیں ممالک مغربی اور اضلاع پنجاب میں گیہون بہت پیدا ہوتا ہی اور دہلی
 اگرہ لکھنؤ میرٹھ گویا گیہون کے معدن ہیں ان شہروں کے برابر سارے ہندوستان
 میں کہیں گیہون ارزان نہیں ملتا۔ جو۔ جوار۔ باتجرا اور چوڑا ابلج نیلگی کے
 پھاڑوں میں بہت پیدا ہوتے ہیں دکھن کے برابر جوار باجرہ کہیں کا نہیں ہوتا
 لیکن باجرہ ممالک مغربی اور شمالی میں دکھن سے زیادہ ارزان ملتا ہو اس طرح چٹائی
 ممالک مغربی اور شمالی میں بہت ارزان ہوتا ہی۔ آلو۔ اور آدوی۔ ممالک پنجاب اور
 ممالک مغربی اور شمالی میں بہت کثرت سے ہو لیکن آدوی جیل پور کے نواح میں نہایت
 کلان اور مزیدار ہوتی ہے۔ ممالک دکن میں پونا کے اطراف میں آلو بہت کثرت سے

ایچیک

ایچیک

نیک

آلو

۱۔ پیدا ہوتا ہے تمام بنگال پر سببندی اور اراکان اور بیگوین رومی بونی جاتی ہی مگر گجرات
 ۲۔ اور ناگپور اور ماڑواڑ میں اوسکی کثرت ہی ہمالیہ اور گنگا کے درمیان نیل بوجانا ہی
 ۳۔ پہاڑ اور بنگال سے ۴۸۰۵۰ من نیل اور ولایتوں کو جانا ہی دکن میں کہیں کہیں
 ۴۔ نیل کی کاشت ہوتی ہے زعفران اطراف اور چوانب میں کشمیر کے پیدا ہوتی ہے
 ۵۔ اگر کوئی نیا آدمی زعفران کے کہیتوں پر جاوے نواد کے سر میں درد ہوئی لگتا ہے
 ۶۔ مگر وہاں کے لوگوں کو بالکل تکلیف نہیں ہوتی سب دخت پہلوں کے اول شاخ
 ۷۔ و برگ لائے ہن پہر پہول برخلاف زعفران کے کہ جب زمین سے چار گشت اوسکا
 ۸۔ دخت نکلا تو پہول سوسنی رنگ چار پنکھڑی کا اوس بن نمودار ہوتا ہے اور اوس میں
 ۹۔ نابنجی ریشمی کرم کی طرح ہوتی ہن اور زعفران میں سے کہیں ایک کو س کہیں آدھی
 ۱۰۔ کو س تک زعفران کا تختہ ہوتا ہے دور سے بہت خوشنما معلوم ہوتا ہے۔ اقیون کی
 ۱۱۔ بہت کاشت آسام اور گنگا کے جنوب کی طرف بنگال اور بہار بنارس اور مالوچین
 ۱۲۔ ہوتی ہے۔ اقیون کا ہیکہ سرکار انگریزی نے خود لے رکھا ہے اور اوسکا منافع سرکار
 ۱۳۔ پانچ کروڑ روپیہ سے لیکر سات کروڑ روپے تک حاصل ہوتا ہے لیکن اب تا بعض
 ۱۴۔ ریاستوں میں نہوڑی بہت اقیون کی کاشت ہوا کرتی تھی اور وہ وہاں کے رعایا
 ۱۵۔ صرف ہوتی تھی پسرکار انگریزی نے چند مصالح کے لحاظ سے سب ریاستوں میں
 ۱۶۔ اقیون کی کاشت یک قلم موقوف کرادی ہے مالوے میں یہ حال ہے کہ فی روپیہ ۲۵ تولہ
 ۱۷۔ تک عمدہ اقیون ملتی ہے اور بیس تولہ سے نو کم نہیں ملتی لیکن سرکار نے اوس پر
 ۱۸۔ اس روپیہ فی آثار محصول مقرر کر رکھا ہے اسوجہ سے چودہ پنہ ۱۰ روپے یہ کہ
 ۱۹۔ اقیون نہیں بڑتی پس اسی وجہ سے مالک مغربی اور شمالی اور اضلاع بدھ دستار

سولہ روپہ سیرافون بگا کرتی ہے لیکن ممالک دکن میں تین تولے اور دو تولے فی روپہ
 بکنی ہے بنگ گانچہ پٹ سن سن بلیج اور بیاس کے کناروں پر اور میسور
 اور بنگال میں بیٹ پیدا ہوتی ہیں ہزاروں اور لاکھوں سن سن اور روئی ہندوستان
 سے ولایت کو جاتی ہے اور وہاں سے عمدہ عمدہ کپڑے بن کر آتے ہیں جبکہ تمام ہندوستان
 کے لوگ خوشی سے خرید کرتے ہیں پراون کپڑوں کے بنانے کے لئے اپنے ملک میں
 کچھ سی نہیں کرتے چامی تھوڑے دنوں سے ہندوستان میں پیدا ہونے لگی ہے
 آسام کپڑا سلیٹ اور درجیلنگ کے قریب پہاڑوں پر کما بون میں دامی کا ٹکڑا
 پیدا ہوتی ہے اور ممالک مغربی اور شمالی میں منصورہ پر اور ممالک جنوبی میں نیلگری
 پر بھی چائے پیدا ہوتی ہے لیکن یہ چائے عمدگی میں چین کے چائے کے برابر نہیں ہوتی
 چای کا قاعدہ ہے کہ وہ ہمیشہ اکس زمین پر پیدا ہوتی ہے جو سطح سمندر سے دو ہزار
 فیٹ سے لیکر پانچ ہزار فیٹ تک بلند ہو قہوہ لشکا اور نیلگری میں پیدا ہوتا ہے
 اور ادن کے شمال و مغرب میں وید میں بھی مگر یہ قہوہ عمدگی میں عرب کے قہوے
 کے برابر نہیں ہوتا اگر ممالک دکن میں خصوصاً حیدرآباد کے نواح میں کوشش کجا
 تو قہوے کی پیداوار جنوبی ہونے لگے اسوج سے کہ یہ ملک اکثر امور میں قریب
 قریب ملک عرب کے سب سے گنتا سارے ہندوستان میں پیدا ہوتا ہے مگر ممالک مغربی
 اور شمالی میں بیٹ کثرت سے ہوتا ہے شاہجہان پور اور بریلی اور دہلی اور میرٹھ میں
 رآب اور گڑ اور شکر نہایت ارزان ہو میں نے دیکھا ہے کہ بعض دنوں میں رآب
 روپیہ کی ایک سن دو سن تک ہو جاتی ہے اور گڑ روپیہ کا سولہ سیر میں سیر تک ملتا ہے
 اہستائی آم کی ممالک مغربی اور شمالی میں بیٹ کثرت سے اور نہایت ارزان ملتی ہے

بند بنگال

چامی

قہوہ

نیل

علی الخصوص صرب اور ہندوستان کی پیداوار بہت ہونے سے کہنا کی یہی نہایت
 مستی رہتی ہے کہ کافی المی کی نواح دکن میں نہایت ارزان ہے۔
 مشرقی پنجاب، مہاراشٹر اور سماں اور تمام ہندوستان کے قطعات میں پیدا
 ہوتی ہے مسیحاہ میں اور الیچی ساحل ملیبار کے کنارے پر پیدا ہوتی ہے
 بے پورہ میں کوس کے فاصلے پر الیچی کی بڑی پیداوار ہے اور گجرات میں بھی
 الیچی ہوتی ہے ساگوان کی لکڑی بہت عمدہ ہوتی ہے اور چھانڈون اور دھانڈون
 کے تعمیر بنانا تو بہت ہے وہ ملیبار کے پھاڑوں اور مدراس پریسڈنسی اور
 اوتی، اور پنجاب اور تناسرم اور بیگو اور اودھ میں کثرت سے پیدا ہوتی ہے
 بھول ہندوستان کے تمام قطعات میں کم و بیش پیدا ہوتا ہے اور اسکے
 جہاں سے ہوتا ہے وہاں بے صاف ہوتا ہے۔ سال یہ لکڑی بہاری اور مضبوط اور
 دیر پا ہے۔ سیٹ نیپال اور یوٹان کے جنوبی سرحدوں اور ڈریسکے کوہستانی
 اضلاع میں ہوتی ہے بالنس جسکو اہل دکن بنو بھی کہتے ہیں مشرقی ہندوستان
 میں بہت پیدا ہوتا ہے اور تعمیر کے کاموں میں صرف ہوتا ہے سو ان کے طرح
 طرح کے میدہ جات جیسے آم، خربوزہ، تربوز، کنولا، سنگترہ، کیلہ، امرود، المی، سیب
 نامی پانی انگور، انار، جامون، فالسہ، کھرنی، چکوترا، انناس، شہتوت، آلوچہ، شاہانہ
 ستیا پھل یعنی شریفہ پیدا ہوتے ہیں مگر جامون بنگلہ کے عمدہ ہوتے ہیں اور
 خربوزہ، لکھنؤ اور ٹونک اور جادوہ میں اچھا ہوتا ہے اور امرود، آباد کا اور آم
 مدراس اور بمبئی کا اور شریفہ حیدرآباد کا اور سیپاری می ممالک بنگال اور
 دکن میں کثرت سے پیدا ہوتی ہے فقط وحید الزمان

جغرافیہ کے عام اصول

- (۱) زمین کے بیان کو جغرافیہ کہتے ہیں۔
- (۲) زمین گول شکل کی ہے اور اس واسطے اسکو اکثر کہہ کتے ہیں۔
قطر میں اسکی پیمائش ۷۹۱۲ میل ہے اور دائرہ باگہیرہ میں تقریباً ۲۴۰۰۰۔
- (۳) اول متعدد سیاروں میں سے جو مختلف فاصلہ پر سورج کے گرد
پہرستے ہیں ایک زمین بھی ہے۔
- (۴) ہر چوبیس گھنٹہ میں ایک بار زمین اس طرح گھوم جاتی ہے جیسے کوئی
شی محور پر گھومتی ہو اور ایک سال کے عرصہ میں وہ اپنی گردش کو آفتاب کے
گرد پورا کرتی ہے۔
- (۵) سطح زمین کا بڑا حصہ پانی سے ڈھپا ہوا ہے۔
- (۶) سمندر میں زمین خشک مختلف اندازہ اور شکل اور بے ڈھیر زمین
ظاہر ہو رہی ہے۔ اسکی سطح نہایت ناہموار ہے کیونکہ بعض جگہ قریب قریب
یکساں اور بعض جگہ اونچی ہوئی ہے اور بعض جا اونچی پہاڑیوں اور پھاڑی
فقاروں میں بلند ہوتی ہے۔ فقط

راقم محب حسین

۱۰۰

زراعت کیا کرتے تھے ہر ایک صحابی کے مقطعہ اور جاگیر میں تہین خلی تردد اور زرقی
 کی فکر میں وہ مصروف رہتی اسی واسطے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے ارشاد فرمایا
 اطلبوا الرزق فی جنایا الارض۔ ڈھونڈو تم روزی کو زمین کے پہلون میں اور
 ایک روایت میں ہے کہ آپ نے فرمایا۔ من عرس غرسا فامر اعطاه اللہ من الاجر
 ابیہ ما ینزع من الثمر یعنی جو شخص کوئی درخت لگا دے پھر وہ پہلے تو اللہ تعالیٰ
 اور سکواتنا ثواب دے گا۔ جنت پھل پیدا ہوں اور ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے روایت کیا کہ آپ نے فرمایا۔ من بنی بنیانا
 فی غیر ظلم ولا اعتدی او غرسا غرسا فی غیر ظلم ولا اعتدی کان لہ فیہ اجر جار
 ما انتفع به خلق الرحمن یعنی جس شخص نے کوئی عمارت بنائی بغیر ظلم اور زیادتی
 نہ کیے یا کوئی درخت لگایا بغیر ظلم اور زیادتی کے تو اس کا ثواب جاری رہے گا
 جب تک اللہ کی مخلوق اس سے فائدہ اٹھاتی رہے اور ایک روایت میں ہے
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ان اللہ تبارک وتعالیٰ اذا اراد
 ان یخرج النبی من قبل ابیہ بنبلہ وقصبہ البرکۃ ویوکل بکل حبۃ لما یحفظہا واذ انعم
 شیئاً فقلوا اللہم اجعل البرکۃ والرحمۃ یعنی اللہ تعالیٰ اجل شانہ جب کوئی
 کہتی پیدا کرنا چاہتا ہے تو اس کی بالیوں اور ڈنڈیوں میں برکت رکھ دیتا ہے
 اور ہر ایک دانے پر ایک فرشتہ مقرر کرتا ہے جو اس کی حفاظت کرتا ہے پس
 جب تم لچہ بوؤ تو کہو یا اللہ برکت اور رحمت کر اگلی نرگون نے جو حبستین
 اور تابیہین اصلاح زراعت کے لئے فرمائے ہیں وہ بیشمار ہیں ایک شخص نے
 ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے پوچھا کہ وہ کیا ہے انہوں نے کہا اللہ سے ڈرنا اور اچھی بات

درست کرنا۔ قیس بن عاصم نے اپنی بیٹیوں سے کہا تم اپنی مال کی درستی کرو
یعنی کہیت اور باغ کی کیونکہ وہ ہوشیار کرتا ہی سخی کو اور بے پرواہ ہوتا ہوا سخی
وجہ سے آدمی بخیل اور کم ظرف سے عتبہ بن ابی سفیان نے جب اپنے غلام کو
مال سپرد کیا تو کہا دیکھو میری مال کی حفاظت کرنا ایسا نہ ہو کہ بڑا مال چھوٹا ہو جاوے
بلکہ ایسا ہو کہ چھوٹا مال بڑا ہوتا جاوے ایک بزرگ کی وصیت یہ ہے کہ جو شخص
کہیت یا باغ کا مالک ہوا اسکو چاہئے کہ وہ خود اپنے کہیت اور باغ کو دیکھتا رہے
چھوڑ کر غائب نہ ہو جاوے خاص کر جب جو سننے بوسے کا وقت ہوتا کہ محنت کرنا
اور کام چوروں و نون قسم کے لوگوں کو پہچان لیوے پہر جو معنی ہوں اور نکو صا اور
انعام دیوے اور جو کام چور یا بیکار ہوں اون کی بدلی کرے عرب میں ایک
مثیل مشہور ہے نقول الضیعة لصاحبہا رخی فلک اجمر یعنی کہیت یا باغ اپنے
مالک سے کہتا ہے تو اپنا سایہ مجھے دکھاتا رہ میں آباد رہوں گا۔ منقول ہے
کہ سب سے پہلے جس نے جو بنا دیا وہ آدم علیہ السلام تھے اور اون کو اللہ تعالیٰ
نے زراعت کی تدبیر بتلائی تھی پہراون کے بعد شیث بن آدم نے زراعت کی
پہرا دیس علیہ السلام نے پہر جب طوفان ہوا تو کسی کو زراعت کی تدبیر نہ آئی
اور سوقت حضرت نوح علیہ السلام نے کہتی کی تدبیر سکھلائی۔

علم زراعت کی تعریف

علم فلاح اور زراعت وہ علم ہے جس میں زمین درست کرنے کی تدبیر
اور درخت لگانے کے طریقے اور غلہ اور دانوں کے بوسے کی تدبیر
اور اونکو عمدہ اور بہتر کرنے کے طریقے اور جو آفات سماوی کہیت یا باغ

تو اس کے دماغ کی قوتیں بھی تکلیف پاتے ہیں اور اس کے دماغ کے قومی اچھی طرح ترقی نہیں پاسکتے ہیں۔ اس طرح سے جس قدر کہ ایک تندرست آدمی دماغی محنت اور جسمانی ربا کر سکتا ہو اور قدر ایک بیمار آدمی اور ضعیف اور ناتوان شخص ہرگز نہیں کر سکتا ہے۔

اب یہاں سے یہ معلوم ہوا کہ جو ناتوان اور بیمار لڑکے پیدا ہوتے ہیں وہ عموماً وہ جسمانی ترقی کے دماغی کاموں میں بھی ایسی ترقی نہیں کر سکتے ہیں جیسے کہ بچہ جو بچ اور تندرست مان و باپ سے پیدا ہوتے ہیں اور سوائے اسکے وہ بچہ جو اور بچہ ان کے تمام عمر پر خوراک و باپ کو بے احتیاطیوں اور گناہوں کا کفارہ دیتے ہیں اور اپنے والدین کی بے پروائیوں اور چالاکت کی وجہ سے تمام عمر بیمار یوں اور دکھوں میں مبتلا رہتے ہیں اور آخر الامر طبعی تک نہ پہنچ کر اس جہان فانی سے گزر جاتے ہیں۔

پس جہان اور خرابیاں ہماری قوم میں آجکل باقی جاتی ہیں وہاں ایک بہ بھی ہو کہ لوگ اپنی حفظ صحت سے غافل ہیں اور خصوصاً ہمارے ملک کی عورتیں اس قدر قواعد حفظ صحت سے دور ہیں جس کا کچھ بیان نہیں ہو سکتا ہے۔ روزمرہ کی چوٹی چوٹی باتیں تک ان کو معلوم نہیں وہ یہ نہیں جانتے ہیں کہ ایام حیض میں کن کن چیزوں سے پرہیز کرنا چاہی اور وضع حمل میں کون کون باتوں کو ملحوظ رکھنا چاہیے اور بچے کو دودھ پلانے میں کن کن باتوں کی احتیاط ضروری ہے جو اثر کہ ان چوٹی چوٹی باتوں سے ہماری قوم پر رفتہ رفتہ ہونے لگی ہیں اور جن سے ہمارے ملک کے لوگ عموماً بیمار اور کامل اور ناتوان اور ضعیف ہوتے ہیں ان کو توڑنا نہ سمجھنا چاہیے اور ان کو فحاش کی نظر سے نہ دیکھنا چاہیے۔

اس واسطے میں چاہتا ہوں کہ اس باب میں تین مضمون یعنی ایک

حیض کے باہر اور ایک زحکی کی نسبت اور ایک دودھ پلانے کے باب میں لکھوں
تاکہ لوگوں کو واقفیت حاصل ہو اور وہ صحت ازواج کو ایک ضروری امر سمجھیں۔

حفظ صحت ازواج

{ ترجمہ از کتاب ایڈویس ٹو دایف }
{ مؤلفہ ڈاکٹر ہائی ہینری کواسی حساباً }

مضمون اول

حیض

حیض بلوغ کی علامت ہو اور اسکا اعتدال سے جاری رہنا عورت کی تندرستی اور
حمل کے لئے ضروری ہے۔ ابام حمل میں ہمیشہ اور دودھ پلانے کے دوران میں عورت
بیماری بن کر حیض بند ہو جاتا ہے۔ حیض ہر چاند کی عین تاریخ اور اکثر ۷ سے ۱۰
دین عموماً جاری ہوا کرتا ہے۔ اور عین سال تک حیض جاری رہتا ہے پھر وہ بالکل بند
ہو جاتا ہے اور اس کے موقوف ہونے کے وقت ایک تغیر جسم میں ہوتا ہے اور
۱ عورتیں بہت کثرت سے بانج ہوتی ہیں اور اوسط اعداد اور

فیصدی ۲۰ ہی یعنی سو عورتوں میں سے بیس عورتیں بے اولاد ہی ہوتی ہیں۔
کہا کوئی ایسا سبب نہیں ہے جسکی وجہ سے یہ نہ ہر بلا اور افسوس ناک اثر پیدا
ہو تا ہے۔ بیشک کوئی سبب ضرور ہے لیکن اس میں بھی کوئی شک نہیں ہے کہ
یہ سبب اکثر صورتوں میں رک سکنا ہے۔

۲ جس طرح سے کہ ایک درخت اپنے پھل و پھول کی وجہ سے چھٹا
جاتا ہے اور سطرچ ایک تندرست جسم بھی جو حاملہ ہونے کی قابلیت رکھتا ہے وہ

حیض کی وجہ سے جانا جاتا ہے۔ کیونکہ اگر حیض ہر طرح سے ٹھیکہ ٹھیکہ اور اچھی طرح سے جاری ہو تو پھر قاعدے کے بموجب اسباب کا کوئی سبب نہیں ہو کر عورت حاملہ نہوا اور پورے دنوں بعد صحیح و سلامت بچہ نہ بنے۔ اب بیان سے یہ معلوم ہوا کہ حیض کا صحیح ہونا بہت ضرور ہے اور بھی وہ مضمون ہی جسکو ہم بیان کیا چاہتے ہیں۔ اور یہی وہ مضمون ہی جسکی بہت ضرورت ہے اور جسکے طرف ہر عورت کی توجہ ہونا چاہئے کیونکہ اگر حیض کا جاری ہونا صحیح اور درست ہی تو رحم بھی تندرست ہی اور قاعدہ کے بموجب وہ عورت بھی تندرست ہی اور حاملہ ہونے اور بچہ جننے کی قابلیت رکھتی ہے۔

۲ عورت کی زندگی میں ایک بہت بڑا قابل لحاظ زمانہ ہوتا ہے جو تین دیگر زمانوں میں تقسیم ہو سکتا ہے۔ (۱) ابتدا حیض یا زمانہ بلوغ (۲) حیض کا اوقات معین پر جاری رہنا۔ یا اولاد کا زمانہ (۳) حیض کے زمانہ کا اختتام یا اولاد کے بند ہونیکا زمانہ یا جسم میں ایک انقلاب ہونے کا زمانہ۔

۳ آغاز حیض۔ حیض کا اچھی طرح آغاز ہونا نہایت ضروری ہے ورنہ لڑکی کی تندرستی میں خلل آئیکا یقین کامل ہوتا ہے اور اسکے مختلف اعضا میں شل پیپٹرس وغیرہ کے صدمہ پہونچنے کا خوف ہو سکتا ہے۔ (۲) حیض جاری رہنے کا زمانہ۔ حیض کا اچھی طرح اوقات معین پر برابر اور بخوبی جاری رہنا بہت ضروری ہے ورنہ جب اسکی شادی ہوگی حمل نہ رہے گا۔ (۳) حیض کے بند ہونے کا زمانہ۔ اس زمانہ کی زیادہ ہوشیاری کرنا چاہئے اور اسکا عمدہ انتظام ہونا چاہئے تاکہ امراض سخت پیدا ہونے پالین جنکا احتمال اسوقت بہ نسبت اور اوقات کے زیادہ ہے۔

۵ اس واسطے حیض کے ہر زمانہ کی احتیاط اور ہوشیاری اچھی طرح کرنا چاہئے

خواہ وہ زمانہ آغاز نبض کا ہو یا اسکے جاری رہنے یا اختتام کا ہو ورنہ نقصان علاج ضرور ہو گا۔

۱۱. حیض یا ایام۔ لڑکی کی عمر کا ایک بڑا قابل لی نوزمانہ وہ ہے جب حیض کا خون دیکھائی دینا شروع ہو زمانہ لڑکپن اور بلوغت کے زمانہ کے درمیان ایک مہرہ اور پیمانہ کی ابتدا ہے۔ اس وقت عورت کا جسم نمونہ پاتا ہے اور اسکے قومی عقلی میں ترقی ہوتی ہے۔ اس وقت اس کے لڑکپن کا زمانہ ختم ہوتا ہے اور وہ بالغ ہوتی ہے۔ اس وقت اس کو حاملہ ہونے کی استعداد اولاً پیدا ہوتی ہے۔

۱۲. اگرچہ اس وقت عورت کا زمانہ بلوغ شروع ہو جاتا ہے لیکن یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ وہ پوری جوان ہوا اسکے جسم کی تکمیل پوری ہونے کے لئے آٹھ یا دس سال کا عرصہ لگتا ہے یعنی بیس یا بائیس برس تک یہ سب تکمیل ہو جاتی ہے۔ اور اگر وہ شادی کر بیٹھا اور اوہ کرے اور اتفاق ہو تو پہلے عسر اس کے واسطے بہت مناسب ہے۔ جب چھوٹی عمر کی عورت شادی کرتی ہے تو اس کا جسم کمزور ہو جاتا ہے۔

اور پورا منوا اسکے جسم کا نہیں ہونے پاتا ہے۔ علاوہ برین زچگی میں بہت شدید تشنج یا ایٹھن ہوتی ہے اور اپٹھن زچگی کی تکلیفوں میں ایک سخت تکلیف ہے سو اس کے جب ایک عورت بارہ یا تیرہ برس کی عمر میں شادی کرتی ہے تو اس کے کوئی کی ہڈیاں یعنی نیچے کے دھڑکی ہڈیاں اس وقت کافی طور سے نمونہ نہیں پاتے ہیں اور بچہ جننے کے لئے مناسب شکل کی نہیں ہوتی ہیں اور بچہ کا سر آسانی سے نکلنے کے لئے کافی فاصلہ نہیں دیتی ہیں جیسا کہ بیس یا بائیس سال کی بچہ عمر میں ہوتا ہے۔ اس واسطے حالت زچگی بہت خوفناک اور سخت وقت طلب ہوتی ہے۔ ایسی کم سن عورت کی زچگی

نذر و اکثر خوف ناک اور سخت ہوتی ہے بلکہ اسے گناہ بچہ اور اہل بیت یا بچہ پیدا ہوتا ہے۔
نقشوں کے دیکھنے سے ثابت ہوتا ہے کہ قبضہ ہی میں عورین کم سنی میں شادی ہوتی ہے
اور ایسے شاہیوں سے اکثر خوف ناک حالتیں پیدا ہوتی ہیں اور بعض وقتہ مان یا بچہ یا دونوں
گی بیان پر آتی ہے۔ ۱۔ مواء۔ سٹے مان دباپ پر فرض ہے کہ وہ اپنی لڑکیوں کی اکیس سال
تک شادیان نذر سے دین اور اوکر اس خوف اور نازک حالت سے آگاہ کریں جو نابالغ
پیش آگئی اگر وہ اوکی نصیحت پر عمل نہ کرے۔ اوکر چاہئے کہ وہ اپنی لڑکیوں کے دلوں
اس مثل کو نقش کا سچ کریں۔ بعد شادی۔ جلدی نمی۔

۹ اوکر چاہئے کہ وہ اپنے لڑکیوں کے دلوں میں شبکس صاحب کی
اس مثل کو نقل کریں۔ ہر چیز اپنے موسم اور فصل پر کہتی ہے۔

۱۰ کیا تعجب ہو اگر ایک سترہ یا اٹھارہ برس کی لڑکی جسکی بڑیاں ابھی
پختہ ہوئے ہیں اور جسکے کو لے یعنی بیچے کا دھڑکا دھڑکا اور سکے رگ و پٹے ابھی اچھی
پختہ نہیں ہوئے ہیں بعد شادی کے اپنی نذرستی سے ہاتھ دھو بیٹھ اور اس
بہار لڑکے پیدا ہوا کریں جو والدین اپنے لڑکوں کی خوشی اور بیہوشی دل سے چاہتے ہیں
اور پرفرض ہے کہ وہ موافق اصول طب کے پیش برس کے پیشتر اوکی شادی نہ کریں۔ اور
جس قدر لڑکیوں کی عمر پچیس سال کے قریب ہوتی جاتی ہے اس قدر زیادہ اسباب کا
یقین ہوتا ہے کہ وہ اون و شواہدوں سے اخلافا اور جہاں محفوظ رہیں گے جو بوجہ جلدی شادی کے
پیدا ہوتی ہیں۔

۱۱ اگر کوئی عورت زیادہ سن میں شادی کرے یعنی بعد تیس برس کے

تو اس سے زیادہ بچہ پیدا ہوتا ہے اور زیادہ عورتیں اور زیادہ بچہ پیدا ہوتے ہیں۔

اور اس واسطے انہیں پہلے کی کم قابلیت رہتی ہے۔ اس سبب سے اول مرتبہ زوجی بہت سخت اور تکلیف کی پہری ہوئی ہوتی ہے۔ دوسری بہت سست کہ جب عورت زیادہ سن میں شادی کرتی ہے تو اس قدر عمر تک وہ زندہ نہیں رہتی ہے کہ وہ اپنے لڑکوں کو جو ان دیکھے۔ علاوہ برین اون لوگوں کی اولاد جو لڑکپن یا بھڑاپے میں شادی کرتے ہیں زیادہ عمر تک نہیں پہنچتے۔ اس واسطے ہر شے سے واضح ہوتا ہے کہ عمر مذکورہ بالائیں درمیان ۲۱ اور ۳۰ سال کے عورت کے لئے شادی کرنے کو نہایت مناسب اور محفوظ زمانہ ہے۔

۱۲ اس وقت جبکہ میں شادی کی نسبت گفتگو کر رہا ہوں لڑکیوں کی ماں سے درخواست کرتا ہوں کہ اگر اون کی لڑکیاں نہایت کم زور ہوں تو وہ ان کی شادی ان نکریں۔

۱۳ جب تک عورت تندرست اور تندرست خاندان کی بہو پرستھیں کہ چاہئے کہ اس کے ساتھ شادی کر لیا ارادہ ہرگز نہ کرے۔

اگر اس نصیحت پر عموماً عمل کیا جائیگا تو کس قدر آرام کا یقین ہوگا اور کس قدر تکلیفات کم ہو جائیں گے۔ حقیقتاً ایک بیمار عورت کے ساتھ شادی کرنے سے جو نتیجے نکلتے ہیں وہ مرد عورت اور اولاد سب کے لئے خوف ناک ہوتے ہیں۔

۱۴ تمام شہر نہیں اپنی تندرست خاندان کو مسلمہ پر زندگی کے بجا کرنے میں زور دیتی ہیں اور اس کو ایسی زبان میں اظہار کر سکتے ہیں جس کو غلط سمجھا جائے وہ مدد بہ کسپی دیتی جو بہت کارآمد ہے کہ وہ اس کو فی الواقع لوگوں کی زندگی ہی سے سروکار ہے۔

۱۵ بہت بہت کم کم اس وجہ سے کہتے ہیں جو لوگوں کی زندگی میں اس کا جانا نہیں ہوگا۔ جدا تو سرور کے لئے

شادی کیلئے کے معاملہ میں ایک تندرست خاندان ایک مالدار خاندان سے زیادہ مستحسن
لیکن فی الحقیقت تندرستی ایک دولت ہی اور دولت قیمتی شے ہے۔

۱۵ ہم شادی کو ذرا اور زیادہ بیان کرتے ہیں کیونکہ یہ امر بہت
ضروری ہے۔ عموماً یہ بات سمجھ کر کم زور مان و باپ سے کم زور رہنے کے پیدا ہوتے ہیں
اور بیمار والدین سے بیمار اولاد پیدا ہوتی ہے اور سوداوی مزاج واسلے باب
و مان سے سوداوی مزاج کے لڑکے پیدا ہوتے ہیں " جیسے مان و باپ بھی
اولاد " ۱۱ بات کے نو کر سنے سے بچہ معلوم ہوتا ہے کہ معیوم بچے نہ صرف گھنگھار مان
و باپ کی وجہ سے تکلیف ادا ہوتے ہیں بلکہ بدتمیز اور بے اعتیاد والدین سے
سبب سے بھی تخیف برداشت کرتے ہیں۔ اس طرح سے بیماری اور کم زوری
ایک خاندان سے دوسرے خاندان میں منتقل ہوتی ہے اور اہل جنت کی اولاد
بدن زیادہ تر خراب ہوتی جاتی ہے یہ جو کچھ ادھر سے بیان کیا جا رہا ہے اس سے
ہی اور اس میں سب لوگوں کی کوشش درکار ہے جو اس وقت ملک سے صحت اکثر ہیں
اور اسکی ترقی چاہتے ہیں۔

۱۶۔ یہ سچ ہے کہ اب آزادی نسبت پیشتر کے زیادہ مستحسن ہے
اور یہ بات اس سبب سے ہے کہ علم طب اور زہر مرہ کی صفائی کی باتوں میں ترقی
ہوئی ہے جس سے کمزور اور نازک اندام اور بیمار لوگ زندہ رہتے ہیں۔ لیکن قسمی
سے اور ان مریض آدمیوں سے جن سے آبادی زیادہ ہے صرف ما توں اور کچھ
اور بیمار اولاد منسلک ہونے کا سبب ہے۔ لڑکوں میں مان و باپ کے صرف بیمار
ہی نہیں منتقل ہوتے ہیں بلکہ مان و باپ کی اخلاقی اور عقلی کمزوریوں یا نقصان بھی۔

۱۸۔ اس وقت بولوں میں اور کمزور ہیں اور ٹکڑا دی کی طرح
استحقاق حاصل نہیں ہوتا۔ اور اگر وہ شادی کر لیں تو ایک روز یقیناً ضرور آئینکا جب
وٹلو اسے سبب و غوغائی اور ناہنجی کی سزا ملے گی فی حقیقت شادی ایک بڑی جوابداری
ہوتی ہے۔ اگر اسے غور و فکر نہ کرے کہ شادی کرنا چاہتے ہیں۔ شادی کے بعد اگر وہ عورت
اور جب ہم کی تندرستی کو دولت اور عزت پر اور تمام دنیا کی چیزوں پر ترجیح دے کر چاہے

۱۹۔ حیض ہونا ہر ماہ میں ایک مرتبہ یا بی ہوتا ہے یعنی ہر ۳۰ دن میں
اور ہونا وہ بھی دن اور اکثر وہی ساعت جاری ہو کر تا سب سے بعض عورتیں بعض عورتیں
مراہ سے ہر تین ہفتہ میں یا نصف ہفتہ میں ہر تین تین دن سے پانچ دن تک رہتا ہے
اور بعض تو ایک ہفتہ تک چاہے۔ جن میں اور دوسری عورتیں اس سے زیادہ
عزت مند اندازہ ایام میں چار دن سے پانچ دن تک ماہ نکلتا ہے۔

۱۹۔ جب تک عورت برابر حیض سے نہیں ہوتی ہے وہ بہت کم حمل
ہوتی ہے اگرچہ بہت سے صورتیں ایسے مندرج ہیں جن میں وہ عورتیں حاملہ بھی ہیں
جو کبھی ایام سے نہیں ہوتی ہیں۔ لیکن ایسی صورتیں بہت شاذ و نادر ہیں۔

۲۰۔ اس ملک میں حیض ہونا تیرہ برس کی عمر سے سولہ برس کی عمر تک
آتا۔ ہوتا ہے اور بعض اوقات اس سے بھی پہلے۔ اور گاہ گاہ سے گیا۔ ہوتا ہے یا بارہویں
سال میں بھی جس کا آخر ہوتا ہے اور کہیں دیر میں جب لڑکی کی عمر سترہ یا اٹھارہ برس کی
ہو تو بہت زراعتیہ حال سے پہنچ کر پھر سے غصوں میں بہت دیر ہوتی ہے کہ جلد سے شادی
ہو جائے۔ اور اگر وہ عورتیں ہوں۔ رہتے ہیں اور ان میں بہت سے عورتیں ہوں۔ کہ جو سالہ

کتابتہ الہامیہ الحثیٰ و جده و حوہما

خدا و اکلمتہ حق من سفیہ و عوا کلمتہ باسل من سنیہ
 نشان غرور ماہ سرائہ مطابق ماہ انگریزی ۱۸۶۱ء
 جلد اول رسلہ سرائہ بر تہذیب و تہذیب و تہذیب



مشتل بر علوم و فنون قدیمہ و جدیدہ یعنی علوم و فنون
 ریاضیات - طبیعیات - الہیات - تجارت - اخلاق -
 طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کہنیا - نبات - معادن -

مطبع نفاذ واقع آباد دکن مطبوعہ

مقدمہ

یہ رسالہ ہر قہری مہینے کی پہلی تاریخ طبع ہو کر خریدار کو ملے گا جس نے اسے ہو کر
 علوم و فنون قدیمہ اور جدیدہ یعنی ریاضیات - طبیعیات - آسمانیات
 تجارت - اخلاق - طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نبات - معاونہ
 وغیرہ سے بحث کیجاتی ہے۔

عدہ عمدہ مفید کتابوں کے ترجمے جسکی آج کل ہمارے قوم کو اڑ
 ضرورت ہے تحریر کیجاتی ہیں۔

مفید چیزوں کے تیار کرنے کے محرب نسخے اور ولایتی اشیاء
 کے بنانے کی صحیح صحیح ترکیبیں تبصریح لکھتے جاتے ہیں۔

زراعت اور ویسی پیداوار کی تربیت کی تدبیریں مندرج ہیں
 زراعت کے تجویز مختلف زبانوں کے رسالوں سے ترجمہ ہو کر شائع ہوتے ہیں۔
 شرح قیمت کھسبہ سندھ ذیل ہے۔

- | | | | |
|-----|---|------------------------------------|---------|
| (۱) | جو صاحب بلدیہ میں تشریف رکھتے ہیں | اون سے سالانہ پیشگی | ۱۰ روپے |
| (۲) | " | " | ۸ روپے |
| (۳) | " | " | ۶ روپے |
| (۴) | " | " | ۴ روپے |
| (۵) | اور جو صاحب بلدیہ میں تشریف فرما نہیں ہیں | اون سے سالانہ مجموعہ وصول کی پیشگی | ۱۲ روپے |
| (۶) | " | " | ۱۰ روپے |
| (۷) | " | " | ۸ روپے |
| (۸) | " | " | ۶ روپے |
| (۹) | " | " | ۴ روپے |

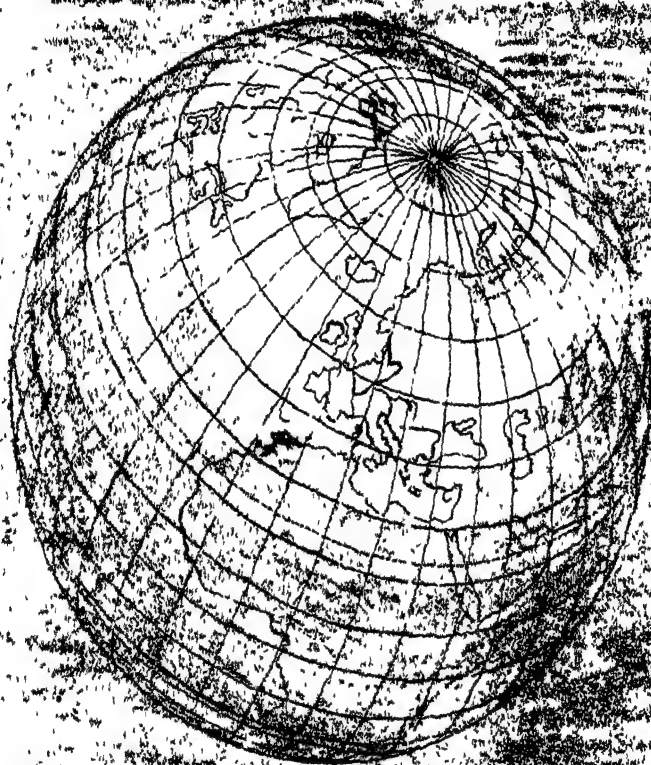
اودائع ہو کہ جو صاحب اس ریاست میں ہیں اور سیکرٹری کے کمالی اور دوسرے سیکرٹری کے ہاں ہوگی
 اس رسالہ کی خریدی جن صاحبوں کو منظور ہو یا کچھ مضامین پہنچا دیکر نظر ہوں وہ حصہ میں
 مترجم دفتر معتمد مالگزارسی سرکار نظام و منتظم جلسہ خیر خواہ ہندوستان آباد دکن کے نام روانہ فرمائیں
 یہہ رسالہ بغیر درخواست کے ہی روٹسا اور عاید کر نام روانہ ہوتا ہے مگر جن حضرات کو
 خریدی منظور ہو تو براہ مہربانی بذریعہ خط انکاری مطلع فرمائیں۔ اور جو صاحب خیر
 انکاری سے مطلع بغیر مانگے ان کا نام درج کتاب خریداران مستقل کیا جائیگا اور جو صاحب
 بعد پہنچنے دو یا زیادہ رسالوں کے الحاکر کریں گے تو ان کو پہلی قیمت ادا کرنی ہوگی۔
 زر قیمت بذریعہ ہنڈوئی یا نوٹ یا ملٹ ہائی نیم آنہ کے بذریعہ رجسٹری ارسال فرمائیں
 اور اگر ملٹ نیم آنہ ارسال فرمائیں تو فی روپیہ آدہ آنہ کا ملٹ زیادہ ارسال کریں مگر سب
 سہل اور باکفایت طریق جو حال میں جاری ہی ڈاک خانوں کے حضرت روپیہ پہنچے گا۔

اجرت انطباعات

اس رسالہ میں اشتہارات مفید خاص اور عام اجرت پر طبع ہوتے ہیں
 جن صاحبوں کو ضرورت ہو ارسال فرمائیں اور نرخ حسب ذیل ہے۔
 ۱۔ اگرچہ فی سہ ماہیہ آدہ آنہ فی خط تین روپیہ جو صاحب ملٹ سہ کرچیمپو انگو اور سب نصف اجرت لیجا
 ۲۔ اگرچہ فی سہ ماہیہ یہہ رسالہ علی العموم ندمت میں تمامی نوابان عالی شان اور ہاراجا
 بادشاہان راجا اطراف و اکناف ولایت ہندوستان کے ماہ باہ با میدان قدر وافی اور
 تہواریت روانہ کیا جائیگا لیکن کلی ہو کہ ہماری ملک کے روٹسا اور والیان ملک پنجابی نام
 اسکی خریداری منظور فرما کر زر پیشگی یک سالہ سے اعانت طبع کی فرماویں گے ہم بحال منت
 اوسکے اسمائے کرامی وقتاً فوقتاً درج کرتے رہیں گے۔

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم إن الله وملائكته يصلون

على مسلم ولقاس الخمر



اس سالہ کی خریدی جن صاحبوں کو منظور ہو یا کچھ مضامین بھیجا دے نظر ہوں تو وہ

محب حسین مترجم دفتر معتمد الگزار می تنظیم جلسہ خیر خواہ ہند واقع جید آباد دکن کے
نام روانہ فرمائیں

فہرست مضامین

صفحہ	۱۰	مضمون نگار یا مؤلف	نعمون۔
۲۵		زمانہ کی بڑی اتفاقی اور نافذ شدہ محب حسین	ادب۔۔
۳۴		اسباب تہنیتیہ حادثہ و شہداء انسان .. مولوی جمال الدین جہا حسینی	
۳۳		سکائی کرار یہ سب سے بڑی بوقت کہن کن	تدبیر و منزل۔
۳۵		باتوں کا خیال کہنا چاہئے۔	محب حسین
۳۷		کیسیا۔	
۳۸		بقیہ مضمون صنعت	
۳۹		تشریح۔	
۴۰		دل کی جگہ	
۴۱		اخلاق۔	
۴۲		اپنا فکر کرنا	
۴۳		حفظ صحت۔	
۴۴		طول عمر کی ترکیب .. مولوی حاجی فطامہ و جید الزمان	
۴۵		ارضی اور سماوی آفات سے بچنے	
۴۶		اور حوادث زمانہ سے محفوظ رہنے	
۴۷		کی ترکیبیں۔	محب حسین
۴۸		زراعت۔	
۴۹		بقیہ مضمون زراعت .. مولوی حاجی فطامہ و جید الزمان	

حصہ ششم نامہ

صفحہ	نقطہ	نمبر	صفحہ
۳۷	با اطمینان	۱۰	۳۷
۳۸	الشربان	۱۱۰	۳۸
۳۹	الشربان	۱۱۱	۳۹
۴۰	الشربان	۱	۴۰
۴۱	الشربان	۲	۴۱
۴۲	الشربان	۳	۴۲
۴۳	الشربان	۴	۴۳
۴۴	الشربان	۵	۴۴
۴۵	الشربان	۶	۴۵
۴۶	الشربان	۷	۴۶
۴۷	الشربان	۸	۴۷
۴۸	الشربان	۹	۴۸
۴۹	الشربان	۱۰	۴۹
۵۰	الشربان	۱۱	۵۰
۵۱	الشربان	۱۲	۵۱
۵۲	الشربان	۱۳	۵۲
۵۳	الشربان	۱۴	۵۳
۵۴	الشربان	۱۵	۵۴
۵۵	الشربان	۱۶	۵۵
۵۶	الشربان	۱۷	۵۶
۵۷	الشربان	۱۸	۵۷
۵۸	الشربان	۱۹	۵۸
۵۹	الشربان	۲۰	۵۹
۶۰	الشربان	۲۱	۶۰
۶۱	الشربان	۲۲	۶۱
۶۲	الشربان	۲۳	۶۲
۶۳	الشربان	۲۴	۶۳
۶۴	الشربان	۲۵	۶۴
۶۵	الشربان	۲۶	۶۵
۶۶	الشربان	۲۷	۶۶
۶۷	الشربان	۲۸	۶۷
۶۸	الشربان	۲۹	۶۸
۶۹	الشربان	۳۰	۶۹
۷۰	الشربان	۳۱	۷۰
۷۱	الشربان	۳۲	۷۱
۷۲	الشربان	۳۳	۷۲
۷۳	الشربان	۳۴	۷۳
۷۴	الشربان	۳۵	۷۴
۷۵	الشربان	۳۶	۷۵
۷۶	الشربان	۳۷	۷۶
۷۷	الشربان	۳۸	۷۷
۷۸	الشربان	۳۹	۷۸
۷۹	الشربان	۴۰	۷۹
۸۰	الشربان	۴۱	۸۰
۸۱	الشربان	۴۲	۸۱
۸۲	الشربان	۴۳	۸۲
۸۳	الشربان	۴۴	۸۳
۸۴	الشربان	۴۵	۸۴
۸۵	الشربان	۴۶	۸۵
۸۶	الشربان	۴۷	۸۶
۸۷	الشربان	۴۸	۸۷
۸۸	الشربان	۴۹	۸۸
۸۹	الشربان	۵۰	۸۹
۹۰	الشربان	۵۱	۹۰
۹۱	الشربان	۵۲	۹۱
۹۲	الشربان	۵۳	۹۲
۹۳	الشربان	۵۴	۹۳
۹۴	الشربان	۵۵	۹۴
۹۵	الشربان	۵۶	۹۵
۹۶	الشربان	۵۷	۹۶
۹۷	الشربان	۵۸	۹۷
۹۸	الشربان	۵۹	۹۸
۹۹	الشربان	۶۰	۹۹
۱۰۰	الشربان	۶۱	۱۰۰

شکر

شاہکار صاحبان ہمارے سالہ فرائض کا نہایت مشکور ہے۔ ہر سال
ازراہ قدر وافی اور فیض رسائی رسالہ علم کی خریداری فرماتے اور ہر سال کے شائع ہونے پر
اپنی نیک نیتی سے اور نظرِ خیرانی قوم امداد کی خیریت و حاجت مولانا سرسید علی
صاحب حسین کا شکر یہ نہایت دل سے ادا کیا جاتا ہے جنہوں نے اپنی نیک نیتی
اور سچی ہمدردی اور اپنی ذاتی خوش اخلاقی کی وجہ سے اس رسالہ کی بڑی تائید
فرمائی۔ یہ وہ صاحب بین جنہوں نے اپنی صفائی قلب سے اور علمی حیالات
کی تائید کی جو ہر سال میں رسالہ معلم کے اجرا کی نسبت آئی تھی اور ہر سال سے
اس رسالہ کی امداد ہر طرح سے فرمائی اور قوم کی بہلائی کے واسطے اپنے اوپر
تکلیف اٹھائے مضافین علمی تحریر فرمائی اور آئندہ کے واسطے وعدہ تہی فرمایا۔

یہ صاحب بڑے لائق اور فاضل شخص ہیں جو علوم قدیمہ اور
جدیدہ میں یکساں روزگار ہیں اور ہندوین برائے چندے رونق افروز ہوئے ہیں۔
یہ صاحب زبان فرانسیسی اور عربی میں کامل ہیں اور فارسی تو ان کی مادری زبان ہے۔
فی الواقع ایسے صاحبوں کا ہمارے ملک میں تشریف لانا نہایت مغنمات ہے۔

ہم کو نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر کا بھی شکریہ ادا کرنا چاہی جو بے
ایک بڑی سچی قوم کے ہمدرد اور محبین ہیں اور ہر ایک نیک کام میں اپنی نیک نیتی کی وجہ سے
اون ہوتے ہیں۔ اور حتی الامکان اپنی کوشش اور سعی سے اور کام میں مدد پہنچاتے ہیں۔
یہ صاحب جلسہ خیر خواہ ہند کے میر رئیس ہیں اور بیت المساکین بانی مسابین
اور کتب خانہ خیریتہ کو سرپرست ہیں۔ اور فی الحال ہمارے نظام میں بھروسہ مستجاب صدر المہار

اسامی گرامی نام نامی حضرات زاید خرمیداران مسلم

- ۱- مولوی محمد مسیح الزمان خالص صاحب اوستاد حضرت بندہ خان صاحب مدظلہ العالی۔ روزنامہ اقبالہم
- ۲- نواب وزارت علیخان بہادر
- ۳- راجہ ونکٹ نار سہواری شی صاحب دایمکنہ
- ۴- مولوی محمد ابراہیم صاحب صدر مدرس مدرسہ اعظم
- ۵- مولوی سید عبدالرشاد صاحب ناظم فکریہ قضا یا نادر پور
- ۶- حکیم آقا مرزا علی صاحب طبیب دار الشفا فی افضل انج و مدرس مدرسہ طبابت
- ۷- حکیم یوسف علی صاحب طبیب انجوشہ قلع
- ۸- آغا مرزا عبد المجید صاحب مدرس مدرسہ اعظم
- ۹- مولوی محمد عبدالقادر صاحب
- ۱۰- مرزا ریاست علیک صاحب صیفہ دار دفتر مالکذاری دارالمہام سرکار
- ۱۱- محمد اکرام الدین خان صاحب سوم تعلقات ضلع شورا پور
- ۱۲- محمد جعفر علی صاحب تحصیلدار شاہ پور ضلع شورا پور
- ۱۳- غلام دستگیر صاحب تحصیلدار ٹنگٹھ
- ۱۴- مولوی خواجه عبدالرحمان صاحب

رسمیہ

- ۱- مولوی وحید الزمان صاحب سررشتہ دار دفتر مستمالکذاری سرکار
- ۲- میرزا ملک شاہ باجوچی صاحب دوم تعلقات ضلع ٹنگٹھ
- ۳- مولوی محمد واصل صاحب مدرس مدرسہ اعظم
- ۴- مولوی خواجه عبدالرحمان صاحب
- ۵- محمد اکرام الدین خان صاحب سوم تعلقات ضلع شورا پور
- ۶- محمد جعفر علی صاحب تحصیلدار شاہ پور ضلع
- ۷- مولوی سید اسد اللہ صاحب عرف میر نواب اول تعلقات ضلع ٹنگٹھ
- ۸- فاضل بہا گوٹ برشاہ صاحب نائب ناظم عدالت دیوانے
- ۹- نواب وزارت علیخان بہادر
- ۱۰- مولوی محمد اعظم صاحب نائب سررشتہ دار دفتر مالکذاری
- ۱۱- محمد غلام دستگیر صاحب تحصیلدار ٹنگٹھ
- ۱۲- سید محمد عبدالقادر صاحب عرف قادر برشاہ صاحب تحصیلدار ٹنگٹھ

زمانہ کی بے التفاتی اور ناقدر دانی

ہر زمانہ میں لوگوں کی ایک خاص - شنائی طرف رغبت اور ایک خاص کام کی جانب میلان ہوا کرتا ہی جس سے اشخاص کا ہل و سہو کو موثری حاصل ہوتی ہی اور محنتی لوگوں کی طبیعت اور سرف نامل ہوتی ہے۔ خوش نصیب وہی شخص ہی جس میں خدا داد اوس کام کی لیاقت ہو جسکی اوسکے زمانہ میں قدر و منزلت ہو اور بہا گوان وہی آدمی ہی جس میں قدرتی وہ قابلیت ہو جو اوسکے زمانہ کے مناسب ہی۔ کتنے بہت سے شخص ہم اس زمانہ میں دیکھتے ہیں جو علوم اور فنون میں گوی سبقت لیجائے اگر اوان کے سابقین اور متقدمین اعلیٰ کاموں کو نکر جائے اور کتنے ایسے بہت سے لوگ ہیں جنہیں بڑے بڑے کام کرنے کی لیاقت اور بڑی بڑی باتوں کے دریافت کرنے کی اسے تہداد موجود لیکن کچھ یہی سوائے چھوٹی چھوٹی باتوں اور نا کارہ جزیروان کے باقی نہ بچا چکے وہ دریافت کرتے۔ برخلاف اسکے وہ لوگ جنہیں اوسط درجہ کی لیاقت ہی بہت مشہور اور معروف ہو جاتے ہیں کیونکہ اوسکے زمانہ میں جس بات کی قدر و منزلت ہوتی ہی اوس میں وہ لیاقت رکھتے ہیں اور اوس کام کو کرتے ہیں وہ اول ہوتے ہیں۔

مثلاً جب یہ پہلے پڑھنے کا چرچا ہوا تو اس وقت لوگوں کی رغبت علمی کتابیں تصانیف کی طرف نہ تھی بلکہ پرانے کتابوں پر حاشیہ اور شرح لکھنے کا شوق مہماتھا۔ پس اوس زمانہ میں کیا امید نہی کہ نئی کتابیں لکھے جاتیں جبکہ یہاں پرانی کتابیں ایسے تھیں جنکو یا تو کوئی

جانتا ہی نہیں تھا یا جنگو کوئی سمجھ ہی نہیں سکتا تھا۔ یہ بات اسوقت خلاف عقل تھی کہ نئے فتوحات کی کوشش کجیاتی اور بڑے بڑے شہر اور قطعات زمین جو ویران اور بے زراعت پڑے تھے ویسہی بے آباد چھوڑ دے جاتے۔ اسواسطے اس زمانہ میں کتابوں کی شرحیں اور تفسیریں لکھنے کا ایک خاص شغل اور کام تھا۔ بسن مختصر اس زمانہ میں صرف تصنیف کی ذاتی لیاقت رکھتا ہوگا وہ ضرور مایوسی کی حالت اور گم نامی کی بلا میں گرفتار ہوا ہوگا۔

جب پرانی کتابوں پر حاشیے اور شرحیں کافی طور سے لکھ گئی تو اہل علم اور فضل نے ادنیٰ تقلید شروع کی اور اس سے بہت نتیجہ پیدا ہوا کہ بادشاہ کلینٹ ہفتم اور اسکندر ششم کے وقت میں ایک کثیر تعداد لاتن زبان کے شاعروں اور فصیحوں اور مورخوں کی ہوئی۔ پرانی کتابوں کی تقلید کا جوش و خروش صد سال تک لوگوں میں رہا اور دوسرے علوم اور فنون کی جانب اور دیگر اشغال کی طرف لوگوں کی توجہ بالکل نہ تھی اور وہ مفقود ہو گئی بعد ازاں چند شخصوں نے یہ بات دریافت کی کہ جو کتابیں طبیعت سے بغیر تقلید کے لکھے جاتے ہیں وہ پرانے کتابوں کے زیادہ مشابہ ہوتی ہیں بہ نسبت ان کتابوں کے جو محض تقلید کے ذریعہ سے لکھے جاتے ہیں۔ اسوقت سے نئی زبانوں کو ترقی شروع ہوئی اور اوسمیں فصیح اور شاعر پیدا ہوئے اور انہوں نے خوب ان زبانوں میں فصاحت اور بلاغت کو زور دیا۔

یہی حال بعینہ ہندوستان کا ہوا ہی اور اب تک کچھ کچھ جلا جاتا ہے کہ مدت تک لوگوں نے پرانی عربی اور فارسی کی کتابوں پر حاشیے اور شرحیں لکھیں

اور صد ہا سال تک فارسی مصنفوں اور مؤلفوں کی تقلید ہوا کی بلکہ اب تک یہی سبب
 جب کا نتیجہ یہ پیدا ہوا کہ بہت سے لوگ اس ملک کے عربی اور فارسی میں تولاقت
 ہوئے اور بڑے شاعر اور فصیح گذرے لیکن باوجود علوم و فنون جتنے تھے وہ منقود
 ہوتے گئے کیونکہ لہذا ان کی رغبت ان کی جانب نہ تھی اور ان کی قدر و منزلت
 بالکل نہ تھی بادشاہ اکبر کے زمانہ میں کچھ ہند کی زبان یعنی سنسکرت کا شوق ہوا
 اور پھر شاہ جہاں بادشاہ کے وقت سے ایک نئی زبان یعنی اردو پیدا ہوئی
 اور اوسمیں بھی شعر و شاعری کا چرچا ہوا اور آج تک صد ہا عہدہ عمدہ شاعر اردو
 زبان کے وقتاً فوقتاً پیدا ہوتے رہے۔

جب مصنف اور شاعر اور قصہ نویس بکثرت پیدا ہوتے ہیں
 تو بالاطبعہ پڑھنے والے بہت مست اور کامل ہو جاتے ہیں اور اس سے
 یہ نتیجہ برآمد ہوتا ہے کہ لوگوں کے دلوں میں اس بات کی خواہش پیدا ہوتی ہے
 کہ جہاں تک ہو سکے علم بہت آسانی سے حاصل ہو۔ ظاہر ہے کہ جس آسانی سے
 فن مصوری اور قصہ نویسی اور شاعری وغیرہ حاصل ہوتے ہیں اوس طرح سے
 علوم نہیں حاصل ہوتے ہیں پس یہاں سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ جب لوگوں کو
 اکثر ان فنون کے طرف رغبت اور میلان ہوتا ہے تو علوم پیدا ہوا چھتا ہے
 اور ان کے تحصیل میں زوال شروع ہوتا ہے اور اسی طرح تکمیل شاعری اور
 کمال مصوری کا زمانہ کچھ ہی قدم علوم و فنون کے زوال کھلی کے زمانہ کے
 آگے ہوتا ہے۔ مثلاً اگلے زمانہ میں ہی جب شاعری اور مصوری کو فروغ ہوتا
 ہے زمانہ علوم و فنون کے انحطاط اور زوال کے زمانہ کے کچھ ہی آگے تھا۔

میر حسن کی مثنوی اور ناسخ اور آتش کے کلام فی الحقیقت ایک عمدہ شاعری کے بیٹے اور فصاحت سے پہرے ہوئے ہیں لیکن ان کی ترقی کا زمانہ وہی تھا جب اور دوسرے علوم کی غارت گری کا زمانہ تھا۔

جو حالت کسی وقت روم اعظم کی تھی وہی حالت بعینہ آجکل ہمارے پیارے ہند کی ہے رئیس اور امیر ہمارے ملک کے آجکل نواح گاتے اور قماش اور میلے پیٹے اور شاعری اور کبت کے زیادہ تر شائق اور معین و مددگار ہیں نہایت اسکے کہ علوم و فنون کا شوق اور حکمت سے رغبت ہو اور رسائل علمی کی سرپرستی کریں۔ بڑی سے بڑے رئیس اور متمول سولیکر جنکے بڑی بڑی کوٹھیاں اور عظیم الشان مکان ہیں اور نے سے اذنا غریب آدمی تک جسکے رہنؤ کو ایک ٹوٹی ہوئی پڑی یا ایک بھوس کا چہرہ ہی سب نواح اور قماشے اور شاعری کے طرف مائل ہیں اور سب ان کی دل سے تعریف کرنے والے ہیں اور جو بڑے آدمی ہیں ان کی نظر میں سوائے ان باتوں کے اور کسی چیز کی قدر و منزلت نہیں اور جو غریب اور عام آدمی ہیں ان کو بجز ان کے اور کچھ بھلا نہیں معلوم ہوتا ہے۔

نہیں کیسے خوش قسمت وہ لوگ آجکل ہوتے جو ان باتوں میں کمال رکھتے ہوتے اور کیسی ان کی قدر و منزلت اس زمانہ میں ہوتی جبکہ بیان نہیں۔ اگر آجکل ہومر شاعر ہوتا جو کسی زمانہ میں باوجود اسکے کہ فن شاعری میں اوستا و بلکا اگر اوسکو موجود شاعری کہیں تو سچا ہی یونان کی گلیوں میں اپنے شعرین پڑھ کر روٹی مانگتا پھرنا تھا اور کوئی ان عمدہ شعروں کی قدر نہیں کرتا تھا۔ کاش اگر وہ اس زمانہ میں ہوتا تو کیا نہ

قدر و منزلت ادسکی ہوتی اور کیا نہ کچھ جزا اسکو اپنے فن کی ملتی۔

بہت سے زمانوں میں لائق اور فائق آدمیوں کو ایسا موقع نہ ملا جس سے انکا علم و فضل ظاہر ہوتا اور اسواسطے وہ بغیر کسی جزا اور قدر و منزلت کے تاسف اور حسرت زدہ اس جہان فانی سے سد ہا سبے لیکن اکثر یہ بات ظہور میں آتی ہے کہ جو لوگ عالی ہمت اور لائق اور قابل ہوتے ہیں وہ بغیر قدر و منزلت کے بلکہ اکثر اسی حالت میں بھی جب ادنیٰ سخت مخالفت کیجا ہی اپنی کوششوں سے باز نہیں آتے اور سعی کا دامن نہیں چھوڑتے۔ ہمارا اثر معلوم ہوا ہے کہ ایسے لوگ مثل اوین خوش نما پہولوں کے درختوں کی جو جنگلوں اور بیابانوں میں خود روا دگتے ہیں اور بغیر اسکے کہ ادنیٰ خوبصورتی اور خوشنمائی کو کوئی دیکھے وہیں کمال کر مر جیا جاتے ہیں بعض نامور یافتہ اور غیر مہذب ملکوں میں پیدا ہوتے رہتے ہیں اور پھر بغیر اسکے کہ ادنیٰ نہر اور یافتہ مشہور اور اون کے خوبیاں اور فضایل ظاہر ہوں اس در بقا سے گذر جاتے ہیں۔

پس معلوم ہوا کہ ہر زمانہ میں طبیعتوں کا میلان اور دونوں رجحان خاص خاص باتوں کی طرف ہوا کرتا ہی اور انکے حاصل کرنے کا شوق و فوق موافق اندازہ رغبت کے ہوتا ہی پس جس صورت میں آج کل ہماری طبیعتیں بہو لوب اور تاج گانے کی طرف مائل ہیں اور ہماری دلوں میں عشق بازی کوٹ کوٹ کے بہری ہوئی اور مجنونانہ اشعار اور نائک اور سوانگ کے دیکھنے کی رغبت ہے تو کیا کوئی کہہ سکتا ہے کہ اس زمانہ میں وہ شخص جو کسی علمی بات کا چرچا پہلانا چاہے اور علوم شایع کرنے کی کوشش کرے اپنے کاموں اور مقاصد میں کامیاب ہوگا

اس کی زندگی پر کمال افسوس آتا ہے اگر سوقت کچھ تہوار سا بیان اوس کے صوان عمری کا اس سو شمع پر خورہ کیا ہاں سے تو یقین ہے کہ ہمارے ناظرین کو اچھا اور دلچسپ معلوم ہوگا یہ شخص جس کا میں یہاں ذکر کرتا ہوں روم کا رہنما تھا اور

ادسکا نام نہارا چیتو تھا۔ یہ شخص فن مصوری کا استاد تھا اور جس نے اوس کی باغی بہت تصویر کو دیکھا وہ کہہ سکتا ہے کہ یہ شخص اس فن میں اول وجہ کا آدمی تھا۔ لیکن

باجو اس کے کہ وہ فن مصوری میں استاد زمانہ تھا تاہم اوس کا زمانہ عیسین وہ چہ ہوا اوس کی نگاہ تہا اور ناموری اور شہرت اور حالات زمانہ سب کے سب اوس کے مخالف تھے۔ گوکہ اوس کو تصویر کا فن یاد تھا لیکن بڑی لوگوں کی خوشامد کے

ڈبنگ یاد نہ تھا اور ان کی چالوسی کرنا نہیں آتا تھا اس وجہ سے وہ نہایت شکستہ حالت میں تھا اور ایک شہر سے دوسرے شہر میں روٹی کے ٹکڑوں پر تصویریں بنانا کر لوگوں کو دیتا تھا

ایک روز حسب اتفاق ایک معزز شخص سے اس بات پر چٹک ہو گئی کہ اوہ ہونچا اوس کی اور عزت ملی جس کے وہ مستحق تھا۔ اور اس وجہ سے اوس کو روم کی سکونت ترک کرنی پڑی اور

ننگ بانوں ہمارے وہ بے بار و مدو کا رہا وہ با اوس شہر سے روانہ ہوا اور اس قدر اوس کے پاس کچھ نہ تھا کہ ایک روز کی قوت بسر ہی ہوتی۔

آخر کار وہ بے چارہ معیشت کا مارا اس طرح پر جہان نک اوس کی قوت کے

سہارا دیا وہاں تک چلا گیا۔ بھوک کی شدت پیاس کا غلبہ تلون میں چھانے پر مجبور ہو اور پیر تکے ہوئی اس حالت سے وہ ایک ٹوٹے پھوٹے سراپن وارد ہوا جو سراپا تھا اور ذرا سی

جگہ پھیرنے کے لئے مالک سراپا لگی۔ اوس نے جو اس بچارہ آفت زدہ زمانہ کی گردش کے بارے میں کسی شکل دیکھی فوراً پہانپا کہ یہ شخص نہایت محتاج اور شکستہ حال ہوا اور انکار کیا کہ بغیر مشکل کے

نہ بیان تیسرے نے کو کچھ اور نہ کہا نے کو رومی ہی۔

اب کیا کرے جب کچھ نہ بن آیا تو اس نے اس تختہ کو جو سر کے دروازہ
 لکھا ہوا لگا تھا اور جسکو سائن بورڈ کہتے ہیں جٹ اوتار لیا اور اسکو سر می نمود سے بنا دیا
 اسکی اجرت میں مالک نے دو روٹی اور ایک کوڑا پانی کا دیا جسکو اس نے صبر و نڈک کے تھا کہا پانی
 اس طرح کارا دیجیو تو وہی دبر دم لیکر پہر وہاں سے روانہ ہوا اور مالک
 سر کچھ خوش ہوا اور دو روٹی ہی اس تختہ کی تیاری کی عوض میں دینا اسکو بارگذا۔
 تھوڑے عرصہ کے بعد اس سر میں چند شخص کسی دوسرے ملک سے آئے اور انہوں نے
 دروازہ پر اس تختہ کو دیکھا جو کارا دیجیو نے تیار کیا تھا۔ جب انہوں نے اس تختہ
 کی خوبصورتی اور صنعت کو دیکھا تو بے مثل پایا اور ہزار جان سے اسکی تعریف کی اور
 مالک سر کو بلا کر اسکو پانچ اشرفی دیکر خرید کیا۔

جب مالک سر نے اس تختہ کی یہ قدر دیکھی تو اپنی جہالت پر ہزار
 افسوس کیا اور کہا کہ اگر کاش میں اس مصور سے چند ایسے تختے تیار کرا لیتا تو
 میں اسوقت مالدار ہو جاتا۔ ایسے ایسے خیال کر کے وہ کارا دیجیو کے تلاش میں
 نکلا اور کوسون اسکو ڈھونڈنا ہوا اور چلا گیا آخر الامر ہزار افسوس اس زمانہ کے
 ماری ہوئے اور فلک کے ستارے کو ایک شرک کے کنارے پر مڑا ہوا پایا۔ اور
 معلوم کیا کہ یہوک اور پیامس مایوسی اور ہراس سے اور راہ کے تکان سے مر گیا۔
 کیا ہم یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ اس زمانہ میں ہی علوم و فنون
 کی ایسی ہی ناقدری ہی جو کارا دیجیو کے زمانہ میں فن مصوری کے روم میں
 اور کیا ہم یہ نہیں کہہ سکتے ہیں کہ اکثر لوگ جو علوم و فنون میں لائق و فائق ہوتے

صرف زمانہ کی نافرمانی اور بے انتظامی سے منسلک کاروبار پیچیدگی کے آجکل مرحلے پر ہیں اور کوئی انکی لیاقت اور علم کا صلہ دینا تو درکنار تعریف تک نہیں کرتا ہو۔ اور اگرچہ صد روپیہ سبوتاشران میں صرف ہر جان لین لیکن آٹھ آنے سے پہلے علوم و فنون کی سرپرستی اور قوم کی ترقی میں صرف کرنا ایک بار معلوم ہوتا ہے۔ پس کیا امید ہے کہ جی قوم میں مذکور فنون رائج اور ہماری ولایت اور دنیا میں ترقی ہو۔۔۔ رقم محمد حسین

میں نے

میکارن کریمہ کہنے کی وقت کمن کمن باتوں کا خیال چاہیے۔

پیشہ بہ بیان کرا پیٹنے کے اس بات کا لحاظ رکھنا چاہیے۔ اس کا

کرایہ بنایا ہی آمدنی سے اندازہ سے ہے تا زیادہ ہو۔ کیونکہ یاد رکھو کہ کرایہ ایک ایسا
 عنصر ہے جس کا زیادہ کرنا اور کم کرنا چاہئے اور یہ بات سب ہی یاد رکھنا چاہئے ہے کہ مالک کے لئے
 کوہ سبب سے اور قرض سے انہوں کے تھما رہے مال والا بہت زیادہ دسٹور دے رہی
 کوہ قوت والا دسٹور ہے تھما رہا ہے اسباب اس کے گھر میں ہے۔

جب قسم کر اے گا ایک اندازہ جسکو تم ادھر کر سکتے ہو اپنے دل میں پھر
تب تم کو چاہئے کہ ایک بہت عمدہ سکھانہ ہو شیاری تلاش کرو جو اس آرائی میں مل سکتا
اپنے شہر سے کہ اس مکان کو لو امور مندرجہ فعل کو نہایت خبر داری سے ملحوظ رکھو۔

اول جس جگہ وہ مکان ہوا دسکی صفائی کو سوائف تو حفظ

بہوشیاری تمام دیکھنا چاہئے اور قبرستان کے متصل مکان نہو اور نہ اوس کے قریب
وہ کارنامے ہوں جنہیں سے مضر صحت دہوئیں نکلنے ہوں۔ جو محلہ پنجے اور زر جگہ میں
واقع ہوا، اوں سے اجتناب کرنا چاہئے اور نہروں اور مالابول، اور گیس کے

کارخانوں کے پاس نہیں رہنا چاہئے۔ پاس پر وس کے پھیر لوں کو تحقیق کرنا چاہئے اور پانی کے رستوں کو دیکھنا چاہئے۔ جو مکان کے کہ تو بالوزمین میں واقع ہوگا اور اسکا پانی بخوبی نکل جاتا ہی یہ نسبت اون مکانوں کے جو پھاڑ کی چوٹیوں پر یا پھاڑ کے نیچے سطح زمین پر بنے ہوئے ہیں۔ کوشش اور سعی سے ایسی جگہ ہووے یا شش اختیار کر و جہاں آفتاب کی شعاعیں سیدھی پڑے۔ وہ مکان پر پڑے گی۔ یہ بات حفظ صحت کے لئے بہت ضروری ہے اور ایسے گھر کو اور مکانوں پر ترجیح دے جسکے کھولے ہوئے جنگین (یعنی والان وغیرہ) شرقی شمالی یا پوربی اڈا قری ہو اسے محفوظ ہوں۔

جو وہ جس مکان کو تم کرایہ سے لیتے ہو اسکی دور کمی اوس مقام سے جہاں تم کاروبار کرتے ہو غور کرو اور دیکھو کہ بازار اور دوکانوں سے کس قدر فاصلہ ہے جب ہم ان ضروری اور خاص باتوں کو غور کر چکیں تو پھر مکان کو نور اور ہوشیاری سے جانچنا چاہئے اور اسکی درستی اور مرمت کو دیکھنا چاہئے۔ جو کھڑکیاں ٹوٹی ہوں اور نگو غور سے دیکھو اور خیال کرو کہ آیا بارچی خانہ درست اور نمایاں یا نہیں اور دیواروں پر فلی ہی یا نہیں اور دیکھو کہ دروازوں کے بندھے اور زنجیریں اور قفل اور کھڑکیوں کی زنجیریں درست ہیں یا نہیں بعد ازان ایک فہرست ادنیٰ چیزوں تیار کرنا چاہئے جو متعلق مکان ہوتی ہیں اور جنکو کرایہ دار نہیں لےجا سکتا ہو۔ اب یہ تحقیق کر کہ آیا کل کرایہ اور محصول کچھ لپٹی وغیرہ کرایہ دار سابق نے ادا کیا ہے یا نہیں اور جس رقم مکان کرایہ لیتی ہو وہ خود مالک مکان میں یا انکو کا رہنما ہے۔ رقم محبت میں

حروف با نقش سیاہ پر نمایاں ہو جائیگے۔

مصنوعی زبرجید بنانے کی ترکیب

بنیہ کے نیکے بنا کر ایک کوری مٹی کی رکابی میں ملحدہ ملحدہ پانی کو ملنے کی آگ پر تکیں جب نیکے خوب گرم ہو جاویں تب اس پر ہنگری کا پانی ڈالو۔ اس قدر ڈالیں کہ وہ ہنڈے ہو جاویں اس طرح تین بار گرم اور ہنڈا کر تین پر ہنڈے۔ پانی سے دھوویں رنگ اسکا مثل زبرجید کافی کے ہوگا۔
گھروں کے ہنگامے۔

کپڑے سے ہندوستانی سیاہی کا داغ دور کرنے کی ترکیب

جہاں سیاہی گر پڑے اس جگہ خوب تیل ملا کر دلائی
ملاوے۔ ہوا والین مگر شرط یہ ہے کہ وہ کپڑا دھو بی کے جہاں نہ دھلا ہو۔

کپڑے سے تیل کا داغ دور کرنے کی ترکیب

جہاں تیل گر پڑے وہاں ہندوستانی سیاہی خوب
ٹیس پیر ہوا بول سے دھو ڈالیں۔ دین بھی شہر طبعیہ سے کہ کپڑا دھو بی
یہاں دیکھا رہا۔

کپڑے سے خون کا داغ دور کرنے کی ترکیب

جہاں پر خون کا دھبہ پڑا ہو وہاں اول لعاب دھیں
ڈالیں جب وہ قدرے خشک ہو جاوے تب اچھی طرح دھو دین یقین ہے کہ
خون کا داغ رفع ہو جائیگا۔

جہاں سے گھسوں کو دور کرنے کی ترکیب

زبرجید بنانے کی ترکیب

عقروہ گندک بیچ نرگس ان تینوں چیزوں کو پانی سے
ساتھ پیسکر دیواروں اور زمین پر پھڑکاتے ہوئے ہیں۔

پستوں کے دفع کرنیکی ترکیب
حفظ کو پانی میں پیسکر گھریں پھر کین اوسکی بوسے پستو
دفع ہو جاتے ہیں۔

چھڑوں کے دفع کرنیکی ترکیب
چوب صنوب یا اُشوق کو خلا دین تو اوسکے دھوئیں سے چھڑ
دور ہو جاتے ہیں اور برگ سرو کو بستر میں رکھنے سے بھی نزدیک کم آتے ہیں
زنبور کے دفع کرنیکی ترکیب

گندک یا آہن کے دھوئیں سے زنبور دور ہو جاتے ہیں
راقم محب حسین
دل کی جگہ

مشہور ہے کہ دل بائیں جانب ہے۔ اگرچہ پوچھو تو یہ بات صحیح نہیں ہے
دل کی جگہ حقیقت میں چھاتی کبچہ میں تھی۔ اور اگر دل کو دھوئیں میں تقسیم کرنے کے لئے
چھاتی کی ہڈی کے پیچ سے ایک خط نیچے کھینچا جائے تو بڑا حصہ دل کا دائیں جانب ہوگا
اور دل کی نوک بائیں جانب مڑی ہوئی ہو اور متصل بائیں پسلی کے واقع ہو لیکن
جس جگہ ہم دل کی جگہ زیادہ تر بائیں جانب نسبت دائیں طرف کو قیاس کرتے ہیں یہ سہی کہ ملکہ دل کی حرکت
بائیں جانب زیادہ تر معلوم ہوتی ہے نسبت اسکی کہ سیدہ طرف معلوم کر سکیں کیونکہ دل کی جو چار جگہ
ہیں وہ ہیں اخیر جو جگہ نام لیفہ و نظریہ کل ہی بائیں جانب واقع ہے۔ اس وقت خون تمام بدن میں
جانا ہوا دھوئیں اس میں شل ہونے اور نل کو ہوتی ہے اوسکو ہم جنوبی پسلی کے درمیان معلوم کرتے ہیں
راقم محب حسین

اس باب حقیقت سعاد و شقاے انسان

مَا أُوْدِعْتَ نَبِيَّكَ إِنَّمَا الْإِنْسَانُ سَجِيَّةٌ لِّأَنَّهُ لَا يَخْلُقُ إِلَّا سَاجِدًا فَهُمْ قَانِصَةٌ

عَنْ مَسَلِكِ الْهَوَىٰ كَيْدًا لِّتُفْعِلَهَا وَبِسَبِيلِ الشَّقَا

حکیم نظامی چون برین عالم تسبیح و فضا مملو از شمس و اقمار نظر اندازد و بطریق
بصیرت و بزرگواری تدبیر و تفکر ارتباط هر یک از آنها را به یکدیگر و در هر واحدی فی حد ذات
ما لحظه نماید بلا شک بدین قنیه جلیله (لیس فی الامکان ابعث تماکان) استرأف کند
و اگر بعضی نژده بین خود کیفیت نمودنیات و نفع نمودن سیوانات را اتفاق و شمع آنها را
مشاهده کند از تسلیم این کلام محکم (ان العالم قد وضع و تمعنا حکمتا لیس فیہ افراط و
لا تفريط) سر بیچد و چون او را کش بدین پایه غورچ نماید و بدین مقام و اصل گردد
البته بر و منکشف خواهد شد که اتفاق و احکام و انتظامیکه در آن عوالم کلیه بکار رفته است
همانها بالتمام در اخلاق و دنیا یا مرغی بوده و آن جراثیم اخلاق که در انسان است بروی
حکمت گذاشته شده است تا بدینا حفظ حیات و کتاب سعادت مطلقه و استحصالی
کمال منتظر خود را نماید و لکن بشر طائفه برشتتصیات آنها رفتار نماید و بسورقه و فرافرو
آن قوای مقدسه را از حده اعتدال و حالت طبیعی خارج نه نماید و تغییر فطرت الهیه ندهد
و تعبیرات آخری حکمی که کتاب عالم را پیش نهاد خود کرده است و همیشه بر اوراق انعقاد و سطوح
حوادث و کلمات موالید نظر میکند البته بدو ظاهر و هویدا خواهد شد که منبع کون این کون
زاهرات و مصابح باهرات را که بحساب و شماره بشود ریاید بجای کل قوه جاذبه عمومی که یک
پیوسته و مربوط ساخته است تا هر یک و ارامی حدی مخصوص بوده و دوری نگزیند و بقوه
هارده آنها را خارج از مسافات معینه و ابعاد محدوده ننوده است تا هر کوی در مدار خویش

حرکت کند و از ریه دم مصنوع گردد و - و ثوابت را که بر ریه و فیه و بینی حاکم گردد
شمسی و خورشنده و مرکز مالی جداگانه قرار داده است تا آنکه ماده حیات بر اسفند خط
شعاعیه از آن بنا بج انوار فرو آمده اجسام حیویتی یکدیگر و سیارات و اقمار آنها است
بهره ورشوند و اجزای ذمیمه طبعیه آن کردات علوی و سفلی را پس از واداشتن
خاصیت فعل و انفعال و تأثیر و تاثر یکدیگر و به نقوه یا ذره بیکدیگر متصل نموده
تا هر یکی قوام خود را محافظ و بر نظام خویش استوار بماند و روی بتلاشی و استعمال نیارد
- و در سیارات که مقر اجسام حیویتی است بواعث و لوازم حیات را آنقدر که حکمت
اقتضا کند نهاده چنانچه کره زمین را که مستغنی و مستفیض از نور آفتاب و منوای
نباتات و حیوانات است از جهت تکون و بقا، آنها بکثرت و مواطیبهای مریب برشته
و بقا و قابل تنفس نموده تا آنکه حیوانات و نباتات از اجزاء مختلفه آن و مخالط آنها که
(اقتبشون) و (نتر و جن) و (قار بون) بود باشد بر حسب مزاج و سرشت
بهره یابند - و آن کره بنوا به سبب ثقلات خود اجسام سائله را که در خلا یا و اوعیه
اجساد حییه میباشد از خروج و تفرق منع نماید - و از براس بر و مندی و شادابی
آنها بهره و چشمها که مستعد است از بحر محیط عالم بواسطه بیخوم و هاله در روی زمین
اجرا نموده - و حرارت مرکزیه را بعنوان حرارت مکتبه ایکه از خورشید
بر آن افاضه می شود قرار داده است (سبحانه من مبیع حارث العقول فی صفا
و نه است الا نهام فی بدائع) - و آن مبیع در گونه گونه نباتات که بیدیع صنع خود
آنها را در وصف کرده یکی را باند کورت ممتاز و دیگر را بانوشت مخصوص نموده از برای
محفظ نوع و شخص قوه یغذیه و تمسک و مصوره و موله و وضع کرده و نگهها و از برای

آنها را با کلام و بزور و تنهها شان را نقشه و دروغشیه و غمها و غلافها از حوادث و آفات
خارجیه مصون و محفوظ گردانیده و چهارم آنست که شهادت و شهادت خوار چون نخل و غیر آن را در مائلم اسباب
تفکیح آنها گردانیده و ماده القاح را به نصف انشی برساند و در هر یکی از آن با بر شکاری
از شهد بناده تا آنکه حیوانات و خدمت بتوانند نوزد و از برای راه رفتن آنها هر یک
بر آنکه لای ذکیه و لونی مینج زیب و زینت داده و بجهت عدم وقوع قصور در امر شکار
با دها را نیز برین خدمت گماشته است - و اوراق اشجار را مانند اکباد حیوانات
از برای طرد و دفع اجسام غریبه وضع نموده - و در هر یک از حیوانات آنچه باید و شاید
از برای زیست و رسیدن آنها بکمال منتظر خود بدایع صنع بکار برده و بهر عضو و جانشین
را که در تعیش و بقا آنها لازم است بوضع هندسی و پنج میکانیکی بر پا کرده و هر یکی
از آن اعضا را براسه ادای خدمت آنچه لازم باشد از قوه و برومندی داده است
- و کبد و ریه حیوانات ثدیة را از برای تصفیه خون بواسطه تنفس و دلباس
آنها را که دائما در مرجع و اضطراب است بجهت فرس و بسط آن بجمع اعضا و جوارح
بر مقتضای حکمت در نهاده - و از برای احساس و ادراک و قبض و بسط و حرکت
و سکون عروق و اعصاب را از طبقات مخ و دماغ مانند اسلاک تلغراف و انقباض
میکانیکی پیرجای بدن کشیده و هر عضوی را از آن پیره بجهت کشیده است تا آنکه بر
ادراک مرغوب و منفور قادر و جالب ماینبی و دفع ماینبی توانا گردد - و حیات
حیوان و نبات را بیکدیگر بسته و هر یکی را وسیله زیست دیگری ساخته حیوان را
بر این داشته که با جسم خود و با فراز (قارئون) نبات را خدمت نماید و نبات را
برین گماشته که در مقابل این خطیة عظمی و رقصیة (رقبیشن) و تخلیص آن برای

در بیان این باقی آیند جامع الیهین حسینی

معصوم باد که این دینا را بر اسن و بیست ماه پیش نوشته بودم ششصد و آن را گرفته که ملاحظه کند
فریاد پس نیاورد. لهذا برود لازم و انغم که آخر آنرا تیره و او و در دفعه آئینه و درج جبریده نیاک
اینجا ذکر کرنا

جب لوگ اپنا ذکر کریں تو تم خوب اسہنے دو لون کاں لگا کر سنو۔
 یہ سہ طریقہ ہے آدمیوں کے چہرے کا۔ کیونکہ آدمی کسی ہی خبر واری اس بات کی
 کیوں نکوس کہ اس کی زبان سے ایسی بات نہ نکلے پادے جس سے اس کا حال اچھا
 تو یہی اکثر کوئی نکلے ہی بات زبان سے ایسی نکل جاتی ہے جس سے اس کی چال چلن کا حال
 معلوم ہوتا ہے۔ اس واسطے ہم تمکو نصیحت کرتے ہیں کہ تم بھی اپنے نسبت باتیں نہ کرو اور یہ
 اپنی سرگذشتیں اور حالات بیان مکر۔ اگرچہ تمکو امید ہے کہ تم میں کوئی برائی نہ ہو
 بلکہ تم ہی جیسا ناچا ہے تاہم آدمیوں میں کسی نہ کسی طرح کا عیب یا نقص ہوتا ہے جس کا ظاہر کرنا
 محض فضول اور غیر مصلحت ہے فقط ۔ راقم محمد حسود

طول عمر کی ترکیب

اطباءى متقدمين اور متاخرين اور تہذيب محققہ

اور نئی اور پرانی تصنیفات کے دیکھنے سے جہان تک اس نیکو فطرت پرور
حیات کی تدبیر بن معلوم ہو میں بین اونکو ایک مختصر تفسیر میں لکھ چکا ہوں اور
کیونکہ اگر اس بحث کی تفصیل کیجاوے تو اس تک ایک نو فطرت پرور
بالفعل میرا قصدیہ ہو کہ ہر ایک آدمی جو طول عمر اور حیات کا خواہاں ہو وہ کمال انسان
سے بے وقت اور تطویل اگر اون باتوں کو حاصل کرنا چاہے جن سے حیات میں
ترقی ہوتی ہو تو اس فقرہ کو دیکھ لیا حاصل کرے اور حتی المقدور کمال احتیاط
اون پر عمل کرنا رہی خدا چاہے تو اس کے حیات میں ترقی ہوگی اور اسکی عمر زیادہ ہوگی
اول خلق خدا سے عموماً نیکی اور احسان کرے خصوصاً اپنی عزیز و اقارب کی
جو محتاج ہوں جہان تک ممکن ہو خبر گیرے کہ اسے اور اون کو راحت اور آسائش
پہونچا دے۔

دوم نجاست اور گندی گی اور بدبو سے بہت اجتناب رکھئے ہمیشہ سکنو
اپنے مقام میں اختیار کرے جو بلند اور خشک ہو اور گرد و پیش اوسکے کوئی
گہرہ یا نالہ یا تالاب نجاستوں کا نہ ہو اور اطراف میں اوسکے بہت درخت
بھی نہ ہوں اگر نہوڑے درخت ہوں تو مضائقہ نہیں ہے ہوا کی طہارت
اور پاکیزگی حفظ صحت کے لئے نہایت ضرور ہے اور بدون حفظ صحت کے طول عمر
ممکن نہیں ہے اور جو ہو ہی تو بیمار رہ کر زندگی موت سے بدتر معلوم ہوتی ہے۔
سوم جس مکان میں سکونت اختیار کرے اوس میں کئی باتوں کا مواظف رہنا

ایک یہ کہ اوس مکان میں ہوا کے آمد و رفت کی شدت ہوں یعنی ایک طرف سے ہوا آوے تو دوسری طرف سے نکل جاوے اور اس مطلب کے لئے یہ ضرور ہے کہ اوس مکان میں مقابل کے دروازے یا شبکے ہوں اگر صرف ایک جانب سے مکان کہلا ہووے اور تین طرف سے بند ہووے جیسے ہندوستانی دالان یا کوٹھڑیاں ہوتی ہیں اور اوس کا سقف پختہ ہووے تو ہرگز اوس میں نہ ہی البتہ اگر سقا پش ہو تو چندان مضر نہیں ہوا سنے کہ ہوا بچے کی اوپر ٹیلیوں کے منافذ سے نکل جاوے گی اور اوپر کی ہوا اوس میں سوراخوں سے بچے آ جاوے گی مگر پھر ہی اوس میں رہنا بہتر اور قرین احتیاط نہیں ہے۔

دوسری یہ کہ وہ مکان سوکھا اور خشک ہو یعنی اوسکی دیواروں اور چیمٹ میں سبیل اور ترمی نہ ہو اگر اوسکے دیواروں میں ترمی اور لونی ہو تو ہرگز وہاں نہ رہے تیسری یہ کہ اوس مکان میں پانی بہنے کے لئے گھری ہو کہ بارش کا پانی اکٹھا نہ رہے، یہ طرح بنناست کا پانی وہاں جمع ہو کر ہو کو متعفن نہ کرے۔ چوتھی یہ کہ وہ مکان نہایت تنگ اور مختصر نہ ہو کم سے کم ایک آدمی کے لئے اتنا بڑا دالان یا حجرہ یا بال ضروری کہ اوس کا طول پانچ ہاتھ کا ہو اور عرض ہی پانچ ہاتھ کا اور بہتر یہ ہو کہ طول اور عرض پانچ پانچ گز یعنی دس سس ہاتھ سے کم نہ ہو لیکن اگر ہوا کے لئے اوس میں شبکے اور دروازے مقابل کے کثرت سے ہوں تو اس سے کم ہی چندان نقصان نہیں کرنا اگر ایک مکان میں کئی آدمی رہا جائیں تو اسی حساب سے جگہ ہو مگر ضروری یعنی فی آدمی دس گز کمر کے سو گز ہوتے ہیں جگہ ہونا چاہیئے پانچویں یہ کہ وہ مکان نشیب میں

واقعہ نہ ہوا اور درویش اوس کے بلے مکانات نہ ہون کہ تازی ہوا آئے
 اپنے اپنے گھر پہنچے یہی سفر و سہک کہ چروہ دار اور تنگ گلی میں واقع نہ ہوا اگر مکان
 شریعت محنت نہ گذرہ بالا کے موافق ہے لیکن خام سفال پوش یا چھپر کا ہونو پیشتر ہے
 اس مسئلہ کہ ایک نا ایشا بہ محل ہے گراں شریعت کے خلاف ہو۔

پیشی کہ اس مکان کا باور چنانہ ایسے مقام میں ہو کہ سوئے اور بیٹھنے کی جگہ
 دیوانہ آوے۔

چہارم بہت گنجان آبادی جیسے شہر کے بچا بچ چوک یا بازار میں نہ رہے۔
 پنجم جس ملک میں رہنے وہاں کی آب و ہوا اوس کے مزاج کے موافق ہو اور
 جو تہوڑی سے ناموافق ہو اور اصلاح سے اوسکا مذاک ہو جاوے تو قبضت
 مگر جس صورت میں اکثر اوس ملک میں بیمار رہے تو فوراً اسکو چھوڑ دو پورے اور
 تو طبی کے موافق مناسب مزاج ملک میں سکونت اختیار کرے۔

ششم اگر اوس شخص کو قبض رہتا ہو تو دوسرے یا تیسرے روز رخص قبض کی
 تدبیر کرتا رہے اس میں ہرگز کوتاہی نہ کرے بلکہ سناکی چاہے دودھ ڈالکر رات کو سوئے
 جب کہا نامعد سے اور تہوڑے پی کر سو پا کرے اور اگر جی چاہے تو صبح کو پا کر
 لیکن چاہی نہ پی کیونکہ وہ خود قابض ہے اور جو قبض کا عارضہ نہ ہو تو نہارا دھتے
 ہی چاہے دودھ ڈالکر پی کرے اور اوس کے ساتھ نہایت قلیل بکٹ پا اور کوئی غذا کہاں
 ہضم ہمیشہ غذا سریع ہضم اور معتدل کہا یا کرے جسے روٹی گہون اور جو اوروں
 باجری اور بنو کی اور وال یا گوشت ٹکڑاں پون کے ساتھ جیسے کدو اور تری اور پالک
 اور آلو اور شلیم اور چندر وغیرہ اور جانول شوربا کے ساتھ بہتر غذا ہے لیکن یہ ضروری ہے

کہ روغن کا استعمال بہت نہ کرے اور ہمیشہ سنگین اور ثقیل غذاؤں میں جیسے پلاؤ بریانی
 مرغ و کباب شہر مال سو پان طرح طرح کے نمک نہ کھاوے اگر کوئی بھی سنگین یا ثقیل
 غذا کے کھانے کا اتفاق پڑ جاوے تو بہت تھوڑی کھاوے اور اسکا ہمارے
 بعد غذا کے کر لیوے ہمیشہ ہمارے ملک کے امیر اور متمول اپنی عمدہ غذاؤں کی
 وجہ سے بیمار رہتے ہیں اور کم عمر مر جاتے ہیں اور غریب ان عوارض سے بری
 ہونے میں روٹی ہمیشہ اس آٹے کی کھاوے جس میں ہوسہ ہی شریک ہو مبدیکا
 استعمال بھی نہ کرے اور ہمیشہ گھوٹ کی روٹی نہ کھا پا کرے بلکہ کبھی جوار یا جو یا
 باجے کی روٹی بھی کھاوے اور روز تو ریمہ یا قلیہ و ونون وقت نہ کھاوے
 بلکہ ایک وقت وال اور پہاچی اور دوسرے وقت گوشت کا استعمال کرے
 ایک قسم کی غذا کی کبھی عادت نہ کرے اور حتی المقدور بیکارا اور غیر ضروری پر ہنر سے
 پر ہنر رکھے اور چہان تک روغن فائدہ کرے ڈال سکنا ہی لیکن جب گرانی یا فسخ
 لاوے اور اشتہا میں کمی کرے فوراً ترک کرنا چاہیئے۔

ہشتم شراب یا گانجہ یا افیون یا مدک یا ہنگ یا اور کسی نشے چیز کا استعمال
 بھی نہ کرے جب پہلے پھل کوئی شراب کو پیتا ہو تو اسکا بہت بڑا فائدہ تمام فوج میں
 معلوم ہوتا ہے حرارت مغزی کا زور ہو جانا ہی اشتہا بہت ہوتی ہے طبیعت مسرور ہوتی
 پس وہ دھوکے میں پڑ کر شراب کو اکیس سمجھتا ہے اور یہ نہیں جانتا کہ شراب ایک عجیب
 قسم کا زہر ہے جو استعمال کے وقت مفید معلوم ہوتا ہے لیکن رفتہ رفتہ چند روز میں اپنی
 سمیت کا اثر بد کہلاتا ہے اور اس سے زیادہ کون سا بڑا اثر ہوگا کہ شراب پینے والی
 عمر طبعی گھٹ جاتی ہے اور اکثر بلکہ تمام شراب خوار جوان مرتے ہیں اور جو شاخاؤں کو می

زندہ ہی رہے کیا تو ہمشہ اور فانی اور لائق : اور اکثر اسرار میں ہمارے ہر فنکار و رہنما ہوتے ہیں۔
 ہوشیار بادشاہ شہزادوں اور گزشتہ ہیں وہ سب جوانی میں سو گئے ہیں اور جو بھی بچ رہا
 ہو سہی ہے وہ اکثر طویل العمر ہو سہی ہے یا نہ ہو سہی شہنشاہ اکبر اور خلیفہ اور
 شاہ جہان کو کہ ان لوگوں نے شراب کا استعمال نہیں کیا تھا پس اتنی مٹی
 اور خوشی توئی برس کی عمر میں وہ بچہ ہونے سے انتقال کیا۔

پہلے جب غذا اٹھا دے تو چیت پر کرتے تھا دوسرے بلکہ آدابیت کہا نا کہا دوسری
 اگر بھوک بھلی لگی تو کچھ قیاحت ہیں ہر تھوڑا سا کہا لیو سے تھکا اٹھتا کہا نا
 کئی بار کر کے جو طبیعت پر گرانہ گزرتے بہتر ہے اس سے کہ ڈٹ کر ایک بار
 اتنا کہا لیو سے کہ اٹھنا نہ جاوے غذا او سوخت نہ سب ہو جب سچی بھوک معلوم ہو
 اور علامت ایسی ہی یہ ہو کہ نفس خود آتش کو کھے غذا کی اور کچھ میں کہہ چن ہو اور
 طبیعت میں شغف اور ثقاہت معلوم ہو اور غذا اٹھا سکتے ہی طبعیت بٹاش اور
 خوش ہو جاوے۔

دوسرے جب غذا اٹھا دے تو خوب چہا چہا کر بڑبڑاتے کہ دوسرے جلدی جلتا
 کہا نا بالکل منع اور مذہم ہو ہر ایک تو کھائے کو اٹھا چہا نا چاہیے کہ وہ پس کھل جائے
 اور خوب باریک ریزہ ریزہ ہو جاوے نہیں تو دوسرے کو دانتوں کا بھی کام ہو
 ہوگا پس چند روز ہونے دیکھو کہ وہ بڑبڑاتا اور چہا چہا میں قند لار پکا کم سے کم تو
 کہا نیہ کا آدھا گھنٹہ سوچے اور ایک گھنٹہ بہتر ہے۔

یاد رہے کہ کہا نا کھاتے وقت طبیعت کو خوش اور بٹاش رکھو اور چہا چہا کر کے
 کھانے کے وقت خوشی کے سامان ہمارے اگر دوست احباب میں ہمشہ کر اون

ساتھ کہانا کہا دے تو بہتر ہے اور جو دوست احباب نہ ہوں تو اپنے خیالات کو اون
امور کے طرف متوجہ کرے جو خوشی لا دین کوئی رسالہ یا اخبار ایسا دیکھنا جاوے
جس سے بچ پاس نہ پہنکنے پاوے اور طبیعت اور ہر متوجہ ہو جاوے۔

دوا از وہم پانچا نہ بن جانے کے لئے وقت مقرر کرے ہر دن رات میں
دوبار پانچا نہ جانے جاوے صبح اور شام اور خواہ اجابت ہو یا نہ ہو لیکن آدھی گھنٹہ
پانچا نہ میں بیٹھیں اس ترکیب سے اکثر بڑے بڑے قبض والو کا قبض رفع
ہو گیا ہے اور اکثر قبض کا عارضہ اس ترکیب کے چھوڑ دینے اور اس پر اتنا
تکرار کرنے سے عارض ہوتا ہے۔

سیر وہم سردی اور گرمی اور بارش میں ہر فصل کے موافق لباس اور
غذا میں احتیاط کرے جائے بن گرم غذا بن کہاوے جیسے انڈہ گوشت
دیغہ اور لباس ہی خوب گرم پہنے اور اگر نزلے کی تحریک رہتی ہو تو سر پر گرم ٹوپی
اور عمامہ رکھے رہے اور احتیاط رکھے کہ سرد ہو لبے موقع لگنے نہ پاوے اور
گرمی میں غذا معتدل یا مل بہ حرارت یا مائل بہ برہت کہاوے جیسے چانول
آش جو کچھڑی دیغہ اور لباس اس قدر گرم پہنے کہ گرم ہو جسم تک سائیت نہ کرے
اگر اندر رہتا ہے تو مناسب ہی اور برسات میں موقع کے موافق لباس پہن
اور غذا معتدل کہاوے لیکن خشک غذا بن کہانا بہتر ہے جیسے چوک روٹی
بھجڑی کی روٹی پنہی کا ساگ بشیر طیکہ مٹراج میں پیوست اور خشکی نہ ہو۔

چھتا روہم اگر ممکن ہو تو ہر روز ہین تو ایک دن بیچ حمام کرے جائے میں
گرم پانی سے نہاوے اور گرمیوں میں سرد پانی سے گرمیوں فصلوں میں

احتیاط رکھئے کہ ہمارے وقت کا بھی ہوا بدن میں نہ لگنے پاوے۔
 پانزدہم بعد حمام کے اوجھلے کپڑے نئے پاؤ ہوئے ہوئے بدلے اور کپڑوں
 میں دھو خشبو لگاوے جس سے ترسلے کی تحریک نہ ہو اگر اوجھلے کپڑے نہ ہوں
 تو اوسے کپڑوں کو دھوا کر یا دھوپ میں ڈالو اگرچہ پوسے لیکن آئندہ روز کے
 بعد ضرور بدل ڈالے اور کپڑوں کے ساتھ پلنگ کی چادرین اور پٹنے اور
 بچھونے کے بھی بدل کرے اور ٹکیوں کے خلاف بھی بدلے اگر ہر روز یا دوسرے روز
 ان چیزوں کا بدلنا ممکن نہ ہو تو دن کو دھوپ میں ڈالو یا کمرے پر آئندہ روز کے
 بعد ضرور بدل ڈالے۔

شانزدہم اگر پانی یا ہوا تھوڑی سے ناسازی کرے تو اون کی اصلاح کرلے
 پانی کی بون اصلاح کرے کہ پہلے اوسکو جوش دیوے اتنا کہ دو ٹلٹ پانی جل جاوے
 پہر ایک ٹلٹ پانی کو کیلون اور ریتی میں مقطر کر لیوے یا غلٹر میں ڈھک کر صاف
 کرلے اور بھو کی بون اصلاح کرے کہ گرد و پیش کی نجاست اچھڑو بت کو دور کرے
 اور مقابل کے دروازوں میں چلینین ڈال دے اور مکان میں رینی بچھا دیوے
 اور چونے کے بڑے بڑے ڈبیر جاروں طرف ڈال دیوے اور مکان کی چھت میں
 نوکرا کیلون کا لٹکا دیوے اور کونون میں ہموٹا اچھڑا کر کھا دیوے
 اور سونے سے کچھ پہلے لوہان یا عود سلکا دیوے اور جو اسپر بھی آب و ہوا ناموا
 ہو تو اوس ملک کی سکونت ترک کرے۔

ہفدہم جس مکان میں رہے وہاں آٹھویں روز گندک کی دھونی کر دیا کرے
 اور اگر مہو کے نو ہر روز لوہان یا عود کا دھواں کیا کرے اور اس کے طاقون میں

بھوڑا بھوڑا کا نور نہ دیکھو۔

تجربہ ہم صبح اور شام ریاضت جیسا فی یعنی روز ہر شخص کرے اور جس قدر دماغی
زیادہ ہوگی یا دماغی اندریہ جیسا فی محنت کو بڑا کرنا جادو ہے ہر ریاضت یہ ہے
کہ کشتی کرے و تدریجی مگر ہر جادو سے بکلی پیسے کشتی کہیں پانی بہرے لکڑیاں جسے
کاغذ چھاپے پہر یہ ہے کہ دوڑے کو دے اور بے چہرے پانی میں تیرے گیند بٹے
مڈجھا اوٹھا دے پھر یہ ہے کہ گھوڑے پر چڑھے گھوڑا دوڑا دے اور پہر اوسے
سوار اور سوار کرے پہر یہ ہے کہ چھوٹے میں چھوٹے میاں نے یا لگی میں سوار ہو کشتی
یا چھوڑے چلے ہر ایک شخص کو اپنی اپنی طاقت اور قوت کے موافق اوسکے لائق
ریاضت اختیار کرنا چاہئے لیکن جب اخیر قسم کی ریاضت کی عادت ہو جاوے تو
اوس سے اوپر کی ریاضت اختیار کرے اس ترکیب سے ضعیف اور کم قوت کی
طاقت اور قوت میں بہت جلد ترقی ہو سکتی ہے جب ریاضت کو تو خارج ہو جائے
پہر تیرے کہے اور لباس گرم پہنے رہے تاکہ بدن میں عرف آجاوے اور
ریاضت کو رفتہ رفتہ ختم کرے جب بالکل طبیعت بحال ہو جاوے اور خون کی
تیز تری اور حرارت جاتی رہے اور سوخت غذا کا استعمال کرے۔

نور و زور ہم آئندہ کہتے سے زیادہ اور چہ کہتے سے کم نہ سوسے اور جس جگہ
سوسے وہاں وہاں نہ ہو اور اوس جگہ چاروں طرف کی ہوا ہلکی ہلکی
آئے اور ٹکائی رہی اور چھان نک ممکن ہو وہ مکان بلند اور وسیع ہو۔

بستہ ہمیشہ سو پرے ادھنے کی عادت کرے اگر مسلمان ہو تو فجر کی
ساتھ اندر پہرے نہ پڑا کرے لیکن سوسے سے جب بیدار ہو تو فوراً باغیر غسل کو

ہوتے ہیں اون کے دور کیسے کی تدبیریں بیان کیجاتی ہیں اور اسی علم میں زمین کے
 پہچاننے کے طریقے بیان کیجاتی ہیں کہ کون سی زمین عمدہ اور کھری ہی ہو اور کون سی
 متوسط ہو اور کون سی اوسے ذہینے کی زمین میں کاپیہا نما زراعت کا
 اصل الاصول ہو جسکی ہر شے کہ ہر وقت میں اجنبی ہو اس علم کے حاصل کرنے کے لئے
 یہ ضروری ہے کہ ہر ایک جنس اور ہر ایک قسم کے پھل اور دانے اور ترکاری یعنی ساگی پات کو
 جو چیزیں درست کرتے ہیں اونکو پہچانتے اور ہر ایک قسم میں کہہ کرے اور عمدہ کو اختیار کرے
 اور ہر ایک چیز کے برتنے اور لگانے کے وقت اور فصل کو پہچانتے اور جو ہوا اس کے موافق
 ہو اوسکو دریافت کرے پھر بونے اور بوٹنے اور دخت لگانے کی تدبیریں اور بڑھانے
 کیلئے اور جس سطح کے پانی ہر ایک قسم کو مفید ہوتے ہیں اونکی شناخت کرے اور
 طرح طرح کی کہا د اور اوکھا بنانا سکھے پھر یہ بھی جانے کہ کون کون سی کہا د کس کس
 قسم کے درختوں اور دانوں اور ترکاریوں کو مفید ہوتے ہیں اور یہ بھی دریافت
 کرے کہ زراعت کرنے سے پہلے زمین کو کہہ طرح آباد کرتے ہیں اور بعد زراعت یا دخت
 لگانے کے اوسکو کیونکر درست کرتے رہتے ہیں تاکہ پانی سب مقامات پر پہنچا کر
 پھر ہر ایک زمین کا کہا اندازہ ہی ہر ایک پھل یا میوہ یا بیج لگانے کے لئے یعنی کس قدر
 فاصلے سے ہر ایک زمین میں کیونکر تخم ریزی کرنا چاہئے پھر ہر ایک درخت یا سبزی پر
 جو آفت آوے اوسکا علاج کیونکر کرنا چاہئے اور کس تدبیر سے اوس آفت کو دور کر
 اوسکی صحت اور تندرستی سے مستفید ہونا چاہئے تاکہ اوسکے فوائد پوری طرح حاصل ہوں
 اور اوسکی پیداوار بہر پورہ اور زیادہ ہو پھر غلوں اور میووں اور ترکاریوں کو کیونکر
 حفاظت سے رکھنا چاہئے کہ وہ خراب نہ ہوں ہر جا جہت میں کہ ان سب مضامین

اور مثلاً سب کو اچھی طرح تفصیل سے ایک ایک باب میں بیان کریں اور بعد ان مطالب کے بیان کر سکتے ہیں جو اُن کی فلاحیت کو بھی بیان کریں یعنی اُن کی حیوانات کی جنگلی زراعت میں بہت بڑی احتیاج ہو کرتی ہے جیسے گا می ہیل ہینیس اونٹ وغیرہ اُن کی نسل بڑھانے کے طریقے اور اُن کے بیماریاں دور کرنے کے نسخے اور علاج اور جو زمین اس بحث سے تعلق رکھتے ہیں۔

بہلا باب

زمین کی شناخت میں اور بیان اس بات کا ضرورہ زمین میں سے کون سی زمین اعلیٰ کی ہو اور کون سی متوسط ہو اور کون سی ادنیٰ اور یہ کی ہو اور اسکے شناخت کے واسطے کیا کیا علامات اور دلائل ہیں اور اسی باب میں بیان ہو اس زمین کا جو ادنیٰ (مہلہ) ہو اور ذکر ہے اس بات کا کہ ہر ایک قسم کی زمین کن کن درختوں اور کس کس چیز کی کاشت کے لئے زیادہ مناسب ہو۔

زمین کے اقسام

ہاں چلنے والے کے علم فلاحیت اور زراعت میں سب سے پہلے اس بات کے جاننے کی ضرورت ہے کہ زمین میں عمدہ اور بہتر کون سی زمین ہو اور اسکے پہچاننے کی تدبیر کیا ہو اور زمین میں بجا طاعمدگی اور خوبی کے کتنے درجے ہیں نیز کونسی زمین اول نمبر کی ہے اور کون سی دوم نمبر کی اور کون سی سوم نمبر کی جو شخص ان باتوں سے واقف نہ ہو وہ علم زراعت کے اصول سے ہرگز واقف نہ ہو گا بلکہ اگر زمین کی شناخت نہ ہو اور سبام علم زراعت جانتا ہو تو کہہ سکتے ہیں کہ اس نے اپنی اوقات کو ضائع اور برباد کیا

ضرورہ زمین کو زمین دی ہوئی کو لائق ہو اور اُس قدر زمین جو بہتر کے لائق ہی ہو جسکو عربی میں ہلکہ زمین

اور غم زراعت سے محض جہاں رہا۔ راز ہی نے کتاب سمع الکلیان میں لکھا ہے کہ ایک مدت میں آفتاب کے اثر سے اور بارش سے پھر مٹی ہو جاتا ہوا سیکے کہ آفتاب خشک کر جاتی اور اس کے اجزاء میں جہائی و التالیو جیسے آگ کا اثر ہو جاتا ہے۔ سیکے بعد پانی بہتا ہوا زمین میں سے جو لطیف ہو وہ نکل جاتا ہے اور ریزہ ریزہ ہوتا ہے پھر ایسا رماندہ گزرتا ہے کہ بدستغین ہو کر ٹٹی ہو جاتا ہے اور زمین بجا کرنے کے اس قول سے مدافعیہ ہو گیا ہو کہ آفتاب ہی زمین کو گرم کرتا ہے اور اس کے اجزاء کہ جدا جدا کرنا ہر اسی واسطے اور پھر زمین بوجہ آفتاب کے حرارت پھر پختے کے اندر کی زمین سے عمدہ اور لطیف ہوتی ہے اور یہ بات مشاہدہ ہوتی ہے کہ چوبیس گزین کے تہ سے یا عادت کے تیر سے نکلتی ہے وہ پہلے سال اس لائق نہیں ہوتی کہ اوسین کچھ اگے لیکن جب اس کو آفتاب پکا دیتا ہے اور اس کے اجزاء کو لطیف کر دیتا ہے اور وہ گرم ہو جاتی ہے تو اگائی گئی ہے اور اسکی وجہ یہ ہے کہ مٹی کا مشراج سرد اور خشک ہو پس اگر حرارت آفتاب کی اور بارش کی تہ تو اس کو نہ پہونچے تو کوئی کہا نہیں اوس پر نہ اگے اس موقع پر یہ بات بھی یاد رکھنا چاہیے کہ اگرچہ زمین اپنی طبیعت سے سرد اور خشک ہے مگر اسی کی ایک زمین دوسرے زمین کے نسبت زیادہ تر ہوتی ہے اس طرح ایک زمین دوسری زمین کی نسبت زیادہ سرد ہوتی ہے۔

سب سے گرم باجماع علمی زراعت وہ زمین ہے جسکی مٹی کالی ہو پھر لال۔ اور سب سے سرد زمین ہے جو سفید ہو پھر زرد اور جس زمین میں جو بقدر سفید ہی ہو اسی قدر سردی اوس میں سمجھنا چاہئے ایسا ہی زردی کا حال ہے اور سب رنگوں کا۔

۴ یعنی جس زمین میں جتنی لالک صیابائی یا وہ ہوا مٹی و دنیا وہ گرم ہے اور جتنی کالک کم ہوگی اتنی ہی گرمی کم ہوگی اور

لیکن وہ زمین ترجو اعلیٰ درجے کی ہو وہ وہ زمین ہی جسکی شکل پرانی گوبر کی طرح ہوا
 پہولی پہولی ہوا دسین نہ نرمی ہو نہ سختی اور اسکا ڈھیلہ سخت ہو جا ہوا پتھر کی طرح
 لیکن نہ بالکل جمی ہوئی ہو نہ بالکل خشک ہو بلکہ تھوڑی تھوڑی نرمی ہو اور اجڑا
 اوسکے الگ الگ ہوں جیسے پتھر کی ریتی اس سبب سے کہ اوسین نرمی کم ہوتی
 اگر درحقیقت دیکھو تو وہ بہت چھوٹی چھوٹی کنکریاں ہیں یہ تو سب قسموں میں نرمی
 کے اعلیٰ درجے کی ہو اور اکثر ایسی زمین کم دیکھی گئی ہے لیکن کہیں کہیں دیکھی گئی ہے
 اس زمین کے بعد وہ زمین ہی جسکا بیان ابو حنیفہ دینوری صاحب نباتات نے
 اپنی کتاب میں کیا ہے اور اسکی بہت تعریف کی ہو وہ لکھتا ہے جو ملک نرم اور گرم
 اور ملائم ہوتا ہے اسکی مٹی ریت کی طرح ہوتی ہے لیکن ریت نہیں ہوتی اس قسم کی
 مٹی سبزی کو بہت پالتی ہے خصوصاً جب اس کے گرد اگر دیکھو دیا جاوے تو وہ
 درخت کی پرورش کرتی ہے اور اسکی حفاظت کرتی ہے اسوجہ سے کہ وہ پانی
 پی لیتی ہے خواہ آسمان کا ہو یا زمین کا بوجہ اپنی نرمی کے اور پانی اس کے ہر
 اور ریشے میں سما جاتا ہے پھر اوسین سے درخت کی رگوں میں جاتا ہے اور جب قدرخت
 کی جڑ کا زور ہوتا جاتا ہے وہ کشادہ ہوتی جاتی ہے اسوجہ سے درخت خوب ادبہر تازہ رہتا ہے اور
 اسکی عمر زیادہ ہوتی ہے۔

جب کوئی ملک سخت اور دشوار ہوتا ہے تو پانی وہاں سے بہ جاتا ہے اور زمین میں
 جذب نہیں ہوتا اور چونکہ جذب نہیں ہوتا اوسین نمی بھی نہیں آتی اور چونکہ نمی
 نہیں آتی وہاں کچھ نہیں اگتا اور بوجہ اس امر کے کہ وہ زمین سخت اور خشک ہوتی
 اوسین پانی نہیں پھیرتا نہ درخت کی رگیں اوسین پہنچتی ہیں۔

میں پہرہ تنہا پہنا جاوے اور بالکل ہوا و ہوا میں گذرنا ہی رات کو بڑے وقت تک
 سداغی ہو کیونکہ جب نیند نہ آئے اور بدن میں تھکاوٹ پیدا نہ ہو اس وقت تک
 نہ رات ہی نیند نہید، آئینہ اور چھائی کا استعمال میں بہت رکھنا ہوں حاصل یہ ہو کہ
 ہر ایک انسان کو وہ میسر نہ ہو یا سزا ہے۔ اپنی حفظ صحت اور ترقی حیات کا ضرور خیال
 رہنا چاہیے کیونکہ جب صحت محفوظ رہے گی اور حیات قائم رہے گی اسی وقت
 تک ہم نیک کاموں کو بجالاؤ گے اور نیک کو دنیا میں پہلا و سب سے اسی طرح
 منجھڑ صاف و سنیے ارشاد فرمایا ہے۔ ملوئے لمن طال عمره حسن عملہ۔ یعنی مباح
 ہو اس شخص کو جبکی عمر طویل ہو اور اس کے اعمال نیک ہوں بہ نسبت عمر کے
 امرا اور شاہزادوں اور اہل ان ملک کو زیادہ تر ان قواعد کا خیال رہنا چاہیے
 اور حجب بن تک ہو سکے اور ان کی پابندی کرنا چاہیے اگر ایسا کرے تو
 زندگی کا شر اور ظلمت اور ٹھانڈی آئندہ اختیار و مالینا لا ابلش۔ وہیہ الزما
 ارضی اور سماوی آفات سے بچنے اور حوادث زمانہ سے محفوظ رہنے کی تدبیریں
 مندرجہ ذیل کے قاعدوں کو آب زر سے صفحہ یادگار پر لکھنا چاہیے

(۶۱) اکثر حادثے ناگہانی پانچ کی وجہ سے ہو جاتے ہیں اس واسطے ضرور
 کہ جب دریا اور ندی کے کنارہ پر ہوں تو احتیاط کریں۔

(۶۲) جب بجلی چمکتی ہو تو درخت کے قریب اور لوہے کے دروازہ کے متصل اور
 سداخون دار کیواڑوں اور عاٹوں کے پاس نہ کھڑے ہوں۔

(۶۳) بہری ہوی بندوق کو محفوظ جگہ میں رکھنا چاہیے اور دلگی و مذاق میں بہرہ
 بندوق کو کسی پر ہرگز نہ اوٹھانا چاہیے۔

(۳) کویلون کے قریب کبھی نہیں سونا چاہیئے۔ اگر کہیں ایسی جگہ غنودگی آجائے جہاں کویلون کی آنچ سوگام ہوتا ہو تو تردد نازی ہوا باہر جا کر کہنا چاہیئے۔
(۴) پیشتر اس کے درخت کاٹا جائیو، اونکو ہوشیار می رسی سے باندھنا چاہیئے تاکہ جب وہ گرین تو کوئی نقصان یا صدمہ نہ پہنچائیں۔

(۵) جب سردی سے بدن ہٹ جاوے اور ہاتھ پاؤں سن ہو جائیں تو باہر سونا چلیئے۔ اور اگر برف دست یا پ ہو سکے تو اسکی مالش کرانا چاہیئے اور جلدی سے ایک مرتبہ آگ کے پاس نہ جانا چاہیئے۔
(۶) تری اور نمی سے بچنا چاہیئے۔

(۷) پیشتر اس کے کہ تم تنگ اور تاریک اور بند مکانوں اور گھبوں میں داخل ہو اونکو کچھ وقت تک کہلا رہئے دو یا بسا ہوا چونا اونہیں کی قدر منتشر کر دو۔ جہاں چراغ نہیں جل سکیگا وہاں حیوان زندہ نہیں رہ سکتا ہی اس واسطے ایسے تنگ اور تاریک اور تر مکانوں میں جانے کے قبل اس سادے تجربہ کو کر لین۔

(۸) خوگہ کے سب سے گھوڑوں کو تنہا نہ چھوڑنا چاہیئے اور نہ لدے ہوئے گھوڑوں کے بلے محابا پیچھے چلے جانا چاہیئے کیونکہ اس وقت لات مارنا یا شہہ ضرور ہے۔

(۹) پکھڑنڈی رستہ سے گھوڑے پر سوار ہو کر نہیں جانا چاہیئے۔
(۱۰) لڑکوں سے ہوشیار ہو خواہ وہ سولے ٹھون یا جلتے اور خوراک واجب وہ آگ کے نزدیک ہوں جس سے کہ وہ زیادہ خوش ہوتے ہیں تو خبر دینی کہ تو

(۱۲) کوئی چیز زہر دار کہو لی ہو سی اور ایسے مقام پر نہ رکھو جہاں ہر کوئی اوسکو چھو سکے اور جس پیشے اور جس طرف میں وہ ہوا اسکے اوپر سٹو حرا فون میں زہر کا لفظ ضرور لکھو خواہ وہ کسی جگہ رکھی ہو۔

(۱۳) چلنے میں سڑک کے کنارے چلنا چاہئے اور ایک طرف دیکھنا اور دوسرے طرف چلنا نہ چاہئے۔

(۱۴) نارنگی کا چھلکا اور کاغذ کے برتن کے ٹکڑے راستے میں ہرگز نہ ڈالو۔
(۱۵) بارود کو چراغ کی بتی سے نہ چھیڑو۔

(۱۶) گپاس کا پیل لمب پن موہتہ تک نہ پہرو بلکہ کچھ خالی رہنے دو تاکہ جب پیل گرمی سے پہلے تو اوسکو پھینکے کی جگہ ملے۔
(۱۷) چھٹے کو آگ میں چھوڑ کر نہ جانا چاہئے۔

(۱۸) جب کسی ایسے عرق کے بوتل کو کہو لو جس میں اوپہان آئے جیسے سوڈا واٹر کی بوتل تو کاگ کو اپنے ہاتھ سے پکڑ لو۔

(۱۹) جب کوہرا پڑتا ہو تو خوب ہوشیاری کے ساتھ گہرے نکلنا چاہئے۔
(۲۰) ویا بلائیون کو اوٹلی ڈبھی پن رکھو اور اونکو ادھر او دھر پڑا نہ رہنے دو۔

(۲۱) جھل پن اگرچہ چراغ جلاو پن تو اوسکے پاس نہ بیٹھیں۔

(۲۲) گپاس کا شیشہ مقدار سے گہر میں نہ رکھیں۔

(۲۳) ریل گاڑی پر چلتی ہو تو اسوقت نہ اوترین چڑھیں۔

مضمون نام مضمون نگار و فصل

طبیعیات ...

کیمیا ...

زوپ ...

بقیه ...

طبیعیات ...

طبیعیات ...

تاریخ ...

115 ...

... حساب ...

فهرست اقصاء

...

...

سید سید بہار علی شہید صاحب فرمایا کہ یہ کتاب
 ایسا کینڈا راف ہٹاؤ والی ریاست وزیرانہ کم و ام اقبالہم
 جب سے یہ رسالہ علم شفیق جاری ہوا تھا اس وقت سے ہم
 اندر تیار ہوا ہے۔ کئی برس سے بڑے بڑے مہاراجوں اور نوابوں و وائیان
 ریاست عظیم الشان اور نامور زمین سے کون صاحب ذمی محبت اور
 عالی قدر جاری اس رسالہ کی خریداری اور سرپرستی میں سے پہلے منظور فرماؤ
 اور کون صاحب اپنی بلندی اور قد وانی سے علوم و فنون کے شائق اور
 اس کے سرپرست بن جائیں۔ اس ہی انتظار میں ہم نے کئی برس حاتم و ان
 کے بلندی و عالی قدر و ان علوم و فنون عظیم الشان رفیع المکان
 و مرتبہ بن گئے۔ ان کی سفارش پر مہاراجہ مرزا سردار یارم گاہی راج مانیا
 ملاقات ہوا اور کئی عرصے میں اسی والی ریاست و نوابانہم و ام اقبالہم نے
 اپنے عالی مرتبہ بن گئے۔ وانی سے اس رسالہ کی خریداری میں منظور فرماؤ
 اور اپنے نام نامی اور اسم گرامی سے اس رسالہ کو معزز اور ممتاز فرمایا۔
 ہم بھال اور نہایت تہ دل سے مہاراجہ صاحب و ام اقبالہم
 کی اس قدر وانی کا شکریہ دست بکریا لائے ہیں اور خداوند تعالیٰ سے
 دعا ہے کہ ان کے ہمارے مہاراجہ صاحب و ام اقبالہم کی عمر و دولت و شہ
 ثبات میں زرخیز و زائرین ہوں گے۔
 سید سید بہار علی شہید صاحب فرمایا کہ یہ کتاب
 ایسا کینڈا راف ہٹاؤ والی ریاست وزیرانہ کم و ام اقبالہم
 جب سے یہ رسالہ علم شفیق جاری ہوا تھا اس وقت سے ہم
 اندر تیار ہوا ہے۔ کئی برس سے بڑے بڑے مہاراجوں اور نوابوں و وائیان
 ریاست عظیم الشان اور نامور زمین سے کون صاحب ذمی محبت اور
 عالی قدر جاری اس رسالہ کی خریداری اور سرپرستی میں سے پہلے منظور فرماؤ
 اور کون صاحب اپنی بلندی اور قد وانی سے علوم و فنون کے شائق اور
 اس کے سرپرست بن جائیں۔ اس ہی انتظار میں ہم نے کئی برس حاتم و ان
 کے بلندی و عالی قدر و ان علوم و فنون عظیم الشان رفیع المکان
 و مرتبہ بن گئے۔ ان کی سفارش پر مہاراجہ مرزا سردار یارم گاہی راج مانیا
 ملاقات ہوا اور کئی عرصے میں اسی والی ریاست و نوابانہم و ام اقبالہم نے
 اپنے عالی مرتبہ بن گئے۔ وانی سے اس رسالہ کی خریداری میں منظور فرماؤ
 اور اپنے نام نامی اور اسم گرامی سے اس رسالہ کو معزز اور ممتاز فرمایا۔
 ہم بھال اور نہایت تہ دل سے مہاراجہ صاحب و ام اقبالہم
 کی اس قدر وانی کا شکریہ دست بکریا لائے ہیں اور خداوند تعالیٰ سے
 دعا ہے کہ ان کے ہمارے مہاراجہ صاحب و ام اقبالہم کی عمر و دولت و شہ
 ثبات میں زرخیز و زائرین ہوں گے۔

ہم صاحب عالم بشان بہادر و دام اقبالہ کا شند یہ بھی بہت تہ دل
 ادا کرتے ہیں جنہوں نے بوجہ اپنی بلند خیالی اور بنظر رفقاہ عام اور بغرض سرسرتی
 علوم و فنون اس رسالہ معلم شفیق کی قدر وافی فرمائی اور اپنی سرپرستی سے
 اس رسالہ کو سر فراز فرمایا۔ صاحب مدوح علم و لیاقت اور خیر خواہی و احسان اور
 نیک نفسی اور ہمدردی اور دیگر کمالات میں مستثنیٰ نہ ہیں۔ ہم جنہوں میں سے ہیں۔
 ہندوستان میں تشریف لائے۔

شکر: جناب نواب شکر جنگ بہادر و دام اقبالہ

ہم جناب نواب شکر جنگ بہادر و دام اقبالہ کا شکر یہ بھی بہت
 تہ دل سے ادا کرتے ہیں۔ جنہوں نے بوجہ اپنی بلند خیالی اور بنظر رفقاہ عام اور بغرض سرسرتی
 علوم و فنون اس رسالہ معلم شفیق کی قدر وافی فرمائی اور اپنی سرپرستی سے
 اس رسالہ کو سر فراز فرمایا۔ صاحب مدوح علم و لیاقت اور خیر خواہی و احسان اور
 نیک نفسی اور ہمدردی اور دیگر کمالات میں مستثنیٰ نہ ہیں۔ ہم جنہوں میں سے ہیں۔
 ہندوستان میں تشریف لائے۔

رسالہ پانچویں جلد

- ۱۳- حضرت بابا کان رند، ہمارا جہیز اور وزیر مہتمم
 - ۱۴- نواب شکر جنگ بہادر و دام اقبالہ
 - ۱۵- نوابہ عاتقہ صدر الاسلام خان بہادر محمد جناب
- صدر الہام متفرقات

- ۱۰۔ مولوی پیر سید سیدان صاحب از سمنان
- ۱۱۔ حضرت بندگاری عالی صدر دایم اقبالہم
- ۱۲۔ اجناس سید سید سید صاحب از سمنان
- ۱۳۔ کٹر پورنا تہ پٹو پادی صاحب کتب
- ۱۴۔ حضرت پیر سید سید سید صاحب از سمنان
- ۱۵۔ قائمہ: نصر اللہ صاحب فدای از سمنان
- ۱۶۔ حضرت بندگاری عالی حضرت پیر نور دایم اقبالہم
- ۱۷۔ مشیخ: سید سید سید صاحب وکیل
- ۱۸۔ سید سید سید سید صاحب
- ۱۹۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۰۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۱۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۲۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۳۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۴۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۵۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۶۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۷۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۸۔ سید سید سید سید صاحب
- ۲۹۔ سید سید سید سید صاحب
- ۳۰۔ سید سید سید سید صاحب



ب۔ بارومیٹر کی کیا چیز ہے۔ چغلی (الف) بارومیٹر

طبعیات

بارومیٹر یعنی مقیاس الیج

شاگرد کا سوال۔ ہوا کا وزن کیون بارومیٹر سے دریافت ہوتا ہے۔
 معلم کا جواب۔ اسکا سبب یہ ہے کہ بارومیٹر میں ایک شیشہ کی نلی ہوتی ہے
 اور یہ نلی ایک طرف بند اور دوسری طرف کھولی ہوتی ہے اس طرف سے گھبرا
 کا دباؤ چونکہ کھولی جانے لگتا ہے پارہ کے وزن کے برابر ہوتا ہے اور جب
 پارہ کا دباؤ بار سے زیادہ ہوگا تو اس قدر پارہ اچھڑنا اور اترنا ہوگا۔

س۔ بارومیٹر کو "ڈیڈرگلاس" یعنی آئینہ موسم کیوں کہتے ہیں۔

ج۔ اس واسطے کہ جب موسم میں تبدیلی ہوتی ہے تو اسکے پہلے ہوا کے دباؤ میں تغیرات واقع ہوتے ہیں۔ لیکن یہ موسم کی تبدیلیاں ہمکے معلوم ہونے کیونکہ وہ بہت آہستہ آہستہ واقع ہوتی ہیں۔ پس جب بارہ میں تغیر پیدا ہوتا ہے تو ہمکو اس سے یہ بات معلوم ہو سکتی ہے کہ ہوا میں تغیر ہو رہا ہے اور تجربہ سے ہم چند قاعدے معین کر سکتے ہیں جنکے ذریعہ۔۔۔ موسم کی حالت کی نسبت یقین کے ساتھ پیشی گوئی کر سکتے ہیں۔

س۔ جب بار اچڑھتا اور اترتا ہے تو کیوں ڈیڈرگلاس یا آلہ موسم نما سوئی اپنی جگہ بدلتی ہے۔

ج۔ اس واسطیکہ بارہ کی سطح پر جو ایک وزن تیرتا رہتا ہے وہ ایک تار میں بند ہوا ہوتا ہے اور اس تار کی دوسری جانب ایک ہم وزن بوجہ ہوتا ہے۔ یہ تار ایک گہوڑے ہوئے مہور پر رکھا جاتا ہے جس میں سوئی لگی ہوتی ہے۔ اور جب بار اچڑھتا اور اترتا ہے تو تار کی رگڑ سے یہ سوئی پھرتی ہے۔

س۔ جب ہم بارومیٹر کے موہنے کو تھپ تھپاتے ہیں تو کیوں بعض وقت سوئی پھرتی ہے۔

ج۔ اس واسطے کہ جو وزن بارہ کی سطح پر تیرتا رہتا ہے وہ اکثر نلی کی کسی جانب لگ رہتا ہے اور اسی طرح نہیں پھرتا ہے۔ اور بارہ بھی نلی کے چاروں طرف پسیدہ کشش کی وجہ سے لگ جاتا ہے۔ اس واسطے جب بارومیٹر کے موہنے پر تھپ تھپاتے ہیں تو وہ بوج علیحدہ ہو جاتا ہے اور وہ کشش بھی مغلوب ہو جاتی ہے

جو پارہ ٹپٹا یا د اور اوتار سے روکتی ہے۔

س۔ بارومیٹر کے اوتار سے کیون بارش کی علامت ظاہر ہوتی ہو یعنی جب پارہ اوترتا ہو تو کیون معلوم ہوتا ہے کہ پانی قریب برسے گا۔

ج۔ اس واسطے کہ جب ہوا پارہ کو نہیں سینہال سکتی تو معلوم ہوتا کہ ہوا ضرور بوجہ بخارات رقیق ہوئی ہے۔

س۔ جب بارومیٹر کا پارہ اوپر چڑھتا ہو تو کیون اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ موسم گرم آنے والا ہے۔

ج۔ اس واسطے کہ بیرونی ہوا جب گف ہو جاتی ہے اور بخارات سے پاک ہوتی ہے تو وہ پارے کو حسین وہ بوجہ تیرتا ہے بڑے زور کے ساتھ دباتی ہے۔ اس واسطے جب پارہ بڑی نیل میں چڑھتا ہو تو وہ بوجہ چوٹی نیل میں ہو جاتا ہے اور سوئی کو پیر دیتا ہے۔

س۔ بارومیٹرک بہت چڑھا ہوا رہتا ہے۔

ج۔ جب حصہ تک کہرا گرتا ہے یا جب شمالی شرقی یا د تری پوری ہو چکا ہے۔

س۔ کیون بارومیٹر کا پارہ ان وقتوں میں چڑھا ہوا رہتا ہے۔

ج۔ اس واسطے کہ ان وقتوں میں ہوا نہایت خشک اور گف ہوتی ہے اور اس واسطے وہ پارہ کو اچھی طرح اوٹھائی رہتی ہے۔

س۔ کب بارومیٹر بہت اوترتا ہوا رہتا ہے۔

ج۔ جب بعد کھٹا گونے کے برف پڑتا ہے یا جب جنوبی مغربی ہوا چلتی ہے

س۔ کیون بارومیٹر ان وقتوں میں اوتر جاتا ہو۔

ج۔ اس واسطے کہ ان وقتوں میں ہوا میں بہت تری ہوتی ہے جس کی وجہ سے وہ کم گف اور کم وزنی ہو جاتی ہے۔

کیلیا صفت

جو تون اور بوٹون پر فرانسیسی وارنش کر نیکی ترکیب
تین پاؤں عہدہ سرکہ ڈیڑھ پاؤ پانی ملا دیں اور آدھ پاؤ سریش کے آنتے سے اور پاؤں پر
لاکھ کے ٹکڑے اور ۹ ماشہ عہدہ پسا ہوائیل اور ۹ ماشہ عہدہ نرم صابون اور
۹ ماشہ ایسٹن گلاس اور سین لاکر ملا کر ملا دیں پھر ان سب اجزاء کو آگ پر رکھیں اور
دس یا زیادہ منٹ تک اسکو جوش دیں پھر اسکو چھانڈا ایک شیشے میں
بند کر لیں اور ڈاٹ لگا دیں جب ٹھنڈا ہو تو اسکو استعمال میں لا دیں
کہ ایک صاف اسپنج لیکر اس سے چمڑے پر ملین۔

جو تون کی سیاہی بنانی کی ترکیب
جو تون کی سیاہی اکثر آئورنمی بلیک اور ٹریمل اور السی کا تیل یا میٹھا تیل اور

”ب“ وہ لکھ جو بارود پیر کے رشت پر لگا ہوا ہوتا ہے۔ ”الف“ لکھ کی نلی ہے۔
”الف“ اور ”ب“ کے درمیان میں غلامی جگہ ہے۔ ”ت“ پارہ کی جگہ سے نوازا کر کرتا ہے۔
”د“ لکھ موہنہ نلی کا ہے۔ ”ج“ وہ وزن ہو جو پارہ کی سطح پر تیرتا ہے۔ ”ر“ وہ ہے جو
جسٹار پر تیرتا ہے۔ ”س“ وہ سرازرن ہو جو ہور پر پیرتا ہے۔

لے ایسٹن گلاس ایک کم جگہ رسفید چیز ہے جو جانوروں کے پیکٹون سے بنتا ہے وہ بھی ایک
جگہ چیز ہے اس سے آئورنمی بلیک یعنی تھڑی کا کوئلہ مارک بدلتا ہے تریمل کہہ لکھ ہے۔

آئل آف وٹریل سے بنتی ہوئی ترکیب کئی طور پر ہو اور ہر ایک طو میں
 اور بنا کر چاہئے یعنی اگر گڑھی بنا کر بنانا ہو تو پانی میں
 اور پانی میں بنانا ہو تو پانی میں بنانا ہو تو پانی میں بنانا ہو تو پانی میں
 یہ جو آدہ ایک اور ٹریل ہر ایک آدہ آدہ سپر اور میٹھا تیل اور آئل آف وٹریل
 ہر ایک آدہ آدہ پاؤ پچھلے آئوری بلیک اور ٹریل اور سیٹھیل کو خوب اچھی طرح
 ملائیں پھر وٹریل کو جس قدر پانی میں حل کریں بعد اسکے دو دنوں کو ملا دیں
 تین گھنٹے رکھ کر مجموع کے ایک چوتھائی پانی یا تیز بیر شراب ملا دیں۔ اگر بہت
 کثرت سے اسکا بنانا منظور ہو تو وزن یہ ہو۔ آئوری بلیک تری ہینڈر ڈویٹ
 ٹریل دو ہینڈر ڈویٹ آئل کا تیل نین گیلن اور وٹریل دس سیر اور پانی انٹی
 گیلن ان سب کو مذکورہ بالا ترکیب سے ملا دیں۔

اگر گڑھی بنا کر چاہیں آئوری بلیک ایک سیر ٹریل آدہ سیر زیتون کا تیل اور وٹریل
 ہر ایک آدہ آدہ پاؤ مذکورہ بالا ترکیب کے موافق ان سب کو ملا دیں اور اسقدر
 پانی ڈالیں کہ لئی کی طرح گڑھی ہو جاوے اگر کثرت سے بنانا چاہیں تو اسکا وزن
 یہ ہو آئوری بلیک تین ہینڈر ڈویٹ ٹریل دو ہینڈر ڈویٹ آئل کا تیل اور سیر ایک

آئل آف وٹریل یعنی گندھک کا تیزاب جسکو سلفورک ایسڈ بھی کہتے ہیں حالانکہ وہ آئل
 نہیں ہوتا مگر پینے میں بغیر آؤ کے تیل سے مشابہ ہوتا ہے اسلئے آئل آف وٹریل کہتے ہیں اور وٹریل
 وٹریل کا اطلاق بھی کرتے ہیں۔ آئوری بلیک کو ضرور اچھی طرح سے پس لینا چاہیے جو بپلی باہی
 بنانا منظور ہو ورنہ وہ جلد ہی سخت نشین ہو جاوے گا اور وٹریل خوب اچھی طرح سے کھینچا جاوے
 پانی ملائے سے پہلے اور اگر آئوری بلیک میں تھوڑا چونا ملا دیں تو اور اجنا سوا دو کو چلے اور کھینچا آؤ
 بہت جلدی پیدا کریگا۔ آؤ ہی چٹانک کا ایک اونس اور سوا اونس کا ایک پونڈ اور اٹھائیس پونڈ
 ایک اوشا اور چار کوٹر ایک ہینڈر ڈویٹ اور سیر ہینڈر ڈویٹ کا ایک پونڈ ہوتا ہے ایک ہینڈ
 ڈویٹ کا ایک گراٹ اور چار کوٹر کا ایک گیلن ہوتا ہے تو ایک گیلن تین گراٹ ہوتا ہے

تین تین گیلن۔ آئل آف وٹریل چودہ سیران سب اجزا کو مذکورہ بالا ترکیب سے ملا دین اور بقدر مناسب پانی شریک کریں۔

ہندوستان کو بوٹوں کی وارنش

اسی کا تیل پادبہر کھربا آدہ پاؤ کھربا کو السی کے تیل میں پکا دے جب وہ پاک گاڑا ہو جاوے اور سوخت و دھوئے چڑا لاکھ اوسمیں ڈالے اگر آبی بنانا منظور ہو تو دلائی نیل (صاف کیا ہوا نیل) اوس میں شریک کرے اگر کالی بنانا منظور ہو تو کاجل شریک کرے جب چمڑے پر خواہ لکڑی پر لگانا منظور ہو تو اوسمیں ماریچین شریک کر کے لگا دین۔

چھاپے کے لٹرو مشنائی بنا فنی کی ترکیب

اسی کا تیل لیکر خوب پکا دین یہاں تک کہ گاڑا ہو جاوے۔ ورنس پکڑنا ورنس اور سوخت ہٹنا کر کے کاجل ملا کر خوب پسین یہاں تک کہ چمکنے لگے پھر استعمال میں لا دین۔

کافنی لکھنے کی روشنائی

وارنش کھربائی ۳ تولہ چربی دلائی صاف کی ہوئی ۲ تولہ موسم زرد و صاف کیا ہوا تین تولے رائل سفید تولہ بہر صابون دلائی چار تولے کاجل تولہ بہر چڑا لاکھ تولہ بہر پٹے چربی اور موسم اور صابون کو پگھلا دین پھر اوسمیں ورنس اور رائل اور چڑا لاکھ ڈالیں جب گل کر مل جاوے تو کاجل ملا دین اور پکا دین یہاں تک کہ خوب ملکر یکدلت ہو جاوے پھر اوتار کر ہٹنا کر لیں وہ ہم جاوے گی جب استعمال کرنا چاہیں تو گرم پانی میں گھول کر لکھیں۔

سادہ روشنائی

کا جل ایک تولہ اور گوند بیول کا پانچ تولہ اور نیل ویسی ۶ ماشہ پہلے گوند کو پانی میں
پکا دے پھر ان دونوں چیزوں کو ملا کر گھوسٹے اور جل کرے جس قدر زیادہ گھوسٹے گا
اور تباہی روشنائی عمدہ ہوگی۔

طرح طرح کی رنگین روشنائی بنانے کی ترکیب

جس طرح کا چاہے انگریزی رنگ لادے اور پانچ گنی گوندین ملا کر گھونٹ لیوے

شجرہ بنانے کی ترکیب

شجرہ کی ڈلی لیکر بڑے کھٹی میں رکھے اور اس کو گوند بیول (جتنی راگھد) میں پیس
تین بار ایسا ہی کرے پھر اس کو خوب میکس پانی میں گھوسے اور صیغہ کے پیاسا
میں ڈال کر بہت سا پانی بہر دیوے اور ایک لیون کاٹ کر اس میں ٹھوڑے دیوے
جب شجرہ تہ نشین ہو جاوے تو تہی لگا کر اوپر کا پانی سب بہا دیوے جس قدر
نیچے رہ جاوے اس میں فی تولہ چار تولے گوند صاف کیا ہوا ملا کر خوب جل کرے
اور سرکی یا قلمون پراوے اس کو لیس کر دھوپ میں رکھ دے وہ سب شجرہ کہ علل
ہو جاوے گی اس کو استعمال کرے۔

کانپسی کا کاغذ بنانے کی ترکیب

عصارہ ریوند چینی دو تولے کیترا آدہ پاؤ پانی میں ہلکے کرٹل شلی لسی کے پکاؤ
اور کاغذ پر پالا لگا ابار کرین خوب خشک ہو جاوے تو کاغذ کو بیچ میں دھنا کر

راستم
وحید الزمان

جان کر لین۔

ادب

بیان ماخذ علوم

تجلیف فاضل کامل عالم سے بدل سرا دوا نشوران ہندوستان جناب سید احمد علی
سید کرامت علی حسینی جوہپوری اللہم اغفرہ وادخلہ فی جنات النعیم متولی امام ہارم جوہپور
مشرع جواب سوال خیر خواہ ہندوستان عیم الامت جناب معلی القاب انر بل سراج
ثریو بلین صاحب بیادری یعنی کہ عربوں نے پونا نیوسے اور فرنگستان نیوسے
عربوں سے کتنا فائدہ علمی حاصل کیا اور اب مسلمانان ہندوستان اہل انگلستان
سے کتنا فائدہ علمی حاصل کر سکیں گے۔ مرسلہ مولوی سید سادہ صاحب عرف
میر ثواب اول تعلقہ درخشاں گلبرگہ براد فائدہ ناظرین باتمین رسالہ معلّمین
مورخہ ۱۲ صفر المظفر ۱۲۹۶ھ ہجری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و شکر حکیم مطلق وآلہ حق کا کہ پیغمبروں کو نبی آدم کی تعلیم اور ہدایت کیوں کیے
اور بہت بہت درود و سلام پیغمبروں پر کہ مکملی الہی میں خصوصاً خاتم پیغمبران پیغمبر
آخر الزمان پر اور اونکی برگزیدہ اور پاک اولاد پر اور اونکے اصحاب اولوالالباب پر
اما بعد کہتا ہوں کہ کرامت علی بن رحمت علی حسینی جوہپوری کہ یہ چھوٹا رسالہ ہر بیان میں
ماخذ علموں کے یعنی آدمیوں نے کہاں سے علم پایا اور بیان میں اسکے کہ کتنا فائدہ
علمی حاصل کیا عربوں سے اور اب مسلمان کتنا فائدہ حاصل کر سکیں گے اختلاط سے
اہل فرنگستان کے۔ اس رسالہ سے اگر ممکن ہو کہ کوئی شخص فائدہ حاصل کرے

لازم ہے کہ دیکھا کرے واسطے جناب سٹھاب سرچارلس نیر پریلین صاحب بہادر کے
 کہ مشوق طلبہ علوم ہیں پہلا مقدمہ مشاہدہ لڑکوں میں کہ ادراک کے آلات
 کیواسطے چوان کو ظاہر کم کم آہستہ آہستہ علموں کو حاصل کرتے ہیں اور چنانچہ اصلی
 حالت سے دور ہوئے ہیں اور تنہا ہی علم اور محنتوں سے تیز دیکھ ہوتے ہیں
 لیکن اس کسب کے واسطے معلم یعنی سکھانے والا ضروری ہے پہلے سکھانا
 نہ باٹکا ہو دیکھ لڑکوں کے ساتھ کتنا بکنا پڑتا ہے جب وہ بات کرنی سیکھتے ہیں
 اور بڑی محنتوں سے حرفوں کو نوٹنگے خاص مخرجوں سے اور خاص وصفوں کے
 ساتھ نکالتے ہیں یہ بات اور استحقاقوں سے بھی معلوم ہوتی ہے چنانچہ اگر شاہ
 تیموری نے ایک مکان بنوایا اور اوسین دھڑ دھڑ سے عورت اور مرد سب گونگو
 اور ہرے لاکے رکھے اور لڑکے تو زاد کو پرورش کے واسطے اونکو سنا
 لیکن وہ لڑکے بعد رشد کے قادر کلام نہ ہوئے۔ اس تہید سے پہلے عرض
 ہندین کہ اونکو قوت مائیت ہندین بلکہ اس قوت مائیت سے کچھ آن اور ابن
 اور مانند اسکے جیسے اور گونگو کرتے ہیں وہ ہی کر سچنگے بلکہ جیسے با۔ با۔ با۔
 آ۔ اور قریب اور حرفوں کے کچھ نکل سیکینگے۔ لیکن بہت عرصہ کے بعد اور
 آپ سے اور حرفوں کو ملانے سیکینگے اور انکو واسطے کچھ معنی مقرر نہ کر سیکینگے مگر
 جیسے اشارے اگر ہم اپنے بچے کے افراد کو متفرج ایک شخص سے جانیں تو ضرور
 پہلا معلم ہمارا ایک ہی تھا۔ مگر بعض یونان کے فیلسفوں کا قول ہے کہ انواع
 اور سب قدیم ہیں۔ چنانچہ یونان کے فیلسفوں کی تواریخ میں فیلسوف ارسطاطالیس
 نے مشغول کیا کہ ہمارے بچے بال بال اور بچ کو جس طرح ہم دیکھتے ہیں۔

کہوتا ہوا سطرچ سے قدیمی ہوا درزاؤ ولد کا اول نہیں ہے اور ممکن نہیں کہ کوئی
 بے مان باپ کے پیدا ہووے اور اسطرچ سے چڑیا بن ہین نہ کوئی انڈا اولی
 ہو۔ نہ کوئی چڑیا اولی ہے۔ چڑیا انڈے سے ہی۔ انڈا چڑیا سے۔ اسی طرح
 سب اجناس و انواع قدیم ہیں۔ مانند اس قول کے ایک حدیث میں ہے کہ ایک
 شخص نے ہمارے پہلے امام سے پوچھا کہ آدم کے پہلے کون تھا فرمایا آدم۔
 جب سائل نے اپنے سوال کو کئی دفعہ مکر کیا تو حضرت نے فرمایا اگر توحیات
 تک مجھے پوچھنا رہے گا تو میں ہی کہوں گا۔ اس سے تو ہم ہوتا ہی کہ آدمی قدیم
 لیکن اوس امام ہمام کے اقوال سے کتابین پوری ہوئی ہیں اور سب کے
 کان پر ہیں کہ آدم مخلوق ہی اوس سے سب آدمی پیدا ہوئے اور قرآن مجید
 فصیح عبارت سے پکارا ہوا اور ضروری دین مسلمانوں کا ہے کہ عالم جاوٹ ہو
 آدم تو ایک جز ہے عالم کا اوس جواب سے مستنبط ہوتا ہے کہ اصلی غرض سائل کا
 یہ تھی کہ آدم کی خلقت کے زمانہ کو جانے اور جائنا زمانہ کا طاقت سے باہر
 جیسا کہ زید کو بے تہلے دوسرے کے اپنی زمان ولادت اور عمر سے آگاہی
 نہیں ہو سکتی تو اوسکی اولاد کو کس طرح آگاہی ہوگی حقیقت یہ ہے کہ ایسی چیز دنیا
 علم مبہر و معاد سے نزدیک نہیں کرتا بلکہ دور کرتا ہے اور نہ معاش کے کام آتا ہے
 لیکن بات فروشوں کے رونی کا بڑا سبب ہوا ہے اس حدیث کے معنی یہ ہیں
 ہیں کہ علت ناکئی اگرچہ وجود میں تو نہیں ہے لیکن تصور میں علت مادی و علت
 سوری و علت لامعی سے مشتمل ہے چونکہ عالم کے ایجاد کی علت غائی آدم تھا
 ہفتہ حشر

مردم و مائے خیر ہے اس طرح سے اوس بڑے فیاض و کافور ہونے پر پشیمان ہوتا ہے۔
 اگر سنیہ قدیم و بلا زوال ہوں تو اجناس و انواع مافیہ بین قدیم و ہنوز و نہ دریا
 اگر اپنے ظاہر مٹی پر ہوں لازم آوے گا کہ اس کی سمجھ میں نہ ہو پست و عروج سوائے سنیہ نہ ہو
 پر کوئی دلیل نہیں محض خیالی ہے کچھ مدتوں کے دیکھنے سے ایک ایسے ہر آدمی
 ازلیت و ابدیت کس طور سے ثابت ہو گئی اوس قول سے نکلتا ہے کہ ہر فرد و اشخاص
 حادث اور فانی ہر اور حادث و فنا فناء لازمی و ابدی ہے قطع نظر اس سے کہ تسلسل
 باطل ہے۔ ہم اگر ایک گھنٹی بودین اور اوس سے دس پہل ہوں اور پھر ہر
 پہل سے دس دس پہل تو کہیں گے کہ ابتداء ان سب پہل کی ایک گھنٹی تھی اگرچہ
 ایسے حساب آدمی کی طاقت سے باہر ہوں پھر بھی لوگ کوتاہی کرتے ہیں کہ
 اس کہنیت میں کے من غلہ اور کتنے تخم سے اتنا ہوا تو آلد و تھاسل و تھاکثر
 بڑی دلیل ہے کہ ابتداء میں ایک ہی شخص تھا گو ہم حساب نہ دے سکیں ملاوہ اس
 سب ملت و اسے قائل ہیں کہ اصل آدمی کی ایک ہی تو ہو چکو ضرور ہے کہ کہیں کہ
 اوس اصل اول نے الہام سے سب سیکہ کے اپنے لڑکوں کو سکھایا۔ اور
 جتنی قومیں ہم میں ہیں متفرع اوس اصل سے ہیں اگر ہم اپنے قوتوں کو کہ جس
 کام کیواسطے اعمال و بالذات خلق ہوئی ہے صرف کرین تو جسے بڑی شہیں
 کام صادر ہو سکیں گے و دوسرا مقدمہ یہود و عیسائی و مسلمان سب کہتے ہیں
 کہ پہلے اصل سے سوائے ایک شخص کے جنکو حضرت نوح علیہ السلام اور آدم ثانی
 اور دو سزاواں البشر ہی کہتے ہیں اور انکی تین بیٹیوں اور انکی جود و دین کے
 کہ ہم سب اس واسطے کہ ظالم سے تمام ہو گئے سوائے عود و عوف کے کہ

انا لکھا تھا کہ پانی اور مٹی چھائی اور کر تک نہ پہنچا اور حضرت موسیٰ علیہ السلام
 مارا جتنے آدمی ان کے بعد ہوئے انہیں تینوں کی اولاد میں نام نامی ان کے
 یہ ہیں حضرت سام حضرت یافث حضرت حام بت پرستوں نے خلقت و ملائکے
 زانی کو بیت لکھا اور دراز لکھا ہے کہ آدمی کے خیم سے باہر ہے محسن نیالی نے ملنے
 کوئی دلیل اور سپرینین صرف تقلید ہی ہے کہ برابر سے بسنے آتے ہیں وہ جھوٹی
 کہا می بھی لوگ سنتے آتے ہیں وہ جھوٹی کہا فیکھا سچ ہو سکتی ہے۔ اس کے لوگوں
 بڑا چاہتا علم نجوم کا اور اب ہی بعض دین میں ہی مصریوں کا علم نجوم اور کلدانیوں کا
 اور ہندو کا علم نجوم مشہور ہے ان تینوں سے ملکی چاہتا علم نجوم نکلا اور سے
 فانیوں کا علم نجوم کہتے ہیں ان کے منجھون نے عالم کی خلقت کا اور آدم کی خلقت
 کا اور طوفان کا زانیچہ بنا یا خطا و ایقور کے حکما کے نزدیک آفرینش عالم سے لگتا
 حال تخمیناً آٹھ کر ڈیڑھ سی لاکھ تیس ہزار چار سے بیس برس گزشتہ ہیں رقم
 اور مٹی پہ ہے ۳۲ ہ ۳۰ ۸۸۶ طوفان کا قول مانتا اسکے اقوال کے عقیدت
 بلکہ اور دین میں بن گول ہونا زمین کا اور اونچی جگہ میں پانی وغیرہ کی صورت سے
 نیچے بہنے کے آدے اور نیچے زمین کو کم کم یہی تو ضرور پانی ساری زمین کو گزرتا
 دوسری کائنات حضرت یہ کا ہونا قیسرے زمین کو کہو دے سے اور بعض پہاڑ طبقہ
 طبقہ معلوم ہوتے ہیں اگرچہ پہرے سب علوم اب تک کمال کو نہیں پہنچے اور جہاں
 ہی اور کجا آدمی کی طاقت سے باہر ہے کہ طبعیات میں اتنا ہی کافی ہے جسے
 آدمی و درخت کی عمر کر دیکھ کے علامتوں اور نشانوں کو پہچان کے تخمیناً بتا سکتا
 گونا گونا تحقیقی معلوم نہیں سب سے بڑی دلیل زمین و کجا فرما کہ حکما ہی ایسی ہیں کہ

انجمن مانند اورون سکے و اہی شاہی نہیں وہ سب محال بات عقلیہ کے قائل نہیں
 تو اس میں کچھ شک نہیں کہ طوفان ہوا اور انہیں تینوں کی ذریت ساری جا نہیں
 ہے قطع نظر اسکے اگر ہم اپنے ہی امتحان کو درست سمجھیں تو دیکھنے سے معلوم
 کہ سارے جہان کے آدمی تین صنفیں ہیں آپس میں ممتاز ہیں اور باوجود تباہی شکل
 و شکیل کے بسبب اس شناخت کے جو ہر کو عطا ہوئی ہے دیکھنے سے
 کہہ دینگے کہ یہ سب بنی نوع انسان اور ہماری ذات یہائی ہیں تو جنہوں نے
 کہا ہے کہ انسان سب ایک ہی کی اولاد نہیں محض خیالی ہے بسبب داخل ہونے
 لبون کے ایک دوسرے میں جغرافیہ والوں نے بہت سا اختلاف کیا ہے
 اور اختلاف بلاد ہی کچھ کچھ توثر ہے قیصر مقدمہ جغرافیہ و تواریخ کی کتابوں
 سے معلوم ہے کہ حضرت سیام کی اولاد سے اچھے اچھے ملک ایشیا کے اور یونان
 اور روم و مصر کو گھیر لیا سوائے مصر کے اور جگہوں افریقہ میں بھی گیس چلے
 حضرت عام کی اولاد جنگلوں پہاڑوں میں اور بعض جزائر میں بہا گئے پھر
 حضرت یافت کی اولاد شرقی و شمالی ایشیا و فرنگستان میں جا رہے اور جتنے پیغمبر
 کہ یہود و عیسائی و مسلمانوں کے کتابوں میں مذکور ہیں وہ سب حضرت سام کی
 اولاد ہیں مسلمانوں کی حدیث کی کتابوں میں شارحین پیغمبروں کے ظاہر ہیں
 بہت سا اختلاف معلوم ہوتا ہے مشیون کے ایک حدیث میں ہے کہ سواہی اور روگ
 صرف بنی اسرائیل کے چار ہزار پیغمبر تھے ایک روایت میں ہے کہ سب پیغمبر
 تین لاکھ بیس ہزار تھے تیسری روایت میں ہے کہ ایک لاکھ چالیس ہزار تھے
 اور اسی قدر انکے وصی تھے مشہور یہ ہے کہ ایک لاکھ چوبیس ہزار تھے اور

اس نے کہنے والی تھی لیکن ایک انا کہ جو الیس بزرگی روایت ساتین با
رسا ایسا ہوتا ہے جو اسے ملتی ہے کہ ہر ہر فرقہ بنی اسرائیل سے بارہ بار ہزار
سب سے در غیر فرقوں سے بہت مگر او سمین پیغمبر کے ان کے سے نہ کو یہ نہیں مگر حاصل
ایک ہی ہے لیکن ان سب پیغمبروں میں کتنے کتنے قوم سے معلوم نہیں ہیں
شک نہیں کہ حضرت یاقوت کی اولاد میں پیغمبر ہوئے ہیں کہ ادنین و اشمند کو
پیسا ہوئے ہیں لیکن حضرت عام کی اولاد میں چھ تروہ سے کہ کچھ براہیت
کی ادنین نہیں بائی جاتی شاید ادنین بھی ہوئے ہوں ان سب پیغمبروں
بہت تھوڑے ہوں گے کہ سب جن دانش پر مبعوث ہوئے ہوں بعض
ادنین سے ایک قوم یا ایک شہر یا گائون یا ایک خاندان یا اپنے ہی گھر کے
لوگوں پر مبعوث ہوئے ہیں بعض ادنین سے اپنے ہی پر مبعوث تھے حضرت
ذوالقرنین و حضرت لقمان جیسے یونانی یا افریجی زبان میں ایزوب کہتے ہیں
اونکی پیغمبر ہیں اختلاف ہی حدیث میں بفضل بن عمر جعفری کے جو توحید میں ہے
ہمارے چھٹے امام نے رو میں اون لوگوں کے جو نہک رصانع تعالیٰ و آلہ حق
ہیں اور خلقت کو ناقص جانتے ہیں اسطالیس حکیم کے قول کو سن لائے
اوہ نے رو کیا اور کہا کہ جو چیز بسبب عارضوں کے کہ رحم میں حادث
ہوتا پیدا ہوتی ہے منافی عقل کے نہیں ہے چون کہ اکثر امور حکمت کے
معاون پر واقع ہوتا ہے البتہ ایک مدبر حکیم چاہیے فقط اس حدیث سے اس
حکیم کی بزرگی بائی جاتی ہے خواہ پیغمبر ہو خواہ نہ پیغمبر کے معنی مسلمانوں کی
کتابوں میں دیکھ لو مسٹر ڈال پاور ہی امریکائی نے جو قائل خدای گانہ ہر

نہجے کہا کہ جو آدمی سچ کہے وہ پیغمبر ہے چون کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام بڑے سچے تھے تو وہ پیغمبر تھے لیکن اس سے پیغمبری کے وصفوں سے جو نسبت ہوتی ایک ہی وصف کو کہ سچائی ہے لیا وہ سب وصفوں کو چھوڑ دیا ظاہر ہے کہ ہر پیغمبر سچا ہوتا ہی لیکن ضرور نہیں کہ ہر سچا پیغمبر ہو۔ جو تمام قدمہ آئندہ تحریر کیا جاگا۔

زراعت

(بقیہ مضمون زراعت) شیخ ابو زکریا نے کتاب الزراعت میں لکھا ہے کہ سوکھی زمین دو طرح کی ہوتی ایک تو ریتی وہ نہایت خشک ہوتی ہے کیونکہ وہ چھوٹے چھوٹے پتھر پین اور پتھر کی سختی تو معلوم ہے جیسی کچھ ہوتی ہے۔ دوسری طفلیہ وہ بھی خشک ہوتی ہے لیکن ریت کے نسبت بہت تر ہوتی ہے لیکن اس کو خشک اس وجہ سے کہتے ہیں کہ اس کا ڈھیلہ سخت اور خشک ہوتا ہی جیسے پتھر نہ پھولتا ہی نہ نرم ہوتا ہی لیکن جب اس قسم کی زمین نرم مٹی جو باریک ریتی کے طرح ہوتی ہے مل جاتی ہے تو وہ اس کی اصلاح کر دیتی ہو اور اس قابل کر دیتی ہے کہ درخت کی رگیں زمین پھیلین اور وہ پانی جو سے اور اکثر ایسی زمین جزیرہ میں ہوتی ہے لیکن جزیرہ میں یہ زمین اور عمدہ ہو جاتی ہو جب اس بات سکھ کہ وہان کالی مٹی زیادہ ہوتی ہے اور یہی اس لئے کہ دریا کا پانی وہان کوڑھ کر کٹ بجا ست کھینچ کر لاتا ہی تو وہ اور نرم اور گیلی ہو جاتی ہے اور کبھی اوس میں باریک ریتی ویراگی مل جاتی ہے اس وجہ سے زیادہ نرم اور پولی ہو جاتی ہے۔

حکیم شولون نے ایسا ہی بیان کیا ہے وہ لکھتا ہے کہ عمدہ زمین وہ ہے جس میں گہری اور تری چٹوسیاں اور کالک و میلہ گرمی کی اس طرح سرخی بھی مگر سرخی کی

گرمی سبب ہی کی گرمی سے کم ہو پھر سرخی سے کم زردی ہے اور وہ اخیر درجہ ہے حرارت کا اور قریب ہے سردی کے اور سفید زمین کو بالکل سرد ہے۔

اور تری اور خشکی کی پہچان تو نہایت سہل ہے وہ یہ ہے کہ جو زمین پرانی گودہ کی جو سڑ گیا ہو اور اوپر کئے برس گزر گئے ہوں مثلاً ہو اور پہولی یا پچیسویں روٹی دہنکی چوٹی وہ تو اعلیٰ درجے کی تری پر وہ زمین حبسین کالی مٹی اور باریک ریتیاں ملی ہو اور وہ جزیرہ کی زمین ہے اور سب سے زیادہ خشک وہ زمین ہے جو تری پر پھر ہی ہو جتنی نہ ہو نہ اوسین چمک ہو وہ ریتی کی زمین ہے حبسین بالکل مٹی نہیں ملی جس کی وجہ سے اوسین چمکنا یا تری آبی اس طرح وہ زمین جو کھر کھری اور پھر پھر ہو اور سفیدی میں چونے سے مثلاً ہو لیکن غلطیہ زمین تو وہ ہی خشک ہوتی ہے مگر ریتی سے زیادہ تر ہوتی ہے اس لئے کہ اوسکا ڈھیلہ سخت ہوتا ہے جب وہ خشک ہو جاتی ہے اور اوسکے خشکی کی یہ دلیل ہے کہ وہ صاف ہوتی ہے اور اوسکا ڈھیلہ سخت ہوتا ہے تو ڈھیلے اجزاء کے اجتماع اور التیام میں پتھر سے مشابہت رکھتی ہے البتہ اگر اس قسم کی مٹی میں کچھ پھر پھر مٹی مثل ریتی کی مل جاتی ہے تو وہ اوسکو نرم اور غلط کر دیتی ہے اور درخت کی جڑیں پہیلنے کے لائق کر دیتی ہے۔

حکیم سید غوث نے لکھا ہے کہ جب ہم زمینوں کو اچھی طرح پوری خورسوی مکھن تو یہ بات معلوم ہوگی کہ جس قدر ہمکو زمین کی تری اور چمکناہٹ اور اوسکے پہولے ہونے کی احتیاج ہے اور سفید اوسکی گرمی کی احتیاج نہیں ہے اس واسطے کہ آفتاب اور ہوا سے گرمی حاصل ہو جاتی ہے مگر چمکناہٹ اور نرمی اس لئے

زیادہ ضرور ہو کہ پیداوار اوس سے مستفید ہو اور اوسین پہیلے اور زمین اوسکی مزاحمت نہ کرے البتہ اگر قدرتی حرارت اور رطوبت کسی زمین میں زیادہ ہو تو وہ بہت ہی گہری اور عمدہ زمین ہے۔

ابن حجاج نے کہا کہ سید اغوس کا بیان بالکل سچ ہو جس میں کچھ شبہ نہیں ہے پیر ابن حجاج نے لہا کہ زمین کی اقسام میں حکیموں کے جیسے یونیوس اور کستنسوس اور ذیمقراطیس اور فیسطوس کے مختلف اقوال اور آراء ہیں۔

حکیم یونیوس کہتا ہو کہ سب زمینوں میں عمدہ زمین وہ ہے جو کالی ہو جسکی تعریف اگلے لوگ کولتے چلتے آئے ہیں اور انہوں نے مبالغہ کیا ہے اوسکی تعریف میں اسوجہ سے کہ وہ بارش کے کثرت کی متعل ہو تی ہو اور قتر ہے اس زمین کے وہ زمین جسکا رنگ بنفشی کے طرح ہو (ابن حجاج نے کہا بنفشی کے رنگ سے یہ مراد ہے کہ وہ زمین لال ہو یا بل بہ سیاہی او ہم اوس زمین کو ہندی کہتے ہیں وہ نہایت عمدہ زمین ہو جب پہولی ہوئی ہو اور اوسین درخت خوب اوگتا ہے) پیر یونیوس نے کہا قریب ہوا سکے وہ زمین جسکو نہر کے پانی نے ڈبا دیا ہو اور سکو حایہ کہتے ہیں۔ کے حکیم ذیمقراطیس کہتا ہو جو زمین پانی کو چوس لے اور بعد پانی برس جانی اور سمین ٹرخ نہ ہونہ پہلا پن وہ عمدہ زمین ہو اسی طرح جو زمین شدت کی گرمی میں نہ ٹرخے وہ بہتر زمین ہے۔

ابن حجاج نے کہا اس کلام کا مطلب یہ ہو کہ وہ زمین طفلیہ (یعنی بالکل نرم اور چکنی چپک دار) نہ ہونہ پتھر کی طرح سخت اور صاف ہو اور بعض لوگوں نے

مجھ سے اعتراض کیا کہ دیمقراطیس نے ترخنے والی زمین کی ہر اُچی کیوں کی ہو
 حالانکہ ہم نے قرمونہ شہر میں دیکھا ہے وہاں کی زمین بہت ترخنی ہے لیکن
 گیہوں کے درخت اوس میں بہت بلند اور عمدہ ہوتے ہیں کہ ایسے دوسرے
 شہر دان میں نہیں ہوتے ہیں۔ جواب دیا کہ دیمقراطیس نے اوسکی بہت
 مطلقاً نہیں کی بلکہ بہ نسبت اوس زمین کے کی ہے جو اوس سے عمدہ اور
 بہتر ہو دوسری یہ کہ اوس میں صرف گیہوں کے عمدہ پیدا ہونے سے فضیلت
 کلی لازم نہیں آتی اسلئے کہ اور بہت سے غلی اور درخت اوس میں ایسے نہیں ہوتے
 پہر کیونکہ دوسرے قسم کی زمین اوس سے افضل نہ ہونگی حالانکہ کالی زمین
 میں جو پھولی ہوئی ہو اور مشابہ ہو پر اسے گوبر کے اوس میں عموماً ہر ایک نلہ
 اور درخت عمدہ ہوتا ہو پس اس قسم کی زمین نہایت اعلیٰ درجے کی ہے ہر
 کیونکہ اس کے نسبت وہ زمین بری نہ ہوگی جس میں ہر ایک پیداوار اچھی نہیں
 ہوتی سو بعض چیزوں کے۔

حکیم قسطوس نے کہا کہ عمدہ زمین وہ ہے جو بارش کا پانی بہت پیے اور جس میں
 طرح طرح کی گھاسین اوگین اور وہ خوب سرسبز اور شاداب اور کھلی بہانہ
 اور جس میں باریک باریک گھاسین اوگین۔

حکیم یونیوس نے کہا کہ کاریوں کے بونے کے واسطے (یعنی باغات کی
 زراعت کے لئے) وہ زمین عمدہ ہے جو سفید اور سخت نہ ہو اور گرمی میں نہ
 نہ ترخنے اسلئے کہ سفید زمین جاڑے میں جلدی جم جاتی ہے اور گرمی میں
 جلدی خشک ہو جاتی ہے جو پیداوار اوس میں ہر سب تلف ہو جاتی ہے

یا اگر کچھ رہتی ہے تو ضعیف اور ناتوان ہوتی ہے اور سفید زمین باغوں کے لائق نہیں ہوتی مگر بڑی دشواری اور محنت سے جب اوسین مٹی کے برابر گو بر ملا یا جادے لیکن وہ زمین جو گرمی میں تنخ جادے وہ باغ کے لائق نہیں ہوتی اور نہ وہ زمین جو سخت ہو کیونکہ وہ درخت کی اچھی طرح پرورش نہیں کرتی اور اس قابل نہیں ہوتی کہ پانی کو چوسے اور روکے اور بعضے زمینیں کم سخت ہوتی ہیں جن میں ریتی ملی ہوتی ہے وہ ترکاریوں کے بونے کے واسطے اچھی ہیں وہ وہ زمینیں ہیں جن میں کالی مٹی زیادہ ہوتی ہے اور وہی ترکاریوں کے جڑوں کی غذا ہے اس بیان سے اوس زمین کا پتہ پڑتا جو ترکاریوں کی زراعت کے لئے بہتر ہے سہل ہو گیا اور وہ اس طرح کہ اوس مٹی کو پانی سے بیگو دین اور دھو دین اگر اوسین کالی مٹی زیادہ ہو تو وہ زمین ترکاریوں کے لئے مناسب ہے اور اگر اوسین ریتی زیادہ ہو تو وہ ترکاریوں کے لئے موافق نہیں ہے اگر مانتہ سے اوس مٹی کو مسلین اور اوسین ہم کی طرح جبکہ ہو تو وہ زمین ترکاریوں کے لئے مناسب نہیں ہے جسکیم کستنس کا قول ہے کہ ترکاریوں کی زراعت کے لئے وہ زمین چاہئے جو چکنی ہو تیار نہ سخت ہو نہ سفید اور نہ چپک دار اور نہ گرمی میں ترخوالی ابن حجاج نے کہا ان لوگوں نے چپک دار اور سخت زمین کو ترکاریوں کے لئے مناسب نہیں سمجھا اوسکی وجہ یہ ہے کہ ترکاری اپنی ذات سے تر اور آبی اور لطیف ہے بہ نسبت اوس درخت کے جس میں لکڑی ہو پس نہیں مناسب اوسکے مگر وہ زمین جو چکنی اور تر پہولی ہوتی ہو تاکہ اوسکی جڑ عمدہ اور لطیف

نذر اکو جذب کرنے اور جو زمین بہت چمک دار ہو اور سین سے جڑوں کو تھوڑا
خدا ملیگی اور اسکی رگین اچھی طرح اور سین نہ گھسین گے اور سخت زمین درخت کے
زیادہ مناسب ہی رہ نسبت ترکاری کے

بعض کاشتکاروں کا مقولہ ہے کہ ریتیلی زمین گرمی میں بہت گرم ہو جاتی ہے
اور جاڑے میں بہت سرد ہو جاتی ہے اس طرح پتھر کا حال ہے کہ گرمی اور سردی
کو جلد ہی قبول کر لیتا ہے پس اس سے اندازہ ہوتی ہے اون جڑوں کو
جو اس کے اندر ہوتی ہیں گرمی اور جاڑے میں اس لئے کہ پتھر گرم ہو جاتا ہی
آفتاب کی حرارت سے اور ٹھنڈی ہوا سے سرد ہو جاتا ہی یہ قول ہی یونیورس کا
حکیم جالینوس نے اور یہ مفروضہ کی کتاب میں لکھا ہے کہ یونانی اور اس زمین کو
جسکی مٹی چمکنی اور نرم ہوتی ہے اندر اور باہر سے اسکو خشک کہتے ہیں
اور جو زمین اس کے ضد میں ہے اور چمکنی نہیں ہے اسکو صلدہ کہتے ہیں
اور وہ برتن بنانے کے لائق ہوتی ہے اور فرق کر لئے ہیں اون مقامات
میں جو نرم اور تر اور عمدہ ہیں اور جو خشک اور سخت اور ریتیل ہیں۔

پھر کہا کاشتکار گمان کر لئے ہیں کہ سیرہ زمین ہے جو پتھر کے مزاج سے
دور ہو اور برکتے ہیں خشک ریتیلی زمین کو کیونکہ وہ کسی کام کی نہیں ہے
پھر کہا کہ جس زمین میں لوگ کہتی کرتے ہیں اسکی کئی قسمیں ہیں ایک چمکنی
سیاہ رنگ کی دوسری کھر کھر سی سفید رنگ کی اور یہ دونوں قسمیں ایک
دوسرے کی ضد ہیں اور باقی قسمیں ان دونوں کے بیچ میں ہیں یا اول قسم
قریب ہیں یا دوسرے قسم کے قریب ہیں پھر کہا کہ عمدہ زمین کھیتی کر لئے دوسری

جو چکنی ہو۔

ابن حجاج کی کتاب میں بلند اور بہت زمین کے بیان میں ہے کہ پہاڑ کی اوپر کی زمین پر نسبت نیچے زمین کے سرد اور خشک ہوتی ہے اور اسکی خشکی کی وجہ تو غا ہر ہے کہ وہ پتھر ہے یا اگر مٹی ہی تو پتھر کی طرح سخت ہو اور اسکی سردی کی وجہ یہ ہے کہ وہاں ہوا خوب آتی جاتی ہے اور برف زیادہ گرتی ہے یہ ثابت بن قرہ کا قول ہے اور لیکن چٹانیں پہاڑ کی تو اسکی ٹی کم عمدہ ہوتی ہے اسواسطے کہ جسقدر اوسین سے بوجہ حرارت آفتاب کے گرم اور لطیف ہوتی ہے اسکو پانی بہا دیتا ہے وہ نیچے چلی آتی ہے اسوجہ سے وہاں کی مٹی خراب رہ جاتی ہے اور نشیب زمین کا حال اسکے برعکس ہے لیکن وہ زمین جو صاف میدان اور چراگاہ کی ہو جس میں پانی بہت نہ پھرے وہ نہایت عمدہ ہوتی ہے اسوجہ سے کہ اسکی مٹی سیاہ ہو جاتی ہے بسبب اسکے کہ پانی اسکے سردا دیتا ہے اور جو چیز سرد جاوے گی وہ گرم ہوگی لیکن جب پانی بہت وہاں رہے گا تو وہ اسکو سرد کر دے گا اور اس حرارت کا جو نقص سے پیدا ہوئی ہے مقابل ہو جاوے گا حکیم شولون نے کہا چراگاہ کی زمین اگر سرد ہوتی ہے لیکن بہت سرد نہیں ہوتی اور بہت اسکی یہ ہے کہ پانی وہاں جذب ہوتا ہے اور گہری گہری آما کر نکلے اور مٹی کی طبیعت پر سردی غالب ہی تو اب دو طرف سے سردی ہوگی (ایک ذاتی اور ایک ماری) مگر اوسین حرارت کا ایک جز ہے جو سڑا بند کو وجہ سے پیدا ہوا ہے اسی وجہ سے وہ پہاڑ کے نسبت کر کے زیادہ تر اور گرم ہے لیکن وہ زمین جسکی گرم و پیش بلندیاں ہوں اور وہ نشیب میں چھپی ہوئی ہو مگر اور ایک وجہ یہی جو درختیں مکھڑے لگی ہو کہ پہاڑ کی بلندی پر جسقدر بلند ہے زیادہ ہوتی ہے اسکا فاضل کہ مٹا جاتا ہے اسوجہ سے کہ ہوا ماری ہوتی ہے ۱۲۰

زیادہ سرد ہوتی ہے اسوجہ سے کہ آفتاب کا اثر اس پر نہیں پہنچتا دیان کی پیداوار کو غذا نہیں ملتی وہ زمین تو اپنی طبیعت سے نہایت سرد ہے اور بہت تر ہے پس معتدل اور عمدہ زمین وہ ہے جو پہاڑ کے بہ نسبت نشیب میں ہو لیکن صاف اور ہموار ہو پھر چراگاہ کی زمین پھر پہاڑ کی زمین اور پہاڑ میں اس کے بلند کی زمین بہتر ہے اس کے کناروں کی زمین سے کیونکہ کناروں پر سے عمدہ مٹی کو پانی بھالچاتا ہو اور سب سے بدتر وہ زمین ہے جو نشیب میں چھپی ہوئی ہو جہاں آفتاب کا اثر نہ پہنچتا ہو وہ کسی کام کی نہیں۔

حکیم شولون نے کہا جب تجھ سے سوال ہو کہ ایک زمین ایسی ہے جس کا ایک حصہ نشیب میں ہو اور ایک حصہ بلند ہو تو کون سا حصہ بہتر ہے تو کہہ کہ نشیب کا حصہ بہتر ہو اس لئے کہ پانی عمدہ مٹی کو بہا کر نشیب والی زمین میں لاتا ہے تو وہ ہمیشہ نرا در لطیف رہیگی اور بلند حصہ خشک اور سخت ہو گا جیسے پہاڑ ہوتی ہیں یہ حکم تو عمومی اور اکثری ہو مگر کبھی بلند حصہ زمین کا نشیب سے بہتر ہوتا ہو باعتبار خلقت اور فطرت کے اسکی دلیل یہ ہے کہ بعضے میدان ہم دیکھتے ہیں جہاں ریت کثرت سے ہو اون میں کچھ زمین بلند ہوتی ہے اور وہ تر ہوتی ہے لیکن اکثر وہی حکم ہے جو اوپر بیان ہوا یعنی نشیبی حصہ بلند حصے سے بہتر ہوتا ہے نشیبی حصے کی افضل اور عمدہ ہونے کی ایک دلیل یہ ہے کہ جس زمین کا بلند حصہ سرخ ہوتا ہے تو اس کا نشیبی حصہ سیاہ ہوتا ہو اور جس زمین کا بلند حصہ سفید ہوتا ہو اس کا نشیبی حصہ سرخ یا سیاہ ہوتا ہو یہ بات اکثری ہو۔

جو زمین میں ہمیشہ پانی گرتا ہو وہ نکمی اور خراب ہو اس واسطے کہ رطوبت اس پر

غالب آجاتی ہو اور اس کے حرارت کو بچھاؤتی ہے اس قسم کی زمین زراعت کے لائق نہیں ہوتی مگر اون چیزوں کے لئے جو شروع (تقبض) میں ہوتی جاتی ہیں جیسے لکڑی اور لکڑ اور جو اس کے پلٹنے اور جوان کے مشابہ ہیں، لیکن درخت کی زمین میں نہیں ہوتا بلکہ سڑ جاتا ہے مگر نشہ اور بقیہ وغیرہ اور جو مشابہ ہیں ان کے ابن حجاج نے اپنی کتاب میں لکھا ہے کہ زمین کا امتحان لوگوں نے مختلف طریقوں سے رکھا ہے بعضوں نے اس کا امتحان ہوا اور غرض سے پر رکھا ہے اور بعضوں نے دیکھنے اور چومنے پر رکھا ہے اور بعضوں نے اس کی پیداوار پر رکھا ہے لیکن ان سب طریقوں میں سے دیکھنے اور چومنے کا امتحان بہتر ہے اس لئے کہ کہیں زمین میں کوئی پیداوار نہیں ہوتی پھر اس کا امتحان کیونکر کریں گے اب جن لوگوں نے امتحان دیکھتے پر رکھا ہے اون میں سے حکیم پریمو جس پر وہ کہتا ہے وعدہ زمین کی پہچان دیکھنے سے ہوتی ہے اور وہ یہ کہ جب ہوا میں خشکی ہو اور بارش بند ہو تو اس زمین میں بہت لڑھکتی ہے اور جب بارش شدید ہو تو وہ کھجڑ ہو جاوے اور جب قدر پانی پڑے اس کو چوکس لیوے اور جاٹے کے دونوں پر اس کا بالائی سطح بالکل سوکھا اور خشک ہو۔

چاکم یوتینوس نے کہا کہ اس کے لوگوں نے ایک اور طرح کا استخوان دیکھنے سے
راکھا ہے وہ یہ ہے کہ اوسین جو صحرائی نباتات اور اشجار ہوں اگر وہ جو سے چٹے
اور خوب گینے ہوں تو وہ زمین عمدہ ہے اور اگر وہ متوسط ہوں شائی اور گینے
تو زمین ہی متوسط ہے اور اگر وہ بہین یا ایک شاخوں کی طرح ہو تو زمین

میں نے ان کو بھیج دیا۔

نشم و درخت ابو جلیل مکان پیران گذارنی الصراح ۱۲ است ۴ بن و ده دشت و جگر و در اکثر زمین او دشت سی و پنج

اور چھوٹے چھوٹے گھانٹس ہو تو وہ زمین کمزور ہے۔

جن لوگوں نے امتحان زمین کا فرسے پر رکھا ہے وہ فقط اسکی شوریت اور شیرینی کا امتحان کرتے ہیں۔

حکیم پونیوس نے کھار زمین کا امتحان فرسے سے اسطرح کر کے کہ گڈ یا کمزور اندر کی مٹی نکالیں پھر ایک شیشے کے برتن میں مٹی کو ڈالکر اوپر سے ہتھوڑا شیریں پانی ڈالیں پھر اسکو چکھیں اگر وہ کھاری ہے تو وہ زمین نکلی ہو اگلے لوگ ایسے زمین سے یہاں گئے تھے وہ کسی پیداوار کے لائق نہیں ہے مگر کھجور کے لئے کیونکہ کھجور کا درخت ایسی زمین میں نہایت عمدہ ہوتا ہے اور خوب پھلتا ہے ابن حجاج نے اپنی کتاب میں لکھا ہے کہ بہت سے کاشتکاروں نے بیان کیا کہ ایسی زمین میں کرنب خوب ہوتا ہے اور بعضوں نے کہا کہ لکڑی بھی اچھی ہوتی ہے اور اسکا ذائقہ خوب ہوتا ہے۔

جن لوگوں نے امتحان سونگھنے پر رکھا ہے وہ اسکی پوچھتے ہیں کہ بری ہو یا بری نہیں ہے کاشتکاروں کا اتفاق یہی ہے کہ بدبودار زمین اچھی نہیں ہے اور جن لوگوں نے اسکا ذوق کیا ہے وہ ان میں سے حکیم دیمقراطیس ہے وہ کہتا ہے عمدہ زمین جو درخت کاڑھنے کے لیے بہتر ہے اسکی پہچان یہ ہے کہ ایک گڈ یا دو یا تھکے گاہر او سین کمزورین پھر مٹی وہاں کی لیکر ایک شیشے کے برتن میں ڈالیں اور اس پر بارش کا پانی یا نہر کا مینا پانی جو بدبودار نہ ہو بلکہ لطیف اور خوشگوار ہو ڈالیں اور مٹی کو او سین کیو لین پھر چھوڑ دیں یہاں تک کہ پانی اوپر آجائے

پس جو زمین پکھنے میں کھاری ہو وہ بری ہو اور جو شیریں ہو وہ نہایت عمدہ ہے اور جو پھکی یا تلخ ہو وہ متوسط ہے ۱۲ منہ پچھ اور انڈیسی خوب ہوتا ہے ۱۳ منہ

طب کی تاریخ کا مختصر بیان

طبابت بہت قدیم زمانے سے ہے اگرچہ بطور علم کے نہیں تھی مگر
 اُسکا کچھ نمونہ پایا جاتا تھا کیونکہ ہر ایک جاگے کے آدمی خواہ جاہل یا با علم ہوں انکو
 دلیں موت کا ڈر اور درد کی پائیدار سے نجات پانے کے لئے کچھ تدبیریں کیا کرتے
 اس سے ثابت ہوتا ہے کہ قدیم زمانہ سے طبابت کا کچھ نمونہ تھا اگرچہ بطور علم
 نہیں تھی مگر عقلا کی اسکے طرف توجہ ہونے سے یہ علم رفتہ رفتہ ترقی پانا گیا
 چنانچہ بنیاد علم طب کی اول مصر میں ہوئی اور اوسے رواج پایا مگر وہ لوگ اپنی
 منفعت کے لئے اس امر کے ساعی تھے کہ اس علم کو دوسرے لوگوں کو معلوم
 ہونے نہ دیں اس واسطے اسکے طبابت میں منہر و تعویذ وغیرہ ہی تھے جیسا کہ
 یہ تعویذ وغیرہ اب تک بھی جاہل و بے سمجھ لوگوں میں جاری ہیں بعد اس علم کے
 ترقی یونان میں ہوئی اور یونانیوں نے مصر و فینیشیا کے ملک کے لوگوں سے
 حاصل کیا یونانی حکما میں سب سے اول حکیم اسقلیدس تھا بعد اسکے مرکیس
 اہل یونان نے اسکو خدا مقرر کر کے اسکے نام کے ہزار ہا بت خانے بنائے
 بنائے اور پوجا رہی لوگ جو اسکے شاگرد تھے علاج کیا کرتے تھے اور جب بیمار
 صحت پاتا تھا تو اپنے بیماری کی کیفیت و علاج وغیرہ سوسنے چاندھی کے ورق پر
 لکھ کے بطور نذر کے بت خانہ میں لٹکاتا تھا بقراط ان ورقوں کو بہت کام
 میں لایا بارہ سو برس پہلے حضرت پیغمبر خدا کے اہل یونان علم فلسفی کے
 متوجہ ہوئی طبابت میں سب سے مشہور فیثاغورس تھا حیوانات کی تشخیص کی

شاگردوں کو علم طب عداۓ سیکھنا اسکا شاگرد جو فیقہ طبعیس تھا اوس نے سب سے
 اول انسان کے جسم کی تشریح لکھی ان فلاسفہ میں سے بقراط بہت کامل عقلمند و
 تجربہ کار و ہشیار تھا اسکو طب کا بانی کہتے ہیں مسہلات مدرات معرفات قصہ
 جو کہ بچنے و حفظہ وغیرہ استعمال کرتا تھا اور نباتی و دوائیں استعمال کرتا تھا کیونکہ
 معدنی دوائیں ایجاد نہیں ہوئے تھے پر پتھر بہت اعتبار رکھتا تھا اور یہ قیاس
 کرتا تھا کہ طبیعت جسم کے خراب مادوں کے اخراج کے واسطے جو کوششیں
 کرتی ہے وہی امراض ہیں اور یہ بھی کہتا تھا کہ حکیم کو ضرور ہے کہ طبیعت کی
 تائید کرے اور بحران کے جلد ہونے کے واسطے کوشش کرے غرض بقراط
 کو علم طب کا باب کہنا سزاوار ہے۔ بعد بقراط کے حکما ہی فلاسفہ کے دو فرقہ
 ہوئے ایک دے جو اپنی عقل سے بغیر تجربہ کے کلیات مقرر کر کے علاج
 کرتے تھے دوسری دے بوفقط تجربہ سے علاج کرتے تھے بغیر قواعد و کلیات
 ان دونوں اہل یورپ نے ان دونوں طرح کے فرقوں کے قیاسوں کو ترک کر دیا
 اور انکو ملایا کیونکہ علم طب کے درست و درست کے تجربہ و تجربہ کی رہنمائی کے
 لئے کلیات ضرور ہیں۔ انہیں فلاسفہ سے افلاطون اور ارسطو طالیس بھی تھے
 یہ دونوں اگرچہ طبیب نہیں تھے مگر علم طب جانتے تھے ارسطو طالیس سے کچھ ترقی
 علم طب کی ہوئی اور اوسنے ایک رسالہ حیوانات کی تشریح و غذا یا لوجی کا بھی لکھا مگر پھر تجربہ
 کے فقط غور و قیاس سے کیونکہ طبیب نہیں تھا علاج نہیں کرتا تھا۔ نو سو برس آگے
 حضرت پیغمبر خدا کے اسکندریہ میں مدرسہ طبابت کا مقرر پایا انسان کی تشریح کی گئی۔

علم تشریح کو ترقی دی گئی اسی زمانہ میں علم طب سے علم جراحی دو اہل رازی علیحدہ ہوئی۔ روم جو اطالیہ کا پائی تخت ہے وہاں حکیم جالینوس تہا نہایت نامور حکیم حافظ و عزت دار تھا اس نے دو سو کتابیں تصنیف کیں بعد اسکے شہ جبری میں عرب لوگوں نے علم و فن طب کا شروع کیا مشہور کتابوں کا ترجمہ کیا خصوصاً جالینوس و بقراط کے کتابوں کا ترجمہ کیا علم طب کو افزایش نہیں دی مگر شری یعنی علم کمیا نیچا ایا د کیا اس علم کمیا سے طبابت میں بہت بڑا فایہ ہوا عربی حکیموں میں سے سب سے اول و اول نام ہوا جس نے چوک کا بیان سب سے اول کیا۔ شہ جبری میں عراق مجہدین رازی نام پیدا ہوا اس شخص نے چوک و گوبری کا بیان طو لانی کیا جراحی کو ترقی دی نئی دوائیں ایجاد کیں یہ شہ جبری بوعلی سینا بخارہ میں پیدا ہوا یہ عربی طبابت میں بہت مشہور تہا نہایت کتاب تصنیف کیں اور مشہور کتاب قانون ہے ان عربی اطباء میں آخر شخص جو مشہور ہوا الیو کاسس تہا یہ شخص جراحی میں بہت مشہور ہوا بعد اسکے اسپن کے ملک میں دو حکیم ہوئے جنہوں نے عربی زبان میں کتابیں لکھیں۔ باقی ایذہ۔

تاریخ

حاجب محمد ابوالمنصور

حاجب محمد ابوالمنصور سال میں چند بار بطور سپر و تفریح ایک مقام کو جایا کرتے تھے جب کا نام کار و اتھا اور ایک مکان عالیشان تیار کرایا تہا جس میں عالم اور فاضل اور شاعر سب جمع ہوتے تھے۔ اور جن شاعروں کے کلام فصاحت اور بلا سے پہرے ہوئے ہوتے تھے ان کو درہم دوینار عطا کرتا تھا۔

محمد ابو المنصور نے علی ہذا القیاس ایک مدرسہ مختلف زبانوں کی تعلیم کے لئے قائم کیا تھا اور بڑے بڑے نامی گرامی علماء اور صاحب تصانیف اور تالیف کو جو اس زمانہ میں مشہور و معروف تھے وہاں بلوایا تھا اور انکو کرسی معلیٰ پر سرفراز کیا تھا صاحب محمد ابو المنصور خود جامع مسجدوں اور مدارس اور کتبوں اور مدرسوں کو خوشی اور سرگرمی سے جایا کرتا تھا جو نوجوان کی تعلیم کے لائق بنائے اور خود طالب علموں اور تلمیذوں کے درمیان جا کر میٹھتا تھا اور اپنی جان سے تعلیم اور تدریس میں خلل ہونا گوارا نہیں کرتا تھا اور جو طالب علم محنت سے اپنی علم کی ترقی کرتے تھے اور دیگر طالب علموں سے ممتاز ہوتے تھے انکو انعامات عطا فرماتا تھا۔ اور انعامات صرف طالب علموں ہی کو عنایت نہیں ہوتے تھے بلکہ استاد و نیکوئی ہی جاتے تھے۔ پس اس وسیلہ سے وہ لائق لوگوں کو اپنی نظر میں رکھتا تھا اور جب کبھی مدارس مسجدوں میں قاضی اور خطیب کی ضرورت ہوتی تو وہ انہیں لائق شخصوں کو ان جہدوں پر مامور کرتا تھا۔

جب صاحب ذکار ذو امین نزول اجلال فرمایا تب پہلا کام اوسکا یہ تھا کہ اسنے ایک شخص کو جسکے علم و فضل کا ذکر اسنے سن برکھاتا تھا مسجد سلطان کفر میں بیٹھتا یا امام علی کے منصب پر مامور کیا۔ یہ شخص سعد بن ادریس بن یحییٰ مدنی سیوطی شاکر دواہنگی مسجد کا خطیب تھا اور حج بیت اللہ سے بھی مشرف ہوا تھا لوگ جیسا اسے علم و فضل کی تعریف کرتے ہوئے یا اسکی نیک چلنی کی مدح کرتے ہوئے اور اللہ تعالیٰ خوش الحانی اور بے شک و ازنی بھی بخشی تھی۔ اس شخص نے کچھ ہی کے آخر میں باعزت و وقار قباہ طبری پر پہنچنے کے بعد انتقال کیا فقط راقم خیر خواہ امام حافظ صدر الاسلام

معدنیات

میتلر جی

۱ بہ لفظ دیونانی الفاظ سے مرکب ہوئے ہیں بعض فلزات معدنی اور رگن بعض کام کے یعنی فلزات اور معدنیات کا کام اور یہ میتلر جی لفظی معنی ہے اور اصطلاح میں (بقول استاد سی ڈاکٹر پرسی صاحب کے جو اس فن فردلانانی ہیں) بمعنی استخراج فلزات کا اونسکے معدنیات سے اور بکار آمد کرنا اھٹکا واسطے اقسام امور کے جنہن وہ صرف ہوتے ہیں۔

۲ چونکہ ہم کوئی ایک طریقہ پکانیکا دے نہیں سکتے ہیں جس سے سب فلزات کا استخراج کیا جاوے لہذا ہر ایک کے استخراج اور پکانیکے طریقہ ہم علاحدہ علاحدہ بیان کریں گے۔ اور جن فلزات کا بیان اس رسالہ میں لکھا جا۔

اونکی فہرست ذیل میں مندرج ہے۔
 سونا چاندی تانبا لوہا شیشا جیٹ رائٹ پارا انٹیمونی
 آرسینک بزمٹ کوہلت نیکل الیٹیم پلائٹیم منگن
 ۳ یہ سب بسایط فلزی ہیں۔ بسایط جلیکی اب تک تحقیق ہوئی

شمار میں سترہین اینین سے قریب سٹاون کے فلزات ہیں۔ مگر انہن سے اکثر بہت ہی کمیاب اور نادر ہیں اور مصارف روزمرہ میں انکا استعمال بہت کم ہے اگرچہ علم کیمیا میں انکے خواص و استعمال سب معلوم ہیں۔ اس رسالہ میں ان فلزات کے استخراج کے طریقہ بیان ہوئے جو انسان کو جوایع روزانہ میں درکار ہوتے ہیں۔ یہ وہ فلز ہیں جنہن خواص سختی

دھوکٹ و لچکٹ و کوٹ پد پری دامتھاد و گدازندگی و پادبازی کے پاسے
جائے ہیں۔ ہم ان الفاظ کی تشریح آگے چلکے بیان کریں گے۔

فلزات وہ اجسام ہیں جنہیں خواص سبعہ بالاس کے سوا
قوت کبریا فی اور حرارت کے حمل کر سکتے اعلیٰ درجہ کی قدرت ہو۔ علاوہ ان
خواص کے فلزات اکثر ثقیل الوزن اور چکدار ہوا کرتے ہیں۔

سختی اوس خاصیت کا نام ہے جو نرمی اور ملاہمت کے برخلاف ہو مثلاً لوہا سخت ہے

قوت اوس خاصیت کو کہتے ہیں جو وزن اور بوجہ کا تحمل کر سکتے۔

لچکٹ خاصیت بازگشت کو کہتے ہیں یعنی اگر ایک شے کچھ دباؤ یا وزن کسی

وجہ سے خمیدہ ہو گئی ہو جو وقت اوس وزن کو ناپل کر دین تو وہ شے اپنی

اصلی حالت پر پہر آئے مثلاً فولاد کی تلوار جو دبا نیستے ہو جاتی ہے مگر بھرو

دور کر لے اوس دباؤ کے وہ پھر سیدھی ہو جاتی ہے۔ اسکو لچک کہتے ہیں

کوٹ پد پری۔ ہم نے اس لفظ کو اوس خاصیت کے لئے وضع کیا ہے کہ

جسکے کسی جسم میں پائی جانے سے وہ جسم ٹوٹنے میں قابلیت پہلنے کی رکے

اور چور ہو جائے۔ اسکو قابلیت انقباط اور بھلا وہی کہہ سکتے ہیں۔

امتھاد۔ بالامیت اوس خاصیت کو کہتے ہیں جسکے کسی شے میں موجود ہوتا

ادھن شے کا تار کینچ سکے اور اسکو ہندی میں چڑا ہٹ سکتے ہیں۔

گدازندگی۔ گلنے کی خاصیت کو کہتے ہیں۔ یعنی جب ایک شے دوسرے سے

گھسے تو کہتے کہ اوس میں خاصیت گداخت یا گدازندگی کی ہے

پادبازی۔ معنی استحکام کے ہے یعنی ایک شے کا قیام و دوام استعمال میں

حمل کرنا یعنی پچھانے جیسے لوہا کا ایک طرف گرم ہوئے دوسرے طرف ہی حرارت مسوہ ہو جاتی

فقط پارا جسے سیلاب اور زیریں کہتے ہیں معدنی گرم ہوا میں
سیتال رہتا ہے اور باقی فلزات حالت انجماد میں رہنے میں اور آگ یا کسی اور
ماخذ کے حرارت سے ٹلائے جاتے ہیں۔ اکثر اومین سے غیر فلزات میں اگر کچھ
درجہ کی حرارت سے وہ بھی ٹکٹکے بعد بھار ہو کر اوڑھ سکتے ہیں اور بعض مثل
اور قدیم کے تیز سرخ حرارت سے بھار ہو کر فرار کر لے ہیں اور بعض مثل
کے (جو جزو فلز می سنکیا کا ہے) کثرت سرخ حرارت سے بغیر ٹکٹکے حالت انجماد
حالت بخاری میں چلے جاتے ہیں۔

سامات و طبقات فلزی

چند فلز ایسے ہیں کہ وہ حالت فلزی میں پیدا ہوتے ہیں مثل
سودا اور پلاٹینم کے۔ یہ دونوں فلز طبیعت میں ہرگز مرکب حاصل نہیں ہوتے
چاندی اور تانبا حالت فلزی میں بھی پیدا ہوتے ہیں اور حالت ترکیبی میں
بھی ٹکٹکے ہیں۔ لیکن دوسرے فلزات اکثر مرکب ٹکٹکے ہیں جنکو معدنی اور
کافی کہتے ہیں۔

اکثر فلزات کا استخراج ان کے معدنی احجار یا پتھروں سے

ہوا کرتا ہے اور یہ احجار معدنی مرکب ہیں ان فلزات اور آکسیجن یا کاربائیڈ
دھیراب ذغالی یا گندہک یا کلورین یا آرسنیک یا پتھراب فوسفورس سے
اثر معدنیات ایسے ہوتے ہیں کہ جن میں ایک سے زیادہ فلز شریک ہیں۔
مثل چاندی اور شیشے کے یا کوپے اور تانبا کے یا کو بلٹ اور نیکل کے
اور اکثر ملکر پیدا ہوتے ہیں۔

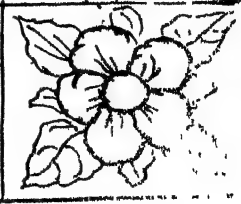
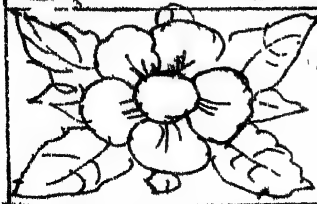
حرارت کے اقسام کا تختہ آئینہ کتاب میں درج ہو گا ۱۱

۸ بہت سے فلزی سے معدنیات، سامات مین (یعنی نشون یا رکنین) نکلتے ہیں۔ مگر چند قسم کے لوہے کے معدن اور بعض اوقات تانبے کے چھپر طبقات باخون مین میں بھی نکلتے ہیں۔ سام مثل نشون کے مین مین زمین میں شکاف یا دراڑ یا خالی جاسے مین جو معدنیات فلزی اور غیر فلزی سے بہرے بہتے ہیں۔

۹ فلزی سامات جو طولاً بین مشرق اور مغرب کے دافع مین انگو سامات مستقیمہ کھینکے اور جنگی سمت طولاً سامات مستقیمہ سے زاویہ قائمہ بناتی ہے یعنی وہ سامات بین شمال و جنوب کے واقع مین انگو ہم سامات منحرف سے نامزد کرینگے۔ انکے سوا اور بھی سامات پیدا ہوتے ہیں مگر بواسطہ انکے نامنظم ہونے کے ہم انکو سامات غیر منتظمہ کہینگے۔ ان سامات کا

عرض ایک اچھ سے لیکر چالیس اور پچاس فٹ تک اور بعض جاسے اس سے بھی زیادہ ہوتا ہے۔ اور طول مین یہ سامات دو میل سے دس میل تک ہوا کرتے ہیں فقط بلقی آمیندہ

رہنم



فہرست مضامین

نام مضمون	نام مضمون نگار یا لقب	صفحہ
جبرئیل	پانی بہرنے کے طریقے..... محب حسین	۱۲۱
صنعت	ولایتی گلاس ورشیشے تیار کرنے کی ترکیبیں..... ایضاً	۱۲۸
ادب	بقیہ مضمون اسباب حقیقیہ سعادت و مقامی النساء... مولوی جمال الدین صاحب	۱۳۳
زراعت	بقیہ مضمون زراعت..... مولوی حاجی محمد وحید الزماں صاحب	۱۴۲
	سررشتہ دار معتمد مالگزار سی سرگودھا	
حیوانات	شکاری پرندوں کا بیان..... محب حسین	۱۴۵
تایخ	انزبل جان آدم..... مولوی محمد اکرام الدین خان صاحب	۱۴۷
	سیدم تعلقہ ر ضلع شہر پور۔	
طب	بقیہ مضمون حفظ صحت از دلج..... محب حسین	۱۴۸
فہرست تصاویر		
تصاویر آلات جبرئیل	پانی چڑھانے کا نل	۱۲۱
	منشی سید محمد غوث صاحب	
	لکڑی کے ذریعہ سے پانی بہرنے کی تصویر.....	۱۲۳
	گرتی سے پانی بہرنے کی تصویر.....	"
	چرخ سے پانی پہونے کی تصویر.....	۱۲۴
	دوسری طرح کی گرتی سے پانی بہرنے کی تصویر.....	۱۲۵
	جانوب کے ذریعہ سے پانی بہرنے کی تصویر.....	۱۲۶
	کانچ گلاسے کی پیٹی کی تصویر.....	۱۲۹
حیوانات	بازا اور عقاب کی تصویر.....	۱۳۵

شکر یہ جناب نواب مکرم الدولہ بہادر

صدر المہام بالکزاری سرکار عالی نظام دہلی اقبالہم

بابان جیفقی نے اس گلستان جہان میں ہر شے کے وجود اور اس کے ترقی کے واسطے خواہ وہ شے چوٹی ہو یا بڑی ایک قانون فطرت ہمارا کہا ہے جس سے اسکی ترقی اور منزل منحصر ہے۔ مثلاً نباتات کو ملاحظہ فرمائیں تو معلوم ہو گا کہ اگر کسان یا بابان زراعت یا درختوں کو لاکھ غوبی اور احتیاط سے لگا کر اور اسکو ہزار پانی دے اور ون ورات انکی آراستگی میں مشغول رہے اور ہر درخت اور ہر پودہ کو اپنے اپنے موقع پر لگائے اور اسکی ترقی میں ہر لحظہ اور ہر عرصہ سرگرم رہے اور وہ درخت منو بھی پائے جائیں اور کب قدر اون میں سرسبزی بھی آتی ہے مگر آفتاب جو تمام درختوں پہلو کو چلاتا ہے اور انکی نمو اور ترقی میں ایک بڑی مدد پہنچاتا ہے وہ ان پر اپنے کر نون کو نہ چھکائے اور ان اشجار کو اپنے نور سے فیضیاب نہ کرے تو انکی وہ درخت کے سب ہٹ کر رہ جاویں گے اور ٹکڑا ٹکڑا کر ان کے پتے ڈالیں مگر انکو اس واسطے لگانے والے کے دل کو پڑ مر دہ کر دینگے اور اسکی کوشش اور سعی سب بیکار جاوے گی۔

بہی حال بعینہ ایک قوم کا بھی جیسا کہ مثال ٹیک باغ سے دی جا سکتی ہے جب کہ ر د سا اور نوابان عظیم القسان اور امیر دامرا کسی قوم کے جو آفتاب جہان تاب کی طرح چشمہ فیض ہیں اوس قوم کی حالت کے طرف توجہ نہیں کرتے ہیں اور بڑے بڑے قومی کاموں میں شریک نہیں ہوتے ہیں اور اخبار ون اور انجمنوں اور مدرسوں کی سرپرستی اور اعانت نہیں فرماتے تب تک قومی قانون فطرت کے موافق ہر شخص بشمول کبھی کر سکتا ہے کہ وہ کام خواہ کینٹے اوسکا کرنے والا محنت اور سعی کیون نہ کرے اوس میں کامیاب نہیں ہو سکتا ہے اور اسکی ترقی تو بہت دور چند روزہ کام چکر مثل ہٹ کرے درخت کو انکی پر مر جیا کر رہ جاتا ہے اور بر خلاف اسکے جب اوس کام کے طرف اوس ملک کے امرا کی توجہ ہو تو ہے اور ان کے جانب سے مہلتان اور رجحان پایا جاتا ہے تو صاف معلوم ہوتا ہے

کہ خدا نظر سے بچا ہے یہ کام روز افزون ترقی پانا جایا تھا اور یہ قوم ہی اور قوموں میں مشہور اور انگشت نما ہونے والی ہے۔

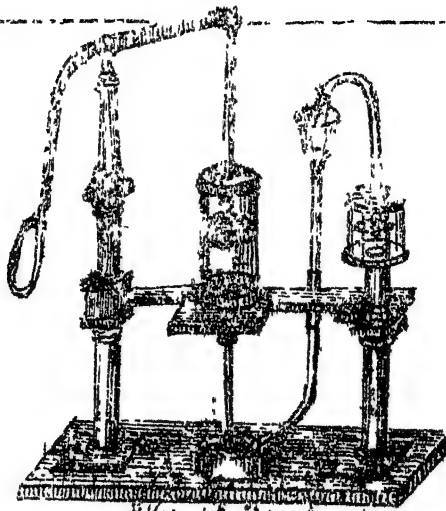
ہم ہزار ہزار جان و دل سے جناب نواب مکرم الدولہ بہادر دام اقبالہ کا شکر یہ دست بستہ ادا کرتے ہیں جنکو اپنے قوم میں علوم و فنون پہلانے کا شوق و ذوق ایک فطری خیال ہی اور جنگی دریا دلی اور فیاضی نیک کاموں خصوصاً قومی کاموں میں اہم ترین جناب نواب ممدوح علوم اور فنون کے بڑے حامی اور مددگار ہیں جیسا کہ مسلمانوں کسی وقت میں علوم و فنون کی سرپرستی میں خلفای عباسی پر فخر تھا جنہوں نے بڑی بڑی مدرسے اور یونیورسٹیاں ممالک یورپ اور بغداد میں قائم کی تھیں اس طرح اب آج کل دکن مسلمانوں کو جناب نواب ممدوح پر نانہ ہی جنہوں نے کئی ایک عرصے قائم کئے ہیں اور جیسا کہ ایک زمانہ میں آپسین کو حاجب محمد ابوالمنصور پر نانہ تھا ایسا ہی آج کل ہمارے حیدر آباد کو جناب نواب ممدوح کی توجہ اور شوق پر فخر ہے۔

غرض کہ جناب نواب صاحب سستی نوابان عظیم الشان میں سے ہیں اور علوم و فنون کے نسبت خیالی کرنے سے منتخب ہیں۔

اگر ہمارے ملک کے چند امراء ہی ایسے متوجہ اور علم دوست ہوں جیسا کہ جناب نواب ممدوح ہیں تو امید فوری ہے کہ ہم بہت جلد اس اپنے نازک حالت سے بہت ترقی کر سکتے ہیں اور اس ادبار اور اخلاص کے ہلاک دریا پالا ہو سکتے ہیں۔ خدا کو ہے ہمارے وطن کے امیرون اور رئیسوں کے دلوں میں ایک دولہ علوم اور فنون کے پیلا سنے کا پیدا ہو جائے اور جناب نواب مکرم الدولہ بہادر دام اقبالہم کی تندرستی اور دولت اور حشمت و جلال میں روز بروز افزون ترقی ابد الابد ہوتی جائے اللہم آمین ثم آمین۔

رسید زرا از حضرات خربہ اران معلوم

- ۲۸ نواب مکرم الدولہ بہادر صدر المہام مالگزاری سرکار عا دام اقبالہم ۷۷
- ۲۹ نواب سلیمان یار جنگ بہادر دام اقبالہم ۷۷
- ۳۰ نواب میر غضنفر علی خان بہادر عرف چا، بادشاہ دام اقبالہم ۷۷
- ۳۱ نواب رسول یار خان بہادر صدر الصدور ۷۷
- ۳۲ مولوی سید حسین صاحب بلگرامی۔ ای۔ محمد جناب { مدار المہام سرکار عالی علاقہ پات و خا، ۷۷
- ۳۳ مولوی محمد صدیق صاحب میر کلس، عالیہ عدالت سرکار عالی ۷۷
- ۳۴ مولوی محمد چراغ علی نقی صاحب مدوگا رستہ مالگزاری سرکار عالی ۷۷
- ۳۵ محمد عبد الکریم صاحب صدر تعلقہ دار صاحب سمت غزنی علاقہ سرکار عالی ۷۷
- ۳۶ حکیم محمد وزیر علی صاحب طبیب خاص حضرت بندگا نعلی حضور پر نور دام اقبالہم ۷۷
- ۳۷ حکیم محمد مرزا صاحب صدر مہتمم عباس سرکار عالی ۷۷
- ۳۸ مولوی سید غلام امراشد شاہ صاحب اول تعلقہ دار ۷۷
- ۳۹ مولوی محمد عبد القادر صاحب مہتمم تعمیرات و نصفی بیران ۷۷
- ۴۰ میر کاظم علی صاحب مہتمم تعلیم و کتب اندرون بلوہ ۷۷
- ۴۱ مولوی محمد انوار اللہ صاحب اوسٹا و حضرت، بندگان عالی { حضور پر نور دام اقبالہم ۷۷
- ۴۲ نقشب گیارہ شاہ صاحب ایم۔ ای۔ ایچی سرکار عالی ۷۷
- ۴۳ وکٹ پر تاب ریڈی صاحب دیکھ ۷۷
- ۴۴ حاجی محمد سعید الدین احمد صاحب تاجر ۷۷



پانی چڑھانے کا آلہ

جبر نفیس

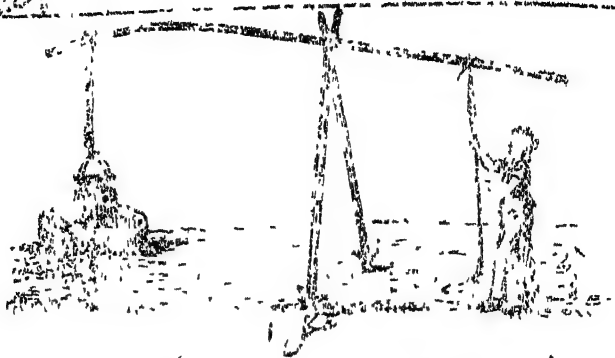
پانی بہرنے کے طریقے

۱۔ پانی بہرنے کا بہت پرانے زمانہ میں کیا دستور تھا۔ ہر ایک ملک میں سب سے پہلے ایجاد میں علم جبر نفیس اور طبیعیات کے متعلق جو ہوئیں ان میں سے پہلے اول پانی بہرنے کے تجربہ بن نہیں چکے تھے۔ پانی ایک کافی مقدار اور صفائی میں حاصل ہو۔ کیونکہ پانی اور عام ضروری چیزوں میں سے ہی جن پر انسان کی زندگی کا دارومدار ہے اور اگرچہ پانی خداوند تعالیٰ نے بکثرت پیدا کیا ہے لیکن ہمیشہ اور ہر جگہ وہ نہیں پایا جاتا ہی بعض مقامات ایسے ہوتے ہیں جہاں انسان کو حوادث زمانہ سے مجبوراً بود و باش کرنی پڑتی ہیں اور ان پانی کو دست بآب نہیں ہوتا ہے۔ قدرتی پانی کے چشمے و بکینے سے یہ بات ظاہر ہوئی کہ پانی کے سرتے یا جہز زمین کے نیچے کی

کنوئین کو نوے اور ہر ماگرسے کا حیا ل پیدا ہوا۔ لیکن یہ پانی جو اس طرح زمین کی تہ میں پاتا جاتا ہے شاذ و نادر نحو و نحو زمین کی سطح تک بلند ہوتا ہے۔ بعض سیٹ گہرے کو نوں اور عمیق چشموں میں یہ بات ہوتی ہے کہ پانی نہ بخود اوپر آتا ہے۔ لیکن تمام معمولی صورتوں میں جنب کوئی کہو واسے ہیں اور جب اس قدر گہرے کہو دے جاتے ہیں کہ پانی نکلے تو پانی کو نوں کی سطح میں جٹ ہو جاتا ہے اور وہ ایک محدود اونچائی سے زیادہ اوپر نہیں چڑھتا ہے۔ اس واسطے وہ عجیب و غریب ضروری ہیں جو ایسے ہزاروں میں پانی کو کوئین سے نکالتے ہیں۔

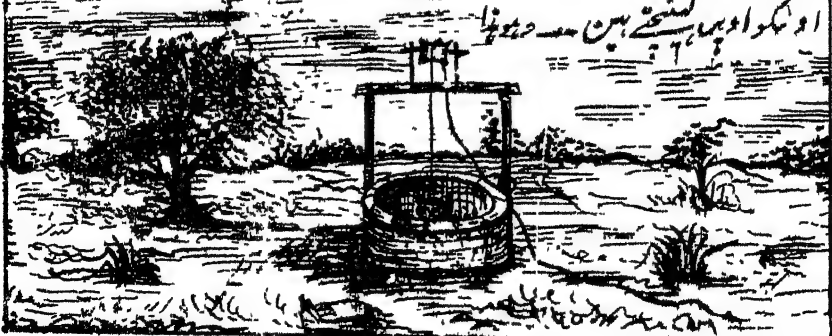
چڑھاؤ ہیں۔

۲۔ ڈول سے پانی پھرنا۔ سب سے جتنے نزدیک پانی کے کنوئین ہیں سیدی سادی اور محض بدھی ہو وہ ڈول سے پانی پھر لے کر پانی کو نوں میں رسی باندھ کر کو نوے سے پانی نکالنا اور ایک ڈول سے پانی کو نوں کو نوے میں بندھ کر رسی کے لٹکا کر پانی پھرنا۔ بعض اوقات جب کنوئین کم گہرا یا اوٹلا ہو جاتا ہے تو اس رسی کو جو ڈول میں بندھی ہوئی ہو ایک بلند ٹکڑے کے ایک جانب باندھتے ہیں اور اس کو وہ لکڑیوں کے گہرے بنا کر قائم کرتے ہیں اور ایک جانب ہاتھ سے پکڑ کر پیچھے اوپر حرکت دیتے ہیں اور جب اس کو اوپر اٹھاتے ہیں تو ڈول کو نوے میں جاتا ہے اور پانی کھینچتے ہیں تو ڈول اوپر آتا ہے لیکن حرکت دینے کے طرف کی لکڑی چھوٹی ہوتی ہے اس مندرجہ ذیل کی شکل کو دیکھو۔



یہ طریقہ پانی بہرہ رسا کا تمام اور وہ سر سے پانی بہرہ رسا کے علاوہ تین سے شاید نہایت سادہ
 اور سیدھا ہے۔ وہ سترہام طریقہ پانی بہرہ رسا کا بذریعہ گرسی کے جو آجکل تمام ہندوستان میں
 اکثر میں سے ایک اور بعد اس سے بہتر ہے۔

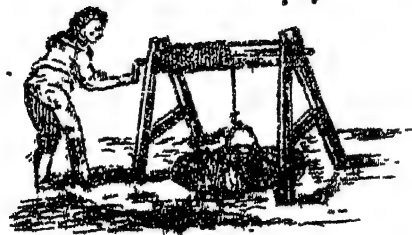
یہ سترہام طریقہ پانی بہرہ رسا کا یہ ہے کہ کنوے کو اوپر دو کھنبے قائم کر کے اوپر لگا
 دیا جاتا ہے۔ چھوٹی سہکتے ہیں اور اس پر چھوٹی لکڑی باندھا اور لکڑیاں سیاہی کھڑی کرتے
 ہیں۔ گرسی کے پین اور پھران دونوں لکڑیوں یعنی چڑ پون میں
 ایک ایک سوراخ ہوتا ہے اور ان سوراخوں میں ایک ڈنڈا چار ہٹا ہے جس میں گوی
 لکڑی پین پر ایک لکڑی مین ڈول باندھا ہے۔ گرسی کے ذریعہ پین اور سکو کنوے میں
 پانی آتا ہے اور جب ڈول کنوے میں چاتا ہے اور وہ پانی پین ڈوب جاتا ہے تو
 اوپر لکڑی پین کھینچتے ہیں۔



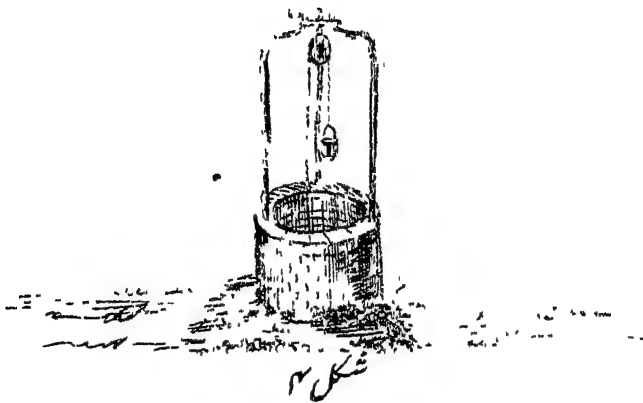
۴۔ اس پانی بہرہ کے طریقہ میں بہت بڑی محنت پڑتی ہے ایک تو پانی اور ڈول کا وزن اور دوسرے بہرہ میں زیادہ پڑتا ہو وہ دوسرے رسی کھینچتی پڑتی ہو اور اگر کٹوا بہت گہرا ہے تو رسی زیادہ کھینچنے میں بہت طاقت صرف ہوتی ہو علاوہ اس کے یہ خیال نہ کیے پڑتا ہو کہ رتی گرتی کے اوپر رہے اور گرتی ہو

ڈنڈے یا محور پر پھونجی گھومے۔۔۔

۵۔ اس سے ایک درجہ بہتر پانی بہرہ کے طریقہ یہ ہے کہ چرخ کو گھومنے کے موٹہ پر قائم کریں اور یہ طریقہ تمام مذکورہ بالا کے طریقوں سے صرف اچھڑا بہتر اور اچھا ہے۔ اس صورت میں ڈول چرخ کے ڈنڈے کے ہاتھ کو گھوما دے اور پڑتا ہے اور رسی ٹوڑی ہو ٹوڑی چرخ کے ڈنڈے پر لپٹی جاتی ہے۔ اس پانی بہرہ کے طریقہ میں بھی رسی کے وزن کو اٹھانے اور اس کو چرخ کے ڈنڈے پر لپٹنے اور ڈنڈے کو گھوما دینے میں طاقت صرف ہوتی ہے۔۔۔ وہو ہنا



شکل ۳



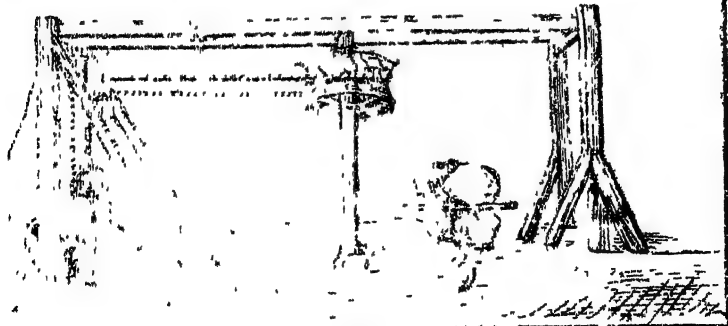
شکل ۴

۶۔ ہمیشہ جرقشیں کی توتون کو استعمال کرنے سے اول یہ مقصود ہوتا ہے کہ جہاں تک ممکن ہو تمام اذن اسباب کو دور کریں جنکی وجہ سے قوت حرکت بے فائدہ صرف ہوتی ہے۔ صورت مذکورہ بالا میں قوت حرکت کا عمدہ اور مفید استعمال وہی ہے جو پانی بہرنے میں کارآمد ہو۔ اس پانی بہرنے کے طریقہ میں ہماری قیمت کئی طرح سے فضول صرف ہوتی ہے۔ اولیٰ کہ ہماری قوت ڈول کے وزن کو اٹھانے میں صرف ہوتی ہے۔ دوسرے رسی کے بوجھ کو۔ تیسرے مین خرچ ہوتی ہے۔ تیسرے رسی کو گرتی کے اوپر چڑھانے اور اوسکو گرتی کی نالی پر قائم رکھنے میں صرف ہوتی ہے۔ چوتھے گرتی اپنے ڈنڈے پر گھومنے میں جو رگڑ کھاتی ہے اس میں صرف ہوتی ہے۔ پانچویں جب ڈول پانی کا بہرے کے اوپر کھنڈے کے آتا ہے تو اسکو ایک جانب کرنے اور اوسکے پانی کو دوسرے برتن یا حوض میں ڈالنے میں صرف ہوتی ہے۔ چھٹویں جب ڈول خالی ہوتا ہے تو اسکو پھر کھنڈے میں لٹکا

میں صرف ہوتی ہے۔

۷۔ وہ قوت جو ان پانی بہرے کے طریقوں میں فنڈول تسلیج جاتی ہے اور ہمیں سب سے کم مقدار اس سپدی اور آسان توجہ سے محفوظ رہتی ہے۔ وہ بہرہ ہے کہ ایک رسی کے دونوں چوروں میں دو ڈول بانڈ ہے جائیں اور اس رسی کو ایک گرتی پر چڑھائیں جو کتوں کے ساتھ توجہ سے قائم ہوتا ہے (دیکھو شکل نمبر ۱۱) اس تدبیر سے جب پانی کا بہرہ ڈول اور پتہ کھینچتے تو خالی ڈول پیچھے جاتا ہے۔ اور اس خالی ڈول کا وزن جو پیچھے جاتا ہے اور اس رسی کا بوجھ جو اس خالی ڈول کے ساتھ کتوں کے میں اوڑھتی ہے اور اس بہرے ہوئے ڈول کے وزن سے جو اوپر آتا ہے اور اس کی رسی کی بوجھ سے تو قتا ہے اور برابر ہوتا ہے اور اس طرح قوت حرکت پانی ہی کے وزن کو اٹھانے میں صرف ہوتی ہے اور گرتی کی رگڑ اور رسی کے لپٹنے کی ضرورت نہیں پڑتی ہے۔

۸۔ اس پانی بہرے کے طریقہ میں جانور سے فاصلہ رکھتے ہیں اور اس کے ساتھ کو پیچھے شکل میں رجہ ذیل نشان میں دیکھلایا ہے۔



اس طریقہ کو فرانسیس کے باغبان آبپاشی کے لئے عموماً بڑے بڑے قصبوں کے اطراف وچانوب کے باغوں اور بارڑیوں میں استعمال کرتے ہیں۔ اس طریقہ میں کنوے کے مونہ پر دو گز یا تین گز کا میم کئے جاتے ہیں اور یہہ دونو گز یا تین برابر ایک دوسرے کے ایسے فاصلہ پر لگائے جاتے ہیں کہ دو ڈول جو اوپر بہا رہے جاتے ہیں جب وہ یکے با دیگر سے اوپر پہنچے آتے ہیں تو ایک دوسرے سے ٹک رہیں کہاتے ہیں۔ کنوے سے تھوڑے فاصلہ پر ایک موٹی لکڑی یا دھن میں ایک بہت بڑی ڈھول کی شکل کی گڑھی چپان کی جاتی ہے اور اس رسی کا ایک بل اس میں دیا جاتا ہے جسکے دو وزن چھوڑوں میں ڈول بند ہے ہو۔ ہوتے ہیں۔ جب ایک ڈول کی رسی ایک گڑھی پر سے گزر کر اوپر آتی ہے تو وہ دو یا تین بار اس بڑے گڑھی پر بل کھاتی ہے اور دوسرے ڈول کی رسی معہ ڈول کنوے میں اوترتی ہے۔

ہالی یا قوس کی شکل کے دستے جن میں رسی باندھی جاتی ہے ڈولوں میں لگائے جاتے ہیں اور یہہ ہالی دستہ ڈول کے مونہہ کے کناروں پر نہیں لگایا جاتا ہے بلکہ اس کے دونوں جانب بیچ سے کچھ اوپر لگایا جاتا ہے اس طرح سے کہ جب ڈول بہا ہوا ہوتا ہے تو یہہ دستہ سپر یا کھڑا رہتا ہے اور جب ہالی ڈول پانی کی سطح پر پڑتا ہے تو وہ ایک طرف ہو جاتا ہے اور ڈول میں پانی پانی بہہ جاتا ہے۔

اس بڑے کپنے میں جس میں وہ ڈھول نما گڑھی لگی ہوتی ہے ایک لمبی لکڑی آڑھی ایک جانب لگی ہوتی ہے۔ اس لمبی لکڑی میں

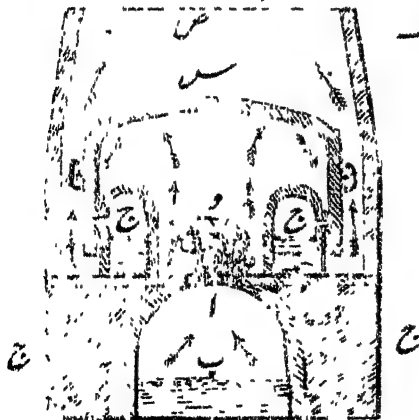
ایک گھوڑا یا بیل جو جاتا ہو۔ یہ گھوڑا یا بیل اس لکڑی کو پہرانا جو دروازے
 ذریعہ سے وہ کھنڈا مع بڑی گرتی کے گھومتا ہو اور جب بیل یا گھوڑا ایک پیر لکڑی
 چلتا ہو تو ایک ڈول کنوے کے اوپر آ جاتا ہو جو کاپانی لسی سوس میں خالی
 کیا جاتا ہو اور دوسرا ڈول کنوے میں اوتر کر پانی میں ڈوب جاتا ہو پھر بیل
 یا گھوڑے کو اس جانب سے دوسرے جانب پھرتے ہیں جسکی وجہ سے
 بہرا ہوا ڈول اوپر آتا ہے اور یہ خالی ڈول نیچے جاتا ہے فقط باقی آئینہ

راقم محب حسین

صنعت

ولایتی گلاس اور شیشے آلات تیار کرنے کی کمپن
 کابچہ کا سنے کی بیٹی

جس بیٹی میں گلاس اور شیشہ کا سامان تیار کیا جاتا ہو وہ ایک بڑی
 گردی شکل کی عمارت یا مکان ہوتا ہو جس میں چھ گھراؤ کے ظروف یا برتن رکھنے
 کی جگہ ہوتی ہے اور ان ظروف میں کابچہ یا شیشہ بھرا جاتا ہو۔ اسے اسٹیل ڈول
 ایک عام طرح کی بیٹی ہے۔



یہ بہٹی ایک محراب پر تیار کی جاتی ہے اور اسکے نیچے جو خلا ہوتا ہے
 یعنی وہ جگہ جو محراب سے گہری ہوتی ہے اسکو غار کہتے ہیں جیسا کہ
 حرف ”الف“ سے ظاہر ہوتا ہے۔ اس درجہ میں دو دروازے ”ج“ و ”ج“
 کایج کے انتظام کرنے کے واسطے لگے ہوئے ہوتے ہیں۔ کیونکہ جو
 ہوا آگ جلنے کے واسطے ضروری ہے اسکو ضرور ان دروازوں کی راہ سے
 اندر داخل ہو گا چاہیے اس غار کے اوپر ایک چیمبرے دار انگلیشی ”و“ آگ
 جلانے کے لئے بنائی جاتی ہے۔ جب آگ جلتی ہے تو راکھ ان چیمبروں ہو کر
 پانی کے حوض ”ب“ میں گر جاتی ہے اس چیمبرے دار انگلیشی کے چاروں طرف
 کھینے بنائے جاتے ہیں اور یہ کہتے ”ف“ ”ف“ ”ف“ ”ف“ یعنی چاروں طرف
 ان کھینوں کے اوپر ایک لوہی کا گنبد ”س“ بنا جاتا ہے اور اس گنبد کے
 اوپر ایک چیمنی ”ص“ یعنی دودھ کش ہوتا ہے۔ ان کھینوں ”ف“ ”ف“
 کے درمیان میں دو ظروف ”ج“ ”ج“ رکھے جاتے ہیں جن پر برجہ اسکے
 بہٹی ایک خاص طرح کی تیار کی جاتی ہے چاروں طرف سے کایج برابر پہنچی ہوئی
 کیونکہ جب آگ کی لواؤں پر بلند ہوتی ہے تو وہ گنبد میں جا کر لگتی ہے اور ہوا
 سے لٹکر چاروں طرف سے غروف پر گر جاتی ہے۔ جس طرف سے لوٹیں گے
 ہیں اوہی راہ کو پہنچے تیردن کی شکل میں یہاں دیکھلایا ہے۔ یہ ظروف
 ”سائی لینڈر“ یعنی اسطوانی شکل کے بنائے جاتے ہیں اور اوپر سونف
 کرہ کی طرح گول ہوتے ہیں اور ایک طرف ان کے ایک دریچہ ہوتا ہے جسکی راہ
 سلمان یا چیزیں جن سے کایج بنائی جاتی ہے داخل کی جاتی ہیں اور جب کایج

یاشیشہ تیار ہوتا ہے تو اس کی راہ سے نکالتے ہیں۔ جب ان ظروف کو پہلی
دین رکھتے ہیں تو ان کو اس طرح ترتیب دیکر رکھتے ہیں کہ ان پر پوچھوں سکے
موندہ آگ کے باجور رہیں۔ ان ظروف میں سواست دریچہ کے اور کوسٹ
سوراخ نہیں ہوتا ہے جس کے راہ گرد ہوا و ہوا ان ظروف کے اندر جا کر کانچ
مصالح کو خراب کرے۔ مختلف کانچ بنانے کے مصالح ان ظروف میں
رکھے جاتے ہیں اور جو بوتلیں گھنٹوں تک ان ظروف پر پانی کی آغ پھونائی
جاتی ہے۔ ان جو بوتلیں گھنٹوں کی نصف گھنٹوں یعنی سا گھنٹوں تک
بہت کی آغ میں رفتہ رفتہ ترقی دیتی ہے اور دوسرے نصف وقت میں
بہرہ ہی آغ رفتہ رفتہ کم کی جاتی ہے یہاں تک کہ وہ مصالح جیسو کارگیر شیشہ
کہتا ہو تیار ہو کر کام کے قابل ہو جاتا ہے۔ جب تک ایسے کچھ اور ظروف
میں رہتی ہے جو پہلی میں رکھے جاتے ہیں کارگیر یا شیشہ سا رفته رفته
ایک لوسہ کی صلاح کے ذریعہ سے اس کو تھوڑا تھوڑا نکالتا ہو اور جب
وہ ٹنڈھی ہو جاتی ہے تو جانچتا ہے کہ آیا اس میں ہوا کے ٹیبلے یا حباب
ہیں اور وہ عمدہ رنگ کی ہے یا نہیں۔ اگر وہ عمدہ رنگ کی کانچ بنائی جاوے
بہت خراب اور میلا ہو تو ان ظروف میں اس مصالح کے اور پرمیل
ہو جاتا ہو اور اس میل کو شیشہ کا میل کہتے ہیں۔

فلنٹ گلاس بنانے کی ترکیب

فلنٹ اس کانچ یا شیشہ کو کہتے ہیں جس سے پانی سپینے کے

گلاس اور کٹرا وروور بینوں اور خورد بینوں کے شیشے تو دیگر آلات تیار کیے جاتی ہیں

تعداد سے بنا کر جانی بہت ہے۔

۱۰۰ حصہ

ریت

۳۰

عام سوڈا غیر مصف

۳۰

وڈا شینر (لکڑی کی راکھ)

۱۰۰

چکنی مٹی جس سے مٹی کے برتن تیار ہوتے ہیں۔

۱۰۰

ٹوٹے پھوٹے گلاس یا کانچ کے ٹکڑے

پلیٹ گلاس کے تیار کرنے کی ترکیب

پلیٹ گلاس وہ سب عمدہ قسم کا گلاس یا شیشہ ہے جس میں ہونہ دیکھنے آسینے اور عمدہ عمدہ نظروں اور دیگر کے آئینے تیار ہوتے ہیں۔ اس گلاس کے بنانے میں اون چیزوں کی برسی ہوشیاری کرنا چاہیے کہ یہ گلاس بنا یا جاوے اور اس گلاس کی ترکیب اور پکائے وغیرہ سب میں بہت ہوشیاری کرنا چاہیے اس قسم کی کانچ تیار کرنے کے لئے مقدار مندرجہ ذیل عمل میں لاوین۔

۷۲۰ حصہ

عمدہ سے عمدہ سپید ریت

۴۵۰

عمدہ سے عمدہ سوڈا

۸۰

لایم یا چونام

۲۵

ٹاسٹر یا شور

۳۲۵

ٹوٹے پھوٹے پلیٹ گلاس کے ٹکڑے

کھڑکیوں اور دروازوں میں لگانے کے عام شیشے یا آئینے تیار کرنے کی ترکیب

۱۰۰ حصہ

ریت

چاک یا کھڑکی

۳۵ حصہ

۳۵

سوڈا ایش یا سوڈا کی راکھ

اور بہت سی مقدار ٹوٹے پھوٹے گلاسوں اور کچن کے ٹکڑوں کی۔

اسباب

باقی مقالہ گذشتہ اسباب حقیقیہ سعادت و شقاوت انسان کے

بیان اپن پنج اوجہ اینست کہ مبدع کون چندین گوند فوہ ہا
 انسان نہادہ است و اگر غور شود ظاہر خواہد شد کہ آن فوہ ہا مجار شست
 از میلہا و مہر شہامی موجب جلب و جذب و تنفر ہا و کرامت ہا باعث
 و طرد و تنفر ہا می مستوجب صیانت و حفاظت و تاثر ہا و تعذبات و
 مستلزم تعاون و لواثر۔ و آن میلہا و تنفر ہا و تنفر ہا و تاثر ہا اصول اخلاق
 و جراثیم سجا یا مہر اخلاقیہ این نوع است۔ و ہر یکی از آہنہا و نہادہ حیات شخصیت
 و صیانت وجود موسی و استحصال ضروریات معیشت و اکساب زندہ گانی
 پنج اکل بمنزلہ عضوی و جارحہ لے میباشند۔ و چنانچہ فقدان بعضی از جراثیم
 و اعضا موجب نقص در زندہ گانی و اقدام برینے سبب عدم قدرت بر
 استحصال ضروریات و لوازم حیات و فساد بارہ لے مقتضی ہلاک شخص
 و زوال صنفی باعث اضحلال نوع خواہد گردید چہنیں است حال آن اصول
 اخلاق و جراثیم سجا یا و لکن بشر طریکہ علی الدوام تحت مراقبہ عقل بودہ از حدود
 طبیعیہ مقتضیات فطریہ تجاوز نکند و الا فوائدا آہنہا بنفایر مبدل شدہ حسب
 ہلاک شخص یا تباہی بہت اجتماعیہ و یا ضیق و معیشت زندہ گانی خواہد شد

اسباب حقیقیہ

چنانچه قوه شهویه همیشه یعنی میل و خواهش ماکل و مشارب و نه ناکله باعث جلب بل
 ابطال و موجب نوازد و متنازل است و بدون این قوه شهوانه این نوع را پایداری
 ممکن نباشد و لکن چون بسبب سوء تصرف بر سر حد غلبه و شرکاء بر سر حد مستلزم قضا
 مزاج و حصول امراض و در غالب اوقات باعث هلاکت خواهد گردید - و باین سبب
 اصحاب شرف و غلبه همیشه بحدوق و دیگری تعدیه خواهند نمود و از برای قضای شهوات
 خود با انواع مکرها و حیلها و خندها بکار خواهند برد و اگر از اصحاب اقتدار بوده باشند
 چهار از روی قهر و غلبه حقوق ضعیفان و زیر دستان را بظلمت خواهند کرد - و البته
 چون این صفت شره و غلبه عمومی شود موجب فساد هدیه است - ایتماعیه خواهد شد -
 میل حیات و حب زنده گانی مقتضی بنار قصود و عمارات و دوا و برآوردن
 و قضایات و کرمی که زیب و زیور عالم انسانیت میباشد و جمیع صنایع جمیل و دنیا
 آئینه و جرف نافه بواسطه همین میل بظهور رسیده است - و این میل و محبت
 حیات است که انسانها را برین داشت که از خواص بمعادن و نباتات و حیوانات
 بحث کنند و آثار از زمان و فضول را دریافت نمایند و طبایع اراضی و آب و هوا
 را بفهمند و حرکات کواکب و قرب و بعد آنها را استنباط کنند - پس باید که
 این میل بقا و نفع انسانی متعذر خواهد بود و کی چون حب حیات بحد افراط
 رسد در بعضی اوقات مستوجب هلاکت خواهد گردید چنانچه آنکه بان و نباتات
 بجهت فرط حب زنده گانی از میدان حرب گریخته که جانی بملاکت بر نداشت
 موجب جورت و اقدام دشمنان شده آنها را زنده ترین و قوی بودی هلاک
 میزنند و در بعضی اوقات مستلزم این می شود که در طریقین و در محبت حیات

بذل و شکست و عبودیت مثلاً کردند و با غایت پریشان حالی و فقر و فاقه طرق
اسیری برگردان نهند و آیین و رآن و قیست که سبب گران جانی و محبت
زنده گانی از قوم و وطن خود با دفاع نکنند.

محبت ذات موجب آنست که انسان در استحصا منافع خویشین بکوشد
و بقدر طاقت خود اسباب راحت در غایتت زنده گانی را اکتساب نماید
و خود را بر شب شریفه و مراتب عالیه برساند. ولی اگر محبت ذات از عقد تجاوز
کند باعث آن خواهد شد که صاحب آن صفت منافع خود را بواسطه ضرر دیگران
بدست آورد و حقوق عباد الله را باطلهای خود ابطال کند. و البته اگر متصف
بدین صفت بسیار شوند امنیت مرتفع شده سلسله انتظام بنیت اجتماع منقطع
خواهد گردید.

میل بر تری و طلب تفوق در کمالات صورتیه و معنویه بر دیگران انسان را
برجده و اجتهاد دعوت میکند و بدان سعادت و نیک بختی و جهان حاصل می شود.
و بدون این میل هرگز تجملات انسانیة بطهور نخواهد پیوست و آخر احوال عجمیه
و فنون مزیه لباس هستی نخواهد پوشید و فرایا جلیله انسانیة و قوامی عظیمه
ایند در بشر و دیده گذاشته شده است بمنصه شهود و جلوه نخواهد کرد بلکه اگر این
میل نباشد انسانها با اول درجه حیوانیت مانده از عقل و ادراک خود با هر وضع
نخواهند گرفت. پس باین صفت محرک اول است بسوی اسباب نیک بختی
اگر در تئوار باب عقول ناقصه بکلیت منجر نشود و اصحاب نفوس خسیسه آنرا
بجهت مبطلی نساژند. و اگر به نیت بکلیت برسد اول مفیده است که بر دو مقرب

می شود و قوف حرکت انسانست بسوی محالی زیرا آنکه اگر شخصی را معادوم شود
که مزایای اخلاصا نسل بشریه را پایانی نیست و کمالات و ترقیات انسانیّه را حدّی
نه هیچ وقت اورا بسبب فضائل و کمالات و غنی و ثروت و قوه و غلبه خود تکبر حاصل
نخواهد شد پس تکبر انسان را دور وقتی حاصل می شود که گمان کمال و تمامی خود
نماید و این عین و عرف و سکون است و دوم تباهی یکی از و بظهور میرسد
قطع روابط عالم انسانی و بهم ارکان قوام انسانیت است بجهت آنکه روابط
انسانها با یکدیگر و قوام انسانیت ایشان عبارتست از افاده و استفاده و تقاضا
و انزال و مجامعت با یکدیگر و چون صفت تکبر در کسی متکثر شود از جمیع این امور
دوری گزیده از معاشرت و معارفه و دیگران کناره خواهد گرفت و درین صورت
وجود او در عالم انسانی بیفایده و ستم و کمالات و کمالات خواهد بود و اگر این صفت
عمومی شود لامحاله روابط انسانیّه منقطع و ارکان قوام انسانیت منهدم خواهد
شد - و اگر این صفت مجسم می شود بلایب هر گونه شر و فساد را متپیه شده باعث
تباهی بیست اجتماعیه خواهد شد و طرق فضاائل و مساوگه نیز از احسن و زیاده ابر روی
طالبان مسدود خواهد نمود زیرا آنکه حسد چون در خود توبه بسیار است و یا راس
محاربات با خدا و ندان لغت و ارباب کمالات نمی بیند در از آن لغت این
و اظهار نقائص آن و افساد اعمال و دیگران میکوشد و گونه گونه مفاسد از مساع
و آن دنی الهیه و بیست اجتماعیه بظهور میرسد -

سبب حسیت و میل و خواهش نام آوری موجب آنست که هر انسان غایب سبی
و نهایت جد و اجتهاد خود را در مسافحه عمومیه بکار برد و این صفت دعوت می کند

افراد بشر را بر نیکی صرف قرار نداد و از برای فاعله خلق معلوم نماند و صفات نجیب را
 اختراع کنند چونکه نیک نامی بغیر از خدمت عموم و سمت یا بعاقل و یا بر شد و این
 خواستش نام آورست که از برای حیانت و طعن جان فشانی را بر باب نفوس
 کبیره و سهل و آسان میکنند و این جهت صییت است که نفوس را از شرافت
 و تقدیرها و ظلمها منع میکند - و نه این کتب ناقصه و منقذات مفیده و اختراعات
 غریبه و اشعار رائقه و آداب فاضله تا به همین خواستش نام آورست - اما بنا
 بر این میل را بسبب سوء استعمال بیانی رسانید که نفس انسانیت را ضعیف شود بدینکه
 از راههای حیل و مکر و دروغ و دریاکاری استحصالت صییت و اکتساب
 نیک نامی نماید بی آنکه قیقه فعلی که قابل نام آورست از و سرزده باشد مثل اینکه
 از برای نام آوری مؤلفات و اشعار و تفکرات و صنایع و اختراعات دیگران را بخود
 نسبت بدینکه آنگاه و لا این گونه نام آورید و بیچو جلدت و سرتی در نفوس
 سخاوت بود بلکه خیر انفعالات و انقباضات نفسانیه اثر دیگری نخواهد بخشید
 و ثانیاً اگر استحصالت این نوع صییت و نام آوری و رامتی عمومی شود البته نفوس
 از حرکت ابوی معالی و اکتساب فضائل باز خواهد ایستاد و اما نفوس آنانکه
 بدین گونه اکتساب نام آوری کرده اند بجهت آنکه دیگر ایشان را داعی مقتضی
 باقی نخواهد ماند و اما نفوس آن اشخاصیکه هنوز مشهور بنام نیکی نشده اند بواسطه
 آنکه چون ایشان را معلوم شود که حسن صییت از طریق حیل و مکر و دریاکاری
 نیز حاصل می شود بلا شک نفوس ایشان از تحمل رنج و تعب مساک نام آوری
 حقیقی سر باز نهاده بطریق اسهل یعنی راه حیل و مکر و دریاکاری را خواهند پیود -

بیل ستایش از باب کمال و قدح عموم افراد انسان و غیره ایان عالم و خواش
 ذم و نکویش اشرا و فضل انما از این نیست اجتماعیه متوق میناید انسان مجبول
 بر طلب مدایح را بسوی کمالات و تحریفش میکند بشر مفلوط بهجت ستایش
 بر مکارم اخلاق و زجر مینماید مردم را از مبطوط دمتع میکند از انحطاط و از تنکاب
 افعال رذیله - و چون افراد بشر را معلوم است که میل به اخیار و خواش نکویش
 اشرا و مرکوز است در نفوس انسانیه پس این میل و این خواش بزرگترین
 بافتی خواهد بود از برای اینکه مردم منافع عمومیه را به منفعت شخصیّه ترجیح دهند
 و از شرارت و بدخواهی نوع بشر دوری گزینند - و بلاشک اگر هیچ و ذم نمی
 در حرکت انسان بسوی فضائل بطارحاصل می شد و در بهجت آن فتور و
 میداد و علش غالی از قصور نیگشت پس هیچ و ذم چرغی گردون ترقیات
 انسانست و بدون این دو امر کمال و اعتدال از برای او حاصل نخواهد شد
 و لکن نباید ستایش کننده افراد کرده ستایش خود را بدرجه تعلق برساند
 که ممدوح را مغرور و از اکتناه احوال خویش کور سازد - و اگر تعلق در قوس
 شیوع یا بدلا شبه فساد اخلاق که بنیاد کمن مدنیت است آن قوم را
 فرا خواهد گرفت زیرا آنکه چون متعلقین فضیلت حقیقه ایرا چون کوسه در نظر
 صاحب آن فضیلت جلوه دهند و معایب آن را لباس فضائل بیوشانند
 البته آن شخص در نفس خود اشتباه کرده و دیگر در اصلاح آن نخواهد کوشید
 و این سبب آن می شود که رفته رفته فساد اخلاق بر دغلبه کند و چون با هر
 این طریق را بنمایند فساد عمومی خواهد شد - و همچنین نباید نکویش کننده

افراط کرده خود را فوأم قرار دهد و متعرض ببنک اعراض عباد الله نشده افعال صحیح
یکه نمر آنها متعدی نیست ازین و از آن نقل نماید و بها ملاحظه منافع عامه قریب
در زید و طعن در عمر و کند چون این گونه روش باعث انماره فتن و تاسیس اسباب
معاذات خواهد گردید و اگر این صفت و رامتی فاش شود سلسله استقام آن
انت گسیخته خواهد شد.

نیل استکشاف احوال بأمم و حب اطلاع بر تواریخ عالم موجب آنست که انسا
حوادث ماضیه قبائل و شتوب را بمنزله آئینه قرار داده و رآنها صور احوال آیند
خود را را ملاحظه کنند. و اگر بواسطه این میل اطلاع بر احوال باجبال سبب بقده
حاصل نمی شد انسان را چگونه ممکن بود که این طریق مفکرم حیات و این سبیل برین
و نیست زنده گانی و این مسلک تنگ بهمناک دنیا را با این عجز و ناتوانی قطع
نماید و چه سان میتوانست که مسالک خیر را از مهالک شتر تمیز دهد. و اگر بسبب
این میل علم به بختها و پیشینیان دست یاب نیکبخت صیانت و جود و حصول
اسباب حیات چگونه ممکن بود. این میل است که عقول و ادراکات جمیع ائمه
ماضیه را در عقل شخصی واحد جمع میکند. و این میل است که انسان را بجائے
میرساند که مازع و اس غلبه و باطنه گذشته نگان فائده میگیرد و چشمهای ایشان
نظر میکنند و بگوشتهای ایشان می شود. و اگر این میل در شخصی نباشد و متوجه
اطلاع بر احوال و حوادث ائمه نداشته باشد آن بیچاره درین عالم چون کوری
خواهد بود بے دست و پا که در بیابان بے آب و گیاه و حمید و تنها و بی زاد
و نوشه مانده باشد. و سودا استعمال این میل آنست که انسان را تواریخ ائمه

چنانچه فسانه‌ها شنیده بجزواشعاری نهانستند فوراً بی ملاحظه مسرور گردید و چنانچه
بظرافت امرای مشرق است که در وقت غنودن بر روی سر پادشاهان گوی را
چوبین مفید دارند که قبض و حکایات گذشته گان را ذکر کنند و آتشاند درین
بغیر از لذت افشانه شنیدن فائده دیگری ملاحظه نمی کنند —

بسیار از غفلت علل و اسباب حوادث و حجت دانستن خواص و آثار بسیار بحث
فلسفی ابواب منافع است بروی انسانها — و این میل ره نمایی میکند افراد بشر را
لیسوی صنایع عجیبه و اختراعات غریبه — و علم طبیعت و علم کیمیا که عالم را از صورت
بصورتی دیگر در آورده است بلکه جل علم می که موجب تکمیل عقول و مقتضی تقدیم
نفوس و باعث اصلاح شئون ظاهریه و باطنیه انسانها گردیده است همگی از
آثار همین میل و از نتایج همین خواهرش است — و این میل است که قوام انسانیت
انسان است و بدین از سایر حیوانات امتیاز یافته است و اعظم سبب و تمایز
و نیک بختیها را بواسطه این استحصال نموده است پس هر انسانی را
واجب است که این میل مقدس را از سوء استعمال مصون و محفوظ دارد
و در امور بلا فائده آن را بکار نبرد و آنکه از منافع و فوائد آن خود را دریابد
و محروم نسازد — چنانچه متفلسفین مشرق زمین خود را با محروم ساخته اند
زیرا آنکه ایشان از قرون متعدد رغبت و میل خود را در مسائلی بجا برده
که نه در آنها منافع و فواید است و نه منافع اخرویة چون مسئله بیوفائی و صدف
و مسئله عقول عشره و نفوس السعد و مسئله محو الجہات و عدم جواز حرق و التماس
بر افلاک و امثال اینها از خرفهات و خرافات —

میل مجامات از وطن و جنس و خواہش مدافعه از دین و ہم کیش یعنی تعصب وطنی و
و تعصب جنسی و تعصب دینی بر میا نگیزاند انسانها را بر مسابقت و در میدان نائل
و کمالات و باعث این می شود که اصحاب ادیان و ارباب اوطان و قبائل و شعوب
در اعلامی کلمه را خود با یکوشند و موجب این میگرد که هر یک از آنها در اسباب
عزت و شوکت و وسائل قوت و سقوط سعی و اجتهاد خود را را به کار برند - و این
میل است که قبائل و ارباب ادیان را برین مبادرو که بر مدایج شرف عروج کنند
و بکوشش تمام مزایای عالم انسانی را استحصال نمایند - و این میل است که آتش
غیرت را در نفوس مشتعل میگرداند - و این میل است که میگرداند انسانها را
که بفرمایگی راضی شوند - و این میل است که از برای تشدید فخر مجید و شرف
جماعات کثیره را متفق میگرداند و بصیانت حقوق عمومیه دعوت می کند و بر جای
وطن و مدافعه از شرف دین بر میا نگیزاند - ولی نباید این میل مقدس را
بسبب سوء استعمال بخدی رسانید که با عدالت و حقانیت مضاده نموده موجب
ابطال حقوق و باعث جور و تعدی بر دیگران گردد و یا آنکه سبب حقد های
بیجا و عداوتهای بیفائده شود چونکه دل از برای این خلق نشده است که عداوت
کده و بیت الضغینه بوده باشد - چون کلام بدینجا رسید میخوانیم با بزرگوار
بگویم که مسلمانان هندوستان میل حمایت دین یعنی تعصب دینی را بسیار بیش
بکار برده اند زیرا آنکه ایشان تعصب را بسبب سوء استعمال بخدی رسانیدند
که موجب بغض علوم و معارف و سبب تنفر از صنایع و ادایع گردیده است -
و چنان گمان کرده اند که آنچه منسوب بخالقین دیانت اسلامیه بوده باشد باید

از رومی نقشب دینی آن مکرودہ و مبغوض داشت اگرچہ علوم و فنون بودہ باشد
و حال آنکہ از رومی نقشب دینی برایشان واجب چنان بود کہ ہر جا فضیلتی و
کمالی و علمی و معرفتی بہ بیند خود یا را احق و اولی دانستہ در استحصال آن بیہما
و کوشش ہما بکار برند و نگذارند کہ مخالفین دیانت حقہ اسلامیہ و فضیلتی از فضائل
و در کمالی از کمالات برایشان سبقت گیرند۔ افسوس ہزار افسوس ازین سوء
استعمال نقشب دینی کہ عاقبت آن بتباہی و انحلال منجر خواہد شد۔ و میترسم
کہ سوء استعمال نقشب دینی مسلمانان ہند بجاے برسد کہ یک بارہ گی مسلمانان
دست از حیات ہمیشہ زندہ کافی را ترک کنند بجهت آنکہ مخالفین دیانت اسلامیہ
درین عالم زندہ کافی میکنند کاحول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم۔ باقی آئندہ

راقم جمال الدین حسینی

زراعت

بقیہ مضمون زراعت

اور مٹی تہ نشین ہو جاوے پہر اوس بانیکو سو نگہین اور چکھین اگر وہ پانی بد بودا
نہ ہو بلکہ خوش ذائقہ ہو تو وہ زمین عمدہ ہو اور اگر پانی کہارچی ہو جاوے تو
وہ زمین شور ہے اور اگر بد بودار ہو جاوے تو وہ زمین خراب ہو جہاں تک
او سکا مزہ اور بو خراب ہو۔

پہر حکیم ذمیر قراطیس نے کہا کہ جو زمین بد بودار ہو یا شور ہو اوس سے
پرہیز کرنا چاہئے مگر نیکین زمین کچور کے درخت کو سزاوار ہے۔

حکیم یونیورس نے کہا کہ اگر زمین کا استحان کرنا چاہیں کہتی کے لئے تو ایک
گتہ قدم برابر کھودیں پہر اوسکا مزہ اور بودر یافت کریں اگر انگوڑ کی بیل لگانا

چاہیں تو تین قدم برابر گڈا کہو دین اور جو درخت گاڑنا چاہیں تو چار قدم گڈا کہو
اور جو زمین بری ہو رکھتی ہو اوس سے ہر حال میں بہاگن چاہئے کیلئے کہ وہ کمی
حکیم سید آغوس نے لکھا جب دو زمینوں کا امتحان منظور ہو کہ کون سی بہتر اور
عمدہ ہے تو ایک ہی برتن میں پہلے ایک مٹی پھر اور تراڑو کے ایک پلٹر
میں ڈال دے پھر دوسرے مٹی سے پھر اور دوسرے پلٹرے میں ڈال دے
بعد اوسکے تول جو مٹی ہلکی ہو وہی بہتر ہے لیکن شرط یہ ہے کہ دونو مٹیوں
خشک ہوں یا تری میں برابر ہوں۔

ابن حجاج نے کہا بعضوں نے زمین کی عذگی اور خرابی پر استدلال کیا ہے
بعض چیز کے اوگنے سے جس میں کبھی خطا نہیں ہوتی مثلاً مقیش جبکو قروال
کہتے ہیں یا جو مچری جبکو بتلج کہتے ہیں کیونکہ یہ دونوں گہا نسین نہیں گتی
ہیں مگر عمدہ زمین میں اور یہ بات اکثر نہیں ہے اور جو زمین بری ہوتی ہے اوس میں
زعرہ اوگتا ہے جبکو صفر الحیر کہتے ہیں اور ان دو میں جبکو متل کہتے ہیں اور جسک او
سم کہی گہانس گری ہوئی اور قح بری جبکو فح الجبل کہتے ہیں کیونکہ یہ گہانس نہیں
ہوتی ہیں مگر بری زمین پہنچا خلاف اور گہا نسوں کے کہ وہ عمدہ اور بری زمین
دونوں میں ہوتی ہیں جیسے بیاز اور سخت ترکاریاں۔

بعضوں نے کہا عمدہ زمین وہ ہے کہ اگر برسوں آباد نہ ہو اوس میں درخت نہ آو
اور جو زمین بری ہوتی ہے اوس میں درخت اوگ آتے ہیں۔

ابن حجاج نے کہا ہم نے زمین کے باب میں جو بیان کیا امیر ہے کہ اوپر مختصراً
ہو جاوے گی اگر خدا چاہے اور شاید کوئی کہے کہ جس زمین کی حکمائے نے مذمت کی ہر

ہم دیکھتے ہیں کہ بعض چیزیں اوسمین خوب پیدا ہوتی ہیں جیسے ریت ہے کہ اوسمین بھول کا درخت عمدہ ہوتا ہے اسطرح خاج اور نمہ (دکتم) سخت زمین میں خوب ہوتا ہے تو اوسکا جواب یہ ہے کہ تم جو کہتے ہو صحیح ہے پر بعض زمین ایک خاص قسم کی چیز کے لئے مناسب ہوتی ہے لیکن ممکن ہے کہ اور چیزوں کے لئے نامناسب ہو پس حکیموں نے اوس زمین کو عمدہ کہا ہے جو تر اور گرم ہو یا صحرانہ ہو اور جو زمینیں اسکے برخلاف ہیں اون کی مذمت کی ہے اسکی وجہ یہ ہے کہ حکما اوس زمین کی تعریف کرتے ہیں جو گہروں اور جو اور باقلا وغیرہ کے مناسب ہو کیونکہ لوگوں کو عموماً ان چیزوں کی احتیاج ہے اسطرح تعریف کرتے ہیں اوس زمین کی جو باغ کے میوؤں کے مناسب ہو جیسے سیب اور امرود اور آلو کے اور ترکاریوں کے جیسے بیگن اور دھنیا دکنیز اور ساگ وغیرہ۔

شولوں کے کہا جو زمین تر ہو اوسمین ہر ایک چیز کی زراعت ہو سکتی ہے اور ہر درخت لگ سکتا ہے اسکو سب سے بلند نے اوسکی تعریف کی ہے اور فضیلت بیان کی ہے اور ایک چیز کے عمدہ پیدا ہونے سے کسی زمین میں وہ زمین عمدہ نہیں ہو سکتی جیسے ترمس (ایک قسم کا چوٹا باقلا) وہ ریتی کے زمین میں عمدہ ہوتا ہے اب ترمس کے عمدہ ہونے سے ریتی کی زمین فضیلت نہیں حاصل کر سکتی کیونکہ یہ امر شاذ اور نادر ہے اور اگر ترمس عمدہ زمین میں پیدا ہووے تو بھی اچھا ہوتا ہے اسطرح صنوبر کے ریتی میں عمدہ ہونے سے ریتی کی عمدگی نہیں ہوتی کیونکہ اور میوؤں کے لئے وہ مناسب زمین نہیں جیسے سیب اور جام اور آلو وغیرہ باقی ہیں

راقم وحید الزمان



حیوانات شکاری پرند و تکابیان

عقاب اور باز

ہم نے عقاب اور باز دونوں کو پرندوں کی ایک قسم میں شامل کیا ہے۔ اسکی وجہ یہ ہے کہ اگرچہ عقاب اور باز کی شکل اور عادات بالکل یکساں نہیں ہیں لیکن تاہم ان دونوں میں ایک بہت بڑی مشابہت ہے یہ پرند اکثر جنگلی اور وحشی جانور ہوتے ہیں اور انکی ہڈی تشبیہ شیر اور چیتے اور دوسرے چربا می درندوں سے دیجا سکتی ہے جو دوسرے جانوروں کو شکار کر کے اونکا گوشت چیر پھاڑ کر کھاتے ہیں اور اپنا پیٹ پھرتے ہیں۔ عقاب سب پرندوں میں بڑا جانور ہے اور اگرچہ ایک مادی قسم لگژہ اس سے ایک ذرا بڑے ہوتے ہیں لیکن اور کوئی پرند عقاب سے بڑا نہیں ہوتا ہے اور اسکو پرندوں کا پادشاہ کہنا درست ہے۔ عقاب کو کھردن اور بڑے بڑے پخروں میں دیکھا ہے اور نکودہ اصلی اور طبعی حالت اسکی نہیں معلوم ہوتی ہے جبکہ وہ پھاڑوں اور چٹانوں میں پرنا جہاں کہ وہ اپنا گھنوسلا بناتا ہے۔ لارٹل ریڈڈ اسٹلٹی صاحب لکھتے ہیں کہ ہم اتفاقاً ایک مرتبہ عقاب کے گھنوسلے کے پاس جلسے۔ اور جب ہم اون آویجے ہائیڈون پر چڑھے جو آویژن ضلع میں واقع ہیں جہاں جوا اسکائی یا کوہ آتش نشان زیادہ ہیں اور اس کے قریب ایک بڑی اونچی جگہ سے پانی کرتا ہے۔

بجز آون فرانسس کی سرزمین میں واقع ہے۔

اڈر بڑے زور و شور کے ساتھ اون چانوں میں لہریں مارتا ہے تو ہنسنے لگتا ہے
 پانی کے زور و شور میں ایک تیز آواز سنی اور وہ ایسی آواز تھی کہ گویا آسمان سے
 آتی تھی جب ہنسنے اور سرفرازی کا وہ آواز آتی ہوئی معلوم ہوتی تھی
 تو ہلکے ایک چوٹی سے حرکت کرتی ہوئی دوسرے معلوم ہوتی تھی۔ یہ شے جو دور سے
 دور سے معلوم ہوتی تھی ایک تیز عتاب تھا جو پہنچنے کے میدان سے آ رہا تھا۔
 متصل پہنچنے سے ہم کو یہ معلوم ہوا کہ اس کے بازو بہت کم حرکت کر سکتے تھے
 بیکارے اور بے حرکت وہ ہوا میں مثل جہاز کے تیرتا معلوم ہوتا تھا اور کبھی کبھی
 اس کے پر کی قدر تہہ پہنچتے تھے۔ چونکہ وہ سیدھا دھڑکا جلا آتا تھا
 اس واسطے ہنسنے اپنے آپ کو ایک چٹان کے پیچھے چھپایا اور اس کی حرکت کو
 دور میں کے ذریعہ سے دیکھا۔ پہلے پہل جب ہنسنے اس کو دیکھا تو وہ ایک
 میل کے فاصلہ پر تھا لیکن ایک منٹ کے عرصہ میں وہ گولی کے ٹپہ پر لگیا۔
 باقی آئندہ۔ محبتیں

تاریخ

آنربل جان آدم

آنربل جان آدم ۳۳ می ۱۸۷۷ء میں پیدا ہوئے اور یہ رایش آنرل
 ولیم آدم کے بڑے بیٹے تھے جو اسکاٹلنڈ کی عدالت جو رسی مقدمات دیوانی
 میں لاٹو چیف کمشنر رہے ہیں انکا سلسلہ ماٹلی طرف سے الفسٹن صاحب سے
 ملتا ہے ۱۸۷۹ء میں سول سروس بنگالہ میں داخل ہوئے اور فروری ۱۸۹۶ء
 میں اپنے ماموں مونٹ الفسٹن (گورنر سابق بمبئی) کے ہمراہ کلکتہ میں آئے
 اور مختلف سرکاری خدمتوں کو انجام دیتے رہے یہاں تک کہ کلکتہ کے

کو نسل میں مبنیٰ علی مقرر ہوئے اور اسی حالت میں (جن دنوں لارڈ ہسٹنگ اپنی خدمت کی مدت تمام کر کے ولایت گئے) مسٹر آدم کو جہدہ گورنر جنرلی کا کام دیکھنا پڑا اور قریب سا تہہ مہینہ کے مسٹر آدم مین لارڈ امہرسٹ کے مشرف اور می نیک اسی خدمت کو بتایت استقلال اور عمدہ انتظاموں کے ساتھ انجام دیتے رہے آزاد می مطالع کو اپنے زمانہ حکومت میں انہوں نے روک دیا چونکہ وہ چند سال سے پچشس میں مبتلا تھے اور مختلف جگہ تبدیل آب و ہوا کے لئے پھرے مگر کوئی فائدہ نظر نہ آیا ناچار لارڈ امہرسٹ کے جائزہ لیتے ہی انگلستان جانے کا ارادہ کیا اور اپریل ۱۸۵۷ء میں جہاز پر سوار ہوئے لیکن بیماری کے مزاج پر اس قدر غلبہ کر گئی تھی کہ وہ جان برہو سکے اور اثنائے سفر میں جنوں جہاز ہی پر انتقال فرمایا اونکی لاش ۴ جون کو جزیرہ مڈاگا سکار کو اوسطرف سمندر میں ڈال دے گئے اور اونسکے مختصر حالات عمری ایک تختی پر سینٹ جارج جرج میں آویزاں کیے گئے اور ایک قد آدم تصویر اونکی یادگاری میں ٹون ہال کلمتہ میں لکھائے گئے مسٹر آدم نے ایسٹ انڈیا کمپنی کی بہر س نوکری کی دایر کزروں نے اونکی نسبت لکھا ہے کہ اونکی دیانت اور رقت اور مستقل سرگرمی اس قابل ہے کہ اور لوگ اسکی پیروی اور تقلید کریں۔

راقم اکرام الدین
سوم تعلیمات خواجہ

طب

بقیہ مضمون حفظ صحت ازواج

۲۱ حیض تینتیس برس تک بلکہ بعض وقت ۳۵ سال تک جاری رہتا ہے اور جب تک وہ جاری رہتا ہے عورت عالمہ ہو سکتی ہے بشرطیکہ حیض معمولی زمانہ سے زیادہ و نون تک نہ ہو۔ حسب قاعدہ اس واسطے جب حیض بند ہوتا ہے دل بھی بند ہونا چاہیے۔ اس لئے چونکہ حیض عموماً پینتالیس برس پر بند ہو جاتا ہے یہ عمر بہت کم ہے کہ بعد اس عمر کے عورت لڑکا بنے۔

۲۲ میں نے ایسے عورتوں کے لڑکا ہونے دیکھا ہے جنکی عمر پچاس برس سے زائد تھی اگرچہ یہ عمر بہت کم ہے کہ عورتیں بعد پینتالیس سال یا ۴۰ سال کے حاملہ ہوتی ہیں مین نے خود ایک عورت کو جنابا نہا جسکی عمر ۴۰ برس کی تھی اور اوس نے ایک عمدہ بچہ لڑکا جنما۔ اوسکی زچگی کم تکلیف ۴۰ و آسان تھی اور اوسکے بہت سے لڑکے تھے اور اوسکے چھوٹے لڑکے کی عمر اس زچگی کے وقت بارہ سال کی تھی۔ ڈاکٹر کاننٹر نے جو مقام ڈرہم کے رہنے والے ہیں مجھ سے بیان کیا کہ میں نے چند عورتوں کو جنابا جسکی عمر پچاس سال کی تھی مجھ کو ایک صورت اچھی طرح سے یاد ہو جو میرے باپ کے وقت میں ۱۸۳۹ء واقع ہوئی اور وہ یہ تھی کہ ایک عورت ۴۰ سال کی عمر میں میوہ ہوئی بعد میوہ ہونے کے اوس نے جامدی دوسرا نکاح کیا اور بارہ مہینے کے عرصہ میں اوسکے پہلا لڑکا پیدا ہوا یہ صورتیں محنت کرنے والے لوگ یا مزرعین واقع ہوئیں لیکن دو اور صورتیں مجھ کو معلوم ہیں جنہیں شریف عورتوں نے پچاس کی عمر میں لڑکا جنما ایک ایسے پہلا لڑکا جنما اور دوسرے آہوان لڑکا جنما۔ مین یہ بات نہیں کہہ سکتا ہوں کہ کس طرح اونکی حیض جاری ہوتا تھا۔ لیکن میں ایک کو انری لڑکی کو جنما دیا ورنہ جسکا حیض برابر جاری نہ تھا۔ ساٹھ سال کے اخیر تک جاری رہا۔ ڈاکٹر ہادل کہتے ہیں کہ ساٹھ ششہ میں مین ایک عورت

حفظ صحت ازواج
حفظ صحت ازواج

بنا جسکی عمر ۲۵ سال کی تھی اور ستریکٹور ڈو کہتے ہیں کہ بیٹن ایک عورت کو جنایا جسنے اپنی عمر کم سے کم پچاس سال کی بتلائی۔ سترکٹارک نے جو مقام مولڈ کے رہنے والی تھے بیان کیا کہ میں نے چند عورتوں کو جنایا جسکی عمر ۲۵ سال سے زیادہ تھی اور بیان کیا کہ فی الحال بیٹن ایک کو جنایا جسے پہلا لٹکا جانا جسکی عمر ۲۴ سال کی تھی۔ سترکٹارکس ہیمن نے جو پورٹ ماو تھے کے رہنے والی ہیں بیان کیا کہ میں نے ایک عورت کو جنایا جسکی عمر ۲۵ برس کی تھی اور جس نے اپنی شادی ۳۵ برس کی عمر میں کی تھی۔

۲۴ لڑکا ہونے کی صورت میں مندرجہ ذیل جو صحیح ہیں مگر نادریں ابھی وقوع میں آئی ہیں۔ جنرل ڈوی ٹولس میں مندرجہ ہی کہ میڈیم وٹم مقام لاہور کی نے جسکی عمر ساٹھ برس کی تھی توڑے دن ہوئے کہ دو لڑکے تو ام بنے

۲۴ میں نے ایک زیادہ عمر کی عورت کے بچہ پیدا ہونے کی صورت بیان کی اب میں ایک صورت بہت زیادہ کم سن عورت کے بچہ بننے کی جو میرے مشاہدہ میں آئی بیان کرتا ہوں۔ جس میں ایک لڑکی نے ۲۱ برس کی عمر تک تین لڑکے بنے۔ اوکی شادی ۱۲ سال کی عمر میں ہوئی تھی اور اس کے خاوند کی عمر صرف ۱۵ برس کی تھی۔

۲۵ بہت گرم ملکوں میں جیسے انیسینا اور ہند ہی لڑکیاں بہت کم ہیں یعنی دسویں یا گیارویں سال حیض سے ہوتی ہیں فی الحقیقت بعض اوقات وہ اس سن میں بچے جنم دیتی ہیں لیکن جب حیض جلدی شروع ہوتا ہے تو جلدی ہند بھی ہوتا ہے اس طرح سے وہ نیس برس کی عمر میں بوڑھی ہو جاتی ہیں۔

۲۶ ہم جانتے ہیں کہ انسان کے زمانہ بلوغ میں قدرتی ایک بہت بڑا فرق ہے اور یہ فرق صرف افراد ہی کے درمیان میں نہیں ہے بلکہ قوموں کے درمیان بھی ہے

یہ فرق ایسا بڑا ہے کہ ایشیا کے بعض جنوبی ملکوں میں ہم سنتے ہیں کہ عورتیں بارہ برس
 کی عمر میں صاحب اولاد ہوتی ہیں۔ ڈاکٹر مانٹگو میری بعض صورتیں جلدی بیونگ کی جو
 دلچسپ ہیں بیان کرتے ہیں۔ وہ ڈاکٹر بروس سے نقل کرتے ہیں کہ انہوں نے
 ملک اسپینا میں اکثر گیارہ برس کی عورتیں صاحب اولاد دیکھیں ہیں اور ڈیلا ب
 نے بھی اسی قسم کی عورتوں کو بنگال میں دیکھا ہے۔ ڈاکٹر گوڈیو نے جو کلکتہ میں
 ڈاکٹر ایفری (دایا گیری) کے استاد یا پروفیسر تھے ایک سوال کے جواب میں جو
 اس بحث میں تھا بیان کیا کہ بہت چوٹی عمر حسین میں نے ایک ہندو عورت کو لڑکا
 جنم دیکھا دس برس کی ہی لیکن میں نے سنا ہے کہ ایک نو برس کی عورت نے بھی لڑکا
 ۲۷ سرو ملکوں میں مثل روس کے عورتیں بہت دیر میں حیض
 ہوتی ہیں یعنی اکثر درمیان ۲۰ اور ۳۰ سال کے۔ اور چونکہ حیض کے جاری رہنا
 زمانہ اونین تیس با پینتیس سال کا ہوتا ہے اس واسطے انکا بہت بڑی عمر میں بھی
 ساتھ برس کی عمر تک لڑکا جنم معمولی بات نہیں ہے۔ وہ اکثر برابر حیض سے
 نہیں ہوتی ہیں اور یہ بات سال میں تین یا چار دفعہ سے زیادہ ہوتی ہے
 اور جب یہ صورت واقع ہوتی ہے تو حیض کا مادہ اکثر مقدار میں کم ہوتا ہے۔
 ۲۸ حیض کا رقیق مادہ حقیقت میں خون نہیں ہے اگرچہ وہ
 صورت اور خواص میں بہت خون کے مشابہ ہے۔ تاہم وہ تندرستی کی حالت
 میں اس طرح نہیں جتنا ہی جیسے کہ خون جتنا ہے۔ وہ ایک مادہ ہے جو رحم سے آتا ہے
 اور جب حیض کا خون ایک تندرست عورت کا ہوتا ہے تو اسکا رنگ بہت سرخ
 ہوتا ہے اور وہ اس خون کے زیادہ مشابہ ہوتا ہے جو ایک تازہ کٹی ہوئی اور تھلی سے نکلتا ہے۔

۲۹ مادہ حیض کہ جیسا کہ اوپر مذکور ہوا ہے جمنہ نہیں چاہیے اور اگر ایسی صورت ہو تو عورت اپنے ایام میں سخت درد سے تکلیف اٹھاتی ہے علاوہ برین جب تک یہ جمنہ بند نہیں ہوتا ہے وہ کہی حیض نہیں ہوتا ہے۔ اس واسطے ایسے صورت میں ایک حکیم کی مدد ضرور لینا چاہئے جو کہ علامات درد آمیز مذکورہ بالا کو دور کرے گا اور اس علاج سے اس کے حاملہ ہونے کی یہی راہ غالباً کھولے گا۔

۳۰ حل میں حیض بالکل بند ہو جاتا ہے اور دودھ پلانے کے زمانہ یا ایام رضاعت میں بھی بند رہتا ہے اور رحم کی بیماری اور بے ترتیبی کی حالت میں یہی وہ بند ہو جاتا ہے۔ اور نہایت کم زوری کی حالت اور سخت بیماری میں بھی خصوصاً دق اور سٹل میں بند ہو جاتا ہے اور فی الحقیقت سل کی بیماری میں اس کا بند ہونا بہت سخت علامات میں سے ہے۔

۳۱ اس بات کا اقرار کیا گیا ہے بلکہ بڑے تجربہ کار آدمیوں نے اس بات کا اقرار کیا ہے کہ بعض اوقات عورت ایام حل میں بھی حیض سے ہوتی ہے اس بات سے میں اتفاق نہیں کر سکتا ہوں۔ یہ بالکل غیر ممکن معلوم ہوتا ہے کہ اس حالت میں عورت حیض سے ہونے کے قابل ہو۔ جو وقت وہ حیض سے ہوتی ہے وہ بھی وقت رحم کی گردن ”میوکس“ جہلی کے ذریعہ سے بند ہو جاتی اور حقیقت میں اس پر ایک تنگ مہر لگاتی ہے۔ فی الواقع بعض اوقات ذرا سرخ مادہ جو حیض کے خون کے مشابہ ہوتا ہے معمولی ایام کے دنوں میں نکلتا ہے لیکن عموماً وہ مقدار میں بہت تھوڑا ہوتا ہے اور صرف ایک دن یا اس سے زیادہ میں اور بعض وقت ایک یا دو گھنٹوں میں بند ہو جاتا ہے۔ لیکن یہ خون رحم کے اندر سے

فہرست مضامین

صفحہ	نام مضمون	نام مضمون نگار یا مولف
۱۵۳	جبرئیل - بقیہ مضمون پانی پڑھانے کے طریقے	محب حسین
۱۶۲	میر میر منزل - فنا اور تو نگری کی ترکیب	حافظ مولوی وحید الزمان صاحب
۱۷۱	معدن - بقیہ مضمون میٹر بجے	میرزا محمد مہدی خان صاحب کوکب ہند جیالو سبٹ دہکار صدر تعلقدار -
۱۷۸	ادب - سوسائٹی یا کلب	نواب میر غنفر علی خان بہا عرف چاند باد شاہ
۱۸۰	نباتات - جال گوٹا	محب حسین
۱۸۱	طب - بقیہ مضمون کی مختصر تاریخ کا بیانیہ	میرزا صفدر علی صاحب طبیب افواج باقاعیدہ
۱۸۳	تاریخ - عبداللہ موسیٰ بن علی سلطان ملک ہمایوں	نواب حافظ صدر الاسلام خان صاحب مستند صدر الہام متوفات سرکار و میر مجلس طلبہ شیر خواہ ہند -
۱۸۵	اخبار - علمی خبریں	
۱۸۸	نوعیت - قبا کو بونے کے لئے کس قسم کی زمین ہونا چاہیے	محب حسین
//	غزل -	محب حسین
فہرست تصاویر		
۱۵۴ تا ۱۶۰	تصاویر آلات	سید محمد غلام غوث صاحب

رسالہ فصاحت

(۱) یہ رسالہ عرصہ سے ہر مہینہ کے ۱۵ و ۳۰ کو نکلتا ہے (۲) اسپین حفظ صحت کے لئے خوراک پوشاک خواب و بیداری اور کثیر الوقوع امراض کے خاص علامات و طریق تشخیص و علاج و تجزیہ ہای انگریزی و یونانی اور ان تداویر کا ذکر جو حسب تغیر موسم بطور علاج حفظ ماقدم عمل میں لانے سے بیماری رک سکتی ہے و بچ ہوتے ہیں۔ (۳) جناب نواب لفٹنٹ گورنر پنجاب و سنٹری کمشنر و ڈاکٹر و ڈیپل فکلی و چیف کمشنر میڈر و راجہ صاحب جو دہپور و کپور تھلہ و نواب بہا و لیپور معاون ہیں۔ (۴) قیمت سہ محصول سالہ تمام کے لئے رو سا سے عطا ہر مستر رہیں۔

رسالہ دافع آتشک رسالہ قیافہ المستشہر
عصم حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مہتمم رسالہ فصاحت لاہور

اشتہار

مجبب !!!

ادویہ مندرجہ ذیل شرطاً تا حصول صحت با دای نقد قیمت لاہور موچی دروازہ مین دارالشفای حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک مہتمم رسالہ فصاحت سے مل سکتی ہیں۔

- ۱۔ روغن دافع سستی و باریکی و کجی مخلوق بچہ پن کی خرابی سے اگر رگ پٹی کمزور ہو گئے ہوں تو اسکی چند روز مالش سے حالت اصلی پر آتی ہیں فی تولہ ۷ روپیہ
- ۲۔ ادویہ جو سوزاک و قرحہ کو جو سالہا می سال سے ہو جلد دور کرے فی تولہ ۷ روپیہ

۳۔ شربت دافع نامردی و رقت منی و جریان و احتلام و ضعف اعضا می رتبہ و سمدہ و کمزوری اعصاب و چشم و درد کمر و تارکی چشم و تشکی بدن و درد سر و کمر و کمر

شرابخواری و اقسام فواحش مثل کثرت جماع و اغلام و جلق سے ضعف جگر و کلیہ
دہا تہہ پاؤں کا پھولنا و سستی و تکاہل بدن و ایسی قبضی لاحق ہوں و دور ہوتے ہیں
فی بوتل نمبر روپیہ۔

۴۔ تریاق مایوسین یہ دوا می جکی نصف چائول خوراک بھی نامر وی و
سرعت انزال و تسلیان و حقیق النفس کہانی ترومہ درد شقیقہ عرق النساء
وجع مفاصل و جلدی کہنہ امراض اور پرانے زخم خا زیرنا صور دور ہوتے ہیں
جنکو ذودہ و روغن زرد نہ ہضم ہوتا ہو اس سے اچھی طور پر ہضم کر سکتے ہیں
فی خوراک ۴۔ ۳۰ خوراک۔

۵۔ حب دافع دیابیطس ان گولیوں کے کہانے سے بار بار آنا پیشاب
و تشنگی بند ہو جاتی ہے سلسل البول و ضعف مثانہ و پیش و اسہال و ریشہ
و پانی کے لاگ جو تا شیر آب و ہوا یا کثرت کار سے نظام عصبی میں بگاڑ ہوا ہو
دور ہوتے ہیں ۵۔

۶۔ حب قائم مقام امینون اس سے بے ضرر و جع نشہ امینون و حب شد
چھوٹ جاتے ہیں بہوک کہلتی ہے نیند آتی ہے سستی بدن و نزلہ و زکام و برش
جو گلے میں گرتی ہو و کہانی و تب ربعہ دور ہوتے ہیں۔ ۵۰ روپیہ

۷۔ ہلاس اسکے سونگنے سے پڑوال دور ہوتے ہیں عسل۔
۸۔ حب دافع آتشک کیسی سخت آتشک ہو نہ ہو یا مودین بلا تکلیف موندہ
و دست جاتا رہتا ہی نمبر روپیہ۔

۹۔ مار الحیم یہ پھول مسوجات و طیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامر
و قرقر شکم و لقوہ و استرخا و بالینو لیا مراقی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہو۔
فی بوتل نمبر ۵۔

ایک عرق بطور علاج حفظ ما تقدم

مرض جاکھا لکھا تشنگ و سوزاک دیدہ سے بچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل ع
ایک بوتل چہہ مہینے کیواسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آدہ کے ٹکٹ کے
بیچنے سے معلوم ہو سکتا ہے نمبر ۱۵۰۔

رسید زرا از حضرات خریداران معلم

- | | |
|----|--|
| ۷۷ | نواب شوکت جنگ بہادر دام اقبالہم |
| ۷۷ | نواب اکرام جنگ بہادر دام اقبالہم |
| ۷۷ | نواب وزارت علیخان بہادر دام اقبالہم |
| ۷۷ | نواب احمد علیخان بہادر دام اقبالہم |
| ۷۷ | مولوی حافظ محمد انور اللہ صاحب استاد |
| | حضرت بندگان عالی حضور پر نور دام اقبالہم |
| ۷۷ | حکیم سید علیخان بہادر میر مجلس صفائی |
| ۷۷ | مولوی محمد حسن عطار اللہ خان صاحب منہم |
| | مفت صدر المہام عدالت سرکار عالی |
| ۷۷ | مولوی محمد اعظم صاحب ابو الجلال نائب سر |
| | د فتر معتد لکڑی سرکار عالی |
| ۷۷ | مولوی محمد غضنفر علی صاحب ہتم دفتر معتد دار المہام |
| | علاقہ قیمرات عامہ |
| ۷۷ | منشی کشن راو صاحب میر منشی دفتر معتد لکڑی سرکار عالی |
| ۷۷ | غلام نبی صاحب جاگیر دار پوکن پٹی |

جرقہ قبل

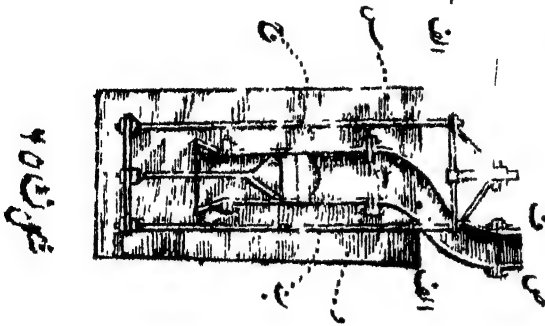
بقیہ مضمون پانی چڑھانے کے طریقے

۱۱ اوس پانی پھر لے کے طریقہ میں جو شکل ہ معلم نشان سے واضح ہے اور دوسرے اسی قسم کے طریقوں میں رسی کا بوجہ دونوں طرف ملتا ہے۔ کیونکہ جب پہرا ہوا پانی کا ڈول اوپر چڑھنا شروع ہوتا ہے تو الگ پانی ڈول کی رسی کا بوجہ بوجہ اس کے کہ اس طرف کی رسی بہ نسبت دوسرے طرف کے رسی کے بڑی ہوتی ہے چڑھانے والی قوت کو روکتا ہے لیکن تاہم یہ بوجہ رفتہ رفتہ کم ہوتا جاتا ہے یہاں تک کہ چڑھنا ہوا اور اترتا ہوا ڈول دونوں برابر ایک نقطہ پر مل جاتے ہیں۔ اس نقطہ پر جہاں یہ دونوں ڈول برابر ہیں چڑھنے اور اترنے ہوئے دونوں رسی کی جز برابر ہونگے اور آپک دوسرے کے ہم وزن ہوں گے اور بعد اسکے وہ رسی جو کٹوے میں اترتی جاتی ہو خود پہا رسی ہو کر اوس چڑھانے والے قوت کو اوس قدر حد پہنچاتی ہے جس قدر کہ بیشتر چڑھتی ہوئی رسی اوس کورکتی تھی۔ اس واسطے رسی کے دونوں طرف کے جزوں کی قوت میں ایک تغیر اور تبدل کی قوت ہے۔

۱۲ اسی طریقے اور اسی آئیہ سے ملک فرانس میں دوسرا ایک کہنے کا یہ کہ بڑے بڑے گہرے پھروں کی کانوں یا معدنوں سے پتھر اور چٹان لے جاتے ہیں۔

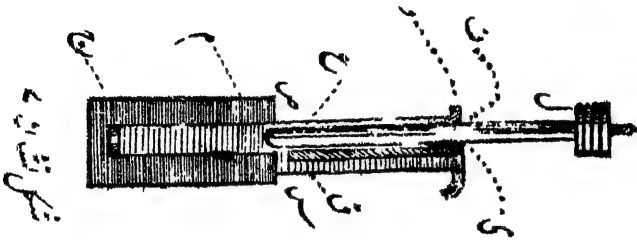
۱۳ اگر بعض رسی اور ڈول کے کٹوے میں ایک لڑائی کا دیا جاوے اور اس نل میں ایک مقباض یا پٹن داخل کر دیں اور یہ پٹن صندوق یا دوسرے کہو لا ہوا ہو اور اس پٹن کو موافق معمول کے اوپر نیچے حرکت دیں تو پانی نہ بھرتا

نہ کے اوپر چڑیگا۔ اس قسم کے آلہ کو پانی چڑھانے کا آلہ کہتے ہیں جو تصویر
نشان میں نظر آ رہا ہے۔



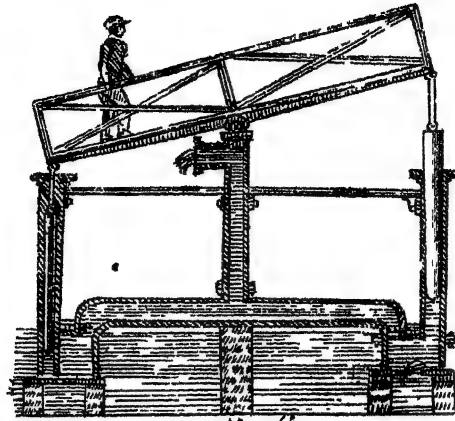
در ایت "کنوے" کا پانی ہے در بج "مقباض یا پسٹن" ہے دو "پسٹن" کا
صندوق ہے جو اوپر کھلا ہوا ہے جب پسٹن کو نیچے حرکت دیتے ہیں تو یہ صندوق
یا ویلکوں کا موہنہ کھل جاتا ہے اور اس میں ہو کر پانی اوپر گزرتا ہے اور جب پسٹن
کو اوپر حرکت دیتے ہیں تو وہ پانی اوپر چڑھتا ہے اور ویلکوں کا صندوق کا موہنہ
پانی کے دباؤ سے بند ہو جاتا ہے اور بج کے اوپر ایک دوسرا ویلکوں کا
صندوق دو "س" مستقل طور سے قائم کیا جاتا ہے جس میں ہو کر پانی اوپر گزرتا ہے
جبکہ پسٹن اوپر حرکت کرتا ہے۔ اور یہ دوسرا ویلکوں کا کو نیچے والے سے
روکتا ہے کیونکہ یہ دوسرا ویلکوں کا صندوق پانی کے دباؤ کی وجہ سے بند ہو جاتا ہے
اس پانی کو جسکو پسٹن اوپر چڑھا لیتا ہے بذریعہ نل دو صف کے جس قدر طاقت
چاہے اوپر چڑھا لیتا ہے۔ اس قسم کے آلہ میں قوت حرکت پانی کے برابر
ہو جسکو پسٹن اوپر چڑھاتا ہے اور در پسٹن راؤ، یعنی لوہے کے سلاخ کے پسٹن
میں لگی ہوئی ہوتی ہے اور اس کے فریم یا چوکھٹے کے جسکی ذریعہ سے پسٹن
کام دیتا ہے اور حرکت کرتے ہوئے اجزاء پسٹن کی یہ قوت حرکت برابر
یا مساوی ہو۔

۱۴ ایک نہایت ہی عمدہ پانی چڑھانے کے نل کی طرز جو اگرچہ صورت میں نل مذکورہ بالا کے مختلف ہے لیکن اصول دونوں کے ٹھیک ٹھیک ایک ہی ہیں شکل نشان - سے واضح ہوتی ہے - اس نل میں بہہ فائدہ ہے کہ اوسمیں کڑھت ہی کم ہوتی ہے اور وہ ایک جانور کے سیدھا پھرنے سے حرکت کرتا ہے یہ طریقہ بہت عمدہ ہے جس میں جانور کی قوت سے کام لیا جاتا ہے -



۱۵ دو ج، ایک کاٹھ کا نل گول یا چوکور تیار کر دو اور کنوے یا تالاب کے پانی میں او سکوا سقدر ڈوبارکھو جس قدر کہ اوپر بلندی پر او سکوا پانی چڑھایا جانا منظور ہو یعنی جس قدر بلندی پر پانی چڑھانا چاہو او اس نہایت سے وہ نل پانی میں عرق رکھو۔ مثلاً اگر وہ خاص، وہ بلندی کنوے کے پانی کے سطح سے ہے جس پر تم پانی چڑھانا چاہتے ہو تو دو ص ج، کو برابر دو ص، کے ہونا ضرور ہے۔ ل م ایک بیماری پلنچیا لٹہ ہے جو ایک زنجیر میں باندھا جاتا ہے اور جو اپنے خود بوجہ کے دباؤ سے پانی میں اترتا ہے اور پھسا ہوا سوراخ دھبی، میں ہو کر نیچے اوپر گزرتا ہے۔ وہ نل جو کنوے میں ڈالا جاتا ہے او سکی تلی کہلی ہوتی ہے اور او س تلی میں ایک ویلو یا کوکڑ دار دروازہ لگایا جاتا ہے۔ اس پنے دباؤ سے پانی نل میں ویلو ہو کر اوپر گزرتا ہے اور نل

ص س "تک جو کنوے کے پانی کی سطح ہے بہرنا ہے اور "س ج" ایک چوڑا
 نل ہے جو اوس بڑے نل کی ایک طرف کنوے کے پانی کی سطح کے برابر آٹا
 دیا جاتا ہے اور یہ چوڑا نل ایک کھڑے نل "سی ق" سے بذریعہ ویلون سے
 ملایا جاتا ہے جو اوپر کے طرف کھلتا ہے۔ "ک" پانی کے نکلنے کا موہنہ یا ٹونٹی
 ہے۔ پنچر یا ٹیڈ لیم اوس بڑے نل میں ہو کر ڈھیلے طور سے گزرتا ہے
 اس طرح سے کہ وہ پنچے اوپر سواے اوس جگہ کے جو حروف "فی" سے نکلتے
 اور جبین چکنا چکی لگائی جاتی ہے بغیر گر کہاٹنے کے یعنی ڈھیلا گزرتا ہے۔
 جب یہ پنچر اپنے دباؤ سے اوس پانی میں پنچے اترتا ہے جو نل کے
 کے حصہ میں بہا ہوا ہے تو ویلو یا دروازہ بند ہو جاتا ہے اور پانی پنچر
 وب کر اور ویلو دوع "میں گزر کر چوٹے نل "سی ق" میں جاتا ہے اور جب
 پنچر اوپر اٹھتا ہے تو ویلو دوع "بند ہو جاتا ہے اور وہ پانی جو چوٹے
 نل "سی ق" میں بہر جاتا ہے وہ پہر پنچے بتین لوٹنے پاتا ہے اور پہر کنوے
 کا پانی بڑے نل میں ص س سطح تک چڑھ کر بہر جاتا ہے۔ پہر جب
 دوبارہ یہ پنچر یا پسٹن پنچے حرکت کرتا ہے تو زیادہ پانی کو چوٹے نل
 "سی ق" میں ڈھیکھتا ہے اور اس طرح سے پانی اس وقت تک کنوے سے
 چڑھتا رہتا ہے جب تک کہ وہ پنچر یا پسٹن کام کرتا ہے۔ جس طرح کہ یہ آلہ
 ایک آدمی یا جانور کے دباؤ سے کام دیتا ہے وہ طریقہ شکل نشان
 مندرجہ ذیل سے ظاہر ہے۔ اس طرح سے ایک بڑے کنوے میں دو پنچر یا پسٹن
 اور دونوں کے ذریعہ سے پانی اوپر جلد جلد چڑھایا جاتا ہے اور جب ایک
 پنچر پنچے جاتا ہے تو دوسرا نہرتا ہے۔ ان دونوں کے ذریعہ سے پانی



شکل نشان

ایک سیدھی نل میں جاتا ہی جو اون دونوں کے بیچ میں قائم کیا جاتا ہے اور اس بیچ کے نل میں پانی دم بدم چڑھتا ہی کیونکہ جب ایک نل کا پسٹن اوپر جاتا ہو تو دوسرے نل کا پسٹن پانی کو دباتا ہو اور اسی طرح سے پانی کے چڑھاؤ کا سلسلہ مستطع نہیں ہونے پاتا ہی۔ ایک آڑے تختے پر جو اون دونوں نلوں کے پسٹنوں کے اوپر قائم ہوتا ہے اور جب کا بیچ بیچ کے نل پر جایا جاتا ہی ایک آدمی ایک طرف سے دوسرے طرف ٹیھلتا ہو اور جب اس آدمی کا بوجھ ایک جانب پسٹن کے اوپر پڑتا ہے تو وہ پسٹن نیچے جاتا ہی اور جب دوسرے طرف جاتا ہے اور دوسرے پسٹن پر دباؤ پڑتا ہی تو وہ پسٹن نیچے جاتا ہی اور پہلا پسٹن اوپر آتا ہی چونکہ ویلکوں یا کوڑا دار دروازہ ہر قسم کے نل میں کارآمد ہوتا ہی

۱۴

اس واسطے اس جگہ او اسکے مختلف قسموں کا مختصر بیان کرنا نہایت مفید ہوگا۔

۱۷ ویلکوں عموماً وہ تدبیر ہے جسکی وجہ سے پانی یا رقیق چیز کو

جو ایک نل یا سوراخ میں ہو کر بہتی ہی ایک طرف کو ہلا روک پہنچے دیتے ہیں اور دوسرے طرف سے روکتے ہیں۔ اسکی ساخت ایسی ہوتی ہی کہ جب ایک طرف

پانی کا بوجھ پڑتا ہی تو وہ یعنی ویلو بند ہو جاتا ہی اور جب اس کے دوسرے طرف
و باؤ پڑتا ہے تو وہ کھل جاتا ہے۔

۱۸ چونکہ تمام قسم کے نلون سے پانی اور چڑھانا مقصود ہوتا ہی
اس واسطے تمام ویلو ضرور اوپر کے جانب کھلتے ہیں اور پیچھے کے طرف بند ہوتے ہیں

۱۹ ویلو کے چند قسمیں ہیں

۱۔ کلپک ویلو“ صندوق کے ڈھکنے کی طرح ہوتا ہی (شکل نشان ۹ کو دیکھو) وہ
اوپر کے جانب کھلتا ہے اور ایک چول پر حرکت کرتا ہے اور جب پانی اس کو
پہنچے دباتا ہی تو وہ بند ہو جاتا ہی۔

اس قسم کے ویلو ون مین سی نہایت
سادہ ایک مفرد کلپک ویلو ہے اور
اس کو عموماً اس طرح تیار کرتے ہیں کہ



شکل نشان ۹

کسی ایک دہات یعنی لوہے کا تانبہ پتیل
وغیرہ کے تختہ پر جو اس سوراخ سے
بڑا ہوتا ہی جس کے ڈھکنے کے لئے وہ بنایا

جاتا ہے ایک چمڑے کا ٹکڑا دونوں جانب منڈھا جاتا ہے۔ اور جو چمڑا اس
تختہ کے پیچھے کے طرف ہوتا ہی اس کے پیچھے ایک دوسری تختی یا ٹکڑا دہات کا
جو سوراخ سے چھوٹا ہوتا ہی لگایا جاتا ہی۔ یہ چمڑا بڑے تختہ سے کیسے بڑا
ہوتا ہی اور مڑ بھی جاتا ہی اس واسطے اس کی نوک سے چول بنائی جاتی ہے
جس پر ویلو نڈ کو حرکت کرتا ہی۔ اس قسم کا ویلو خود اپنے ہی بوجھ سے بند ہوتا
اور پانی کے زور سے کھلتا ہی جو اس میں ہوا کر پیچھے سے اوپر گزرتا ہی اور اس سے

ہی زیادہ وہ اوس پانی کے بوجھ سے بند ہو جاتا ہے جو اوپر چڑھ کر پینچے واپس آتا ہے اور جس کے روکنے کے لئے یہ ویلو تیار کیا جاتا ہے۔

۲۰ ویلو کو اسقدر کھلنا چاہئے جسقدر کہ وہ باعتبار لبنان چوڑان کے سوراخ کے موہنے کو ڈھانک تاہی۔ یہ بات اسوقت پیدا ہوگی جب اس چول کا زاویہ چپروہ حرکت کرتا ہے قریب تین ڈگری کے ہو۔

۲۱ قبل کلیک ویلو دو نصف کرومی تختوں سے مرکب ہوتا ہے اور اسکی چولین ان نصف کروم کے قطر پر ہونی ہیں۔ دیکھو شکل نشان ۱۰

۲۱ اوس سب ویلوں میں سے

جو پانی کی سیدھی حرکت سے کھلتے ہیں تہا سیدھا سادہ ویلو ہے جس میں ایک چوڑا تختہ

تانبہ لوہے وغیرہ کا ہوتا ہے اور یہ دھات کا تختہ اوس سوراخ سے بڑا بنایا جاتا ہے

جسکے ڈھکنے کی غرض سے وہ تیار کیا جاتا ہے اور اوس تختہ کو اسطرح سوہیت کر تھیک کرتے ہیں کہ سوراخ کو اچھی طرح سے بغیر کسی سانس کے بند کرے۔ اس قسم ویلو میں ایک لوہے کی پتلی سلخ مثل تھکے کے بیچ بیچ میں لگائی جاتی ہے اور پینچے کے طرف اوس تھکے کا اخیر ایک سوراخ میں ہو کر پہلتا ہے جو دوسرے

ترجی سلاخوں کے آپس میں مٹنے سے پیدا ہوتا ہے (دیکھو شکل نشان ۱۱) اس قسم میں سے محزوطی ویلو جنکو اکثر

۲۲ اس پنڈل ویلو کہتے ہیں عموماً راج میں محزوط ویلو میں ۴۵ درجہ کا زاویہ رکھنا مناسب سمجھا گیا۔ شکل نشان ۱۱



شکل نشان ۱۰

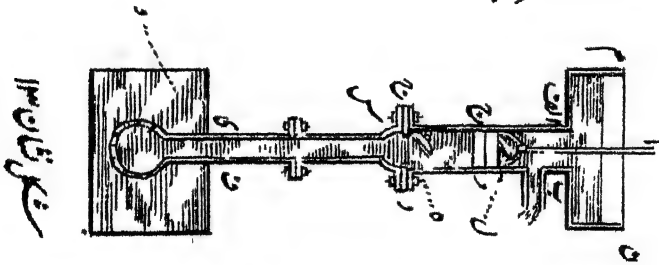


شکل نشان ۱۱

ہیت آسانی سے اس قسم کا ویلو اپنی جگہ کو ڈھانک لیتا ہے۔ ویلو بکس کا قہ ویلو کی اوپر کے طرف سے دونا ہونا چاہیے اور ویلو کو اس طرح حرکت کرنا چاہیے کہ وہ اپنی جگہ سے چوتھائی حصہ اپنے اوپر کی سطح کے قطر سے اوپر بلند ہو جاوے۔ ۲۳ یہ ویلو جو شکل نشان^{۱۱} سے ظاہر ہیں کر دی یا نصف کر دی شکل

کے بنائے جاتے ہیں اور ایک مخروطی جگہ پر قائم ہوتے ہیں اور اس صورت میں وہ خود اپنے ہی بوجھ سے بند ہو جاتے ہیں اور پانی کے زور سے کھلی جاتی ہوا دھنیں ہو کر اوپر چڑھتا ہے۔

۲۴ یہ چند پانی چڑھانے کی تجویز ہیں جو سمنے اوپر بیان کیں اور اس پانی چڑھانے کے نل یا آلہ کے سامنے گردا ور نے حقیقت ہیں جو آجکل عام رائج ہے اور جو سکشن پمپ کے نام سے مشہور ہے۔ اس مفید آلہ کا ایک حصہ شکل نشان^{۱۲} سے ظاہر ہے۔



۲۵ اس آلہ میں ایک نل یا پائپ سس و ہوتا ہے جسکو کنوے میں اوتار دیتے ہیں۔ اس نل کی لمبائی ۳۲ فٹ سے زیادہ ہرگز نہیں ہونا چاہیے اس نل کے موہنہ پر جسکو سکشن نل کہتے ہیں ایک بڑی سیرج بچکاری لگائی جاتی ہے جو دھنیں عام اصول پر کام دیتی ہے جیسا کہ عام بچکاری۔

جب اس نل سے پانی چڑھائی کی کارروائی کو شروع کر سکتے ہیں تو

دوا دل نل سس می کو کنوے کے پانی کے سطح تک ہوا سے بہتے ہیں اور
 پچکاری کو حرکت دیتے ہیں۔ یہ پچکاری ہوا کو جو کنوے میں بہری گئی ہے
 نل سس می سے اوپر کینچتی ہے۔ جب وہ پانی جو نل سس می میں بہا ہوا ہو
 قدرے ہوا کے دباؤ سے خالی ہوا تو اس کرہ ہوا کا دباؤ جو
 کنوے کے پانی کی سطح پر باہر کی جانب ہے کنوے کے پانی کو نل سس می
 میں ڈھکیٹا ہے اور جس طرح سے کہ ہوا پچکاری کے ذریعہ سے اوپر کینچ
 جاتی ہے اس طرح پانی اوپر چڑھتا جاتا ہے یہاں تک کہ وہ پانی ویلو
 روڈ میں ہو کر اوپر گزرتا ہے۔ یہ ویلو اوپر کے جانب کھلتا ہے اور
 پانی کو لٹٹے نہیں دیتا ہے اس واسطے کہ جو پانی اس کے اوپر ہوتا ہے
 اس کے دباؤ سے وہ بند ہو جاتا ہے جب پانی نل الف ج میں بہر جاتا ہے
 تو پچکاری کو اس طرح حرکت دینے کی حاجت نہیں رہتی ہے بلکہ ہر وہ فنک سب
 کے اصول پر چلنا ہے اور بیان کیا ہے حرکت کرتی ہے۔ جب سٹن
 سٹنچ جاتا ہے تو ویلو وہ بند ہو جاتا ہے اور ویلو دل کھلتا ہوا اور
 پانی سٹن میں ہو کر اوپر گزرتا ہے۔ جب سٹن کو اوپر کینچتے ہیں ویلو دل
 بند ہو جاتا ہے اور جو پانی سٹن کے اوپر ہوتا ہے وہ اوپر چلا جاتا ہے۔
 اس عرصہ میں کرہ ہوا کے دباؤ سے جو کنوے کے پانی
 کی سطح پر چڑھتا ہے زیادہ پانی نل میں پچکاری کے ساتھ اوپر چڑھتا ہے۔
 کرہ ہوا کے دباؤ میں یہ تھابت ہے کہ وہ ہر ۳ فٹ کے
 پانی کے ستون کو سنبھال رہا ہوتا ہے اس واسطے ظاہر ہے کہ اس قسم کا پانی
 چڑھانے کا آدھو وقت کار آج ہے جبکہ اس کے سٹن کنوے کے پانی

کے سطح سے ۴ فٹ سے بھی کم اونچا ہو کہ اگر ایسا ہوگا تو ہوا کا دباؤ پانی کو
پسٹن سے محض نرکیگا۔

اس واسطے جب سیکشن پمپ اور لٹنگ پمپ کو مقابلہ کر کے
دیکھتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ سیکشن پمپ ۴ فٹ کی لمبی لوسہ کی
صلاح کی ضرورت نہیں ہوتی ہے اور سوائے اسکے اور کوئی فائدہ اس میں نظر
نہیں آتا ہے۔ باقی آئندہ۔ راتم محب حسین

تدبیر منزل

غنا اور فوٹو گری کی ترکیب

۱۔ اسباب میں جو اعلیٰ حکمون اور دانشمندان نے کہا ہے اور جو
اون میں وقتاً فوقتاً اور حکماً اور عقلاً کمی اور بیشی اور اصلاح اور ترمیم کرنے
چاہئے آئے ہیں اگر اون سب امور کو تفصیل سے لکھا جاوے اور اون کے
اسباب اور علل کو بیان کیا جاوے پہر اون اسباب اور وجوہ کی وجہیت اور
نا وجہیت پر غور کیا جاوے تو ایک بہت بڑی کتاب مدون کرنا چاہئے۔
۲۔ یہ امر ظاہر ہے کہ جس قدر دنوں کا توجہ اور میلان اور اونکا سروا اور
انبساط ایک مختصر تقریر کے لئے اور ایک مختصر رسالے کے دیکھنے سے
ہوتا ہے ویسا سروا ایک بہت لمبی تقریر کے لئے اور بڑی موٹی
کتاب کے دیکھنے میں نہیں ہوتا۔ اس لئے بر خلاف اسکے ایک لمبی تقریر کے
لئے اور ایک موٹی پوٹ کتاب کے دیکھنے سے طبیعت اور اس اور
مضمحل ہو جاتی ہے اسکا وہ بہتے کہ ان کی عقل اور فطرت میں یہ بات

رکھی گئی ہے کہ وہ ہر ایک کام کو جلد پورا کرنا چاہتا ہے اور بہت جلد اس کے نتائج اور اثرات کو دیکھنا چاہتا ہے اسی وجہ سے وہ ایک مختصر تقریر کو جو بات اور مانع اور مفید مطلب ہو بہت پسند کرتا ہے۔

۳۔ مختصر تقریر اور تحریر سے ایک یہ اپنی فائدہ ہے کہ عمل کرنے والے کو بہت آسانی ہوتی ہے اور وہ بڑی تشفی اور دل چسپی سے اس کے ایک ایک نکتہ کو اپنا دستور العمل بناتا جاتا ہے۔

۴۔ اسی خیال سے میں چاہتا ہوں کہ غنا اور تونگری کے سبب کو پتہ لگے اور پچھلے حکیموں کا اتفاق ہے ایک مختصر تقریر میں بیان کروں۔

۵۔ جس شخص کا دل یہ چاہے کہ میں دولت مند اور مالدار ہو جاؤں وہ ان تراکیب پر عمل کرے خدا سے یہ توقع ہے کہ وہ بہت جلد غنی اور تونگر ہو جاوے گا۔

۱۔ قناعت کے معنی سمجھنے میں جو غلط فہمی ہوتی ہے اس کو رفع کر کے قناعت کے یہ معنی نہیں ہیں کہ انسان اپنا بیچ اور کما ہل الوجود میں کر بیٹھ رہی اور ذرائع دولت کے حاصل کرنے سے ہاتھ پائون پسار دے یا جس وقت اس کو دولت بقدر کفایت مل جاوے تو وہ اس کی شرفی اور افزائش کے فکر چوڑ دیوے قناعت کے صحیح معنی یہ ہیں کہ جب قدر مافی اللہ مل جلاوے اس کو مباح ذریعوں سے عنایت فرماوے وہ اس پر شاکر رہے خداوند کریم کے درگاہ میں نے ادبی اور ناشکری کے کلمے زبان پر نہ لادوے اور اپنے بنی نوع کے اموال پر نا واجب اور ناجائز طریقہ سے دست دراز نہی کرے اور نہ دست درازی کا خیال دل میں لادوے جب قناعت کے یہ معنی ہوں

تو طبع کے معنی یہ ہوں گے کہ خداوند کریم کی ہاشکری اور شکایت اور اپنے
بنی نوع کے اموال پر ناجائز طریقوں سے دست درازی کرنا یا ایسی دست دراز
کی نیت اور تدبیر کرنا۔

اس معنی کے صحیح اور درست ہونے کے دلائل قرآن اور حدیث سے بہت
لا سکتے ہیں پر اس مقام پر اذن کے بیان کرنے کا کوئی موقع نہیں ہے
مگر عاقل آدمی سمجھ سکتا ہے کہ جب قرآن اور حدیث میں جا بجا کسب حلال اور
تحصیل مال کی ترغیب دی ہے پھر کسب کو چھوڑ دینا اور ذرائع تحصیل کو قطع
کر دینا کیونکر محمود ہوگا ہمارے دلوں کی تشفی کے لئے صرف یہ آیت کافی ہے
فَلَا تَنْسَ نَفْسُكَ مِنَ الدُّنْيَا۔ جب قناعت کے صحیح معنی ہمسکو معلوم ہوئے
پس اگر ہزاروں لاکھوں روپے ہمارے پاس موجود ہوں اور ہم اوس سے
زیادہ کی فکر کریں اور جتنے عرصے دولت کے بین اذن سب پر عمل کرنے کی
کوشش کریں تو ہمارے قناعت پر ایک ذرا سادہ بیہ بھی نہیں لگ سکتا۔

۲ ہر بات میں سچائی اور ایمان داری کو لازم کر لے اس بات کا دھیان
رہے کہ کیسی ہولے سے بھی جھوٹ زبان سے نہ نکلے اور جو وعدہ کرے
اوس میں سر مو خلاف نہ ہو جب یہ کہہ چکا تو اس کا اعتبار لوگوں کے نظریں
ہو گا اور ہر ایک شخص اوسکو قرض دینی کی اور اس کے تجارت اور سوداگری
اور ہر معاملے میں شریک ہونے کی آرزو کرے گا۔

۳۔ بعض اذن بیکار دوستوں کے جنکی مثال بے پھل درخت کی سی ہے
اور ان کے ساتھ بیٹھنے یا زندگی بسر کرنے سے بجز بے فائدہ اوقات ریاکار
ہونے کے اور ضرورت کے وقت ندامت اور حسرت لاحق ہونے کے

کچھ حاصل نہیں ہوتا بڑے بڑے متمول تاجرون اور ذمی استطاعت بیوپاریوں اور غرض معاملہ اور متدین ساہوکاروں اور بینوں سے دوستی پیدا کرے اور اوقات فرصت کے وقت اون کی صحبت میں بیٹھے اور شادی اور غمی میں اون کے شریک رہ کر دوستی کا حق اذن کے ساتھ ادا کرتا رہے۔

۴ کسی قسم کی تجارت اور پیشہ میں شرم نہ کرے جو شیع اور مذہب کے روستے حلال ہو اور لوگوں کے طعن تشنیع کے طرف ہرگز التفات نہ کرے۔

۵ اپنی آمد اور خرچ کا حساب ہمیشہ لکھا کرے اگر فرصت کثیر ہو تو حساب تفصیلی لکھا کرے ورنہ حساب اجمالی پر قناعت کرے۔

۶ ہر مہینے کے بعد اپنے خرچ کے فرد کو دیکھے اور چقدر مدت اون میں ہوں اون کو خوب غور سے جانچے اور باستثنا اون مدت کے جو ضروری ہوں فضول اور بیکار مدت کو چھانٹ کر اون کا خیال رکھے کہ ماہ آئندہ میں اون مدت میں کچھ صرف نہ ہو۔

۷ جب ضروری اور لازمی مدت معین اور علیحدہ ہو جاویں تو ادنیٰ ایک فہرست نمبر وار اس طور سے بناوے کہ جس مد کی رقم سب سے کم ہو پہلے ادا سکوں لکھے پھر جو اس سے زیادہ ہو ادا سکوں لکھے پھر جو اس سے زیادہ ہو اسی طرح اخیر تک۔

مثال

مدات مصارف ماہ

۱۔

بابت دیاسلامی

۱

۲۔

بابت ظروف گلی

۲

۳	روغن سیاہ	۳
۴	خاکروب	۴
۶	گاذر	۵
۸	سقا	۶
۹	خرچہ خطوط مخصوص لی بحساب اوسط یکسال	۷
۱۰	متفرقات حجامت وغیرہ تفصیح طبع	۸
عہ	محصول اخبارات و رسائل علمی	۹
عہ	چندہ مجالس قومی و خیرات وغیرہ	۱۰
عہ	بان تماکو وغیرہ	۱۱
عہ	تنخواہ ما	۱۲
عہ	تنخواہ ملازم	۱۳
عہ	کرایہ مکان	۱۴
عہ	خرچہ خوراک مع دعوت احباب وغیرہ	۱۵

میزان کل

۵۵

۸ جب ہرست بموجب طریقہ مذکورہ بالا کے اچھی طرح کئی ہینوں کے
تجرٹے سے تیار ہو جاوے اور سوا اون مدت کے جو مذربہ ہرست ہیں
اور کو سی نئی مد معمولی خرچ کی پیدا نہ ہو اس وقت جس قدر رقم آمدنی میں
بعد ان مصارف ضروری کے ما با نہ بچ رہے اسکا ایک فنڈ علیحدہ قائم کرے
جب وہ اس مقدار کو پہنچے کہ وہ اپنی ما با نہ منفعت سے کم سے کم دالی ہو

ہو اول نمبر میں ہے مثال کے لائق ہو جاوے تو اسکو فوراً کسی منفعت کے کام میں شریک کرنے منفعت کے کام یہ ہیں۔

اوس رقم سے خود کچھ سوداگری کرے کسی تجارتی کمپنی میں داخل کرے جہاں بددیانتی یا خوف نہ ہو اور وقت پر نفع ملنے کا ہمیشہ اطمینان ہو جو بڑے چھوٹے دوکانداروں اور بانیہ لڑاکو جنگلی ایسا نداری پر بہرہ و سادہ ترقی کا اندازہ ٹیپ کر دیوے اور وقت پر اون سے منافع وصول کرتا رہے کہنتی کرنے والوں فصل سے پہلے روپیہ دیوے اور فصل پر اون سے جسٹ ٹھہرا لیوے ہر ایک پیشہ والے اور ضروری اشیا کے بنائے والیکو دیوے جسکے امانت اور دیانت پر بہرہ و سادہ اور اوس سے مال کا نرخ کر لیوے یا منفعت میں شریک ہو جاوے مکان یا دوکان یا باغ یا مقطعہ مول لیوے جسکی آمدنی ہمیشہ ہوتی رہے اگر ان صورتوں میں سے کوئی صورت ممکن نہ ہو تو روپیہ سرکاری بنک یا معتبر مہاجن کے وہاں جمع کرے جسکا نفع ہمیشہ ملا کرے۔

تثیل و تشریح

مثلاً فرض کیجئے کہ ایک ہمینے میں بعد مصارف ضروری کے اوس شخص کے پاس صد روپیہ بچ رہے تو اس رقم کو حقیر سمجھ کر بیکار نہ ڈال دیوے بلکہ اوس پانچ روپیہ سے کوئی تجارت کرے یا کسی کمپنی میں داخل کرے اسلئے کہ اگر کم سے کم منفعت رکھی جاوے تب بھی روپیہ سیکڑے کے حساب سے پانچ روپیہ کے نہ رہا ہوا رہتی ہے اور وہ ضرورت ہنرا ایک کے مثال کے لئے کافی ہے پھر فرض کیجئے کہ دوسرے ہمینے میں یا تیسرے ہمینے

مجموعہ جمع ہوئے تو اسکی منفعت ۱۰ روپہا ہوا رہی جو نمبر ۲ کی ضرورت کے مٹانے کے لئے کافی ہے اسی طرح سے وقتاً فوقتاً ہر ایک ضرورت معمولی کے لئے جب اسقدر روپیہ جمع ہو جاوے کہ اسکا نفع اس ضرورت کے مٹانے کے لئے کافی ہو تو فہرست مذاات میں سے اس پر قلم نسخ کینچ دیوے اور حسبہ رقم ماہوار رہی اس ضرورت کے لئے بچتی جاوے اسکو بھی رقم بچت میں شریک کرنا جاوے غرض اس سے یہ ہے کہ چند ہی روز میں اس کے سامنے معمولی اخراجات رقم منافع سے ادا ہونے لگیں گے اور کل آمدنی ماہوار رہتی جاوے علاوہ اسکے ایک معتد بہ رقم یعنی دو ہزار دو سو ایسے غریب شخص کے پاس جکا ماہوار رہی مصارف سے زیادہ نہ ہو جمع ہونا کقدر مفید اور باعث مسرت اور خوشی کا ہوگا۔

۹ کبھی روپیہ کو بیکار نہ رکھنا خواہ قلیل ہو یا کثیر بلکہ ہمیشہ ایسے کام یا جائداد میں لگا دینا جس سے منفعت حاصل ہوتی رہے اور اصل میں نقصان کا اندیشہ نہ ہو۔

۱۰ سودی قرض کبھی نہ لینا چاہیئے اگرچہ کتنی ہی ضرورت ہو اسلئے کہ ہر ایک ضرورت کو پورا کرنا جب ہی واجب ہے کہ اپنے پاس مال ہو ورنہ پر لائی مال سے اپنی ضرورت نکال لینا پھر ساری عمر اسکی تحلیف اوٹھانا عقل سے بعید ہے۔

۱۱ بغیر سودی قرض بھی نہ لینا جب تک کہ ضرورت شدید مہلک نہ ہو۔

۱۲ کوئی چیز بغیر ضرورت شدید کے نہ لینا اسوجہ سے کہ جب کسی موقع پر روپیہ کی ضرورت ہوتی ہے تو گھر کے سامان اس لائق نہیں ہوتے کہ وہ تو

بک جاوین اور ادن سے روپیہ حاصل ہو باجب سفر کا اتفاق پڑتا ہے اور ان چیزوں کے نیلام اور فروخت کی ضرورت ہوتی ہے تو بہت نقصان ہوتا ہے اسی وجہ سے جہاں تک ہو سکے نقد روپیہ یا سونا چاندی اپنی پاس رکھنا ضرور ہے البتہ جس چیز کی بہت ضرورت ہو کہ اس کے بغیر گزارہ دشوار ہو تو اس کو خرید کر لے۔

۱۳ جب کوئی ضروری شے خریدے تو اس میں چند باتوں کو دیکھے ایک یہ کہ وہ شے مضبوط ہی یا ہین دوسری یہ کہ واجبی قیمت پر ملتی ہے یا اس سے گران تیسری یہ کہ وہ ایسی شے تو نہیں ہے کہ چند روز میں محض بے قیمت ہو جاوے جیسے طبع کی چیزیں اور انگریزی سونا چاندی وغیرہ یا چوٹا گونا پٹا یا زپور وغیرہ۔

۱۴ جس قدر آمدنی ہو اس کے نصف سے زیادہ صرف نہ کرے اگر بہت ہی سخت ضرورت لاحق ہو تو دو ٹکٹ تک صرف کر سکتا ہے مگر ایک ٹکٹ حواج اور ضروریات اتفاقی اور غیر معمولی کے لئے بچا رکھنا ضرور ہے۔

۱۵ اپنا وقت بیکار نہ گزارنے دینا کوئی ایک کام تحصیل معیشت اور مال کا اوسمیں تجویز کرنا فرض کیجئے کہ دس بجے سے چار بجے تک ہماری نوکری ہو گئی تو ہرگز مناسب نہیں ہے کہ ہم اس کو کافی سمجھ کر اپنی صحت اور تندرستی محفوظ رکھ کر دوسرے اوقات فرصت میں کوئی کام نہ کریں مثلاً صبح سے دس بجے تک یا چار بجے سے چھ بجے تک یا چھ بجے سے آٹھ یا دس بجے اگر ہو سکے تو ہم ایک اور جگہ نوکری کریں اور اگر یہ ممکن نہ ہو تو اجرت کر دو پر کوئی کام کریں۔

۱۶ جب سب اوقات معمور ہو جاویں اور شرعیہ صحت کے رعایت کے بعد کوئی وقت بیکار نہ رہے تو اب بھی ہلکے ضرور ہین کہ تحصیل معاش سے غافل ہو جاویں بلکہ یہ ضرور ہے کہ اب ہم اور دن سے کام لیویں اور اونکے محنت کا اجورادیکر منفعت کے ایک حصے سے ہم متنفع ہوں مثلاً کسی سے مضاربت یا شرکت کریں یا انجمنہا سے تجارتی میں شریک ہوں۔

۱۷ اگر ایک معاملہ میں ہلکے اتفاق سے خسارہ ہو تو بہت ہار کر اوس معاملہ کو چھوڑ دین بلکہ نقصان کی وجہوں پر غور کر کے آئندہ اون سے احتراز کریں اور پہر وہی معاملہ شروع کریں یہاں تک کہ منزل مقصود پر پہنچیں۔ عہد بھر کا رے کہ بہت بے گروہ اگر غارے بود گلہ دستہ گروہ۔

۱۸ ذریعہ تول یعنی تجارت اور صنعت اور حرفت اور زراعت اور نوکری میں سے جس میں ہم اپنی لیاقت کو زیادہ پاویں اوس کام کو کرنا چاہیے اور اسکو منتظر نہ رہنا چاہیے کہ ایک کام ہلکے نہیں آتا مگر سعی اور سفارش سے اوسکو حاصل کر لین گے کیونکہ اخیر میں وہ ساعی ملجہ ہو جاتے ہیں یا مہاجرین ہیں نہامت اور شہر منڈگی حاصل ہوتی ہے اب اصلی کام بھی ایک مدت چھوٹ جانے کی وجہ سے بھین ہو سکتا نہ یہ کام چل سکتا ہے۔

۱۹ ہم وہ علم حاصل کریں جو ہمارے زمانہ میں کار آمد ہو اور جسکی ہمارے زمانہ میں قدر و منزلت ہو اگرچہ گزشتہ زمانہ میں اوسکی کچھ قدر و منزلت نہ ہو یا ہمارے بزرگوں نے اوس طرف التفات نہ کیا ہو۔

۲۰ اگر فرست کثیر ہو اور اشغال ضروری مانع ہوں تو ہمیشہ ہر ماہ کا بلحاظ اخراجات ماہ گذشتہ کے ایک موازنہ بناوے جس سے زیادہ صرف ہوا ہو۔

اور جو فرصت قلیل ہو تو سالانہ موازنہ پر قناعت کرے۔

اس موازنہ سے مقصود یہ ہے کہ ہر ایک مذکا سالانہ خرچ معلوم اور معین ہو
پیرا دسکے زیادتی یا کمی یا واجبیت اور نا واجبیت پر غور کرنے کا موقع
حاصل ہو اور یہ غرض نہیں ہے کہ اگر کوئی ضرورت شدید غیر معمولی درپیش
ہو جاوے تو وہ پوری نہ ہو سکے اس لئے کہ بانی موازنہ خود یہ شخص ہے
جس کو اپنے گھر کے تمام امورات میں بحسب مصالح تبدل اور تغیر کا اختیار
ملی حاصل ہے۔

۲۱ ہم اپنے اولاد اور بی بیوں اور لونڈیوں اور غلاموں اور
کنبے والوں کی تعلیم و تربیت میں ایسی کوشش کریں جسکی وجہ سے
اشخاص مذکورہ بالا میں سے ہر شخص اپنی روٹی کمانے کے لائق ہووے
اور ہمارے تکفل کا محتاج نہ رہے گو ہم قرابت اور نیگا نگشت کے خیال
ہر ایک کے ساتھ رعایت و مراعات کرتے رہیں۔

جس گھر میں ایک کمانے والا ہو اور دس کہانے والے وہ گھر ہرگز غنی
اور مالدار نہیں رہ سکتا برخلاف اسکے اگر دس کمانے والے ہوں اور
دو ایک معذور کہانے والے تو وہ گھر نہایت بے فکر اور مالدار رہیگا۔

جب ہم عورتوں کو کھانا اور پڑھنا اور طرح طرح کے مطوعات اور عیون
کا تیار کرنا پہلے دین گے تو وہ ہرگز محتاج نہیں رہ سکتیں فقط راقم و حید الزمان

معدن

بقیہ مضمون مستلزم ہے

جسوقت سے کہ انسان کی نظر اس شریف فکر پر پڑی کوئی اور فتنہ

قدر و قیمت میں اس کے مقابل اب تک پیدا نہیں ہوا۔ ہر چند کہ انسان کے ہر روزہ امور میں لوہے کی نہایت ضرورت ہے یعنی بغیر لوہے کے کوئی کام باسانی ہو نہیں سکتا تاہم سوئے کو لون و رنگ میں کچھ عجب و لغیر ہی ہے کہ جس کے دیکھنے سے طبیعت کو فرحت حاصل ہوتی ہے گویا قرآن میں بھی صفراء واقع ہوئے۔ لہذا لیسر الناظرین اسی کے شان میں آیا ہے۔

۱۱۔ قدیم زمانہ میں سونا بہت کم مقامات میں نکلتا تھا۔ مگر اب تحقیقات حال سے یہ ظاہر ہوا ہے کہ تمام عالم میں پہلا ہوا ہے اگرچہ اس کا نفع کے ساتھ اور کثرت سے پیدا ہونا موقوف ہوئے مقامات پر ہے۔ انگلستان میں عیسوی سو پہلے صدی میں کثرت سے نکلتا تھا اور اب بھی بقدر پانچ سو یا چھ سو سیر فی سال کے شمالی ویلز کے خطہ میں پیدا ہوتا ہے۔ ہونگاریہ میں بھی سالیانہ بقدر تیس لاکھ روپیہ کے سونا استخراج کیا جاتا ہے۔ مگر ہر صورت میں اس کے نکلنے میں نہایت حکمت اور خبرداری سے کام کرنا لازم پڑتا ہے

۱۲۔ کرۂ زمین پر تین خطہ مشہور و معروف ہیں کہ جن میں سونا بکثرت پیدا ہوتا ہے یعنی اورل کے پہاڑ و نکا سلسلہ ملک روس میں اور کلیفاریہ امریکہ میں اور جزیرہ آسٹریلیہ میں۔ گوا اورل کے پہاڑوں میں اب پیداوار بہت کم ہے مگر سیبریہ میں (جو شمال ممالک ایشیائے روس میں واقع ہے) البتہ چند سال تک بہت ہی زرخیز معادن پیدا ہوئے۔ حال میں کلیفاریہ کے معادن مشہور ہیں جو ۱۸۴۸ء عیسوی میں نکلے تھے اور آسٹریلیہ کے بھی سونے کے کھیت جو ۱۸۵۱ء عیسوی میں ظاہر ہوئے تھے نہایت ہی نادر معدن ہیں یعنی حال میں جتنا سونا تمام عالم میں پیدا ہوتا ہے اس کا دوا

۲۲ کلیفارنیا اور آسٹریلیہ سے آتا ہے۔ آسٹریلیہ کے ملک مین اور اکثر مقاموں میں جہاں سونا پیدا ہوتا ہے یہ دیکھا گیا ہے کہ سونا طبقات یلتا مارنیک سیلوریہ میں واقع ہوتا ہے۔ اگرچہ کلیفارنیا کے سونے کے معدن طبقات چوراسیہ میں واقع ہیں جو سیلوریہ طبقات سے جدید تر ہیں۔

۳۱ یہ جاننا چاہئے کہ سونا سامات میں سخت پتھر کے اوس کثرت سے پیدا نہیں ہوتا جیسا کہ پہلے پہلے چکنی مٹی میں پیدا ہوتا ہے۔ کلیفارنیا اور اوسکے اطراف کے اضلاع کے سونیکا محاصل سالیانہ آہٹہ کرور سے دس کرور روپیہ تک کا ہے۔ اور آسٹریلیہ کا محاصل طلا سات کرور اور مالک روس کے سونیکا محاصل ساٹھ تین کرور روپیہ ہے اور کل جنوبی امریکہ کا محاصل کوئی دو کرور سالانہ ہے۔ مثلاً ۷ کے آگے کل محاصل تمام عالم کے سونیکا سال میں سات کرور کا ہوا کرتا تھا مگر اب کوئی انتیس کرور روپیہ کے قریب ہوتا ہے یعنی ۲۹ کرور روپیہ کا سونا سال میں پیدا ہوتا ہے۔

۳۲ سونے کے سامات کے اطراف و جانب کے پتھر کسی قسم کیونہوں مگر جس پتھر میں کہ سونا ہوتا ہے وہ اکثر اوقات کوارٹس یعنی بلور کا پتھر ہوا کرتا ہے۔ کلیفارنیا کے سامونین فی ٹن نصف اونس سے پانچ اونس تک سونا نکلتا ہے یعنی فی کھنڈی پتھر میں گیارہ ماشہ سے نو تولے تک سونا پیدا ہوتا ہے مگر کبھی کبھی اس سے بہت زیادہ بھی نکلتا ہے بعض وقت فی ٹن تین سوا اونس تک بھی پیدا ہوتا ہے یعنی فی کھنڈی (۵۴۰) تولہ سونا ہوتا ہے۔

۳۳ ندی کے مٹی میں جسکو ڈرفٹ کہتے ہیں سونا پیدا ہوتا ہے جو کہ مدونین سخت پتھر میں سے ڈبل کر میٹھ میں شامل ہو گیا ہے۔ سونا اکثر گٹھ اور قدیم ندیوں

اور دریاؤں کے تلیونین پیدا ہوتا ہے اور ایسے زر و در طبقات ایک فٹ سے بارہ فٹ تک ضخیم ہوا کرتے ہیں۔

۱۶ فٹ جب پانی کسی زرخیز مقام پر دستیاب نہو سکتا ہو تو ایسے سونے کے معدن کو نہایت حکمت اور احتیاط سے نکالتے ہیں جیسے کہ آسٹریلیہ میں اور جب پانی افراط سے دستیاب ہو سکے جیسے کہ کلیفارنیا میں تب ان قدیم دریا کے تلیون کو جن میں سونا ہی پانی کے ذریعہ سے ہوتے ہیں اور اسکو ہیڈر الیک و رک لینی پانی سے معدن نکالنے کا کام یعنی پانی کو جو پچاس سے دو سو فٹ تک کے بلندی پر واقع ہی ذریعہ گاڑ ہے کپڑے اور چترے کے نمون کے لاکر سطح پر اوس مٹی کے بہاتے ہیں اور چونکہ وہ پانی کی قدر زور سے اوس سطح پر پڑتا ہے وہ مٹی رمل جاتی ہے اور بڑے بڑے حوضوں میں باتا لالون میں سونے اور پانی کے ساتھ بہہ جاتی ہے۔ چونکہ سونا گہنی درجہ مٹی اور پتھر سے بھاری ہے فوراً نشین ہو جاتا ہے اور ان حوضوں کے دروازے کو بند کر دیتے ہیں وہ مٹی اور پتھر پتھر باہر نکھالے جاتے ہیں۔ قدیمی لوگ یا وہ اقوام جن میں عمدہ طریقے استخراج کے نہیں پاسے جاسکتے ہیں اکثر سونے کی مٹی کو چوڑے طرف میں ڈالکر پانی سے دھو جاتے ہیں جو مٹی ہے وہ دہل جاتی ہے اور سونا رہ جاتا ہے بہر کیف دونوں طریقوں میں کوئی فرق نہیں ہو کیونکہ سونے کے ثقل الوزن ہونے سے سونا نشین ہو جاتا ہے اور مٹی پانی کے ساتھ بہہ جاتی ہے۔

۱۷ فٹ فطری سونا اکثر چاندی کے ساتھ شریک نکلتا ہے۔ جو سونا آسٹریلیا میں آتا ہے اور سین تین جزو سے اہلہ جزو تک ہر سو جزو میں چاندی ہوتی ہے۔ مگر بعض اوقات ہر سو جزو فطری سونے میں چالیس جزو تک ہی چاندی شریک ہوتی ہے فی زمانہ

۱۸ فطری سونا اس کے کہتے ہیں جو کان سے حالت تیزی میں نکلتا ہے اور ایسا ہی جدا ہے تیزی سے نکلتا ہے فطری سونا

جتنے طریقے سونیکے استخراج کے ہیں ان سب میں سونیکو چاندی یا تانبے کے ساتھ شریک کر کے اونکا الوی یعنی ممزوج تیار کر لیتے ہیں۔

۱۵ خاک آلودہ سونیکا دھونا سب سے آسان طریقہ ہے۔ مگر جب سونا کسی قسم کے پتھر میں بہت بکھرا ہوا ہو اور بھت ہی مہین حالت میں شریک ہو یا زرخیز کو ارٹس کے ساتھ شریک پیدا ہو تب ایسے پتھر کو بوسیلہ ایک آلہ کے جسے اسٹامپ کہتے ہیں چور کر لے ہیں تاکہ وہ بالکل مثل سفوف کے ہو جائے۔ اس وقت اس چورے میں پارا شریک کر لے ہیں اور وہ پارا کل سونیکو جذب کر کے ایک ممزوج بنالیتا ہے یعنی سونا پارے میں مل ہو جاتا ہے (یا جیسا کہ عوام کہتے ہیں پارا سونیکو کہا جاتا ہے) جو فضلہ مثل پتھر کے چورے اور مٹی کے ہی وہ الگ ہو جاتا ہے اور سونے اور پارا کا ممزوج الگ کر لیا جاتا ہے۔ اس ممزوج طلا و زینق کو لوہے کے انبیق میں ڈال کے آخ او سکے پیچھے دیتے ہیں تب وہ پارا کل بخار بنکے اوڑتا ہے۔ اور پارا کل طروف میں سے اس بخار کو اگر گذارین تو کل پارا حاصل ہوتا ہے اور دوسرے پتھر کام آسکتا ہے۔ جو کچھ انبیق میں رہ جاتا ہے وہ سونا ہے۔ اسکو گلا لیتے ہیں اور اگر اوسین تانبہ یا چاندی شریک ہو تو اسکو دوسرے طریقوں سے صاف کر لیتے ہیں جو ذیل میں مندرج ہیں۔

۱۶ آج کل ایک اور طریقہ بھی سونیکے حاصل کرنے کے لئے رائج ہے۔ نمک کو بانی میں حل کر کے اوسین سے کلورین گیس کو (جو ایک قسم کا زرد رنگ ہوائی مادہ ہے) گزارتے ہیں اور اس محلول نمک میں سونیکے ہٹتی یا زرد آلود پتھر کے چوریکو پہگولتے ہیں۔ اثر اس محلول کا سونے پر

(اور اوس چاندی پر جو سونیکے ساتھ مزوج ہے) یہ ہوتا ہے کہ بالکل سونا حل ہو جاتا ہے۔ بعد اوسکے اس محلول ملا میں تانبے کے ٹکڑے ڈال دیں گے سونا مانند پورے رنگ کے درجہ کے تہ نشین ہو جاتا ہے اور چاندی بھی سفید درجہ مانند تہ نشین ہوتی ہے اور تانا اوسکے عوض میں حل ہو جاتا ہے۔

۱۰ سونیکو کئی طریقوں سے چاندی سے الگ کر لے ہیں مگر بہترین طریقہ بوسید تیزاب کے ہے۔ اس میں بھی دو قسم ہیں اول طریقہ تربیع ہے یعنی اگر سونا چاندی کے ساتھ شریک ہے تو اس میں اور بھی چاندی گلائین شریک کچا ہوتا ہے جب تک کہ نسبت سونیکی چاندی سے ایک اور تین کے ہوتی ہے۔ یعنی ایک جزو سونا اور تین جزو چاندی کا مزوج تیار کر لیا جاتا ہے بعد اس مزوج کو پتلے لوح یا ورق کے شکل میں تیار کر کے شوریکے تیزاب (نیٹرک اسڈ) میں جوش دیتے ہیں۔ شوریکے تیزاب کل چاندی کو حل کرتا ہے اور خالص سونا ٹیلے میں رہ جاتا ہے۔ اور دوسرے طریقہ گندہک کے تیزاب (سلیفوریک اسڈ) کا ہے اور یہ طریقہ ارزان تر اور آسان تر ہے طریقہ تربیع سے۔ اس طریقہ میں دستور یہ ہے کہ کچھ نسبت سونے اور چاندیکے وزن میں ضرور بخین فقط تین یا چار برابر اوس نا صاف سونیکے چاندی شریک کر دیا جاتی ہے (یعنی گلانے سے) اور اس مزوج فقرہ و طلا کو گندہک کے تیزاب میں جوش دینے سے چاندی حل ہو جاتی ہے اور سونا باقی رہ جاتا ہے۔ چھان لینے سے سونیکی خاک الگ کر لیکے گلا لیتے ہیں اور اوس محلول میں تانبے یا لوہے کے ٹکڑے ڈال دینے سے چاندی بھی تہ نشین ہوتی اور گلانے سے حاصل ہو جاتی ہے۔

۱۷۱ غزات میں فقط سونا زرد رنگ ہی اور نہایت کوفت پذیر ہے یعنی اوسمین قابلیت طرق بہت اعلیٰ درجہ کی ہے۔ اور دلا کہ سیاسی ہزار ورق ملک ایک پنج سوٹے ہوئے ہیں یعنی ہر ورق کی موٹائی $\frac{1}{282}$ پنج کے ہوتی ہے۔ اور سونیکا ورق جو کنارے وغیرہ کے چاندی کے تار پر رہتا ہے وہ اس سے بھی کہیں بتلا ہوتا ہے۔ اس صورت میں چاندی کے سلاخ پر سونا مڑھتے ہیں اور اس سلاخ کو کپچ کے رفتہ رفتہ تار بناتے ہیں۔ اس بات سے سونیکی غایت امتداد ہی نظر آتی ہے اگرچہ خالص سونیکا نہایت ہمیں تار کپچ سکتا ہے۔

۱۷۲ خالص سونا نرمی میں قریباً سیسے کے جی اور ہوا اور پانی کے اثر سے دھندلا اور میلانہیں ہوتا کوئی تیزاب بذات واحد سوا سیسہ نیک اسڈکے اور سکول نہیں کرتا مگر نائٹر (یعنی تیزاب نمک اور شورہ کے مجموع) وزن اضافی سونیکا ۱۹۲۵ (۱۹ $\frac{1}{4}$) ہے۔

۱۷۳ سونا جو یورپ میں سکے یا زیور کے لئے مستعمل ہے اوسمین ہمیشہ مائتا یا روپا ممزوج کیا جاتا ہے تاکہ اوسمین کچھ سختی پیدا ہو۔ انگلستان کے سونیکے سکے میں ہر چوبیس جزو میں بائیس جزو سونا اور دو جزو مائتا ہوتا ہے اور اسکواستانڈرڈ گولڈ یعنی طلائی مقیاس کہتے ہیں۔ اور ہر جزو کو سونیکے ایک گرت کہتے ہیں اور زر خالص کو چوبیس گرت کا سونا کہتے ہیں اور اس قیاس سے انگریزی سکے کے سونیکو بائیس گرت خالص یا بائیس جزو خالص کہینگے یعنی چوبیس جزو میں بائیس جزو خالص سونا ہے۔ زیور اور گہڑی کے تاب اور زنجیر وغیرہ میں کم سے کم آٹھ جزو خالص سونا ہوتا ہے مگر ہرگز اٹھارہ جزو خالص سے زیادہ کا سونا مستعمل نہیں ہے اور زر گر اور دوسرے

کارِیگر ایسے مخمزوج سوسائے کو مخصوص طریقہ سے خالص سوسائے رنگت پر لاتے ہیں یعنی بعض دواؤں اور تیزابوں کے استعمال سے اس کے اوپر کے سطح کا تانبا حل ہو جاتا ہے اور خالص سونا رہ جاتا ہے۔ بعد جلا کرنے سے مثل زر خالص کے اوسہیں آب و تاب آتی ہے۔

۲۴ سونا طبع کے کام میں با قراط صرف ہوتا ہے اور یہ طبع یا ورق سے ہوتا ہے یا وسیلۂ قوتِ کھربائی کے اور شیشے یا چینی کو جو یا قوت یا قزغی رنگ دیا جاتا ہے مخمزوج طلا اور رنگ سے ہے۔ راقم میرزا احمد

ادب

سوسائٹی (انجمن) یا کلب

ہر ملک کے لئے بنائیت ضرور ہے کہ دیان عمائد اور اعزاء کے چند سوسائٹیاں ہوں یا کلب۔ ہندوستان میں یہ امر مروج ہو گیا ہے گو ابھی دیان ہی اعلیٰ درجہ کے سوسائٹیاں بہت ہی کم ہیں مگر امید تو ہے کہ رفتہ رفتہ وہ اپنے فرائض منصبی کو پورا کر لینگے اور بمصداق اس ضربِ المثل کے۔ بے کار مباحث یا کچھ کہا کہ ہم یہ کہہ سکتے ہیں کہ ابنِ ہسم غنیت است مگر وہ ملک یا شہر جس کے کان نے کہی سوسائٹی کا لفظ نہ سنا ہو جھوکا اس سے کیا امید ہو سکتی ہے کہ وہ اس کے فوائد اور نتائج کو سمجھے گا۔ دیکھو ہمارے ہی شہر میں بعض مہذب اور نیک اندیش حضرات نے کچھ کچھ اسکی بہت ڈالے ہیں مگر جب تک یہاں کے امرا اور عمائد کو اس طرف رغبت نہ ہو کچھ امید ہو سکتی ہے کہ اس طرف سے کام اعلیٰ درجہ کی ترقی کر سکیں گے۔

میں چاہتا ہوں کہ سوسائٹی کے فوائد اور نتائج کو بالخصوص بیان کروں مگر جب رسالہ معلم کے خریداروں کے رجسٹر کو دیکھتا ہوں تو ہمت پست ہو جاتی ہے کیونکہ یہاں

بہت کم امرا بافضل اسکے خریدار ہیں اور جو خریدار ہیں وہ سوسائٹی کے فوائد کو نتائج سے بخوبی واقف ہیں غرض کس بشنو یا نشنو دمن گفتگو سے می کم۔

میں ابھی اس بحث کو چھیڑنا نہیں چاہتا کہ سوسائٹی کس طرح کی ہونا چاہیے کیونکہ اب یہی بہت سے سوسائٹیان صبح و شام نظر آتے ہیں۔

میں صرف اپنے اوپر کے قول کی پابندی کرتا ہوں اور میرے قول کی تائید میں ایک بہت بڑی دلیل پیش کرتا ہوں۔

سوسائٹی یا انجمن سے اصل مطلب باہمی میل جول ہی اور اسکے فوائد سب پر بند ہیں مگر ہلکے شکر کرنا چاہتے کہ ہمارے شارع کا بھی یہی مقصود تھا جیسے دن میں پانچ وقت ایک خاص جائی پر جمع ہونیکو بیت مستحسن بتلایا اور گہر میں ادس کام کے کرنیکی (جواب) خاص جائی پر کرنیکو حکم دیا ہے۔) اس قدر عزت نہیں کی اور اسہی کام کو آٹھ دن میں ایک دفعہ بہت ہی زیادہ معزز کیا کہ کوئی کاہل وجود ہی کیون نہو مگر اس سعادت سے مشرف ہو۔ اسہی طرح بہت سے کام ایسے بتلائے جس سے آپس میں میل جول ہو مگر بیان بیان کرنا کچھ میرے مطلب سے متعلق نہیں ہے۔

سوسائٹی میں متعدد دیار و امصار کے اخبارات آتے ہیں لاجیر ہی بہت قرینے سے مہیا کیجاتی ہے ہر وقت وہاں دس پانچ لوگ جمع رہتے ہیں کوئی روز کہانے کا بھی مقرر کر دیا جاتا ہے بلیر گس ٹیبل ہے وہاں رکھا رہتا ہے۔ اوسمیں کچھ دینی جلسے ہیں وہاں پر ہر ایک امر کی بحث ہو کرتی ہے۔ بازار لوگوں کے سستانے اور بیجا حضرات کے آرام کے لئے بہت ہی مفید جاہی آدمی کو کسی ہی فکر ہو مگر وہ گھڑی وہاں دل بہل جاتا ہے نہی پرانی خبریں سننے میں آتی ہیں دور دراز کے حالات معلوم ہوتے ہیں ہمجس میں محبت و الفت بڑھتی ہے مگر ہاں یہی ہی اہتمام ہوتا ہے کہ سوسائٹی میں ہر

اشخاص شریک ہوں با واداد کا احد سوسائٹی میں نہ نکلا کرے غرض ہر شخص اپنے اپنے کام میں مصروف رہی کوئی کتاب دیکھتا ہے کوئی اخبار پڑھتا ہے کوئی بلیٹو کیلٹا ہے کوئی اپنے دوست سے باتیں کرتا ہے کوئی سودا لیونڈ جیتا ہے کوئی بیفٹن کرتا ہے اگر ہانڈے شہر کے امرا جاہلین تو میں بدل اسطرح کی سوسائٹی یا کلب کے محایم ہو نیکیا مشافی ہوں اور حتی الوسع واسے درے خدے سختی سے دریغ نہیں کر نیگا اور جب وہ معزز لوگ اس امر پر کربا نہ بیٹھے تو اسکے نتائج بھی انکو معلوم ہو جائیں گے اب نتائج بیان ذکر نیکی معافی جا ہوتا ہوں اسلئے کہ ہم نے قواعد و قواعد بتلا دئے اب آپ اس کام کو کر کے نتیجے اسکے دیکھ لو والسلام۔

راقم خاک و غنہ غفر علی

نباتات

جمال گوٹا

جمال گوٹا۔ جمال گوٹیکو انگریزی زبان میں کرکٹ ٹین ایکل کی پونہ اور جمال پور قریب جو پہاڑیان ہلنے جڑوں کے پاس مسلسل پچھے زمین میں جمال گوٹے کے درخت بکثرت خود روا دگتے ہیں۔ اور لو قیاس کر قیہیں کہ اس جگہ کا نام اسی جیسے جمال پور ہو کہ وہاں جمال گوٹیکے درخت بہت پیدا ہوتے ہیں جمال گوٹا ایک مفید شجر ہے اور اسکا درخت سایہ دار ہوتا ہے۔ اسکا بیج آٹھانہ سیر فروخت ہوتا ہے۔ جمال گوٹے کے ایک درخت میں سی سالانہ دس سیر جمال گوٹا پیدا ہوتا ہے اور اس حساب پانچ روپیہ سالانہ ایک درخت کی منفعت ہوگی۔ جمال گوٹے کو درخت کافی کو درخت چمن بندہ فٹ کی فاصلہ سے بغیر کسی نقصان لگایا جاسکتے ہیں۔ اور اس حساب ایک ایکڑ زمین میں درخت جمال گوٹے کے بوی جاسکتے ہیں جنکی آمدنی بعد چار سال کے نو سو پچاس روپیہ سالانہ ہوگی۔ اور ایک ایکڑ زمین میں چوبیس درخت مذکور ہوئے جائیں اور درخت بھی بوسے جائیں گے خواہ وہ کافی کے ہوں یا اور کسی چیز کے اور انکی پیداوار کی آمدنی علاوہ جمال گوٹوں کے درختوں کی آمدنی کے ہوگی۔ غنہ راقم

طب

بقیہ مضمون طب کی تاریخ کا مختصر بیان

ادرا نہیں دو تو پڑھو عربی طبابت کا اختتام ہوا یعنی بعد اسکے کوئی مشہور عربی حکیم نہیں ہوا غرض عربی اطباء نے بہت سے نئی دوائیں جو ملک عرب فارائن ہند میں میسر آئیں ظاہر کیں اور کئی طرح کے نیک فلزات (اسٹیل و عرق کیچنے کی ترکیب ایجاد کی سوائے اسکے جو دوائیں کہ کیمیا کی ترکیب سے بنائی جاتیں ہیں ظاہر کیں عرب کے لوگ اس تدبیر کے شائق تھے کہ فلزات کو تبدیل کر کے سونا چاندی بنا دیں مگر سونا چاندی تو نہیں بنا کئی دوسری کیمیا بھی معلوم ہوئیں یہ شوق ملک یورپ میں بھی جاری رہا مگر اب متروک ہے سونا یا چاندی بس یہ عنصر ہے انسان کئی عناصر کو ملائے سے یا جس چیز میں کہ کسی عناصر ہوں جدا کرنے سے طرح طرح کے کیمیا بھی اشیا بنا سکتا ہو مگر نئی عنصر کو سوئے خدا نے تعالیٰ کے کوئی شخص نہیں بنا سکتا ہو خلاصہ عربوں کا علم طب مشرقی ہجری تک جاری رہا اور سنہ مذکور سے عربی علم طب کی ترقی ہوئی ہوئی بعد سنہ مسطور سے یہ علم یورپ میں آیا اہل یورپ نے عربی کتابوں کا ترجمہ کیا اور بہرہ مند ہوئی اس امر کے تمام یورپ بہت ممنون و مشکور غرض کہ سو ہجری تک ملک یورپ میں علم فقط مشائخ لوگوں میں تھا اسکے بعد علم طب کی ترقی ملک یورپ میں کئی اسباب سے ہوئے لگی پہلے یہ کہ انگلستان و فرانسیس کے لوگوں کے پاس لاطن طبابت کے کتابیں تھیں بعد اسکے حکم وہ لوگ ملک یہودیہ کے جنگ سے جو کہ بیت المقدس کے لینے کے واسطے

پڑے تو عربی و یونانی کتابیں اپنے ہمراہ لیتے آئے انکا ترجمہ کیا یہ تینوں طرح کے علم طب
یعنی لاطن یونانی عربی یورپ کو علم طب کی بنیاد ہوئی یہ جنگ ستہ میں شروع ہوئی
اور ستہ میں آخر ہوئی اس جنگ سے واپس ہو شکے وقت ہی یورپ کے لوگوں نے عربی
یونانی اور لاطن زبانیں سیکھنا شروع کیں اس سبب یورپ کے لوگوں کے زبان میں عربی
یونانی اور لاطن کے اکثر الفاظ مروج ہیں گویا یورپ کے زبان کی بنیاد ان تینوں زبانوں پر ہے
ستہ میں تہر بلوٹا میں موڈینا نام شخص نے انسان کی تشریح کرنا شروع کی اسی سن میں
متاخرین کی طبابت منفذین کے جدا ہوئی۔ دوسرا سبب علم کی ترقی کا یورپ میں ہوا کہ ستہ
میں شہر قطنینہ کو محمد نام بادشاہ نے فتح کیا اس شہر کے خاں کا جو نکلے عالم جو کہ عیسوی تہذیب
سے نکل کر یورپ کی طرف آئے اور اپنی ہمراہ کتابوں کو بھی لائے یورپ میں ان کتابوں کا ترجمہ
ہونا شروع ہوا اور درس تدریس شروع ہوئی ان لوگوں کے آئینے باعث یورپ کے لوگوں کی
جہالت اور بے علمی کی تیرگی علم کو چراغ سر روشن ہوئی۔ تیسرا سبب یہ ہوا کہ خود یورپ کے
لوگوں کو بھی علم سیکھنے کا شوق ہوا بسبب ان کتابوں کو ملنے اور ان عالموں کے آنے کے۔ چوتھا
علم کے پھیلنے کا یہ ہوا کہ اسی عرصہ میں چھاپنے کی ترکیب ایجاد ہوئی جس کے بسبب جلد ہی
علوم ملک یورپ میں پھیلنے لگے ان کلام امور کے بسبب علم طب کی ترقی ہوئی اور ستہ میں
اطباء کے تین حصہ ہوئے ایک طبیب دوسری اہل کیمیا تیسری اہل تشریح ان تینوں میں سے
علم تشریح نے بہ نسبت دوسری علوم کو زیادہ ترقی پائی۔ یورپ میں طبابت کا علم ستہ
کے آخر تک اس طرح جاری رہا اور ترقی پائی جیسا کہ مذکور ہوا اس صدی کے آخر سے
اب تک علم طب مثلاً علم نباتات علم کیمیا وغیرہ کی ترقی ہوتی جاتی ہے یہ زیادتی اور ترقی علم کی
کسی ایک شخص سے اور کسی ایک ملک سے نہیں ہوئی کہ جیسا کہ مذکور اور بزرگی اور اس شخص

یا اوس ملک کو ہو بلکہ بہت سے شخص کئی ملکوں میں اسکے درپے ہیں اسلئے
وے سب اس فخر و بزرگی کے مستحق ہیں فقط باقی آئندہ —

راقم میرزا صفدر علی سینئر آئس ٹنٹ سرجن سوم ملٹن باقاعدہ

تاریخ

عبدالمومن بن علی سلطان ملک ہسپانیا

سلطان عبدالمومن بن علی نے جب آفریقہ کے امور کے
انتظام کو بخوبی تمام سرانجام دیا تو توسن توجہ کے عنان کو اپنی دارالطنت
مراۃ کو آرایش و زیبائش دینی کے طرف گرم جولان کیا اور اوسے عدا
کے محکوم اور مکتبوں اور مدرسوں سے رونق بخشا۔ اور اوس نے وہاں
ایک ایسے دارالعلوم کی بنیاد ڈالی کہ جہاں نوجوان لڑکوں کی نہ صرف
علم و ہنر میں بلکہ پیشہ نبرد آزمائی میں اور ایسے ایسے کمال میں جو ہر
سرفروش کو پُر ضرور ہو۔ تعلیم و تربیت کی جاوے۔ کیونکہ اوسکو نہ فقط
قاضیان قابل کی اور نا ظان لائق صوبجات اور حاکمان مشہر کی حاجت تھی
بلکہ اوسکی متناہیہ تھی کہ عمدہ عمدہ سپہ سالار اور اچھے اچھے سپاہ جبار
اپنے مدارس سے تیار ہو کر نکلتے دیکھے غرض اوس سلطان نے اسامو
اعلیٰ ترین خاندان کے لڑکوں کو اور دوسرے قبیلوں کے بچوں کو
ان مکتبوں اور مدرسوں میں داخل فرمایا چنانچہ اونکا شمار تین ہزار کا تھا۔
اور اونکا سن ایسا برابر بلا فرق و تفاوت تھا کہ ہر ایک دیکھنے والے کو

ایسا مفہوم ہوتا تھا۔ کہ ان سب لڑکوں نے ایک ہی دن کتم عدم سے کشور ہستی میں قدم رکھا ہے یہی کل لڑکے حافظ اور بعض وقت طالب عالم کے لقب سے ملقب کئے جاتے تھے۔ کیونکہ وہ عمائد و فقہ کی نہایت عمدہ عمدہ کتابیں پڑھتے سہتے۔ اور اونکو یاد رکھتے تھے۔ اور بہت سے دوسرے کتابوں میں بھی افکار درس ہوا کرتا تھا۔

سلطان عبدالمومن کی یہ عادت تھی کہ ان سب حافظوں کو جمعہ کے دن اپنے بارگاہ شاہی میں فراہم کرتا۔ اور اونکو حکم دیتا کہ ہفتہ بہر جو کچھ کہ انہوں نے پڑھا سیکھا تھا اپنے حضور میں اعادہ کریں۔ پس اس طرح سے اول نوجوان حافظوں کو واسطے تحصیل علوم و فنون کے ترغیب و تحریص دیتا تھا۔ تاکہ آخر کار وہ عالم فاضل اور مستعد مجتہد اور رائے صاحب دینے میں قابل و کامل بن جائیں۔ اور دوسرے روز سلطان عبدالمومن بن علی کے سامنے وہ اپنے اپنے گھوڑوں کی سواری کا اور ہتیار جلانی کا ہنر بتلانے میں نیزہ پینکے اور گھوڑ دوڑ میں چہرتی اور شتابی دیکھا دیتے اور بھی ایسے ایسے کمالات و فنون جو اونکی وضع سپاہانہ و طرز دلاورانہ سے مناسبت رکھتی تھی۔ کر بتلاتے تھے اور غیرے روز اونکی عقیل بازی کی مشاتی و چابک دستی کا۔ برجیوں کی پینک مار کا پتہرمون کا نشانہ لگانیکا۔ اور پینک کر مار نیلے دوسرے ہتیاروں کو استعمال میں لانیکا امتحان لیا جاتا تھا۔ اور ایک دن پہر وہ سلطان اور حافظوں سے شنادری یعنی تیرنیکا شغل کرواتا تھا۔ باقی آئندہ۔ راقم خیر خواہ انام صدر الاسلام

علمی خبریں

لندن کے اخباروں میں سے "ڈیلی ٹیلیگراف" ۲۲۰۰۰ پرچہ فروخت ہوتے ہیں اور "ڈیلی نیوز" کے ۱۶۰۰۰ پرچہ اور "ٹائمز" کے ایک لاکھ پرچہ اور "کرائسل" کے ۹۰۰۰ پرچہ اور "گرافک" اور "لندن نیوز" معہ تصاویر اور پولس نیور معہ تصاویر انہیں ہر ایک اخبار کے ایک ایک لاکھ پرچہ فروخت ہوتے ہیں۔

پردفیہ پیرسینو جو منڈوی کے رہنے والے ہیں اور ڈاکٹر ایچ۔ اسی لکس صاحب نے جو بیہلم کے باشندہ ہیں یہہ دیکھلایا ہی کہ ماہرین کے ذریعہ سے چیزوں کی شکل اور رنگت ایک مقام سے دوسرے مقام تک منتقل ہوتی ہی جسے کہ آکھ ٹیلی فون کے وسیلہ سے آواز سنا دیتی ہے اس سے کہ یہہ لوگ بہت جلد ایک ایسا آلہ ایجاد کر لیں گے جسکے ذریعہ سے وہ آدمی جو ہزاروں کوسوں کے فاصلہ پر ہونگے اور جگہ درمیان میں بڑے بڑے سمندر حاصل ہونگے ایک دوسرے کو دیکھنے اور آپس میں بات چیت کر سکیں۔

خبر ہے کہ روس کے شاہی مجلس علوم و فنون کے ایک شعبہ کے لوگ ایک ہوا می جہاز کے ایجاد کرنے کی کوشش کر رہے ہیں جو ہوا میں اوپر چلے گا۔ ان ایجاد کرنے والوں کا اقرار ہے کہ ادھنون نے ایک کشش دریافت کی ہے جو زمین کے کشش ثقل کے برخلاف عمل کر سکتی ہے۔ جو ہوا می جہاز کہ ادھنون نے بخویر کیا ہی وہ ۴۰ فٹ کا لنبہ اور ۲۴ فٹ کا چوڑا اور ۱۶ فٹ کا اونچا ہوگا۔ اس جہاز کی شکل عموماً مخروطی ہوگی اور یہہ جہاز

دو بیچون کے ذریعہ سے چلے گا اور ان بیچون پر ایک خاص ساخت کے آلہ سے قوت دی جاوے گی اس جہاز کا وزن باوجود اس معتد بہ لبنا بی چوڑائی کے دو سو سیر ہوگا اور کہتے ہیں کہ یہ ایک خبرہ وغیرہ سے مختلف ہوگا کیونکہ اگر اس جہاز میں کوئی چیز ٹوٹ جاوے گی تو وہ ایک بارگی گر نہ پڑیگا بلکہ آہستہ آہستہ زمین پر اترے گا۔

چند روز گذرے کہ مقام وینر بند میں دفتر تغراف کے پاس ایک شہاب ثاقب ٹوٹ کر گرا اور پختہ سڑک میں دوڑ تک دھس گیا۔ اس واقعہ کو بہت سے لوگوں نے ملاحظہ کیا اور بیان کیا کہ شہاب ثاقب مذکور بڑا چمک دھارا تھا۔ جب اس آسمانی پتھر کو بغور ملاحظہ کیا تو معلوم ہوا کہ اس میں ایک مثلث سورج پانچ سانٹ (سانٹ زیادہ ہوتا ہے ۳۹ انچہ سے) کا چوڑا موجود تھا جسوقت یہ شہاب ثاقب گرا تھا تو وہ ان کے آس پاس کی زمین جہاں وہ پڑا تھا اور سورت جسم گئی تھی بعد اسکے ڈاکٹر اسکویر کے رویہ وجود وینر ناسدت کے مدرسہ اعلیٰ مدرس تھے یہ پتھر زمین سے نکالا گیا یہ آسمانی پتھر مثلث الشكل تھا اور ہر طرف سے سبکریا جو ہر دار تھا جسکے طرفین پورے اور زردی مائل مسخ اور قدرے سیاہ رنگ کی تھیں۔ اسکا وزن ۳۷۵ گرام کا تھا۔ اسکی تشریح اب کیجانی ہے

ملک سائبریا یعنی شمالی روس کے ایک ضلع میں جسکا نام ”ورکوتسکا“ ہے ایک بہت بڑے گینڈے کا مردہ جسم ملا ہے۔ یہ جسم ایک دریا کے کنارہ جو دریا جانا کے متعلق ہے یعنی اوسین بہکے جاتا ہے ملا ہے اور پانی کی رگڑ سے اکھل گیا تھا۔ جس طرح کہ شائع میں دریا لینا کے کنارہ ایک بہت بڑے ہاتھی کا جسم ملا تھا جسکو مینتہ کہتے ہیں (یہ قسم ہاتھی کی اب دنیا میں نیست و نابود ہے) اور اس طرح سے اب یہ گینڈہ ملا ہے جو بالکل تروتازہ ہے کہ گویا ابھی ہرگز

اسکا چمڑا کسی جگہ سے پٹا نہیں ہے اور بالوں سے ڈھکا ہوا ہے۔

برقی روشنی کا تجربہ الہ آباد کے ریلوی اسٹیشن پر قریب ہونے والا ہے اسکا انتظام سبٹر لائٹس اسکوپنڈر جو پروشیا کے باشندے ہیں کریں گے۔ پارلیمنٹ مختلف مقاموں پر اس غرض سے رکھو جائیں گے تاکہ روشنی تمام اسٹیشن میں ہو۔ ہر لپ کے بیچ ایک چاندی کا بہت بڑا آئینہ مناکس انداز لگایا جاویگا۔ اور یہ عکس انداز روشنی کی سید ہے اور معکوس شعاعوں کو ایک سفید سطح پر ڈالیں گے کیونکہ اس روشنی کی شعاعیں آنکھوں پر سید ہی نہیں پڑنی چاہیگی۔

ایک آلہ استماع صوت کلکتہ کے دفتر تعارف میں قائم کیا گیا ہے۔ اور خوب اچھی طرح سے کام دیتا ہے۔ بطور تجربہ کے بذریعہ اس آلہ کے گفتگو دو شخصوں میں کرا سکیں گے جو دور دور کے مقاموں میں تھے اور نزدیک کے مقاموں میں بھی اس تجربہ کو کیا گیا۔ غرضیکہ ہر طرح سے یہ آلہ مکمل اور پورا پایا گیا ہے۔ جب رانی گنج اور کلکتہ کے آدمیوں سے بذریعہ اس آلہ کے گفتگو ہوئی تو اسکو قابل اطمینان پایا۔

مقام ٹیورن سے یہ کیفیت آئی ہے کہ فاسفورس کے چھاپے کی روشنائی میں ملا سکتے ہیں اور اسکی وجہ سے حروف اندہری رات کو چمکدار ہوں گے۔ خبر ہے کہ مقام ٹیورن میں ایک ذرا اخبار اسٹیٹ فاسفورس کی روشنائی سے چھاپا جاویگا جسکی وجہ سے اندہری رات میں لوگ بغیر چراغ کے پڑھ سکیں گے۔

زراعت

تما کو بونے کے لئے کس قسم کی زمین ہونا چاہیے

صرف تجربہ سے معلوم ہو سکتا ہے کہ کون سی زمینیں تہا کو کزراعت کے قابل ہونی ہو۔

لیکن مشہور ہے کہ ہوانا مٹا کو کی خوبی لوہی کی مقدار اور حالت پر منحصر ہے جو زمین میں ہوتا ہے
 ہمارے ملک میں ہوانا درمیلا مٹا کو سرخ قسم کی زمین میں پیدا ہوتی ہے۔ جو زمین سرخ اور
 سرخی مائل پہری رنگ کی ہوتی ہے اور سین اکثر لوہا یعنی لوہی کا آگزا ئیدہ (خاک یا گشتہ)
 جس کا رنگ سرخی مائل پہرا ہوتا ہے شامل ہوتا ہے۔ اور جس میں کارنگ ہلکا ہوتا ہے اور سین
 کالا آگزا ئیدہ لوہی کا ملا ہوا ہوتا ہے۔

شمالی امریکہ اور یورپ کی ملکوں میں تاکو کی زراعت کے لئے بہت زرخیز زمین کی ضرورت ہے لیکن ان ملکوں میں جب تک آب ہوا گرم ہے یا چھانکی ہوا میں ترمی ہوگا ضرورت نہیں ہو۔ ملک درجینا میں تاکو کی زراعت کے لئے ہلکے سرخ رنگ کی زمین اور پہاڑی زمین اور ہلکی کالی زمین جو پہاڑوں کے غاروں میں ہوتی ہے اور زرخیز بھی زمین تلاش کی جاتی ہے۔

ہند کے بعض بعض حصوں میں مثلاً اودن جالیون میں جو دریائے گنگا کے کنارے واقع ہیں اور نازورن سرکار (جنوبی سرکار) میں تماکو عمدہ اور تیز پیدا ہوتا ہے۔ جب تک مرتبہ ہی عمدہ اور مضرہ دار تماکو پیدا ہو جاتی ہے تو اسکا بونے والا مالدار میر جانا فقط اگر ہی کچھ۔

راقم محب حسین

غزال

خا ہر ہوا ہمیں کہ اوس کا ظہور ہی
زادہ خدا کا جلوہ تو انہیں ضرور ہے

موسمی ہی کچھ نہ شعلہ نہ کچھ کوہ طوہری
ہم سجودہ ہر خون کو نیکو نہ کر من تھا

فہرست مضامین

مضمون	نام مضمون نگار یا مولفہ	صفحہ
برقیہ	بقیہ پانی چڑھانے کے طریقے	مختبین
۱۰۹		
ادب	بقیہ مضمون سابقہ حقیقہ سعاد و شقا انسا	مولوی جمال الدین صاحب
۱۹۹		
بقیہ مضمون	ماخذ العلوم	مولوی کرامت علی صاحب رحم
۱۰۲		

فہرست تصاویر و آلات

تصاویر و آلات	سید محمد غوث صاحب	۱۹۳ تا ۱۹۷
---------------	-------------------	------------

اشتہار

ہمارے تمام ناظرین بلند خیال اور عالی ہمت کو مشرودہ ہو کہ اہل
ہمارے کارخانہ میں ایک مصور رشک معنی اور ہندا و موجود ہیں جو تصویر روغنی
اور آبی نہایت عمدہ مثل نقادیر ولایتی کے تیار کرتے ہیں شرح قیمت مندرجہ
ذیل ہے جن صاحبوں کو اپنی تصویر تیار کرنا منظور ہو وہ اپنا فوٹو بھیج کر ان کے
رسالہ معلم سے رسل و رسائل فرمادین مگر شرط یہ ہے کہ نصف قیمت پیشگی لجا دیگی۔

روغنی	آبی
مقدار بلندی تصویر	مقدار بلندی تصویر
قیمت	قیمت
ایک فٹ	۶ انچ
۱۳ انچ	یک فٹ
۱۴ انچ	

اسی طرح بحباب فی انچ تین روپیہ زائد لجاوینگے یک فٹ سے کم بلند تیار نہوگی۔
اور قد آدم تک تیار ہو سکتی ہے۔

اشتہار

مغرب !!!

ادویہ مندرجہ ذیل شرطاً تا حصول صحت باوامی نقد قیمت لاہور سوچی دروازہ میں
دار الشفا می حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک ہستم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہیں۔
۱۔ روغن دافع سستی و باریکی و کجی مبلوق بچہ پن کی خرابی سے ہے اگر رگ پٹی کمزور
ہو سکے ہوں تو اسکی چند روز مالیش سے حالت اصلی پر آتی ہیں فی تولد ملو روپیہ۔

۲۔ ادویہ جو سوزال و قرعہ لوجہ سالہا سے سال سے ہو جلد دور کر فی تولد حد
 ۳۔ شربت دافع نامردمی و رقت منی و جریان و احتلام و ضعف اعضا ی ریشہ
 و متعدد و کمزوری اعصاب و چشم و در و کمزوری کی چشم و خشکی بدن و در و سر جو کثرت
 شراخجوری و اقسام فواحش مثل کثرت جاع و غلام و جلق سے ضعف جگر و کمی
 اشتہا و ہاتھ پاؤں کا پھولنا و سستی و تکامل بدن و ایسی قبضی لاحق ہوں دور بہترین
 فی بول لعلہ روپیہ۔

۴۔ تریاق مایوسین پیہ و دوائی جسکی نصف چاندل خوراک بھی نامردمی و عت
 انزال و نسیان و ضیق النفس کہانی تر دمہ و در و شقیقہ عرق النساء و جمع مفاسل
 و جلدی کہنہ امراض اور پرانے زخم خنازیر تصور دور ہوتے ہیں جبکہ دودہ
 و در و غن زرد نہ ہضم ہوتا ہے اس سے اچھی طور پر ہضم کر سکتے ہیں فی خوراک ۸
 ۹ خوراک۔

۵۔ حب دافع ذیابیطس ان گولیوں کے کہانے سے بار بار آنا پیشاب کا
 و خشکی بند ہو جاتی ہے سسل البول و ضعف مثانہ و بچش و اسہال ویرینہ و پانی
 کے لاگ جو تا شیر آب ہو یا کثرت کا سے نظام عصبی میں بگاڑ ہوا ہو دور بہترین
 ۵۔

۶۔ حب قائم مقام افیون اس سے بے ضرر و جج نشہ افیون و حب مند
 چوٹ جلتے ہیں ہو کہ کھلتی ہے نیند آتی ہے سستی بدن و نزیلہ و زکام و ریش
 جو گلے میں گرتی ہو و کہانی و تب و ربوہ دور ہوتے ہیں ۷۔ روپیہ۔

۷۔ ہلاس اسکے سو گھنٹے سے پر ڈال دور ہوتے ہیں عطا۔
 ۸۔ حب دافع آتشک کیسی سخت آتشک ہو یا ہو یا مودین بلا تکلیف ہو یا ہو
 و دست جاتا رہتا ہے لعلہ روپیہ۔

۹۔ مارالحم یہ پھول میو جاتا، وپیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامر و
 و قراقر شکم و لقوہ و استرخا و ما لیخہ لیا مراقی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہے۔
 فی بوتل ۵۰۔

ایک عرق بطور علاج حفظ ماتقدم

مرض جانناہ آتشک و سوزاک دیدہ سے بچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل
 ایک بوتل چھ مہینے کی واسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آدہ کے ٹکٹ کے
 پیچھے سے معلوم ہو سکتا ہے نمبر ۱۵۰۔

رئید زرا از حضرات خریداران معلم

میر عبدالسلام خان صاحب
 اول تقلد اراطراف بادہ

جرقیق

بقیہ مضمون پانی چڑھانے کے طریقے

۳۱ بادی النظر میں معلوم ہوتا ہے کہ ہوا کا دباؤ جو پانی کے
ستون کو سیکشن پائپ میں سنبھالے رہتا ہے اس قوت کو مدت و بٹا ہے
جو پانی چڑھانے کے کام میں آتی ہے۔

۳۱ لیکن جب اچھی طرح سے اون قوتوں پر غور کرتے ہیں
جو اس طریقہ میں کام دیتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ یہ بات نہیں ہے۔

۳۲ ان قوتوں میں سے بعض ایسے قوتیں ہیں جو اس
پانی کے ستون کی چوٹی سے جسکو پمپ نے اوپر چڑھایا ہے اوپر سے نیچے
کنوے کی تلے کے طرف زور کرتی ہیں اور بعض ایسے ہیں جو نیچے سے اوپر
طرف زور دیتے ہیں۔ اب یہاں سے یہ بات ظاہر ہے کہ وہ قوت جرقیق
جو پمپ کو اوپر کھینچنے کے لئے استعمال کیجاتی ہے تمام اس زور یا قوت پر
مقابلہ آتی ہے جو اوپر سے دبانے والی قوت میں بعد سنبھالنے سے
دبانے والی قوت کے باقی رہتی ہے۔ یعنی وہ قوت جو نیچے کی طرف زور دیتی
ہے اس قوت سے جو نیچے سے اوپر کی طرف زور دیتی ہے زیادہ ہوتی ہے
اور پمپ کو اوپر کھینچنے میں اس قوت کو مغلوب کرنا پڑتا ہے جو نیچے کے طرف
زور دیتی ہے۔ اب ہم تشریح کے لئے اس پانی کے ستون کو قیاس کرتے ہیں
جو دیلو میں گزر کر پمپ کے اوپر رکھا ہوا ہے اس پانی کے ستون کے اوپر
کی سطح پر کہ ہوا کا دباؤ پڑتا ہے اس واسطے پمپ کو ہوا کا دباؤ سنبھالنے
پڑتا ہے۔ اور پمپ کو اس پانی کے ستون کا بھی بوجھ سنبھالنے پڑتا ہے

جواو کے اوپر واقع ہے۔ کرہ ہوا کا وہ دباؤ جو کنوے کے پانی کی سطح پر پڑتا ہے پانی کے ذریعہ سے پسٹن کے تلے تک پہنچتا ہے۔ لیکن یہ اثر کرہ ہوا کو دباؤ کا پسٹن کے تلے تک پہنچنے میں اس پانی کے ستون کے وزن کی وجہ سے گھٹ جاتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے سطح کے درمیان میں واقع ہو کیونکہ کرہ ہوا کا دباؤ جو کنوے کے سطح پر پڑتا ہے اول اس پانی کے ستون کے بوجھ کو سنبھالتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے درمیان واقع ہے۔ اور پسٹن کے تلے پر صرف اس قدر زور ڈالتا ہے جو اس پانی کے ستون کو سنبھالنے کے بعد باقی بچتا ہے۔ اس واسطے جو اثر پسٹن کے تلے پر پڑتا ہے وہ ویسا ہی ہوتا ہے جیسا کہ اگر وہ پانی کا ستون جو پسٹن کے تلے اور کنوے کی سطح کے درمیان میں ہے پسٹن کے اوپر ہوتا اور اس کو نیچے دباتا۔ اور نیچے سے کرہ ہوا کا دباؤ جو کنوے کے پانی کی سطح پر پڑتا ہے اس پسٹن کو دباتا۔ پس پسٹن کو نیچے کے طرف دو قوتیں دباؤ ہوتی ہیں ایک تو کرہ ہوا کا دباؤ جو اس پانی کے سطح پر پڑتا ہے جو پسٹن کے اوپر واقع ہے دوسرے پانی کے ستون کا بوجھ جو پسٹن کے اوپر ہوتا ہے اور دوسرے پسٹن کو کرہ ہوا کا وہ دباؤ اور ڈھکیلتا ہے جو کنوے کے پانی کے سطح پر پڑتا ہے اور بذریعہ اس پانی کے ستون کے پسٹن کے تلے تک پہنچتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے درمیان ہوا ہوا ہے۔ اور یہ ہوا کا دباؤ جو پسٹن کے تلے پر نیچے کے طرف سے پڑتا ہے اور پسٹن کو اوپر اٹھاتا ہے اس کرہ ہوا کے دباؤ کو توڑتا ہے جو اس پانی کے سطح پر پڑتا ہے جو پسٹن کے اوپر ہوا ہے اور پسٹن کو اوپر سے

دہاتا ہی۔ پس اسپن کو نیچے دہانے والی قوت صرف اوہی پانی کی باقی رہے جو اوپر بہرا ہوا ہے۔

۳۳ پس اوپر کے بیان سے ظاہر ہوتا ہے کہ پمپ پانی سے پانی بہرنے کے لئے اس قدر قوت دینا چاہئے جو اس تمام پانی کے بوجھ کے برابر ہو جو نل میں بہرا ہوا ہے اور یہ کہ گرہ ہوا کا دباؤ پانی بہرنے یا پانی چڑھانے کی قوت کو کس طرح کی کچھ مدد نہیں دیتا ہے۔

۳۴ چونکہ پمپ کی حرکت پانی چڑھانے میں ٹھیر ٹھیر کرتی ہے اس واسطے وہ دہار پانی کی جو ٹونٹی کی راہ سے نکلتی ہے وہ بھی ضرور کڑک کر بے ترتیب طور سے نکلے گی اگر کوئی تدبیر اس بے انتظامی کے دفع کرنے کی جاوے گی۔ پمپ کی چوٹی پر ایک چھوٹا حوض اس بے انتظامی کے دفع کرنے کے لئے اس طور کا تیار کر سکتے ہیں جو شکل نشان ۱۳ سے ظاہر ہے۔

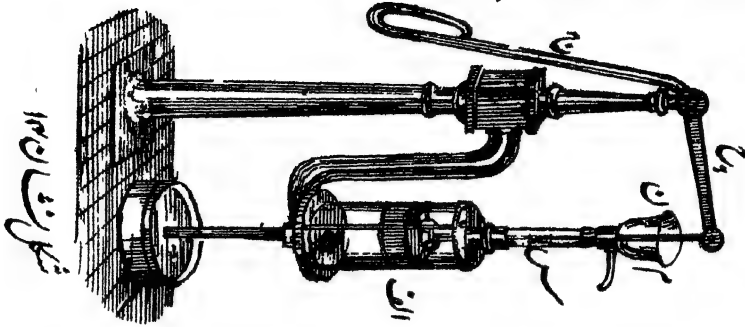
اگر پمپ کو مثلث مثلاً اس طرح حرکت دین کہ پانی ایک معین عرصہ میں اس قدر زیادہ کنوے سے اوپر چڑھے جو مقدار میں اس پانی سے زیادہ ہو جو ٹونٹی سے نکلتا ہے تو یہ پانی ٹونٹی کے اوپر نل کے پیسے میں ضرور جمع ہوتا جاوے گا اس واسطے م ن حوض پانی سے بہر جاوے گا۔ اور اس حوض میں پانی بہر تار ہیسا بیان تک کہ اس پانی کی سطح بلند ہو جاوے گی اور یہ پانی ٹونٹی کی دہار پر ایک دباؤ ڈالے گا اور دہار میں اس قدر تیزی یا زور پیدا کرے گا جو اس زور کے برابر ہو گا جو اس پانی میں ہے جو بذریعہ پمپ کے کنوے سے اوپر چڑھایا جاتا ہے۔ اس واسطے حوض کے پانی کی سطح زیادہ بلند ہونے سے موقوف ہوگی۔ لیکن جب اسپن اوپر حرکت کرتا ہے تو حوض کے پانی کی سطح میں ایک خفیف تیز رفتاری

واقع ہوتا ہے کیونکہ جب سپٹن پہنچے جاتا ہے تو حوض کا پانی ٹوٹنٹی کی راہ سے نکلتا رہتا ہے اور اس عرصہ میں پانی کنوئیں سے اوپر نہیں آتا ہے اور اس کا نتیجہ یہ پیدا ہوتا ہے کہ حوض کے پانی کی سطح میں ایک کمی واقع ہوتی ہے۔ اور جب سپٹن اوپر آتا ہے تو پانی اپنی اوپر چڑھتا ہے اور حوض کے پانی کی مقدار نسبت اسکے کہ وہ ٹوٹنٹی سے نکلے زیادہ ہو جاتی ہے۔ اور اس کا نتیجہ یہ ہوتا ہے کہ حوض کے پانی کی سطح بلند ہو جاتی ہے اور اس طرح حوض کے پانی کی سطح سپٹن کے ساتھ کم و زیادہ ہوا کرتی ہے۔ لیکن اگر نسبت پمپ کے اندازہ کے حوض کا طول و عرض اور عمق بڑا ہو تو یہ اختلاف پانی کی سطح میں کم ہوگا کیونکہ وہ مقدار پانی کی جو پیسے کے ایک حصہ میں بہری ہوئی ہے اور جو اس پانی کے برابر ہے جسکو سپٹن ایک مرتبہ میں پہنچاتا ہے بہت تھوڑا تغیر پانی کی سطح پر پیدا کریگی۔ اور پانی اس موری کی راہ سے برابر نکلا کریگا۔

۳۵ شکل نشان بہ: مندرجہ ذیل سے اس قسم کے پمپ کی حرکت تباہی سمجھ میں آتی ہے۔ اور یہ شکل سیکشن پمپ کی ہے جو اکثر بروقت لمپکو دینے کے شاگردوں کے سمجھانے کے لئے کارآمد ہوتا ہے۔ چ چ پمپ بیٹل یعنی پیچ چلانے کا ہاتھ ہے جو سپٹن راڈ الف لینے اس سلاح کو جو سپٹن میں لگی ہوئی ہے اوپر پہنچے اوٹھاتا ہے۔ اور پمپ بیرل یا پانی چڑھانے کا نل شیشہ کا بنا ہوا ہے جس میں سے سپٹن دیکھا جاسکتا ہے۔ اور اس میں ایک ویلو ہے۔

۳۶ اور اس آلہ میں دوسرے جزاؤں میں جزوں کے مطابق ہیں جو شکل نشان سو ظاہر ہیں ایک اور دوسرے وضع پانی چڑھانے کے نل کی ہے جسکو فورسنگ پمپ کہتے ہیں

یہ نل بہت مروج ہے اور اس کے استعمال میں بہت فائدے ہیں۔ یہ الہ شکل نشان
۱۵ مندرجہ ذیل سے ظاہر ہوتا ہے۔



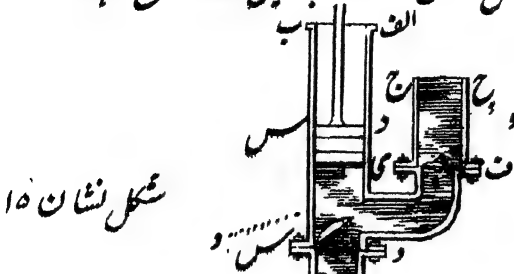
سیکشن پائپ سے پانی سیرج کا فعل سے جو سیکشن پائپ میں ہے۔ لیکن اس کا
پسٹن اس و ایک ٹھوس لٹو ہے جس میں دیلو نہیں ہے

۳۷ فورسنگ پائپ چرچ اپنے بنیادی ف کے اوپر ایک دیلو
ہو وہ رکھتا ہے جو اوپر کے جانب کہلاتا ہے۔ جب پسٹن اس و کو اوپر اٹھاتی ہیں
تو دیلو و کھلتا ہے اور پانی سیکشن پائپ سے پائپ بیرل میں جاتا ہے اور جب
پسٹن اس و کو نیچے دباتے ہیں تو دیلو و بند ہو جاتا ہے اور پانی پسٹن کے دباؤ
و دیلو و د، مین زور سے گزر کر فورسنگ پائپ میں اوپر چڑھتا ہے۔ اس طرح سے
جب تک یہ پانی چڑھانے کا اہل چلا کرتا ہے تب تک پسٹن کو اوپر حرکت دینے سے
پانی سیکشن پائپ میں سے پائپ بیرل میں جاتا ہے اور اس کو نیچے حرکت دینے سے
پائپ بیرل میں سے فورسنگ پائپ میں جاتا ہے۔

۳۸ اس غرض سے کہ فورسنگ پائپ میں سے متواتر پانی
نکلتا رہے ایک ظرف ہوا می (یہ وہ ظرف ہے جس میں ہوا ہری ہوتی ہے)

اکثر فورسنگ پائپ پر لگا دیتے ہیں۔ اس سے فورسنگ پائپ کی دھن میں عین ظرف

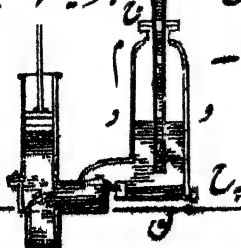
ہو اسی بھی لگایا جاتا ہے شکل نشان ۱۴ مندرجہ ذیل سے واضح ہے۔

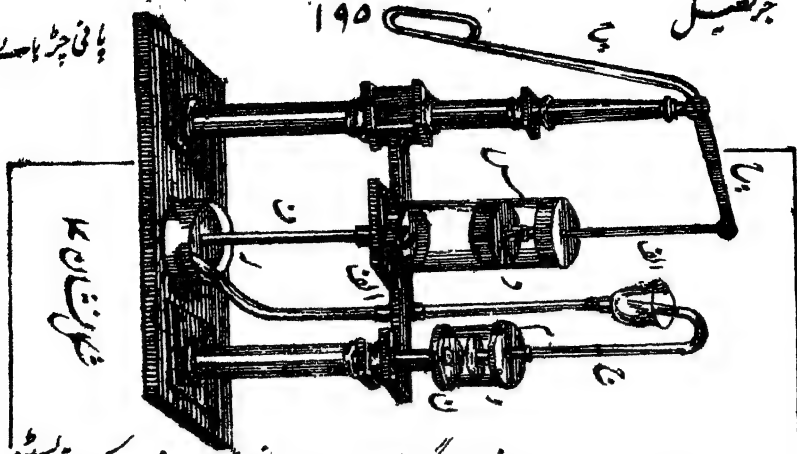


۳۹ جب پستون کو نیچے حرکت دیتے ہیں تو پانی ویلو درہ میں ہو کر اوس طرف میں جاتا ہے جو چاروں طرف سے بند ہوتا ہے اور جس میں ہوا بہری ہوئی ہونی ہے اور فورس پائپ یا نل ج چ اس طرف میں اوتا آ جاتا ہے اور اس طرف کے تلے میں ختم ہوتا ہے پانی زور کما کر اس طرف میں بند ہوتا ہے اور سطح درہ درہ تک چڑھ جاتا ہے اور جو ہوا اس پانی کی سطح پر ہوتی ہے وہ دبی ہے۔ اور جب یہ پانی لوٹنے سے بذریعہ ویلو درہ کے جو بند ہو جاتا ہے محفوظ رہتا ہے تو ہوا کا دباؤ جو اس طرف میں ہوا ہے اور پستون پر ہوتا ہے اور یہ ہوا کا دباؤ پانی کو زور دیتا ہے جو نل ج چ میں ہو کر اوتا چڑھتا ہے اور وہاں سے متواتر ایک لگاتار دھار میں بہتا رہتا ہے۔

۴۰ فورسنگ پمپ سے اپنے طرف ہوا می کے جو عالم چڑھ کے واسطے تیار کیا جاتا ہے شکل نشان ۱۵ سے واضح ہے۔ اس جگہ اس کے تمام اجزاء کو ادھنیں حرفوں سے ظاہر کیا ہے جن سے کہ شکل نشان ۱۵ اور ۱۶ میں ظاہر کیا تھا۔

شکل نشان ۱۶





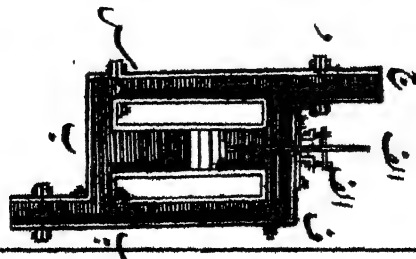
۴۱ جن فورسنگ پمپوں میں پانی بڑے زور کے ساتھ پمپ
کو دیا جاتا ہے اور ان میں بہت ضروری ہے کہ پمپ پیرل کے ساتھ بخوبی ملکر
رکڑا کہنا تاہو حرکت کرے۔ یہ ترکیب ایک عمدہ پمپ کی وجہ سے ہو سکتی ہے
جو پ شکل نشان ۱۸ سے ظاہر ہے۔ یہ پمپ ایک چمڑے کے پٹے الف
ب میں ہو کر حرکت کرتا ہے۔ اور یہ پٹا چمڑے کا پمپ کے ٹیک مناسب
بنایا جاتا ہے۔ یہ پمپ اور اس پٹے سے خوب چسپاں رہتا ہے اور ذرا ہی
سائنس نہیں ہوتی ہے کہ پانی جاوے یا ہوا جاوے۔ اور اس میں جری
یا تیل لگایا جاتا ہے جسکی وجہ سے وہ پہلتا ہوا حرکت کرتا ہے۔ جب یہ
پمپ اوپر اڑھتا ہے تو وہ جگہ جگہ وہ چوڑا ہوتا ہے پانی سے ہر جاتی ہے
اور یہ پانی ویلو دو میں ہو کر فورسنگ پمپ میں جاتا ہے۔

۴۲ اگر ہم اس فورسنگ پمپ کو بنو دیکیہ میں جو شکل
نشان ۱۷ سے ظاہر ہے تو ہم کو معلوم ہو گا کہ وہ اصول جنرل پمپ بننے
اور حرکت کرتا ہے نہایت صاف صاف ہیں۔ جب پمپ اوپر اڑھتا ہے
تو وہ سیکشن پمپ میں سے پانی کو کھینچ کر پمپ پیرل یعنی نل میں اس کے
لیجا جاتا ہے اور جب پمپ حرکت کرتا ہے تو پمپ پیرل میں پانی کو فورس
پمپ میں ڈکھاتا ہے۔



شکل نشان ۱۸

۴۳ اس جگہ پمپن ٹوس ہے اور اوسین کو می دیلو نہیں ہے
اس مقام پر اس بات کا کو می سبب معلوم نہیں ہوتا ہے کہ کیون پمپن کے اوپر کی
سطح پانی کے اڈھانے میں کام نہیں دیتی ہے جیسا کہ اسکے نیچے کی سطح کام
دیتی ہے۔ چاہئے یہ تھا کہ جیسے پمپن کے نیچے کی سطح پانی کو سیکشن پمپ
سے کینجی ہے اویسی طرح سے اسکے اوپر سطح پانی کو فورس پمپ میں
ڈھکیلتی۔ مایون کہو کہ جب پمپن نیچے اوترتا تو چاہئے تھا کہ جیسا اسکے
نیچے کی سطح پانی کو فورس پمپ میں ڈھکیلتی ہے اویسی طرح سے اوسکی
سطح ہی پانی کو سیکشن پمپ میں سے کینجی۔ اس تدبیر کو عمل میں لگانے کے
لئے صرف یہ ضرور ہے کہ پمپن کے بیلن کی چوٹی کو بندر کپین اور پمپن کی
سلاخ غوب چپان ایک سوراخ میں ہو کر حرکت کرے اور پمپن کی چوٹی
یا سر فورس پمپ اور سیکشن پمپ اور کنوے کے تہ میں برابر پہنچے۔
۴۴ تدبیر مذکورہ بالا کا عمل شکل نشان ۱۹ سے بخوبی ظاہر ہے۔



شکل نشان ۱۹

۴۵ جب پسٹن کو اوپر کھینچتے ہیں تو سیکشن ویلورف، کھلیا تاہے اور پانی کھینچ کر پمپ بیرل میں جو پسٹن کے نیچے ہے پہر جاتا ہے اور جب پسٹن کو نیچے دھکتے ہیں تو وہی سیکشن ویلورف بند ہو جاتا ہے اور پسٹن کا زور پانی پر پڑنے سے جو اوپر کے نیچے پہرا ہوا ہے ویلوج کھلیا تاہے اور پانی فورس پائپ سچ میں چہر تاہے۔ اور جب پسٹن کو نیچے دباتے ہیں تو پانی سیکشن ویلورف میں ہی ہو کر گزرتا ہے اور اوس نل میں جاتا ہو جو پسٹن کے اوپر واقع ہے۔ اور جب پسٹن کو اوپر کھینچتے ہیں تو پانی اوپر کو دباتا ہے اور سیکشن ویلورف کو بند کرتا ہے اور ویلورف دگو کہوتا ہے اور فورس پائپ میں بزور چہر تاہے۔ اس تدبیر سے متواتر پانی فورس پائپ پمپ بیرل سے جاتا رہتا ہے اور کومی برج واقع ہین ہوتا ہے اور سیطرح سے پمپ بیرل میں برابر پانی سیکشن پائپ سے آتا رہتا ہے۔ اگر غور کریں تو معلوم ہوگا کہ ”سی“ یا ”ف“ دونوں ویلورف میں سے ایک کھلا رہتا ہو۔ جب پسٹن نیچے جاتا ہے تو ویلورف کھلیا تاہے اور ویلورف ”ف“ بند ہو جاتا ہو اور جب وہ پسٹن اوپر جاتا ہے تو ویلورف ”سی“ بند ہو جاتا ہے اور ویلورف ”ف“ کھلیا تاہے۔ سو اسطے ایک متواتر دھار ایک نہ ایک ویلورف میں جو کہ برابر پمپ بیرل میں جاری رہتی ہے۔ اسطرح سے خواہ پسٹن کو اوپر اوٹھائیں یا نیچے دبائیں ”ج“ او ”د“ ویلورف میں سے ایک ضرور کھلیا یگا۔

۴۶ جن سادے پمپوں سے باغ و مین پانی دیا جاتا ہے وہ اس شکل سے ظاہر ہیں جو اس پانی چڑھانے کے رسالہ کے شروع میں مندرج ہے۔ یہ آگہ ایکہرا یا دوہرا فورس پمپ ہوتا ہے جس میں سے ایک پانی کا فوارہ نکلتا ہو

اور آب پاشی کا کام دیتا ہے۔

۴۷ » فائیر اینجن « یا آگ بجھانے کا آلہ ایک دوہرا فورسنگ پمپ

ہوتا ہے جسکا ہر نل اصول مندرجہ بالا پر کام دیتا ہے۔

۴۸ اس آلہ کا عام نمونہ شکل نشان ۲۱ سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے۔

۴۹ اس آلہ میں » الف « الف » دو ٹیموس سپن بین جو یکے بعد دیگر

بچنے اور حرکت کرتے ہیں اور اس پانی کو زور سے دباتے ہیں جس اصول

متذکرہ بالا اونکے دو تون نلون یا پیپوں میں پہنچتا ہے اور پھر یہ پانی زور سے

ایک ہوا می ٹرف » سی « میں جاتا ہے۔ پھر اس پانی کو وہ ہوا جو ٹرف مذکور میں

بہری ہوئی ہے دباتی ہے اور یہ پانی زور سے بذریعہ فورس پمپ » د «

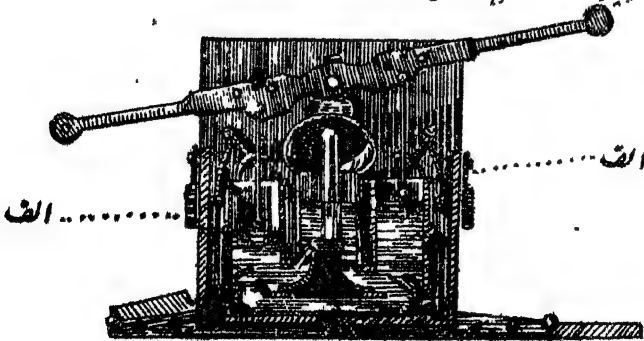
ایک بڑے لبنے چمڑے کے سوئڈ سے نل میں جاتا ہے اور اس نل کے

سرے پر ایک بڑا فوارہ لگایا جاتا ہے۔ آگ بجھانے والے اس چمڑے کے

نل کو اس مکان کے پاس لیجاتے ہیں۔ جس میں آگ لگی ہوتی ہے اور اس کو

ذریعہ سے پانی کو بڑے بلند سی ٹک چڑھایا جاکے جلتی ہوئی آگ پر پانی چھڑکتے

اور اس تدبیر سے آگ بجھ جاتی ہے۔ فقط



شکل نشان ۲۱

رابطہ محبت حسین

ادب

باقی مقاله گذشته اسباب حقیقه سعاد و شقامی انسان

میل انتقاد آثار و اعمال ارباب صنایع و اصحاب اجترافات و حُب خُرده گیری در تألیفات و تصنیفات و افکار و خطب مُکَلَّم و علما و خداوندان دانش عجیبه میلست و غریبه خواهش است که مَبْنِیج کون در افراد انسانیه نهاده است - و فائده این میل و نمره این خواهش در ترقیات از سعی هزار بار مُرَّتبی شفیق و از کوشش هزار بار مُعَلِّم دل سوز بیشتر است - و اگر این میل در افراد این نوع نباشد تا بُل و تا سَخ و اِبْهال و تهاوُن انسانها را فرا گرفته عُمُول صافیه و قرائح ذکیه ایشان از خطه نقص و حسیض ناتمامی هیچ گاه به باوج کمالات و ذَرَّوَه فضائل عریج و صُعُود نمیکرد - و آثار عظیمه و نتائج جلیله خرد و دانش ایشان صورت هستی نیک گرفت - و این صنایع بدیعه و حَرَف انیق و علوم دقیق به عالم شهود جلوه گر نمشد - و غالب قوای مقدسه انسانها که مخازن اسرار و حکم الهیه است در نهان خانه کُمُون باطل و باطل مانده بلا اثر و بے فائده میگردد - پس این میل انتقاد و این خواهش خُرده گیری دعوت میکند انسانها را به تحقیق و تدقیق و ایشانرا برین میدارد که در صنایع و حَرَف و علوم و معارف تَعَمُّق و تَدَبُّر نمایند و تا بُل و تهاوُن نورزند و بودن این میل در افراد بشریه برین دلالت میکند که کمالات انسانیه را نهایتی نیست و قدرت بنی آدم را اندازه نایب باشد - و هر اثری که از انسان سرزند اگر چه در نهایت حُسن و غایت اِثقان و احکام بوده باشد باز نظر بقوا فعاله نیکه در گذشته شده است خالی از نقص و عیب و ناتمامی نخواهد بود - و سَوَر استعمال این میل نیست که دارای آن بواسطه حسد که از آثار حسد نفسان

آنقدر خواهش انتقاد را قوت بدهد و حُب خرد و گیر برادران پای برساند که از سرعت حرکت در عیب جوئی فرصت نظر بهمی رسد و او را دوست یاب نگردد - و بجز عیب و نقص چیز دیگری در آنجا حُسن ارباب دانش و بینش بدیده غبار آلود حدش نیاید - و اگر فساد این میل در قومی عمومی گردد البته فتور بهمت آن قوم را فرا گرفته افکار را و آثار عظیمه و کارهای شُرف از ایشان ظهور نخواهد نمود - چونکه غایت مصلحتی و مطلوب اقصی و محرک اول هر کس در ارتکاب اعمال شاقه چه بدنیته بوده باشد و چه فکریه جلب تحسین و استحصال مَحَمَدات است از دیگران - و اگر مرجع و ثناء و تحسین ستایش در اعمال و افعال زائل شده بغیر از تشنّج و تقبیح اثر دیگری بر آمار انسانی مترتب نشود قوای عقلیه لا محاله از حرکت باز خواهند ماند و قوای بدنیه را و همن دستی فرا خواهد گرفت -

میل بقا اسم بعد از وفات و خواهش بپایداری نام سپس مردن انسان را برین بر میا نگیزاند که آنچه در گذشته شده است از قوت و توانائی و طاقت همسدا بلا تهاون و بدون مسأله در استحصال امر شُرفی که فوق طاقت دیگران بوده باشد بکار برود - چونکه تلبّس بحالات حیات و حُب نام آوری در زنده گانی برین میدارد که بقا نام را پس از مرگ چون نام آوری در حالت زنده گانی بدانند و بقدر توهم استدوات آن و باندازه تمیّل لذت مسامی خود را بدون سستی در کتاب اسباب آن بکار برد - و بدون این میل در انسان برین دلالت میکند که این نوع در بقا و محال سعادت خود محتاج است با موری بسیار و دشوار و افعالی بسیار شاقی که هرگز بر آنها قادر و توان نخواهد شد مگر بدین گونه سببی فعال باشد میوثر که خواهش بقا نام بوده باشد پس از مرگ - و اگر میل بقا اسم در بعضی

از نفوس کیره شکن نمی شد از کجای این اختراعات مجیه و این صنایع غریبه و این علوم حکیمه
عالیه و این فنون ریاضیه و دقیقه نیکه با خارق عادات سر مبارات و مجارات دار و این
نوع را دست یاب می شد و این عالم بدید را که هر کس به نوعی از آن بهره در دست
از کجا استحصال می نمود - و اگر کسی بظرف بصیرت خور کند بر و ظاهر خواهد شد که ترقیات
و تنزلات اُمم بر حسب قوت و ضعف این میل است در احاد آنها - و سوار استمال
این میل نیست که شخصی بخوابد چون (چنگیز خان) بسبب ریختن خون بیگانهها از نفوس
مقدسّه انسانیّه اسمی در عالم بگذارد و البته این گونه اسم گذاشتن همیشه بالعینها
و نفرینها مقرون خواهد بود - و یا آنکه بخوابد چون آن احسن یونانی که در شب تولد
اسکندر معبد زهر را آتش زد ابقار نامی کند و اسم خود را تا ابد قرین خستد یا
و قهقهه های ساسعین و قارین نماید - و این نوع ابقار نام را البته هیچ گونه لذتی
و مسترتی نه بوده باشد بلی ابقار نام را آنوقت لذت خواهد بود که انسان مصدر
امر سترگی گردد که در منفعت عموم خلق بوده باشد - و چنان گمان نشود که
اشخاصیکه عاشیه بے برعاشیه فلانیه نوشته اند و یا آنکه دیاجه آن عاشیه را
شرح کرده اند و یا آنکه در زاویه خاموشی نشسته در نزد مغفلین کسب شهرتی نموده اند
از جمله اصحاب نفوس کیره که میباشند که بل جُده کرده نامهای خود را
درین عالم باقی گذاشته اند - بلکه باید دانست که بقا و نامهای این گونه اشخاص
در لوح عالم مثل بقا و نام (عبید زاکانی) و (ملا و پیازه) و مثل بقا و اسم (امیر)
مهر است - و انسان عاقل را شاید که باین گونه بقا و نام خرسند گردد -

میل آزادی در افکار و حُب حریت و افعال - باقی آئینده

بقیہ مضمون ماخذ العلوم

چوتھا مقدمہ مسلمانوں کے تواریخ میں اور حدیثوں میں ہے کہ حضرت آدم علیہ السلام اور اس کے ذریعہ کی زبان طوفان کے قبل تک سریانی تھی شیعوں کے حدیث میں ہے کہ حضرت نوح و حضرت صالح و حضرت ہود و حضرت لوط و حضرت شعیب پدران حضرت موسیٰ و حضرت خاتم پیغمبران علیہم السلام کی زبان عربی تھی لیکن لغتوں میں لکھتے ہیں کہ حضرت نوح و حضرت ہود و حضرت لوط علیہم السلام کے نام عجمیہ ہیں یعنی عربی نہیں میرے سمجھ میں نہیں آتا اور ناموں کے وزن اور شذات سب عربی ہیں تو عجم کیوں ہونے لگے اور یہ کہ شہر بابل کے بنائے میں فلیح بن جبر کے وقت میں خلل پڑا اور زبانیں اونکی بدل گئیں میں یہ سمجھتا ہوں کہ وہ سب باب و بان سے متفرق ہوئے تینوں بزرگوں کی اولاد کو تین زبانیں کہ جو اصلی تھیں ملی پہلے زبان کہ بنا اس کے حروف مفردہ پر ہے اور بمنزلہ ابجد کے ہے اور حوام کے واسطے ہی اور جتنی زبانیں اس کے قاعدوں کے تحت ہیں ہیں اسکا نام میں نے فارسی رکھا ہے دوسری زبان کہ بنا اسکی دوحرفی پر ہے اور جتنی زبانیں اس کے قاعدہ کے تحت ہیں میں اسکا نام میں نے ترکی رکھا ہے تیسری زبان کہ غالب بنا اسکی برعایت صنعت قلب سہ حرفی پر ہے اور جتنی زبانیں اس کے قاعدہ کے تحت ہیں میں اسکا نام میں نے عربی رکھا ہے اور ایک حرف تنہا زبان سے نہ نکل سکیا جب تک دوسرے حرف سے ملایا جاوے اسکی واسطے خاصہ الف دوا دیا ہے اگرچہ ان تینوں حرفوں کے اور معنی بھی ہیں اور دوحرفے اور تیسرے معنی حاصل کر سکتے واسطے اور حرفوں سے بھی نکال سکتے ہیں اور فارسی و ترکی میں فقط لفظ کی تفہیم کے واسطے بہت حرف

ملائے جاتے ہیں اور حرف نسبت اور نسبت در نسبت اندون میں خصوصاً فارسی میں بہت ہیں اور عربی میں حرف کے بڑھنے سے معنی بڑھ جاتے ہیں جیسے تینوں زبانیں الہام سے حضرت آدم علیہ السلام اور اون کے بعد کے پیغمبروں کو عطا ہوئے ہیں یعنی کلیت و جنسیت و نوعیت و صنفیت کے واسطے جیسے انسان یا آدمی نوعیت پر دلالت کرتا ہے اور اسکے سب فردین ابتداء خلقت سے آخر تک ہے اور جتنے اسماء و اعلام و اسماء اصوات و اصطلاحات کے الفاظ ہیں لوگوں کے بنائے ہوئے ہیں اور بنتے جاتے ہیں اصل زبان سے کچھ علاقہ نہیں رکھتے ایرانی کا لقب حضرت ابراہیم علیہ السلام پر پڑا جب سے اونکو حکم ہوا صحرا گردی و دشت نوردی کا اس واسطے کہ اسکے منہ نیش سفر کے ہیں اور یہ کہ مذہبی کے عبور کرنے سے اونکا لقب عبری ہوا اور یہ گویا وہ زبان بسبب کثرت سفر اور لوگوں کے اختلاط سے پیدا ہوئی جیسے اردو زبان مثلاً اب وہ زبان صرف آسانی کی کتابوں میں ہے کسی قوم کی بول چال میں نہیں ہے اور آسانی کی کتابوں کے محاورے میں بھی آپس میں بڑا اختلاف تو رات سے لیکے ملاخیابی کے رسالے تک کہ اکتیس کتاب ہی ایک دیر اور محاورہ نہیں پانچواں مقدمہ حضرت سام کی اولاد میں بھی بڑے بڑے بت پرست اور سرکش گذرے ہیں یہاں تک کہ بعض اونکے سلاطین اپنے تئیں خدا کہتے اور کہلو اتے تھے لیکن یہ بات تو میں جنگو کچھ جاہ و منصب ہی اون میں بھی پاتا ہوں کہ اپنے واسطے سامان بزرگی و القاب و نصب نامے بزرگی کے تیار کرنے لگتے ہیں خصوصاً بڑے بڑے حکام کا تو کچھ کہنا ہی نہیں چین کے مانا رسی پادشاہ اپنے تئیں چاند کی اولاد جانتے ہیں میں یہ سمجھتا ہوں کہ کوئی شخص

اونہیں ادسکا نام آئی دغدی ہوگا ترکی میں آئی چاند کو کہتے ہیں اور دغدی یعنی
 زاد یعنی ماہ زادہ یہ نام ترکوں کا ہوتا ہے خوشامیون نے اسکو حقیقت پر ادیا
 اسطر سے تاتار اور منغل کی بڑی مارن سے ایک بی بی الانقوا نام تھی اسنے اوس
 بڑہ کے ظاہر کیا کہ میں سورج سے عالم ہوں اور سورج سی لڑکی جی اوسی لڑکی کی
 حریت سی تاتاریہ و مغولیہ ہیں اور مغولیہ کی ذریت سی سلاطین تیموریہ ہیں جنہوں نے
 کئی سو برس ہندوستان کی سلطنت کی اذکو علم میں سوئیکے تارسی بہ شہر فارسی
 لکھا ہوا تھا اے ازان بلند بود قدر آستانہ ماہ کہ آفتاب قدم می ہند بجانہ ماہ
 عالمگیر اور نگ زیب نے کہ پڑھا لکھا تھا اوس بدعت کو موقوف کیا اون کشر
 قوم کے نام یہ ہیں عاد و ثمود و جرہم اولی۔ قوم عاد سے عمالقہ ہیں اور فراعنہ مصر
 قوم عمالقہ سے اور کنعان ان سیکو عرب بایدہ بھی کہتے ہیں یعنی اذکی مفصلی خبریں
 اور آثار کچھ باقی نہیں ہیں۔ کنعانی کو لکھا ہی کہ کنعان بن سام کی اولاد سے
 ہیں اور کنعانیوں کی زبان مشابہ عربی زبان کے تھی۔ اور کنعان کے
 ملک کو فینیقیہ یا فونیقیہ اور غور بھی کہتے ہیں اور یہ کہ کنعان بیٹا حضرت حام کا
 زمین کی تقسیم کے مخالف ہی اس واسطے کہ حام کی اولاد کو افریقیہ ملا اگرچہ ان
 قوموں کی خبر مفصلی معلوم نہیں لیکن مجلی خبر اوسی زمانے کے اشعار میں عربی
 کے اب تک موجود ہیں اور عرب اپنے تاریخوں کو اشعار میں لکھتے تھے اور ان
 میں درج کرتے تھے خصوصاً لڑائیوں کے دنوں کو وہ اسن فن میں
 اور بھی کئی فنون میں ضرب المثل ہیں حافظہ اوں کا مشہور ہی اور بڑی دلیل
 اذن قوموں کے ہونیکے یہ ہی کہ اونکا احوال اجالی مستر آن مجید میں مذکور
 اور قرآن مجید میں انہیں قوموں کا احوال مذکور ہی ہو خوب جانتے

فہرست مضامین

مضمون	نام مضمون نگار یا مولف	صفحہ
ادب		
بقیہ مضمون ماخذ علوم	مولوی کرامت علی صاحب	۲۰۵
معدن -		
کروشن آبل یا مٹی کے تیل کے کنو -	محبت حسین	۲۱۱
حفظ صحت -		
آٹکھون کی بنیادی قایم رکھنے کی تربیت	ایضاً	۲۱۸
فلسفہ -		
فلسفہ وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد -	مولوی جمال الدین صاحب	۲۲۱
زراعت -		
بقیہ مضمون زراعت -	مولوی وحید الزمان صاحب	۲۲۸
نبات -		
حسین		۲۳۲
ایضاً		۲۳۳
علمی		۲۳۵

رسالہ حافظ صحت

(۱) یہ رسالہ عرصہ سے ہر مہینہ کے ۱۵ و ۲۰ کو نکلتا ہے (۲) اس میں حفظ صحت کے لئے خوراک پوشاک خواب و بیداری اور کثیر الوقوع امراض کے خاص علامات و طریق تشخيص و علاج و تجربہ ہامی انگریزی و یونانی اور ان تدابیر کا ذکر جو حسب تغیر موسم بطور علاج فقط ما تقدم عمل میں لائے سے بیماری ٹک سکتی ہے درج ہوئے ہیں۔ (۳) جناب لفٹنٹ گورنر پنجاب و سسرٹسی کمشنر و دار کٹر و ڈیپل فکالٹی و چیف کمشنر میڈیکل و راجہ صاحب جو دھپور و کپور تھلہ و نواب بہادر پور معادن ہیں۔ (۴) قیمت ہر نسخہ محصول سالنام کے لئے روپے سے عین مقرر ہیں۔ رسالہ داغ آتشک رسالہ تیانہ

المشتہ

حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما ہتم رسالہ حافظ صحت لاہور موجی دروازہ

اشتہار

مغرب !!!

ادویہ مندجہ ذیل شرطاً حاصل صحت با داسی نقد قیمت لاہور موجی دروازہ میں دار الشفا حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک ہتم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہیں۔

۱۔ روغن داغ سستی و باریکی و کچی مخلوق پیچہ، اگر رگ پٹے کمزور ہو گئے ہوں تو اسکی چند روز مالش سے حالت اصلی پر آتی ہے۔

۲۔ ادویہ جد سوزاک و فصرہ کو جو سالہامی۔

۳۔ شربت داغ نامردی و رقت منی و جراثیم

و کمزوری اعصاب و چشم و درد کمر و تارکی چشم و

داسام خواجہ شربت کثرت جماع و اغلام و جلوت

بیماریا و سستی و غلغلہ بدن و ایسی بعض بیماریا

۴۔

لہ صد روپیہ

بہار

ری

پانچ

۵۔

۴۔ تر باقی مایوسین یہ دوا کئی جگہ نصف چائول خوراک بھی نامرومی و سرعت انزال و تسکین و صیق النفس کہا تھی ترومہ و دروہ تفتیقہ عرق النسا و جع مفاسل و جلدی کہنہ امراض اور برائے زخم خنازیر نامور و دور ہوتے ہیں جنکو دودھ و روغن زرد نہ مفہم ہوتا ہے اس سے اچھی طور پر مفہم کر سکتے ہیں فی خوراک ۸ ۳۰ خوراک۔

۵۔ حب دافع ذیابیطس ان گولیوں کے کہا ہے سے بار بار آنا پیشاب کا تشنگی بند ہو جاتی ہے سلسل البول و ضعف مثانہ و پچیس و اسہال و یرینہ و پانی کے لاگ جوتا شہ آب ہوا با کثرت کار سے نظام عصبی مین بگاڑ ہوا ہو و درمیوتے ہیں ۵۔

۶۔ حب قائم مقام افیون اس سے بے ضرر و وجہ نشہ افیون و چٹہ و چوٹ ہاتے ہیں بہوک کہلاتی ہے نیند آتی ہے سستی بدن و نزلہ و زکام و ریش جو گلی مین گرتی ہو و کہا تھی و تب رعبہ دور ہوتے ہیں۔ صر روپیہ

۷۔ ہلاس اسکے سونگنے سے پڑا دل دور ہوتے ہیں مٹھا۔

۸۔ حب دافع آتشک کسی سخت آتشک ہو نہ ہو یا مودین بلا تکلیف موندہ و تہ درست جاتا رہتا ہے صر روپیہ۔

۹۔ مار اللحم یہ پہل میو جات و طیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامرومی و فرا فر شکم و لقوہ و سترخا و بالیخو لیا مرانی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہی فی بوتل مٹھا۔

ایک عرق بطور علاج حفظ ماقدم

مرض جانکاہ آتشک و سوزاک دیدہ سے بچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل عا ایک بوتل چہ مینے کے واسطے کافی ہے مستقل سال آدہ آنہ کے کٹ کے لئے بچنے سے معلوم ہو سکتا ہی نمبر ۱۵۰۔

رسید زراعت خریداران مسلم

نواب رفیع الدولہ بیادردام اقبالہم ۷۷

مولوی سید علی صاحب جیالوجہست ایم۔ آسی۔ دوہم لعلقدار ۷۷

مولوی محمد زکریا صاحب مددگار ناظم مردم شاری سرکار علی ۷۷

مولوی حافظ محمد عبد اللہ صاحب رکن مجلس عالیہ عدالت ۷۷

مولوی محمد عبد القادر صاحب ۷۷

مستزاید لمبی صاحب تحصیلدار اندول ضلع شوراپور ۷۷

میر کاظم علی صاحب مہتمم صفائی اندرون بلدیہ ۷۷

منشی گیا پرشاد صاحب ایم۔ اے۔ ایچی سرکار علی ۷۷

ادب

بقیہ مضمون رسالہ ماخذ علوم

خیر قرآن کا احوال جبکہ وہ لوگ نہیں جانتے تھے اوسین مذکور نہیں ہے اگر ان قوموں کا وجود ہوتا اور وہ سب احوال جیوٹا ہوتا تو وہ سب خصوصاً اعراب یعنی بادین نشین انکار کرتے مگر ادھون نے انکار نہ کر کے یہی کہا۔ کہ یہ سب تھے پیشینوں کے ہیں اور ان کے نام بھی سب عربی ہیں دیکھو لغتوں کی کتابوں کو اور مشتقات سب دریافت کر دو اگر ایک قوم کا احوال دوسری قوم نہ جائے تو اس سے یہ لازم نہیں آتا کہ اوس قوم کا وجود ہے یا ان کا احوال سب اصل ہی جنہوں نے کہا ہے کہ عرب سب حضرت اسمعیل بن حضرت ابراہیم علیہ السلام کے اولاد ہیں محض بے دلیل ہی عرب حضرت اسمعیل علیہ السلام کو ابو الفصاحت کہتے تھے یعنی فصاحت کا باپ اور ایسا ہی ہے کہ اب تک حجازیوں کی زبان فصاحت میں سب عرب کی زبان سے ممتاز ہی اور ان کی بیٹی قیدار کو ابو العرب کہتے ہیں کہ وہ عرب کے مرئی تھے باپ کے مانند اس معنی سے کہ سب عرب ان کی اولاد ہیں بنی اسمعیل کو عرب بتعرب کہتے ہیں یعنی عرب میں داخل ہونے اور پھیلنے اسکے عبرانی تھے حضرت اسمعیل نے حریم ثانی کے قبیلہ کی بیٹی سے شادی کی ہو گئی تھی کہ مصری عورت سے بھی شادی کی ہو جیسے توریت میں ہے بنی اسمعیل کی بزرگی ثابت ہیں بلکہ ان کے سب سے سارے عرب کو بھی بزرگیان حاصل ہوئیں دیکھو حضرت موسیٰ علیہ السلام مدت تک ان کے صحرا میں رہے باوجودیکہ سب اپنے بہائیوں سے لڑے جیسے بنی عمون و بنی مواب انبار حضرت لوط علیہ السلام اور بنی قنظورہ کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کے صلب سے تھے اور بنی عیصہ کہ عیصہ

حضرت یعقوب علیہ السلام کے بڑے بہائی تھے اور توام پیدا ہوئے تھے سب لڑکے
 مگر عرب بنی اسمعیل سے نہیں لڑے اسطرح سے کوئی پیغمبر یا بادشاہ بنی اسرائیل کا
 عرب بنی اسمعیل سے نہیں لڑا اقتباس سے صاف ادنیٰ بزرگی ثابت ہی ہے بڑی دلیل ہے
 حقیقت اسلام پر اور یہاں عرب سے سوامی علاقہ و فراعنہ و کنانیوں کے مراد جو
 چھٹا مقدمہ سوستان و کنعان کے ملک بین علاقہ اور کنعانی اور دوسرے
 دوسرے قوم اور قبیلہ عرب ضجاعمہ کہ عرب سلیم قوم قضاہ بن مالک بن سبا یا بن مالک
 بن عمرو بن مرہ بن زید بن مالک بن حمیر بن سبا سی تھے اور میں سے جا کے وہاں
 بسے تھے وہاں بستین تھیں بنی اسرائیل نے جب اون ملکوں میں چڑھائی کی
 سواری و کنعانی جو اہل علم و فضل و قوی تھے اپنے ملکوں کو چھوڑ یونان کے ملک
 میں جا بسے جو لڑے مارے گئے جو رہ گئے بنی اسرائیل کے جزیہ گزار ہوئے عرب
 ضجاعمہ شام بنی اسرائیل کے مددگار تھے وہیں رہی اور ریاست کرتے تھے تابع بین
 بنی اسرائیل اور دوسرے بادشاہوں کے جبکہ بنی اسرائیل کا زور کم ہو گیا تب بھی
 تھے بعد اسکے چھ سو یا چار سو برس قبل ہجرت کے جبکہ سداب ملک میں کے
 جسکو ملکہ بلقیس یا حضرت سلیمان علیہ السلام نے بنایا تھا بڑی سیل سے جسکو سیل
 عرم کہتے ہیں وہ سدوٹ گئے وہاں کے رہنے والے پہاگے اوغین سے
 بنی عمرو بن مازن بن ازد بن غوث بن بنت بن مالک بن اود بن زید بن کہلان
 بن سبا تھی اونکو غسان کہتے ہیں اسواسطے کہ ایک پانی کا نام شامات میں غسان
 ہی وہ پہلے وہاں جا کے اوترے بعد اوسکے بنی سلیم سے لڑے اوسکے
 بادشاہ شاہوں کو قتل کیا اونکی جگہوں کو چھین لیا تب عرب قضاہ بن مالک اور رومیوں نے
 جو شامات میں رہتے اور حکومت کرتے تھے اونکو ماما اور قبول کیا وہ غسان

لوگ روم کی حال ڈالاجین سے ہوئے ادنین اکنیس بادشاہ گذرے ہین پہلا ادنین
 جیفہ بن عمرو بن ثلبہ بن عمرو بن مزلقیا تھا کہ بنی سلج کو مار نکالا آخر ادنکا جلد بن آہم
 بن جلد تھا کہ مسلمان ہوا خلافت میں خلیفہ ثانی بش کے بعد اسکے بہاگ گیا اور
 نصرانی ہوا ادہنوں نے چھ سو یا چار سو برس یا درمیان اسکے بادشاہی کے
 اونکے آثار سے بہت سے برکہ اور دیر ہین اوسین سے دیر حالی و دیر ایوب
 و دیر ہند و صرح غدیر و حیردبر کہ اوس کا اور دیر زخم و دیر نبوت اور بہت سے بل
 و ادرج و قطل و قمر سویدا و شاید قصر برقع کچھ کچھ اب تک موجود ہین اوس ملک کا
 مذہب بہت نکا صابی تھا وہ مذہب میں ایسا سمجھتا ہوں کہ اگلے فارسیہ نکا سا تا
 کہ ستارے اور فرشتہ نکو مانند ہین اور انکی پرستش گا ہین بھی ہین اور بہت
 عیسائیون کا مذہب اور کچھ ہودیون کا مذہب تھا قبل اسلام کے اور کچھ ہورٹے
 بت پرست تھے اوس ملک کی عربی سریانی عبرانی ہتی خواص میں بیشتر یونانی
 و کتر لاطینی ہی کچھ کچھ تھے اس واسطے کہ یونانی و لاطینی زبان اوہین حکما کی
 جو سورستان و کنعان سے گئے بنائی ہوئی ہے سا تو ان مقدمہ
 اصلی یونان کا ملک بہت وسیع ہین ہی اور بڑا زمین کو لرزہ ہوا کرتا ہے
 سیل پانی کی بہت ہولناک و بان ہوتی ہے اور بڑے بڑے پہاڑ ہین او
 آگ کا پہاڑ ہے جسے برکان یا بلکان یا دلکان کہتے ہین اب جہان کہین
 آگ کا پہاڑ ہو ہی نام ہو گیا ہی ابین سببون سے وہ ملک زمین قارہ سے
 جدا ہو گیا ہے تاہنچ ابن خلکان میں حارہملہ کے حرف میں ترجمہ میں ابوزید
 حنین کے لکھا ہے کہ یونانی اولاد سے یونان بن یافت بن نوح کے ہین
 میں کیتا ہوں اولاد اور اولاد سے ہو گا غرض ابتدا میں وہ لوگ وحشی تھے

اسباب تمدن سے کچھ واقفیت نہ کہنے تھے یہاں تک کہ شادی بیاہ بھی
 نہ جانتے تھے اڑمانی ہزار برس تخمیناً قبل ہجرت کے کچھ مسافر وہاں جا کے
 ایسے وہ بت پرست تھے اونکا رویہ وانتظام اچھا نہ تھا بعد اذ سکے مصر سے
 اور سورستان سے جبکہ حضرت موسیٰ علیہ السلام نے اون دونوں ملکوں پر
 حملہ کیا بہاگ کے وہاں گئے تب ایک گروہ یونانی سہتے جب یونانیوں پر سختی
 پڑی اور جگہ نے تنگی کی سمندر پار ہو چوڑے ایشیا جسے اناطولی بھی کہتے ہیں
 اوسکے کنارے کے جزیرے میں ایسے ققروب مصری نے دین و تزوج
 اونکو سکھلایا اور محکمہ اریو پاچہ کو قیام کیا اور بلاد ایتیکہ میں شہر آئینا بسایا پہلے
 اوسکے نام سے ققروبیا کہ مشہور تھا اور دانیوس مصری نے مملکت
 ارفوس میں فلاح کو دخل کیا اسی طرح سے اور فن دہنر سکھائے مسمی
 قدموس صوری نے اونکو انگور بونا اور عمل معدن سکھلایا حروف ہجائیہ تیرہ^{۱۳}
 یا سولہ^{۱۴} سوائے الف و واو و یا کے اور اوس سمیت سو کہ یا و نیس^{۱۵} حرف
 سکھلئے اور اون حرفوں کو یونانیوں سے رومیوں نے سیکھا اب وہ
 حرف سارے فرنگستان کے ہیں لکھنے کا دستور دہنے طرف سے بائیں طرف
 کو اور بائیں طرف سے دہنے طرف کو دونوں طور سے قدیم سے تھا قیاس
 سے بہت دور ہے اس میں کچھ شک نہیں کہ کتابت خط عربی و سریانی و عبرانی
 و فارسی و ترکی دہنے طرف سے بائیں طرف کو ہی اور ان سب زبانوں کی
 قدامت میں کچھ شک نہیں جس طرح بولنے میں پہلا حرف مقدم ہے دوسرے پر
 اسی طرح سے دہنا مقدم ہے بائیں پر سیتے میں دیکھو ہاتھ کا رخ اور سامنا اور کا
 کف دست کی طرف ہی اور یہی احوال ہے اونکا جو اوپر سے لکھ کے آتے ہیں

یا بطور اشارہ کے کہتے ہیں اگرچہ پیچھے طرف کو اونٹنے پاؤں سے چلنا ممکن ہو
لیکن ٹیک چلنا موہنہ کی طرف کا ہو اور بعض صورتیں کہنے کی تو ہو ہی نہیں سکتیں اور
حروف مفروضہ کی صورت و دلالت کوئی ہو کتا بٹ پر کتا بون کے مفروضہ ہی صورت پر
اور کوئی کشش اون حرفوں میں دھبے سے بائیں کو یا برعکس نہیں بلکہ کششیں
اوسکی پیچھے اوپر سے ان جہتوں سے میرا قیاس یہی ہے کہ بائیں سے دھبے کو
لکھنا بعد کی ایجاد ہو دیکھو عربوں کو کہ ہندو کی رسموں کو بائیں طرف کے کہنے والوں سے
لیا اب تک اوسی طور سے کہتے ہیں وہ سب پوٹانوں نے خوب اطمینان حاصل کیا
تب علموں اور صنعتوں کی طرف متوجہ ہو رہے اور بڑے مشہور ہو رہے اب تک کہ اگر
کوئی اون کے احوال کو جانے اور انکی حکمتوں اور صنعتوں کو نہ پہچانے تو بھال
گنا جاتا ہی اور انہوں نے بڑے بڑے بت بنا نہ بنا کر ہر قسم کی تصویریں بنائیں
اوس بت مانیکے کا ہنوں سے اگر کوئی آئندہ کلا احوال پوچھتا تو وہ ہم گول گول
جواب دیتے اوس جواب کو جون کے حرف سنو چ کرے جو کوئی ایک نیا کام
مفید نکالتا اور سکوندا کہتے اوسکے صورت کی پریش کرے حکیموں سے صرف
آئین بنوانے اگر اوس آئین کو پسند نہ کرے تو بدلوانے سولوں حکیم کہ پشینوں
ہی معاصر طالیں بلطی کا اوسکے آئین ناقص تھے تو کہتا اثنا بیوں کے لئے اس سے
بہتر نہیں چاہئے جب آئینوں کے بدلنے سے تھک گیا تو اون سے رخصت ہو کر
دس برس کے واسطے اوس ملک سے نکل گیا جب کسی حکیم سے غما ہوئے تو ایک
جہانے سے مار ڈالتے نام کے بنانے میں اور تعریف کرنے میں بڑے اور ستار
تھے انکی تواریخ کی کتابیں جیسے سارے جہان کے بت پرستوں کے ہوتے ہیں
غرائب سے بھرے ہیں ہر دو موخ جراتک ابرا موخ گنا جاتا ہی جسکو حکیم قینا غوث

جہنم کے سیاحت و سیر میں اور ہومیر شاعر کو سبب چوٹ کہنے کے جہنم میں بڑے خدا
 میں دیکھا اوسنے اپنی نواہج بشری میں جو سب احوال اور ملکوں کا لکھا ہی اور اوس کے
 نام تراشے ہیں شکے بقب ہوتا ہی شاید انبیاء بنی اسرائیل کے رسالوں میں جو ہومیر
 جنگ میں ہو ایسے نام اوسی کتاب سے نہیں یونانی سب اور اونکی ذریت اور اوس کے
 حکما کی ذریت سب منقرض ہو گئی کوئی اونہن سے باقی نہیں ہے یونانیوں کے بعد
 رومیوں نے نام نکالا۔ روم کا ملک روم بن ہیسو بن اسحاق بن ابراہیم
 سے آیا و ہوا شاید روم مصدر کی اولاد اور اولاد سے ہو وہ لوگ بھی بنی اسرائیل
 کی چڑ بانی سے اپنا ملک سوستان چوڑ و بان آ کے بسے یونانیوں کے بعد اونہن
 نے سلطنت کی اونکی سلطنت میں کچھ حکما خصوصاً انہا اپنے فن میں کامل ہوئے
 انہن کے زمانہ میں حضرت عیسیٰ روح اللہ علیہ السلام خدا کی قدرت سے بن باپ کے
 حضرت مریم علیہا السلام سے پیدا ہوئے اور مبعوث ہوئے لاکھوں سال تک جو آئندہ
 بہر کے مصر بانی سے دیکھا اچھا ہو گیا جس نے اونکا کپڑا صدق دل سے چھو اچھا ہو گیا
 جسکی آنکھ کا نشان تک بھی نہ بنا ہو گیا مرون کو بھی خدا کے حکم سے جلایا جسکا
 وصف خدا نے اور خاتم پیغمبران پیغمبر آخر الزماں نے کیا ہومین اوسکا وصف کیا کہ
 میری سڑی زبان و قلم سے کیا ہو سکتا ہی اون رومیوں نے اپنے شیطانی خیال سے کہ
 کہیں ہارچا پادشاہی نہ چھین لیں اونکو بہت دکھ دیا و پے پھاوت سکے ہوئے
 حضرت حار یون اور اونکو اصحاب معلی القاب کو اور اونکی مدد میں پیغمبر مبعوث ہوئی سکھائی
 اصلی عیسائی کو اتنا شہید کیا کہ اونکی خون سے ندیان بہا دیں بت پرستی میں سب بت
 پرستوں سے بڑے چڑکے تھے جب بدین عیسائی مشرف ہوئے تب اور ہی قسم کی بت پرستی نکالی
 پیشوا یان دین کی صورتوں کو پرستش کرنے لگو اتنے ہی احوال ہیں (باقی آئندہ راقم کرامت)

معدن کرکوسن آیل یا مٹی کے تیل کے کنو

۱ اس صدی کے پہلے سالوں میں بہت بڑے تغیر روشنی کرنے کے سامان یعنی تیل میں ہوسے ہیں جس سے مکان اور عمارت اور ٹرکون پر روشنی ہوتی ہے۔ اور ہر ایک تغیر میں ایک ترقی پنہان تھی جو ظہور میں آئی تھوڑا عرصہ گذرا کہ تیل جو چند قسم کے نبات سے نکلا جاتا تھا سب جگہ روشنی کے واسطے مروج ہوا اور اسہی تیل کی روشنی گہر گہر اور بڑے بڑے مکانوں اور مقاموں پر ہوا کرتی تھی۔ بعد اسکے تھوڑی مدت گذری کہ جب سے کرکوسن آیل یعنی مٹی کا تیل استعمال ہونے لگا ہے اور اب یہاں تک اسکا رواج پہنچا ہے کہ گہر گہر یہ تیل بلایا جاتا ہے اور اب اس نیا قی تیل کا کوئی نام تک نہیں لیتا ہے۔ اب بہت جلد اس مٹی کے تیل کا رواج بھی ادھندہ دایگا اور اسکی جگہ پر برقی روشنی کا رواج پھیلے گا۔

۲ یہ کرکوسن آیل یا پیٹرولیم یعنی مٹی کا تیل ایک ایسا تیل جس میں نہ نباتی اور نہ حیوانی مادہ ہے اور یہ نباتات سے جیسے کہ اور تیل مثل کاربن اور تیل وغیرہ سے نکالیا جاتا ہے۔ پہلے مٹی کے تیل کا نام سلیڈ پیٹرولیم رکھا گیا تھا کیونکہ لوگوں کا یہ خیال تھا کہ مٹی کا تیل پتھر کے جانوں میں سے نکلتا ہے۔ مگر بعد تحقیقات اور صحیح واقفیت کے اسکا نام بجای پیٹرولیم کرکوسن آیل استعمال ہوا مٹی کا تیل ایک رقیق شے ہے جو پتھر کے کوئیلوں سے نکالی جاتی ہے اور جس میں پیچہ مین ہوتا ہے۔ مٹی کا تیل دو اجزاء میں جو مین ایک شے ہے جو بہت جلد جلتی ہے۔

یہ تیل جلد جلتا ہے
یہ تیل جلد جلتا ہے
یہ تیل جلد جلتا ہے
یہ تیل جلد جلتا ہے

یعنی باڈروکاربن سے مرکب ہو۔ یہ تیل تمام ہمارے ناظرین کو بخوبی معلوم ہے کہ ایک شے تجارتی ہے جو تمام ہند میں مروج ہے۔ اس واسطے اسکے زیادہ بیان کرنے کی ضرورت نہیں ہے۔ صرف اس قدر بیان کرنا کافی ہو گا کہ کہاں سے وہ نکلا جاتا ہے اور کس طرح نکالا جاتا ہے۔

۳ مٹی کا تیل اون بڑے بڑے قطعات زمین میں سے نکالا جاتا ہے جہاں پتھر کا کوئلہ ہوتا ہے اور جہاں اگلے جنگھون کے لکڑیاں وغیرہ دبے ہوئے ہوتے ہیں۔ اس قسم کے مقامات جہاں یہ تیل نکل سکتا ہو دنیا کے تمام حصوں میں کم و بیش پائے جاتے ہیں۔ لیکن اب تک یہ مقامات جہاں سے مٹی کا تیل بکثرت نکلتا ہو خاص کر یونانی ٹیڈ اسٹیٹ میں جہاں امریکہ میں واقع ہے دریافت ہوئے ہیں۔ اور یونانی ٹیڈ اسٹیٹ میں سے بھی مقام پینے سالوئیا مٹی کے تیل کے واسطے ایک عمدہ معدن ہے۔ بیس برس کے عرصہ سے ان مقامات کی دریافت ظہور میں آئی ہے لیکن امریکہ کے باشندوں کو اس تیل کا علم اس عرصہ سے ہی پیشتر حاصل تھا۔ یہ لوگ اس تیل کو گھٹیا باہمی اور جاڑے نجار میں استعمال کیا کرتے تھے۔ گھٹیا باہمی میں یہ لوگ اس تیل کو اوپر سے لگاتے تھے اور جاڑے نجار میں اسکا اندرونی استعمال کرتے تھے۔ کم سے کم چالیس برس آگے سے یونانی ٹیڈ اسٹیٹ کے لوگ اس تیل کو گھٹیا باہمی کے عارضہ میں بطور دوا کے استعمال کرتے تھے۔ جرمز دور وغیرہ اس تیل کے نکالنے کے واسطے مقرر ہوئے ہیں وہ اس تیل کو برابر ایک وقت معینہ پر پیا کرتے ہیں اور یہ اس غرض سے پیتے ہیں کہ ذکام اور ڈینڈ سے محفوظ رہیں اور ان لوگوں کی حالت تندرستی سے ہی ظاہر ہوتا ہے کہ یہ تیل ایک عمدہ دوا ہے اگرچہ اور دوسرے لوگ

اسکو ہنیں پیسے ہین۔

۴
 عموماً اس تیل کے زمین میں موجود ہونے کی شناخت آس پاس
 کی ہوا کے بوسے ہوا کرتی ہے اور بعض وقت اس سے بھی ہوتی ہے گرد و فواج
 کے چٹھے اور کنوے کے پانی کی سطح پر ایک قسم کی چمکنائی ہوتی ہے۔ جس جگہ
 یہ تیل ہوتا ہو وہ اکثر نیچے اور دلدلی جگہ ہوتی ہے اور اس سطح پہاں کہیں یہ
 تیل موجود ہوتا ہے وہاں پانی پر چمکنائی اور گندی ہوا باسائی دریافت
 ہو جا سکتی ہے۔ جہاں کہیں یہ علامتیں ظاہر ہوتی ہین تو وہاں ایک آلہ جسکو
 ڈیرک کہتے ہین قائم کیا جاتا ہے اور اس سے کام لیا جاتا ہے۔ یہ آلہ تیل
 نکالنے کا جسکو ڈیرک کہتے ہین ایک لٹے ستون کیسی شے ہے جسکی بلندی پچاس
 فٹ کی ہوتی ہے اور نیچے سے اوپر کو مخروطی شکل کا نوک دار ہوتا ہے اس
 آلہ کی چوٹی پر ایک چرخ لگای جاتی ہے اور اس چرخ پر سے ایک رسی اٹھی
 جاتی ہے اس رسی کے چور میں ایک برہہ کا سا آلہ زمین میں سوداخ کرنے کو
 لئے باندھا جاتا ہے اور ایک دوسرا آلہ اس رسی کے قریب چہر میں قائم کیا جاتا ہے
 جو اس برہہ کو زمین مذکور میں گھوسا تا ہے اور اس برہہ کو پانچ سو یا چھ سو
 زمین میں نیچے گھوسا دیتے ہین یہاں تک کہ تیل مذکور نکل آتا ہے اگر تیل
 موجود ہوتا ہے تو وہ فوراً خود بخود اس سوداخ میں ہو کر اوپر پہنچے لگتا ہے۔
 اس صورت میں صرف اسکو پیپون میں پھرتے ہین۔ یا جس صورت میں
 وہ خود اوپر بہہ کر نہیں آتا ہے تو اس سوداخ میں ادھی رسی کے ذریعے سے
 زمین پر باندھا ہوا تھوڑا بھانٹے ہین اور تیل کو اس کے ذریعہ سے اوپر
 لئے ہین۔ لیکن اگر بہت سے علامتیں پائی جاتے ہین اور اس کے نکلنے

سعی ہی بخوبی مل میں آتی ہے تاہم ہمیشہ تیل نہیں نکلتا ہی۔ اور بعض وقت ایسا بھی ہوتا ہے کہ جن کنوؤں میں یہ معلوم ہوتا ہے کہ تیل کبھی خالی نہیں ہوگا اور زمین سے ایک بارگی تیل نکلتا بند ہو جاتا ہی اور وہ بالکل سوکھ جاتے ہیں اور بعض وقت یہ ہوتا ہے کہ جو کنوے سوکھے ہوئے ہیں اور زمین سے پہر ایک بارگی تیل بہنا شروع ہو جاتا ہی۔ چونکہ یہ بہر و سا نہیں ہوتا ہے کہ کس زمین میں تیل نکلے گا اس واسطے اس تیل کے نکالنے کا کام بہت مشکل ہے اکثر بہت روپیہ صرف کرنے کے بعد بھی کچھ ہاتھ نہیں آتا ہے اور کبھی ایسا بھی ہوتا ہے کہ بغیر زیادہ سعی اور کوشش کے تیل نکل آتا ہی اور دولت کا چشمہ ایک مرتبہ جاری ہو جاتا ہے۔ جس زمین میں تیل نکلتا ہے وہاں اس وجہ سے کہ اس تیل کا جاری رہنا قابل اعتبار نہیں ہے اس قدر انقلاب ظہور نہیں آتے ہیں جس کا کچھ بیان نہیں ہو سکتا۔ جنگل کے کیسے ویران گوشہ میں جہاں تیل نکل آتا ہی وہاں ایک شہر اس قدر جلد آباد ہو جاتا ہے کہ گویا وہ شہر جادو کے زور سے بسایا گیا ہے۔ اور جب ایک چند مہینوں میں تیل کا نکلتا بند ہو جاتا ہی تو وہ شہر بھی غائب ہو جاتا ہے۔ ان شہروں کی وضع یہ ہے کہ غاروں اور ترخی ہوئی زمین کے درمیان میں جا جا چوڑیاں ہوتے ہیں اور ایک جنگل کا جنگل تیل نکالنے کے آلات کا ہوتا ہے۔ لوگ بیان کرتے ہیں کہ ان مقاموں پر رات کے وقت ایک بڑی وحشت اور ہول کا عالم ہوتا ہے۔ ایک صاحب جنہوں نے شہر ”پای ہول“ کو بچشم خود دیکھا تھا اپنا مشاہدہ مندرجہ ذیل میں بیان کرتے ہیں۔

”و جب رات ہوتی ہی تو تیل نکالنے کے آلات پر چڑھ کر

مل لگے ہوئے ہوتے ہیں اس کے موہنے کو یکے بعد دیگرے بند کر دیتے ہیں اور

اور مین سے ایک خیف توپ کیسی آواز نکلتی ہے۔ اور بڑے بڑے شعلے گونجتے ہوئے اوہراؤد ہر جگہ پھرتے ہیں اور ان شعلوں کی روشنی مین دہان کے فردوں جھگلوں اور جھاڑیوں مین ادھی آسانی سے اپنا کام کرتے ہیں جیسا کہ کوئی دین کر تا ہی۔ یہ حالت رات کی دہان ایک بڑی خوف ناک اور تعجب انگیز ہوتی ہے اور سایہ اور روشنی ملکر ایک عجیب اثر پیدا کرتی ہے جسکا بیان احاطہ قلم سے باہر ہے۔

ان مقاموں کی ہوا جہاں مٹی یا تیل نکلتا ہے پہلے پہل ۵
نئے لوگوں کو جو دہان جاتے ہیں نہایت ناگوار معلوم ہوتی ہے۔ لیکن چند روز مین اونکو اوسکی ہوسو گئے کی عادت ہو جاتی ہے اور پھر یہاں تک نوبت پہنچتی ہے کہ وہ ایسی ہوا سو گئے کو جو مٹی کے تیل سے آلودہ ہوتی ہے دوسری ہوا کے سو گئے پر ترجیح دیتے ہیں۔ جو بجا رات کہ مٹی کے تیل کے کنوڈن اور مٹی کے تیل مین سے پیدا ہوتے ہیں وہ بہت شعلہ پذیر ہوتے ہیں مٹی اسنیں فوراً آگ لگ جاتی ہے۔ اور آگ جلانے مین ڈراسی بے احتیاطی ہونے سے ایک خوف ناک آگ لگ جاتی ہے۔ مشہور ہے کہ ان مقاموں مین رہنا زیادہ تر خوف ناک برائیت اون مقاموں مین رہنے کے ہے جہاں بارودہ بکثرت ہو لیکن باوجود اس خوف اور دہشت کے اور باوجود اسکے کہ جب تک حقہ اور حلیم پینے کی مانعت مین اشتہار لگے ہوتے ہیں مزدور جو تیل نکالنے کے کاموں پر ہوتے ہیں اپنے حقہ اور چورٹ پینے کی عادت کو نہیں چھوڑتے ہیں۔ اور وہ لوگ جو اس تیل کے کاروبار پر ہیں وہ اپنے حقہ پر کچھ احتیاط زیادہ نہیں کرتے ہیں۔

مٹی کے تیل کا ایک بارگی رول سے اور اس کے

عام خواہش کی وجہ اور با سانی کنوؤں میں سے نکلنے کے سبب سے ایک بہت بڑا انقلاب دولت کا اون لوگوں میں واقع ہوا ہے جو اسکے کارخانے کرتے ہیں اور دفعتاً مٹی کے تیل کے کنوے نکل آنے سے بہت لوگ زیادہ مالدار ہو گئے ہیں۔ مقام ”خلیڈلفیا“ میں ایک کمپنی اس تیل کے نکالنے کے لئے قیام ہوئی اور اس نے بیس ہزار روپیہ کنوؤں کے کھودانے میں صرف کئے قیمت سے ایک عرصہ میں بارہ گونہ نفع پر اس کنوے کو فروخت کمپنی نے ایک ہفتہ کے عرصہ میں بارہ گونہ نفع پر اس کنوے کو فروخت کر دیا اور اس میں سے نصف تیل لینے کی اپنے واسطے شرط کر لی جسکی آمدنی اونکو دو ہزار روپیہ روزانہ سچ فروخت سے شروع ہوئی۔ اور وہ غریب زمیندار جنکو اس زمین سے نوٹ برسی کے لئے بھی پیدا نہیں ہوتا تھا اس تیل نکلنے کی بدولت ایک بہت دولت مند اور عظیم الشان مالدار ہو گئے۔

بچلے برسوں سے یہ تیل ہندوستان میں بکثرت نکلتا ہے۔

۱۸۷۶ اور ۱۸۷۷ عیسوی میں ۵۳۶,۵۷۵ گیلن مٹی کے تیل کے ہندوستان میں آئے اور پھر چار برس بعد ۳۰۲۰۳۱۰ گیلن کی آمدنی ہوئی اور اس وقت تک روز بروز زیادہ اس تیل کی درآمد ہوتی جاتی ہے اور سال حال میں تخمیناً چالیس لاکھ گیلن کی آمدنی ہوگی اس تیل کے عوض میں ہند سے قریب پچیس لاکھ روپیہ کے ولایت کو جاتا ہے۔

۸ مٹی کا تیل ہند میں ہی نکل سکتا ہے اور وہ زمین جس میں یہ تیل پیدا ہوتا ہے ملک برہما میں موجود ہے۔ اس ملک کے بعض مقاموں میں مٹی کا تیل نہایت عمدہ قسم کا نکلتا ہے اور وہ ہرے مقاموں میں کاربائے اور

اور خراب نکلتا ہے۔ امید ہے کہ ہند میں اور مقاموں میں بھی یہ تیل نکلے اگر اس کے نکالنے کی کوشش کی جاوے۔

۹ افسوس کا مقام ہے کہ ہمارے ہند میں جہاں صدہا ایسے زمینیں مل سکتے ہیں اور زمینیں یہ تیل نکالا جاسکتا ہے اور ایک معتد بہ رقم پچیس لاکھ روپیہ کے باہر جانے سے محفوظ رہ سکتی ہے جس سے ہمارے ملک کے غریب و غریبا پرورش پا سکتے ہیں مگر ہم دیکتے ہیں کہ ہمارے ملک کے باشندوں کو ان باتوں کے طرف بہت کم میلان ہے۔

۱۰ اس موقع پر ایک یا دو باتیں بطور نصیحت مزید احتیاط کے لکھنا خلاف محل نہ ہونگے۔ چند برسوں سے ہند میں مٹی کا تیل بہت برا اور خراب قسم کا آنے لگا ہے۔ اس سے بہتر قسم کا تیل شروع میں آتا تھا۔ مگر یہ تیل آجکل فروخت ہوتا ہے بہت کم درجہ کا ہے۔ اس واسطے اس تیل کا استعمال کرنا ایک بہت بڑے خوف کی بات ہے کیونکہ یہ تیل ذرا سی گرمی پہونچنے سے جل اڑھتا ہے اور اگر زیادہ ہو تو تمام گھر کو خاکستر کر سکتا ہے اور آدمیوں کی جانیں جاتی ہیں۔

۱۱ اون ملکوں میں جہاں تھرما میٹر یعنی مقیاس الحرارة بہت درجہ تک بلند ہوتا ہے اس تیل کا استعمال قطعاً منع ہے خصوصاً ہندوستان میں اس تیل کا رواج ہرگز نہیں چاہئے کیونکہ ہند میں تھرما میٹر بہت زیادہ درجہ پر رہتا ہے اور اسکے استعمال سے ہزار ہا آفتیں پیدا ہوتی ہیں اس واسطے میں اپنے ناظرین کے خدمت میں التماس کرتا ہوں کہ وہ فوراً اپنے گھر وغیرہ اس تیل کے استعمال کی سخت ممانعت فرما دیں۔ فقط

حفظ صحت

آنکھوں کی بنیائی قایم رکھنے کی ترکیب

اکثر آدمی اپنے آنکھوں کی حفاظت کرتے ہیں اور بہت سے ایسے لوگ بھی ہیں جو اپنے آنکھوں کی احتیاط نہیں کرتے ہیں اور انکے استعمال میں کسی قسم کی کوتاہی یا غلطی نہیں لگاتے ہیں۔ ایسے بے احتیاط لوگ اکثر الامر اپنے آنکھوں کی اور اپنے بنیائی چشم سے ہاتھ دھرتے ہیں آنکھوں کو صحیح و سالم رکھنے کے حکم کے لئے جو قواعد میں کئے ہیں انہیں سے عمدہ اور مختصر نذر ناظرین کو تاہم (۱) تیز روشنی سے پرہیز کرنا چاہیئے (۲) ایک بار روشنی میں سے تاریکی میں اور تاریکی میں سے روشنی میں چلے جانا نہیں چاہئے اور جب گرم ہو تو دفعتاً سردی اور جب سرد ہو تو دفعتاً گرمی سے پرہیز کرنا۔ (۳) آنکھوں کو صاف رکھنا چاہیئے اور اونکو تازہ پانی سے جو نہ گرم ہو سرد دھونا چاہیئے۔ (۴) روزہ دار آدمی کا لعاب دہن آنکھیں آہستہ آہستہ آہستہ آہستہ اگر متھارے آنکھوں میں جلن ہو تو شکوہ چاہیئے کہ اپنی انگلی دھرتے ہوئے آہستہ آہستہ آنکھوں پر پھیرو۔ لیکن آنکھوں کو ہرگز ملنا یا دبا دھرتے ہوئے ضرور آنکھوں کو نقصان پہنچے گا۔ (۵) بال یا ننگے کو آنکھ میں نہیں رستے دینا چاہیئے اگر آنکھ میں بال یا ننگا چلا جاوے تو چاہیئے کہ تا آنکھ میں اس طرح سے پھیریں کہ وہ بال یا ننگا تیرنے لگے اور پھر آہستہ

☆ ایسے لوگ اکثر
ہاں سے متھارے
ایک بار روشنی میں
آنکھوں کی حفاظت
کے لئے ہیں۔

اپنے انکلی کو آنکھ کے آر پار ناک کی طرف پھیریں تاکہ بال یا تسکا نکل جاوے۔

(۶) آنکھوں کی بیماری وغیرہ میں آنکھوں پر پلٹس ہرگز نہیں باندھنا چاہیے کیونکہ سیاداجلن وغیرہ دفعہ کرے کی کوشش میں کہیں خود آنکھیں نہ نکل آویں۔

(۷) آنکھوں کی تندرستی کے واسطے یہ ضرور ہے کہ آدمی اپنے عام تندرستی کو نرونا زہ ہوا اور جسمانی ریاضت اور اعتدال مزاج اور جب ضرورت ہو تو دو کے استعمال کے ذریعہ سے درست رکھے (۸) آنکھوں کو مختلف کاموں میں اعتدال کے ساتھ لگائے رکھے۔ لیکن کسی کام میں جس سے کہ آنکھیں تھک جاتی ہیں لگانا اور انکو لگای نہ کہنا چاہئے۔ (۹) کمزور آنکھوں کو بہ نسبت موٹی پٹیاں باندھیں گے سبز کپڑا دن پر ڈالنے سے اور سبز یا نیلے رنگ کی مینکین استعمال کرنے سے زیادہ فائدہ ہوتا ہے (۱۰) بعد کھانا کھانے کے خصوصاً اوس کھانے کے بعد جب غذا خوب پیٹ بہر کے کھائی ہو مہین یا باریک خط کی کتاب پڑھنے سے پرہیز کرنا چاہئے۔ (۱۱) چراغ یا موم بتی وغیرہ کے سامنے زیادہ پڑھنا نہیں چاہئے اور نہ کالے کپڑے کو زیادہ سینا چاہئے چونکہ چراغ یا موم بتی وغیرہ سے روشنی کی شعاعیں سبب ہی آنکھوں پر گرتی ہیں اس واسطے چاہئے کہ چراغ یا موم بتی آنکھوں پر ایک شیڈ رکھ لیں یا نیل کے کاغذ کی لالٹین بنا کر استعمال کریں۔ (۱۲) آنکھوں کو دھوئیں وغیرہ سے بچائیں اور تیز آگ کے سامنے زیادہ بیٹھ کر اپنے آنکھوں کو نہ جلائیں۔ اگر کسی کام میں روشنی کی شعاعیں ایک آنکھ پر بہ نسبت دوسرے آنکھ کے زیادہ پڑیں تو چاہئے کہ اوس آنکھ کی حفاظت ایک سبز کپڑے یا شیڈ کے ذریعہ سے کریں۔ اور جب ضرورت ہو تو دھوہے شیڈ کی عینک استعمال کریں لیکن شرط یہ ہے کہ ادن دونوں کا فکس یا مرکز برابر ہو۔

(۱۳) ایسے کمرون یا مکانون میں بیٹھو جہاں بخوبی روشنی ہو اور روشنی تمام کمرہ میں یکساں ہو۔ اپنے آنکھوں کو طبعی روشنی اور ہوا کا عادی رکھو۔ جو لوگ تنگ اور تاریک کمرون اور کھوپڑیوں میں رہا کرتے ہیں وہ اپنے آنکھوں کی رنگ (آئینک نروس) کو جنگلہ ذریعہ سے وہ دیکھتے ہیں ایک بہت بڑا نقصان پہنچاتا ہے۔

(۱۴) بہت زوردار منعکس شعاعوں سے پرہیز کرنا چاہئے خصوصاً اور شعلوں سے جو سپید اجسام مثل سفید دیواروں کہریا مٹی کے پہاڑیوں وغیرہ سے منعکس ہوں کیونکہ سپید رنگ شعاعوں کو بالکل جذب نہیں کرتا ہے حالانکہ دوسرے رنگ شعاعوں کو بہت جذب کرتے ہیں۔ (۱۵) اپنے آنکھوں کو دور اور نزدیک کے مختلف چیزوں کے دیکھنے کا عادی رکھو کیونکہ اس تدبیر سے تمہاری آنکھیں دونوں قسم کی چیزوں کو دیکھنے کی عادی رہینگے اور انکی حرکت آزادانہ ہوگی اور اگر تم نزدیک ہی کے چیزوں کو دیکھا کر دگے تو تم کو تہ نظر ہو جاوے یعنی دور کی چیزیں اچھی طرح نہیں دیکھا می دینگے اور علی ہذا القیاس اگر صرف دور ہی کی چیزوں زیادہ دیکھو گے تو نزدیک کی چیزوں کے دیکھنے میں وقت ہوگی۔ (۱۶) چاہئے کہ کمرون کے کوارٹوں کے آسپے اور دیواروں کے کاغذ بہت تیز رنگ کے ہوں اور مناسب یہ ہے کہ مکانون میں جو آسپے لگائے جائیں وہ سبز اور آسمانی رنگ کے ہوں سرخ رنگ کے آسپے لگائے سے آنکھوں کو نقصان پہنچتا ہے۔

(۱۷) چیزوں کو ترچھی روشنی میں دیکھو تاکہ آنکھوں پر روشنی کی سیدھی شعاعیں نہ پڑیں جن سے آنکھہ چوندھا جاتی ہیں۔ (۱۸) عینکوں کے شیشے زرد گون نیلے رنگ کے ہونا بہت مناسب ہیں (۱۹) جب تم کھویا پڑ ہو تو کاغذ پر بہت تیز روشنی نہ پڑے دو (۲۰) اعتدالی مزاج سے آنکھوں کو ہنڈا رکھو اور

جس سے ایک بین
مکانون کو اس وقت
بہت کم تر رہتے ہیں
جہاں روشنی سب سے
بہت کم تر ہے
مک کے فوٹو کیمیا
اس طرح کی بین جان
روشنی کا اثر نہیں ہوتا
مکان ہو اور وہاں تاریکی
رہتی ہے اسے مقام
دیکھنے کا کام ہے
جو کبھی کبھار ہوتا ہے

جو شعلہ کے برابر
آکٹو شعاعیں اس طرح جنگلہ
مک میں داخل نہیں ہوتی
کی زیادہ شعلہ
برنگ کے الٹا لکھتے ہیں
بہت تیز روشنی نہ پڑے دو
آنکھوں کو ہنڈا رکھو اور

ریاضت سے پاؤں کو گرم رکھو۔ (۲۱) جب آنکھیں صرف کم زور ہوں تو پتھر کی
کے پانی یا سبز چائے اور برانڈی کے پانی سے دھونا مفید ہوتا ہے۔ (۲۲)
صبح کے وقت کھانے سے پہلے کسی خاص کام کے کرنے سے آنکھوں پر زور
نہ ڈالنا چاہئے۔ (۲۳) جب پڑھو یا سیدھ پڑھو یا اور کوئی باریک کام کرو تو
چاہئے کہ اوسکے درمیان کہیں کہیں آدھی منٹ کے لئے آنکھوں کو آرام دیتی جاؤ
یا دور کی چیزوں پر نگاہ ڈالو یا آسمان کے طرف دیکھو کیونکہ اس طریقہ سے آنکھ
کی اصل قوت نئے سرے سے آسکتی ہے۔ (۲۴) کہیں کہیں آنکھوں کو بند کر کے
اوپر دیکھو یا نگلی کی گڈی سے آہستہ آہستہ دباتے ہوئے ناک کے طرف لیجانا چاہئے
تاکہ آنکھوں میں جو کچھ پانی آگیا ہو وہ ایک چھوٹی نالی کی راہ سے جو ہر آنکھ کے
کونے کی ناک سے ملی ہوئی ہے نٹھون کے اندر چلا جاوے۔ اس نالی کی
خاصیت ہو کہ جب ذرا بھی جلن جسکی وجہ سے آنکھوں کی کمزوری ہوا کرتی ہے
اوپر سے پیدا ہوتی ہے تو وہ فوراً بند ہو جاتی ہے۔ (۲۵) جو بین
آنکھیں تھک جاویں اور یہ معلوم ہو کہ اب زیادہ پڑھنے یا لکھنے یا سینے میں
آنکھوں پر زور کرنا پڑتا ہے تو فوراً کتاب یا سوس کو الگ رکھ کر گھنٹہ دو گھنٹہ
تک ٹہلے یا کوئی ایسا کام کرے جس میں نگاہ جمائے کی ضرورت نہ ہو۔ فقط راقم
محسبین

فلسفہ

فلسفہ وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد و لغت

لا سعادة الا بالجنسية ولا جنسية الا باللغة ولا لغة الا ما لم تكن حاوية لكل
ما يحتاج اليه طبقات ارباب الصناعات والخطط في الاقامة والاستفادة

انسان واحد را اگر کسی ملاحظه کند خواهد دید که آن انسان واحد عبارتست از عناصری
تأثیر هر یکی از آنها مضاد تأثیر دیگر است و مؤلف است از اعضا و جوارح که اشکال
و هیأت هر واحدی از آنها مباین و مخالف آخریست و روح حیات آن مختلفات را
بصورت وحدانیت در آورده و تأثیرات گونه گونه آنها را از براسه استحصال مقصد
واحد که مقصد کل است بکار برده و هر یکی از آن بمضادات را خادم هیئت مجموع
قرار داده و حرکات مختلفه آنها را بوحده نیت متحد و مستمر گردانیده و هر عضو را
بخدمتی مخصوص و مسدود ساخته. ای کارسے جدا گانه داشته و از براسه جلب مرغ باینکه
باعث پایداریست و دفع منفور اتم که موجب تفرق انفصال است اعضا و جوارح ظاهر
و باطن را بکار برده است تا آنکه این واحد بوحده شخصی یعنی این مجموع مختلفات
اسم آن انسان واحد است بمزاند زمانی در دایره هستی پایداری کند —
و هر قدر که آن روح الحیات در قوت و برومندی خود بوده باشد التأم و اشتلاف آن
مباینات روی باز و یاد آورده اتحاد آن حرکات مختلفه در استحصال نتیجه واحد افزون
خواهد پذیرفت بلکه اجزای غیر حیثیه خارجی نیز بسبب جذب روح حیات با اجزای خلصیه
متحد شده و را دار و ظالفا و اعمال آنها مشارکت و معاونت خواهد ورزید —
و چون روح حیات روی به نقصان آورد اندک اندک آن التأم و اشتلاف متناقص
پذیرفته آن اتحاد با اختلاف سبیل خواهد شد تا آنکه بعد از مرور زمان قلیلی بالمره
آن اجزاء و عناصر متلاشی گردد و آن انسان واحد یک عبارت از هیئت مجموع است
نیست و نابود شود — اینست سبب وحدت شخصیت در عالم انسانی و اینست موجب
زوال آن و پس ازین واحد بوحده شخصی واحد بوحده بیثبته است و روح حیات
این غرضی و قرابت فریب است و بدین جهت جامعه اشخاص متعدده با اختلاف طبقات

و تبااین احوال اعمال و افعال خود را با یکدیگر موافق نموده در استحصال نتیجه واحد
که مستلزم بقا رکل است سعی مینمایند و هر یک خدمت بهیت مجموعه را که فی الحقیقه خدمت
خود او میباشد از جان و دل بجای میآورند و چون قرابت و خویشی اندک و دور شود
وحدت بهیته از میان برداشته شده و حدت عشره که عبارت از ارتباط بیوتات
متعدده و جماعات متکثره است بمنصه شهود جلوه گر خواهد شد و واحد بوحدت و عشره
صورت هستی خواهد نمود و روح حیات این بهیت اجتماعیه قرابت مطلقه است و این
قرابت مطلقه آن عشره را که عبارت از جماعات متعدده است برین مبنی دارد
که همه بدو اعادة در استحصال منافع سعی خود باید انجام ببرند و مضار عمومیه را با نفع
یکدیگر دفع سازند و با سایر عشره همسری کنند و در اکتساب جاه و شوکت با آنها
مجاورات و مبارات نمایند و علی الدوام جوایمی برتر می و تقوی باشند —

دسپس این واحد بوحدت و عشره واحد بوحدت جنسیت است و این وحدت را
ماهیت و حقیقت متنازه و روح حیاتیه نیست مگر اتحاد و در لغت و آلت این وحدت
لغت عجیبه رابطه ایست و غریبه خویشی و پیوند نیست و دوست آن یگانه و حدیکه
عشایر مختلفه الاغراض و قبائل متنوعه المقام را در تحت لوای وحدت جنسیت
لبوس مقصد واحد سوق میکند و قوای متفرقه ایشان را جمع میسازد و همه را
در جلب منافع عامه و دفع مضار شامله متفق الکلمه مینماید و آراکان تکاتف و تقاضا
و اساس تعاون و توازر را استوار میگرداند و از برای استحصال سعادت
عموم و نجات از شقاوت و بدبختی جمع کثیر را یکدل و یک زبان میکند و خلق بیابرا
بهمیات تازه که حیات جنسیت بوده باشد زنده کرده خلعت استقلال در وجود
بر آنها می پوشاند — و در عالم انسانیه رابطه که دائره آن واسع بوده باشد

و جمع کثیر را بیکدیگر مربوط سازد و دو قسم عالی نخواهد بود یکی همین وحدت لغت است که از آن جنسیت و وحدت جنسیت نیز تعبیر می‌شود و دیگری دین و پنج شکلی درین نیست که وحدت لغت یعنی جنسیت در بقا و ثبات درین دین و دنیا از وحدت در دین آردم است زیرا که در زمان قلیلی تغییر و تبدل نمی‌پذیرد و بخلاف ثانی ازینست که می‌بینیم جنس واحد که عبارت از اهل لغت واحد بوده باشد در ظرف هزار سال دو سه بار دین خود را تغییر و تبدیل میکنند باینکه در جنسیت ایشان که عبارت از وحدت لغت باشد فعلی حاصل شود بلکه میتوان گفت ارتباط و اتحادیکه از آنجا لغت حاصل می‌شود اثرش بیشتر است از ارتباط دینی در غالب امور دنیویۀ آنرا نیست که یونانی نصرانی را می‌زیر بید که بسبب وحدت جنسیت با غلاطون و اسطو و بقرابط پرست افتخار کند و لکن نصرانی هندی الاصل را هرگز شایان نیست که بسبب وحدت دین به نیوتن و گلیلو نصرانی مساوات ننماید - و این وحدت جنسیت که ماهیت آن وحدت لغت است اجانب را اندک اندک در خود داخل کرده تا آنکه عشار متصفه بدان وحدت متصفه قوام پذیرند و منزلت و قدر ایشان در میان سایر اجناس بنی نوع انسان معلوم و معین گردد و حقوق و واجبات عظم منزلت و علو مرتبت ایشان را دیگر قبائل و شعوب از حان نمایند و چون عشار متصفه بدان وحدت بدین پایه برسند بواسطه قوامی مجتمعۀ جمیع آن اموریکه در دنیای سعادات شمرده می‌شود لامحالۀ ایشان را دست یاب خواهد گردید - و این همه مزایا بر وحدت جنس که معین وحدت لغت است در آن وقتی مترتب خواهد شد که لغت آن جنس که نفس وحدت افراد دست کافی از براسه حفظ و حیانت آن جنس بوده باشد - و لغت کافی

نخواهد شد از برای صیانت جنس و حفظ افراد آن از تفرق گردان بهنگامیکه
 آن لغت عادی بوده باشد همه اصطلاحات و تمامی کلمات را که طبقات آن جنس
 و را خاوه و استفاده بدانها محتاجند چونکه جنسیکه مجاور سایر اجناس بوده اسباب
 معاملات و مبادلات در میان ایشان استوار باشد هرگز نمیتواند که جنسیت خود را
 نگاه داشته مزایا و حقوق آنرا استحصال نماید مگر آنکه جمیع طبقاتیکه از کان
 پایداری نوع انسان و اساس مدنیت و حضارست در آن جنس بوده باشد
 و آن طبقات عبارتست از طبقه علما یک علوم نافع در مدنیت را نشر دهند
 و طبقه فضلا و ارباب اختراعیکه فنون نافع در بهیت اجتماعیه را توسعه
 سازند و طبقه و انایان سیاستیکه حفظ حقوق را نمایند و طبقه قوایین
 شما سانیکه بعد از فصل و مادی کنند و طبقه اندرزگو یا نیکی در تهذیب
 اخلاق کوشند و طبقه ادب و شعراریکه بحکامات لطیفه و اشعار رفیعہ ہم فاعله
 برانگیزانند و سجایای آحاد جنس را سعدال و مقوم سازند و طبقه صنایعیکه
 صناعت نافع خود را بر اساس علم گذارند و طبقه نژادیکه مقتضای
 فن فلاحت بزراعت اشتغال ورزند و طبقه تجاریکه راههای تجارت
 را بر پایهای اقتصاد سیاسی مملکت بنهند و اگر این طبقات در آن جنس
 نباشد البته ضرورات معیشت و حاجات زنده گانی رشته الثام و اختلاف
 جنسیت افراد آن را گستره رفته رفته منقرض و نابود خواهد گردید و آحاد
 آن باشخاص معیشتی دیگر ملحق شده بلباس جنسیت جدیدی مضمون و را
 هستی خواهند نهاد و تحقیق این طبقات و دوام آنها موقوف برین است که
 لغت آن جنس و برای جمیع اصطلاحات لازم و عادی همه کلمات مندرج در

صناعات و خطوط طبقات را لازم است بوده باشد زیرا آنکه این صناعات و خطوط صورت هستی نپذیرد مگر با فاعله کامله و استفاده تامه و افاعده و استفاده بدون لغتیکه حاوی اصطلاحات لازم و کلمات ضروریه بوده باشد از جمله محالات است پس اول فریضه و نابان نتایج جنسیت انیت که در توضیح لغت جنس خود با کلماتی نورزنده و سختین واجب بر وقت ایشان انیت که بر حسب اقتضا معناها طبقات الفاظ را در معانی متعدده با ملاحظه مناسبت معنی حقیقی استعمال نمایند و کلمات بعد از پیوسته لفظ را با هم مرکب کرده در محل ضرورت بکار برند و از آنجا که با لغت خود یا مناسبت تامه دار و کلمات را بمقتضای حاجت گرفته در محاورات خویشین داخل کنند و چون چاره سنی نماند بمقدار لزوم بلغات اجنبیه صرفه بهنجاری جبیند و کلمات بیشتر آنکه الفاظ باخوده را به پیرایه لغت خود با در آورند تا در صفی بکارگی از آنها ظاهر نشود - و البته اگر مافان نیز ایام جنسیت بدین گونه رفتار نمایند لامال پایه صناعات و خطوط طبقات جنس محکم استوار خواهد گردید و چون پایه صناعات طبقات جنس محکم گردد بلا شک آن جنس با علی درجه کمال رسیده افراد آن جمیع مزایا و همگی سعادات عالم انسانی را استحصال خواهند نمود - و ازین تقریر و ادبای معنی جنسیت و مافان مزایا آن را بخوبی ظاهر و آشکارا گردید که تعلیم و تقلم علوم و معارف و افاعده و استفاده فنون و صناعات طبقات جنس باید بلغات آن جنس بوده باشد تا آنکه جنسیت قوام پذیرفته ثابت و پایدار گردد و سعادت و نیک بختی که آثار جنسیت است اتحاد آن جنس را دست یاب شود - و بجهت فهمیدن مافان سیخا هم این مطلب را بعبارت آخری بیان کرده بگویم چون علوم و معارف فنون و صناعات بسان قومی از اقوام و جنسی از اجناس بوده باشد البته اساس آنها

در میان ایشان راسخ و ثابت خواهد ماند و ساهای در از زرائع نخواهد گردید
و اولاد و احفاد اجمالی منقرضه آن جنس میتوانند که از کتب و مؤلفات اسلاف
خود یا فائده گرفته و دوباره جنس قوم مرده خود یا را احیا نمایند و بعز و شرف
جدید سعادتهای خود را از بیب و زینت دهند اگر چه از باب آن علوم و معارف معدوم
شده باشند بخلاف آنکه علوم و معارف و صنایع در ایشان بلسان قوم بیگانه
بوده باشد زیرا که در اندک زمانی و با دینی تغییر و تبدل زرائع و نیست و با اثر
خواهد گردید و نیز بزرگوار و در حال یونانیان چگونه بعد از فرون کثیره و انقضای حکما
ایشان از کتب پیشینیان خود یا استفاده میکنند و ایرانیان را از آن کتب
پیشین بهره نیت و حال آنکه در زمان اشکانیان تا مدت سه قرن یعنی
سیصد سال جمیع معارف و آداب ایشان بلسان یونانی بود حتی فرامین پادشاهان
و سکه زر و سیم همه بدان زبان و بدان خط ثبت میگردد و دیگر آنکه علوم معارف
اگر بلسان اخبار جنس بوده باشد استحصال آنها بر نفوس اسهل و نفوس
آن علوم در اذهان پدیدار تر خواهد بود و عقول را بر دو فائز آنها زیاده رسد
حاصل خواهد شد و گن مساکل بر طالبان علم بهتر منکشف خواهد گردید و از جنس
عدد علماء و فضلای و از باب صنایع و خداوندان فنون افزون شده و راه
سعادت بر سه آحاد آن جنس باز خواهد گردید — علاوه برین از برای
مؤسس شدن مدنیت و محکم گردیدن جنسیت و پایداری وحدت قومیت
واجب چنان است که هر طبقه از طبقات ساعله جنس را اندک مسرفه
معلومات طبقات عالیته بوده باشد تا آنکه باهتیت افاضه و استفاضه صورت
مهرستی پذیرد و حقیقت تعاون و توازن متحقق گردد و چونکه صناعت هر طبقه ساعله

ارتباطات متینت بصناعت طبقہ مالیدہ و اگر صاحب آن صناعت را پیچیده معرفت
بصناعت طبقہ مالیدہ بنوده باشد البته صناعت او هرگز بحال نخواهد رسید همچنین است
حال صناعات طبقات مالیه با صناعات طبقات سافله و چون نقص طبقه سافله
رومی و دہ لایحاً نقص در کل کہ عبارت از جنس باشد حاصل خواهد شد و نسبت
اجتماعیہ را نیز عرضی دست خواهد داد۔ و بالحد کمال مدنیت و پایداری بنسبت
موقوف بر آنست کہ ہر طبقہ از طبقات ارباب صنایع و علوم و خداوندان حفظ
و فنون را اندک معرفت معلوم و فنون طبقات دیگر برودہ باشد تا آنکہ مناسبت
خود را بحال برساند و این ہرگز صورت نخواهد پذیرفت مگر آنکہ علوم و معارف
بتماہما بلسان خود آن طبقات کہ آحاد آن جنسند برودہ باشد۔ و چون
مطلب بدینجا رسید اکنون میتوانم کہ ہندوستان را مخطہ انظار۔ باقی آئندہ

راقم جمال الدین حسینی

زراعت

بقیہ مضمون زراعت

تو فضیلت ادس ہی زمین کو ہے جسین اکثر پھل اور میوے اور فصلے مکی لوگوں کو
حاجت رہتی ہو اچھی پیدا ہون ابن حجاج نے کہا کبھی ریتی مین بعضی پیدا و اندو
ہوتی ہے جیسے زرد آلو اور انار اور سفرجل لیکن یہ چیزین باغون مین اور فست
پیدا ہوتی مین جب کھاد سے بہت مدد دی جاوے اور پانی متواتر پہنچا جاوے
لیکن اگر ریتی اپنی اصلی طبیعت پر رہی تو یہ چیزین اوسین عمدہ نہ ہون گی بلکہ
جب اوسین کھاد ملنا ہی اور پانی کی ترسی پہنچتی ہے تو ادسکی اجزا نکلے ہونگی جو
وہ ترسی کو روک لیتی ہو اور پانی کو خوب قبول کر لیتی ہے اور اس لایق ہو جائی

کہ درخت کی رگیں اوسین خوب گہسین اور جب یہ صورتیں نہ ہوں تو تری کی زمین خرا اور بری ہے مگر جب اوسین کالی مٹی یا تر مٹی مل جاوے اور ضرور ہی کہ ایسے مٹی میں پانی بہت نہ دیا جاوے اس واسطے کہ وہ پانی کو ہضم نہیں کرتی اور جس شخص کو علم فلاحت نہیں ہے وہ گمان کرتا ہے کہ اوسین موافق اس کے خواہش کے پانی نہیں دیا گیا اسوجہ سے وہ حرص کرتا ہی اوسین اور پانی دینے پر اور یہ باعث ہوتا ہے تخم کے برباد ہو جانے کا کیونکہ اس مٹی کے اجزا خشک ہیں اور وہ حقیقت چھوٹے چھوٹے ٹکڑیاں ہیں تو پانی اس کے اجزا کے اندر نفوذ نہیں کرتا بلکہ کھڑا رہتا ہے اور یہ مضر ہے تخم کو ابن حجاج کے مفسرین جو مضمون تھا وہ مضم ہوا۔

کتاب الفلاحت البعلیہ میں یہی ایسا ہی ہے صغریٰ نے کہا زمینیں ہر ایک وصف میں مختلف قسموں کی ہوتی ہیں یہاں تک کہ سردی اور خشکی اور تری کے قبول کرنے میں بھی فرق رکھتے ہیں اور فلاحت جاننے والوں کو اسکا پہچانا ضرور ہے کیونکہ زمین درخت کی تربیت اور پرورش میں اصل الاصول ہے جب کہیتی کر نیو لا زمین کی طبیعت کو پہچانے گا اور ہر ایک زمین میں اس کے مزاج کے موافق درخت لگائے گا تو اسکی کہیتی فائدہ دیگی۔

بہن کبھی زمین میں بڑے قسم کے مڑے پیدا ہو جاتے ہیں جو پیداوار کو تلف کر دیتے جیسے کہا راہن وغیرہ اسکی وجہ یہ ہے کہ آفتاب کی حرارت زیادہ ہونے سے وہ جل جاتی ہے اور سوا اس کے اور اسباب بھی ہوتے ہیں پس بہتر اور عمدہ زمین جو یہی ہے کہ جو سب قسم کی چیزوں کو بہتر ادا گاوے۔

حضرت آدم علیہ السلام نے فرمایا بہتر زمین وہ ہے جسکا رنگ سیاہی مائل ہو اور پانی کو خوب چس لے نہ پانی اوسین سے بہہ جائے اور نہ وہاں اکٹھا رہے اور

خجیر اور سکاٹ ٹوس ہوا اور نہ چوگل ہو یہ زمین سب زمینوں سے عمدہ ہے۔
 مینو شاد نے کہا عمدہ زمین وہ ہے جس کا رنگ بنفشہ کا سا ہو جسکو بنفشی کہتے ہیں
 اور اکثر اس رنگ کی زمین ہاں ہوتی ہے جہاں پر ایک مدت تک پانی کھڑا رہے
 اور پھر وہاں سے سرک جائے اور وقت یہ رنگ پیدا ہوتا ہے اس مٹی کا مزہ ہلکا
 شیرین ہوتا ہے۔

فلاحۃ النبطیہ میں ہے کہ جب کسی زمین میں بارش کا پانی ٹھیرتا ہے تو وہ اوپر کی
 زمینوں سے چکنائی بھا کر لاتا ہے اسوجہ سے وہ زمین کی رنگ کو سیاہ کر دیتا ہے
 بنفشہ کی طرح جب ایسی سیاہی زمین پر ظاہر ہو تو سمجھنا چاہئے کہ وہ زمین چکنائی پر
 مگر بہت چکنابٹ بہتر نہیں ہے اس طرح پر بالکل گہر گہرا پن اور پشاپن بھی بہتر
 نہیں ہے اور یہ دیکھنے سے معلوم ہو جاتا ہے۔

مینو شاد نے کہا بنفشیہ زمین کے قریب وہ زمین ہے جس کا رنگ بہت تیرہ ہو
 اور اس میں غللا پن ہو اور اسکی مٹی کا مزہ شیرین ہو کوئی مزہ اور اس میں نہ ہو
 اور قریب ہوا اس زمین کے وہ زمین جس کو حضرت آدم علیہ السلام نے گرم کہا ہے
 ایک صفت اسکی یہ ہے کہ وہ نرم اور ملایم ہوتی ہے اور جب سخت جاڑا اس پر
 پڑتا ہے مثلاً برف گرے کے بعد تو اسکا ظاہر ہی سطح نہیں بدلتا اور جب آدمی
 اس کے ڈھیلے کو توڑے تو بلدی ٹوٹ جاتا ہے اور قریب اس زمین کے
 وہ زمین ہے جس کو شدیدہ کہتے ہیں اور اسکا رنگ ہلکا تیرہ یا بلکہ سفیدی ہوتا ہے
 نہ ایسی سفیدی جیسے کپڑے کی ہوتی ہے بلکہ سفیدی اور تیرگی کے بیچ میں اور
 صلبیت کچھ کم ہے اس میں کہیتی ہوتی ہے اور مل آسانی سے چلتا ہو مگر ایسی زمین
 درخت لگانے کے مناسب نہیں ہوا لبتہ کہیتی اور میں خوب ہوتی ہے اور مزہ ہلکا

اسکے خلاف کہا ہے کہ وہ کہتا ہی درخت ایسی زمین میں خوب بڑا اور عمدہ ہوتا ہے لیکن وہ زمین جو سرخ اور چمچی ہو تو وہ عمدہ ہے ہر درخت اور کھیت کے لئے سوا کچھ رکے اور اس درخت کے جبین شیریں پھل لگتا ہے اور سکو موافق نہیں ہے باقی سب قسم کی عمدہ زمینیں ہر ایک قسم کے درخت اور پیداوار کو مناسب ہیں۔ لیکن وہ زمین جس کو اطباء عمیقہ کہتے ہیں وہ بھی عمدہ ہے اور ہر ایک قسم کی نبات کو مناسب ہی سوا ترکاریوں کے وہ اوسمیں اچھی نہیں ہوتیں اور فلاحۃ النبطیہ میں ہے کہ عمیقہ زمین وہ ہے جو چکنی اور کھربھی کے بیج میں ہو جسکو سہلہ کہتے ہیں (اور اسکا بیان اوپر گذرا) لیکن وہ زمین جسکے سطح پر جاڑوں میں سفیدی نمود ہوتی اور یہ علامت ہے اس کے شور ہونے کی تو وہ زمین خراب ہے کسی نبات کو لائی نہیں ہے مگر کچھ اور جو اقل اور چمقدار کے لئے اور جو اون کے مشابہ ہیں اور جس زمین کا مزہ بدلا ہوا ہو مگر وہ اوسی قسم کی زمین ہو جسکو آدم علیہ السلام حارہ کہا ہے تو وہ قابل ہے انگور اور کدو اور خرپوزے کے اور تمام بیلوں کے جو زمین پر پہلے ہیں اور جوڑ پر کھڑے نہیں ہوتیں اور پہلدار درختوں کے اور قلدن کے بھی مناسب ہی لیکن پہلوں کے مناسب نہیں ہی تو ثانی نے لکھا یہ قسمیں ہیں عمدہ اور بہتر زمینوں کی جو اوپر مذکور ہوئیں اب جو ان اوصاف کے خلاف ہو وہ بری ہے اسکا علاج کرنا چاہیئے تاکہ زراعت کے لائق ہو۔

کتاب الفلاحۃ النبطیہ میں ہے کہ عمدہ اور بہتر زمین دیکھنے سے معلوم ہو جاتی ہے یعنی جو زمین گرمی اور جاڑے میں اور خشکی کے وقت بہت نہ ترے وہ عمدہ ہی اور خشکی کا وقت وہ ہی جب پانی بند ہو جاوے خریف میں یا جاڑوں کے شروع میں اس طرح جب بہت پانی ترے تو اوسمیں لیس دار کیچڑ نہ ہو جو پانیوں میں چمٹ جاوے اور

ہاتھوں میں چمک رہے جب کوئی اوسکو چھو دے بلکہ جتنا پانی پڑتا جاوے وہ اوسکو
پیتی جاوے اور جب پانی ہتم جاوے تو اوسکے سطح پر سفیدی نمود ہنو یہ اسلئے کھا
کہ بعضی قسم کی زمینیں جو عمدہ نہیں ہوتیں اون پر بارش کے دوسرے یا تیسرے
روز ایک قسم کی سفیدی نمود ہو جاتی ہے جیسے کسی نے آٹا چھڑک دیا ہے یہ زمین
عمدہ نہیں ہوتی اور ایک علامت عمدہ زمین کی یہ بھی ہے کہ سخت جاڑوں میں
اوس پر ایک چیز مثل بکی ہوئی مٹی کے نمود نہیں ہوتی۔ ایک امتحان عمدہ زمین کا
غیر عمدہ سے یوں کر سکتے ہیں کہ اوس میں سے سیر یا ڈیڑھ سیر مٹی لین اور سفالی
ہانڈی میں اوسکو رکھ کر ہانڈی کا مونہہ خوب بند کر کے اوسی زمین میں ایک گڈا
تین یا چار ہاتھ کا کھود کر ہانڈی کو اوس میں گاڑ دین اور چودہ روز تک یوں ہی ہوتو
بعد چودہ روز کے اوس گڈے کو کھولیں اور ہانڈی کو دیکھیں اگر اوسکا اوپر کا
سطح پیچ آیا ہو تو ہانڈی نکالیں اور جو نہ پیچا ہو تو پھر گڈا بند کر دین اور سات
روز تک رہنے دین اور خوب مٹی اوپر سے چبا دین سات دن کے بعد اوسکو کھولیں
اور ہانڈی کو کھول کر دیکھیں اگر اوس میں کوئی کھڑا پیدا ہو گیا ہو تو اوس کا رنگ دیکھیں
اگر سیاہ یا نیلا سبز ہے تو وہ زمین عمدہ نہیں ہے اور اگر سرخ یا زرد یا تیرہ یا ہلکا
سبز یا سفید ہو تو وہ زمین عمدہ ہے پھر اوس مٹی کو جو ہانڈی کے اندر تھی گھسین
اگر اوسکی بودیسی ہی ہو جیسے گاڑنے سے پہلے تھی یا اوسکے قریب قریب۔

باقی آئندہ۔

راقم وجہ الزمان

نبات

سورج نگہی

اس پھول کو سورج نگہی اسوج سے نہیں کہتے ہیں کہ وہ سورج کی طرف

پہر تا ہے بلکہ یہ اوسکا نام اس سبب سے ہوا کہ وہ بعینہ سوچ کے مشابہ ہی۔ جرار و صاحب کہتے ہیں کہ مینے ایک ڈنڈی مین چار پھول سوچ بھی کے گے ہوئے دیکھے۔ نکاح چاروں طرف تھا۔

وہ کہتے ہیں کہ وہ لیٹن زبان مین سوچ بھی کے پھول کو تلاش سوس کہتے ہیں اور یہ نام اوسکا اون لوگوں سے لیا گیا تھا جنہوں نے یہ بات بیان کی تھی کہ وہ سوچ کے طرف پہر تا ہے۔ یہ بات کہ وہ سوچ کے طرف پہر تا ہے میرے مشاہدہ مین ہرگز نہیں اسی اگرچہ مینے اس بات کی تصدیق مین بار بار کوشش کی۔ لیکن مین خیال کرتا ہوں کہ اس پھول کی وجہ تسمیہ یہ ہے کہ وہ سوچ کے بہت مشابہ ہے اور اوسین سوچ کیسے کرنے ہیں اور اسہی وجہ سے اوسکو کارونا سولس بھی کہتے ہیں۔ اوسکا نام ٹول انڈینس بھی ہے کیونکہ وہ ہند مین بہت ہوتا ہے اور اوسکو ”کر سینہ ہم سپر وڈیئم“ بھی کہتے ہیں یعنی ملک پیر کا سنہرا پھول۔ اور انگریزی زبان مین اسکا نام ”سنگ فلائر“ ہے۔

مراقم محب حسین

بانس صد ہاکامون مین آتا ہے

کوسی درخت بنگال مین ایسا کارآمد نہیں ہے اور اس سے ایسے مختلف مفید کام نہیں نکلتے ہیں جیسے کہ بانس سے۔ بانس سے کپڑا بننے کے اوزار بنائے جاتے ہیں۔ جو نیٹرون کی چستین پاٹی جاتی ہیں۔ اور سکائون کی چو کھین تیار کی جاتی ہیں۔ برات اور جلوبس کے واسطے بانس سے عمدہ عمدہ آرائش کی چیزیں تیار ہوتی ہیں۔ محرم مین تھڑے اور دسہرہ مین راون اور لٹکا ہی اسہی سے بنایا جاتا ہے کیشو دیکھنے کے لئے اونچی سطح بھی اسہی سے تیار کی جاتی ہے۔ دریا مین چھلیاں بکڑنے کو جانوکی

ڈنڈیاں اس سے بختے ہیں جیت پائے میں بھلے وہ ہوں کو کام میں آتا ہے۔ بانس
 چاند کو مستول اور ناپنے کے گز اور کشتیاں کہنے کی پتواریں اور کشتیوں کے اوپر بیٹھنے کی
 جگہیں تیار ہوتی ہیں۔ چوٹی ندیوں اور دریا کی شاخوں پر پل باندھنے کے کام میں آتا ہے۔
 بانس بے باڑی اور عامی بنائے جاتے ہیں۔ آب پاشی کے لئے پانی دینے کے کام میں آتا ہے
 اور سی پینڈے اور نشان بناتا ہے۔ بانس سے بہت زراعت کی آلات تیار ہوتے ہیں اور
 ڈنڈیاں اور چکڑے اور چھوٹی چھوٹی گاڑیاں اور تابوت اور سگ تیار کئے جاتے ہیں۔ چھوٹے
 کھیلوں کے صدمہ طح کے بانس سے بنائی جاتے ہیں۔ اور سجا اور برجیاں اور نیر اور دکان
 اور لاٹھی اور سونے اور چھلیاں پکڑنے کے چٹریاں بانس سے تیار ہوتے ہیں۔ بانس کے پتے
 پوگھیاں انگریزی موسی قلم کے نکالنے کے کام میں آتے ہیں۔ اور سونار اور بڑھنے کے آلات
 کے دستے اور سنے تیار ہوتے ہیں۔ بانس کی پوگھیاں میں بطور صندوق کے چھوٹی چھوٹی
 چیزیں رکھ کر دوردور راجہوں کو روانہ کرتے ہیں۔ حبشین کے زمانہ میں ریشم کی کڑوں
 کے اندھی بانس کی پوگھیاں میں رکھ کر چین سے قسطنطنیہ کو آتے تھے۔ بانس کی پوگھی ایک بوتل
 کا کام دیتی ہے۔ اور بازاردن میں ایک بانس کی پوگھی کا ٹکڑا عرقیات یا رقیق چیزوں کے
 ناپنے کے کام میں آتا ہے۔ اور بانس کی پوگھیاں پوگھیاں اور عرق کہنے کے آلات مثل فرنیٹ
 وغیرہ تیار ہوتے ہیں۔ اور بانس کی ایک کچھ ایک طرف پیرے سے جیسے کا کام دیتی ہے اور اس کا
 بلتے ہوئے کوبھے اڈھا سکتے ہیں۔ اور بانس کی ایک پتلی کچھ ایسی تیز ہوتی ہے کہ اس سے ہر
 یعنی پان کے پھل اور پیرے چل سکتے ہیں۔ بانس کی سطح ایسی سخت ہوتی ہے کہ وہ سلی یا چھری
 تیز کو نیکے نہر کا کام دیتی ہے اور اسپرکسان اپنے ہنسے اور کھوپڑی تیز کر لیتے ہیں۔ بانس کو
 بہت جلد بڑھتا ہے ڈاکٹر جان ڈیوی صاحب نے ایک بانس کے درخت کو چھ برس پہلے میں

ہندوستان کی صنعتوں کی نمائش شہر کلکتہ میں ہو گی مجلس نمائش کے زیرِ مجلس انجمن سائنس
پر نائب مقرر ہونے میں جملہ اشیاءِ مصنوعہ پہلے نومبر کے ماقبل کلکتہ میں پہنچ جائے
نمائش کا ایک ماہ تک کھلی رہے گی۔

سننا جاتا ہے کہ جناب حضرت قیصر ہند نے ارل کیننگس فیلڈ کی سخت
 عزالت کی خبر سنا کر مزاج پر ہی کے واسطے اون کے مکان پر جانے کا اور اونکو دیکھنے
 ارادہ کیا لیکن ٹیبیبون کی رائے نہوئے سے اس ارادہ سے باز آئیں کیونکہ طبیعت
 اسبابت کا خوف کیا کہ اونکو اس بیماری کی حالت میں اس بڑے عزت پانے سے ایک
 جوش ہوگا اور سرد رہوگا جو کوئی نقصان پیدا کرے گا۔

دو مہینے گزرے کہ جزیرہ "کیو مین" جو بحر الہند میں ہے ایک بڑے زلزلہ واقع ہوا تھا۔ نتیجہ میں کہ تقریباً تمام قصبہ کیو اور آس پاس کے دیہات و
صدمہ سے غارت ہو گئے جو مراد سرکار یونان سے آیا ہے اوس سے تعداد مراد
اور صدمہ رسیدون کے تین ہزار معلوم ہوئے ہیں اس زلزلہ کا اثر شام اور
چین بھی معلوم ہوا ہے۔ قسطنطنیہ سے جو تار آیا ہے اوس سے معلوم ہوتا ہے
کہ دوسرے دن بھی جزیرہ کیو مین تازے زلزلے واقع ہوئے اور دہائی
باشندے جہاز پر سوار ہو چکے ہیں۔

سنہا ہے کہ صوبہ جات سیویل - غزناطہ - قرطوا اور روپہ
صوبہ جات جنوبی ملک پنجابانیہ طوفان اور آمدی سے برباد ہو گئے ہیں اور تیل
روپہ کے قریب دیان کے باشندوں کا نقصان ہوا ہے۔

[illegible]

فہرست مضامین

نام مضمون نام مضمون نگار یا مضمون صفحہ
حفظ صحت

بانی کا بیان محب حسین ۲۳۷
سعد

چاندی۔ روپا۔ نقرہ۔ میرزا محمد ہدی خان صاحب کوکب ۲۴۲

جیا لوجسٹ۔ دوم تعلقہ دار فلیکس ہم
یا قوت کے کان کا بیان حکیم فرخندہ علی صاحب سینہ دار ۲۴۸
محکمہ معتمد دارالہمام سرکار کا علاقہ گلزار

فلسفہ
بقیہ مقالہ فلسفہ و مدت جنینیت و حقیقت اشتداد۔ ابوہریر لوسی جمال الدین صاحب ۲۴۹

ادب
حرم کا نتیجہ حریص کی بربادی۔ محب حسین ۲۵۵

اسحاق
دروغ گوئی ایضاً ۲۶۲

مدیرین سڈل
سکان کے آراستہ کرنے کا بیان ایضاً ۲۶۳

مذہبات
زمین کے اقسام۔ حاجی حافظ مہر لوسی وحید الزاکی صاحب ۲۶۵
ہر رشتہ دار محکمہ معتمد دارالہمام علی

سٹرگیو لیر نے بابت استعمال ”سولین“ کے پڑھاجو روشنی کے کام میں لائے جاسکتی ہیں ایک شے ہے جو رال وار چیزوں میں سے ہر یسہ قرینتی کے نکالی جاتی ہے۔ جن ملکوں میں وخت صنوبر بکثرت ہوں وہاں یہ شے بہت زیادہ دست یاب ہو سکتی ہے۔ اس شے سے روشنی خوب شفاف اور تیز ہوتی ہے اور خچ میں بھی کفایت ہوتی ہے۔

سلطنت اٹالیہ نے آزادہ معمم کیا ہے کہ اس موسم گرما میں ایک جماعت بحری بحیرہ روم میں علمی تحقیقات کے لئے روانہ کی جاوے مقام فلارنس میں پروفیسر جلیولی صاحب جو علم حیوانات میں ماہر ہیں ضرور بندوبست کر رہے ہوں۔ یہی صاحب اس جماعت کے اوں کارروائیوں کی نگرانی کریں گے جو علم حیات کے متعلق ہوں گے۔ اور کپتان میگنا گامی صاحب کے سپرد اس کام کا شعبہ طبعی ہوگا۔ اور وہ جہاز پر حکومت بھی کریں گے۔ امید ہے کہ اس علمی تحقیقات کے نتیجے بہت کارآمد ہوں گے کیونکہ اب تک کسی تحقیقات اس دریا کے طہور میں نہیں آئے سوائے اسکے کہ ششہ ع میں جہاز قیصر بہت شجہ کا نام پور کیو پائین تھا اسپین تھوڑا سا دورہ کیا تھا۔

رسید زراں حضرات خریداران معلم

مولوی آغا میرزا صاحب استاد حضرت بندگان حضور پر نور دام قباہم سے
ڈاکٹر محمد چیدر صاحب ولد ڈاکٹر محمد اشرف صاحب مرحوم
میر اکبر علی صاحب کارپرداز نواب نظام یار جنگ بہادر دام قباہم سے

مولوی سید محمد ابراہیم صاحب دایۃ صدر مدیکس مدرسہ اعظم
 ستر کاوس جی دادا بہامی صاحب مترجم دفتر نظم و نسق سرکار
 بنٹشی محمد قادر حسن خان صاحب سررشتہ دار دفتر ناظم تعمیرات و
 محنت صدر الہام متفرقات علاقہ تعمیرات و متفاسے
 سید غلام امرا اللہ شاہ صاحب اولیٰ تعلقہ دار ضلع ناگر کرنول
 محمد حسین خان صاحب نیاز می ہتیم کوتوالی ضلع شورا پور
 حافظ عبد الرحمن صاحب وکیل
 مولوی غلام علی صاحب قریشی دوکار تعلقہ دار اطراف بلدہ
 خواجہ غلام علی صاحب تاجردو شالہ

خط صحت

پانی کا بیان

۱۔ اگلے لوگ پانی کو چار عناصر میں سے ایک عنصر خیال کرتے تھے جن سے تمام چیزیں مرکب ہیں لیکن گزشتہ صدی کے آخرین یہ بات تحقیق ہوئی کہ پانی ایسے دو چیزوں سے مرکب ہو جو اوس سے ماہیت اور شکل میں بالکل برخلاف ہیں۔ پانی ایک بہاری رقیق شے ہے۔ وہ دو چیزیں جن سے مرکب ہو ہلکی گیسیں ہیں۔ ایک انہین سے ایسی ہلکی شے ہے جس سے زیادہ ہلکی کوئی اور دوسری شے آج تک دریافت نہیں ہوئی ہے۔ پانی آگ کا مخالف ہے

۲۔ وہ دو گیسیں جن سے پانی مرکب ہو ہاروجن اور آکسیجن ہیں اور وزن نسبتی انکا یہ ہے کہ پانی میں ہاروجن کے دو حصہ اور آکسیجن کے سولہ حصہ ہوتے ہیں۔ ہاروجن اور آکسیجن کی طرح سے ایک ہوا سے جس میں کوئی رنگ نہیں ہوتا ہو اور وہ دیکھلائی نہیں دیتی ہے اور جب وہ خاص ہوتی ہے تو اوس میں کوئی بو اور ذائقہ نہیں ہوتا ہو۔ اور چونکہ یہ گیس ہوا میں پیدا ہوتی ہے اس واسطے ذرا اسی چیزیں خراب اس میں لمباتی ہیں اور اس وجہ سے اس میں ایک خاص قسم کی بدبو پیدا ہو جاتی ہے جسکے ہر شخص گیس لایٹ کے نلون میں پانی ٹپکا کر معلوم کر سکتا ہو۔

تمام مادی چیزوں سے ہاروجن بہت زیادہ ہلکی ہے اور مثل عام ہوا کے اوسکا وزن جسم جسم چودہ گونہ سے ہی زیادہ سبک ہو۔

اور آکسیجن جو دوسرا جز پانی کا ہے مثل ہاروجن کے ایک گونہ سے جسم میں کوئی ذائقہ اور بو اور رنگ نہیں ہے۔ یہ گیس عام ہوا میں جسم جسم

پانی کا بیان
دو گیسوں سے مرکب

ہاروجن اور آکسیجن

کے بغیر بیماری ہے اور ایک سو گلب انچہ اس گیس کا ۳۴ گریں ہر روز فی ہوتا
خواص اس گیس کے یہ ہیں کہ وہ شعلہ پذیر ہوتی ہے یعنی فوراً جلتی ہے اور جو
اسکو دم کے وسیلہ سے کہتا ہے۔

۳ پانی تین حالتوں میں پایا جاتا ہے یعنی باریق یا منجمد یا بخار
ہوا (بخار) ہوتا ہے۔ کرہ زمین کی سطح پر پانی بخاری یا ہوا میں حالت میں بکثرت
پھیلا ہوا ہے۔ لیکن چونکہ پانی بخاری یا ہوا میں حالت میں ایسا اچھی طرح سے محسوس
نہیں ہوتا ہے جیسا کہ وہ دو حالتوں دوسری یعنی ابھادی اور رقت کی حالت میں
محسوس ہوتا ہے اس واسطے اسکو سوائی اون لوگوں کے جو علوم و فنون سے
واقف ہوتے ہیں اور کوئی شخص نہیں معلوم کر سکتا ہے۔

۴ جب پانی بالکل صاف ہوتا ہے اور کوئی چیز ذرا بھی اس میں شامل
نہیں ہوتی ہے تو وہ بے ذائقہ ہوتا ہے۔ لیکن وہ اپنی طبعی حالت میں (یعنی
جس طرح سے کہ وہ قدرتی طور پر کنوؤں اور چشموں اور دریاؤں میں ہوا ہوتا ہے)
ہرگز صاف نہیں ہوتا ہے۔ کنوؤں اور چشموں کے پانی میں جو زمین کے تہ سے
آتا ہے وہ نیکس اور خاک کی اشیا شامل ہو جاتی ہیں جو قابل حل ہوتی ہیں۔ کوئی شک
اس میں نہیں ہے کہ زمین کے وہ اجزاء جو پانی میں حل ہونے کی قابلیت رکھتے ہیں
ضرور اس میں حل ہو جائیں گے جو اس زمین کے تہ میں سے آتا ہے
یا اس میں ہو کر رہتا ہے۔ دریا کے پانی میں ضرور کم و زیادہ وہ اجزاء قابل تحلیل
شریک ہو جاتے ہیں جو دریا کے سوسے یا کنارہ اور اس زمین میں ہوتے ہیں
جس پر دریا بہتا ہے۔ علاوہ اسکے دریا کے پانی میں اور مختلف طرح کے جانور
اور سڑے ہوئے نبات کے اجزاء بھی قابل تحلیل شریک ہو جاتے ہیں جو اس میں

پانی کے تین حالتیں ہیں
یعنی بخار اور جامد

پانی اپنے طبعی حالت میں
ہرگز صاف نہیں ہے

حل پانی میں کدو کی خالص جڑ
خرد شال میں دھو کر

ترپ جڑ

بھاری پانی

بھاری پانی

- ۵۔ کل پانی اپنے حالت طبعی میں کم و بیش کسی خاص ہوا کو اپنے ساتھ ضرور شامل رکھتا ہے۔ یہ خاص ہوا اکثر فارلونک ایسڈ گیس ہوا کرتی ہے۔ یہ وہی گیس ہے جو سوڈا واٹر۔ لیمرنیڈ۔ شاپین اور دیگر شرب میں ادخال پیدا کرتی ہے اور پانی کے ذائقہ میں ایک ذرا عمدہ تیزی یا چرپراہٹ پیدا کرتی ہے۔
- ۶۔ اب معدنی وہ پانی ہے جس میں نمک کافی اس کثرت سے حل ہوتے ہیں اور وہ نمک ایسے خاص قسم کے ہوتے ہیں جس سے وہ پانی بالکل استعمال کے قابل نہیں ہوتا ہے۔ اس پانی میں اس وجہ سے خاص دوا کی تاثیریں آجاتی ہے اور وہ بطور دوا کے استعمال ہوتا ہے۔
- ۷۔ پانی میں بہت سے مختلف ذائقے اور اوصاف ہوتے ہیں اور یہ مختلف ذائقے اور اوصاف ان مختلف اشیاء کے موافق ہوتے ہیں جو پانی میں حل ہوتے ہیں۔ کندیون اور جیٹون کے پانی میں عموماً بلکہ اس وقت بھی جبکہ وہ بہت صاف ہوتا ہے چونکہ اس کا ایک قسم کی مٹی جیسے جفاقی پتھر شامل ہوتا ہے حل ہوتی ہے۔ ان چیزوں سے یعنی چونکہ اور جفاقی مٹی کے ٹٹنے سے پانی میں گرانی پیدا ہوتی ہے اور اس قسم کے پانی کو جیسے یہ چیزیں شامل ہوتی ہیں بھاری پانی کہتے ہیں۔ بھاری پانی سا بون کے ساتھ باسانی نہیں ملتا ہے۔ اور یہ پانی کھانا پکانے کے کام کا نہیں ہے۔
- ۸۔ برخلاف اسکے جس پانی میں وصف مذکور بالا نہ پایا جاوے اور اس میں اجزاء ارضیہ بہت کم حل ہوں اور سکو ہلکا پانی کہتے ہیں عموماً بارش کا پانی اور دریا کا پانی ہلکا ہوتا ہے اگرچہ دریا کا پانی اجزاء ارضیہ سے بالکل خالی نہیں ہوتا ہے۔

جائزہ اور اجازت

صاف پانی کا وزن

۹ معمولی معتدل موسم اور ہوا میں صاف پانی ایک بیرنگ اور بے ذائقہ رفیق شے ہے جس میں بہت چمک ہوتی ہے

۱۰ پانی کا وزن اور سکے جسم کی نسبت سے آسانی یا دشواری کیونکہ تحقیقات سے یہ دریافت ہوا ہے کہ ایک فٹ مکعب پانی کا وزن ایک ہزار اونس یعنی ۳۱ پلیم سیر ہوتا ہے اور ٹیمپریچر یعنی گرمی ۶۰ درجہ ہوتی ہے۔ اور اسی درجہ کے صاف پانی کا وزن بحساب پانچ سیر فی گیلن ہوتا ہے پس اس حساب کے رد سے فی گیلن (۸ گیلن کا اٹھواں حصہ) صاف پانی کا وزن آدھ سیر دو چھٹانک ہوتا ہے۔

جانتا چاہئے کہ پانی کے پتھانے کے لئے اوسکا وزن کرنا بہت ضرور ہے۔ پس سبک پانی اکثر اوصاف میں افضل ہوتا ہے۔ کبھی وزن پیمانہ سے پچانا جاتا ہے اور کبھی اسطرح سے کہ دو کپڑے خواہ دو ٹکڑے رونی کے ہموں مختلف پانی میں پہلوئے جائیں اور بعد اسکے دونوں خشک کر کے وزن کو پیمانہ جسکا وزن زیادہ سبک ہو وہ پانی افضل ہے۔

وزنی اور سبک ہونا پانی کا پیمانہ کے ذریعہ سے بدوزن دریافت وزن منفی کے ممکن نہیں ہے۔ فن کہیا میں بھر پور سے ثابت ہوا ہے کہ پانی بر نسبت سونے کے اونس حصہ کم ہے یعنی جس طرف میں اونس تولد سونا ساویا اور سین ایک تولد پانی آئے گا۔ پس اس وزن منفی کو مقیاس مقرر کر کے ہر پانی کا حال دریافت ہو سکتا ہے۔

۱۱ ہر حیوان اور ہر نبات کے لئے پانی کی بہت ضرورت ہے بغیر پانی کے ان دونوں میں سے کسی کا وجود قائم نہیں رہ سکتا ہے۔

صاف پانی کا خزانہ

ہمارے جسم میں پانی زیادہ ہے۔ اگر کسی آدمی کو تو لیں اور اس کے جسم کا وزن ۷۵ پیر ہو تو اس میں سے پانی فریب ۶۰ پیر کے ہوگا۔ اس کا سبب یہ ہے کہ جب ہم غذا کھاتے ہیں تو وہ معدہ میں مثل کاغذ کے ہو جایا کرتی اور مفید حصہ اس غذا کا جو کچھ دودھ کی طرح بہتا ہے خون ہو جاتا ہے۔ اور فائدہ مند ہو جاتا ہے اور خون بہم کے تمام اعضا کے رگ دریشہ میں دوڑتا ہے اور ان کو پرورش کرتا ہے۔ پس اگر خون میں کافی پانی ہو تو وہ اس قدر جم جائیگا کہ وہ چھوٹے چھوٹے رگوں میں جو بعض بعض اعضاء سے بال سے بھی زیادہ باریک ہیں نہیں دوڑ سکیں اگر خراب پانی استعمال کیا جاویگا تو ضرور ہماری تندرستی کو کوئی نہ کوئی نقصان پہنچے گا۔

پانی ہر دم ہمارے جسم میں بہت طرح سے داخل ہوا کرتا ہے پانی صرف رقیق چیزوں ہی سے کہ پیئنے سے ہماری پیٹ میں نہیں جاتا ہے بلکہ خشک چیزوں کے ذریعہ سے بھی پانی ہمارے جسم میں داخل ہوتا ہے۔ اور اس طرح بہت راہوں سے وہ ہماری جسم سے خارج ہوتا ہے یعنی گردوں اور آنکھوں کی راہ سے وہ بذریعہ بول و براز کے رقیق شکل میں خارج ہوتا ہے اور معلق اور مسامات بدن کی راہ سے بذریعہ سانس بہت بخار خارج ہوا کرتا ہے۔ ایک تندرست جوان آدمی دن بھر میں بطریق اوسط ۲ ۱/۲ سیڑ پانی پیتا ہے اور اس قدر پانی اس کے جسم سے روزانہ خارج ہوتا ہے۔ جو پانی کہ جسم سے خارج ہوتا ہو وہ کہیتہ دو مسامی حالتوں میں منقسم ہے۔ ایک رقیق اور دوسرے بخار۔ لیکن پانی بحالت بخار کہیتہ زیادہ ہمارے جسم سے خارج ہوتا ہے۔ پانی جو بحالت رقت بخار ہمارے گردن کے خارج ہوتا ہے اور جو بحالت بخار ہمارے جسم سے خارج ہوتا ہے

اٹکا اندازہ نسبتی موسم کے تغیر اور ہوا کی حالت پر منحصر ہے۔

اسے صاف پانی کی اکثر لوگ قدر کم جانتے ہیں۔ جب کوئی شخص سفر کرتا ہے اور دوسری جگہ کا پانی پینے سے بیمار ہوتا ہے تو وہ اکثر کہتا ہے کہ یہ بیمار پانی کی وجہ سے عارض ہوئی ہے۔ لیکن آدمی بغیر اپنا وطن چھوڑنے کے بھی خراب پانی کے اثر سے بیمار ہو جاتا ہے۔ پانی کی وجہ سے اکثر بیماریاں لاحق ہوتے ہیں اس واسطے صاف پانی کی بھی ویسی ضرورت ہے جیسے کہ صاف ہوا کی ضرورت ہے صفائی اور پاکیزگی رکھنے کے لئے بھی پانی کی از حد ضرورت ہے ہم پانی سے اپنے بدن کو صاف کرتے ہیں۔ بارش سے نباتات کو تراوٹ پہنچتی ہے اور وہ دہل بھی جاتے ہیں۔ بارش سے زمین دہل جاتی ہے اور تمام ناپاکی بہ جاتی ہے۔ باقی آئیہ۔ راقم محب حسین +

معدن

(بقیہ مضامین پیش کریں)

چاندی - روپا - نقرہ - فضہ - سیم - قمر

۲۵ چاندی چمک اور لطافت میں سونے سے برابری کرتی ہے اور قدامت کے رو سے بھی جو قصہ منزلت اسکی ہے سونے کی کسی اور فلز کی نہیں۔

۲۶ چاندی حالت فلز می بین کثرت سے پیدا ہوتی ہے اور بعض وقت حالت تبلکہ میں اور نہایت خوبصورت شاخوں میں بھی نکلتی ہے۔ مگر اکثر فلز می چاندی چھوٹے چھوٹے ٹکڑوں میں اجبار میں پہلے ہوئے پیدا ہوتی ہے۔ بعض اوقات ایک آدھ بہت بڑا ڈھلچل آتا ہے جیسا کہ نامہ سونے کے ملک کے معدن کا ٹکڑی برگ میں ایک ڈھلا ٹکڑا جو وزن میں (۲۸۰) سیر کا تھا اور ہوائی ملک پیرو میں جو وزن میں (۳۰۰) سیر کا تھا۔ اور ایک ڈھلچل کیو میں جیسا کہ وزن ایک ہزار میں سے پچاس سیر کا تھا۔

ہم نے آگے بیان کیا ہے کہ سونا چاندی کے ساتھ شریک پیدا ہوتا ہے جس میں سونے کی مقدار چاندی سے زیادہ ہوتی مگر اب یہی اکثر ہوتا ہے کہ ایک معدن میں چاندی سونے کے ساتھ مزوج پیدا ہوتی ہے جس میں چاندی بہت زیادہ ہوتی ہے۔

۲۷ معدنیات چاندی کے بہت سے ہیں مگر اکثر انہیں سے ایسے ہیں جنہیں چاندی گندہک کے ساتھ مرکب ہو اور دوسرے فلز بھی کیسی کیسی چاندی کے معدنی میں شریک پائے جاتے ہیں۔ چاندی گلوبرین اور بروڈین اور ایوڈین کے ساتھ مرکب پیدا ہوتی ہے۔ اور شیشے کے معدنی یعنی گلیٹا میں اکثر شریک رہتی ہے اور بہت کثرت سے سیسے کے ساتھ استخراج کی جاتی ہے۔

۲۸ چاندی کے معدنی بہت سے ہیں مگر جو معروف و مشہور ہیں یہ ہیں سیلوکلا جس میں (۸۷) فیصدی چاندی نکلتی ہے اور اسٹیفٹ جس میں (۶۰) فیصدی چاندی ہے (اور یہ دونوں گندہک اور چاندی سے مرکب ہیں)۔ اور پیر آرجیرٹ جسے نقرہ یا قوتی بھی کہتے ہیں (۶۰) فیصدی چاندی رہتی ہے۔ اور گلو راید آف سیلوکلا جس میں (۷۵) فیصدی چاندی نکلتی ہے۔ مخفی تر ہے کہ یہ مقدار چاندی کی جہرہ سے بیان کی عمدہ ترین اور پاک معدنی میں ہوتی ہے اور جو خراب اور کم مایہ معدنی ہوتے ہیں انہیں اس سے بہت کثر چاندی پیدا ہوتی ہے۔

۲۹ ملکٹ گز گلو امریکا میں جہاں کے چاندی کے معدن عیسوی سولویں صدی میں پیدا ہوئے تھے ایک زمانہ دراز سے سیم خیز ملکوں میں ادل محسوب ہوتی تھی مگر شروع میں انڈیا اور اسکے گرد و نواح کے اضلاع میں جو معدن چاندی کے پیدا ہوئے ہیں گزیکو کے چاندی کے معادن کے برابر ہی کرتے ہیں۔ ان دونوں ملکوں میں جتنی چاندی نکلتی ہے تین چوتھائی (۳/۴) تمام عالم کے نکل چاندی کے

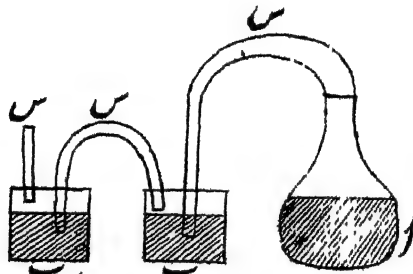
پیداوار کے ہے۔ بعد اسکے قدیم معادن پیرو اور بلیویہ کے ہیں۔ پیرو میں دو بڑے سام ہیں ایک کا طول تین ہزار دو سو گز ہے اور عرض ایک سو تین گز اور دوسرے کا طول دو ہزار ایک سو تیس گز اور عرض ایک سو تیس گز ہے۔ یورپ میں اسپین یعنی اندلس چاندی کے معدن کے لئے نہایت مشہور ہے۔ بعد اسکے مملکت آسٹریا اور ہنگری اور پروشیا اور انگلستان ہیں۔ دوسرے ملکوں میں بھی چاندی کی قدر پیدا ہوتی ہے مگر اتنی چاندی کہیں نہیں نکلتی۔

۳۲ چاندی کے نکالنے اور استخراج کے طریقہ متعدد ہیں۔ سب سے قدیم طریقہ وہ ہے جو مملکت گریکیز میں سوہوین صدی عیسوی میں جاری کیا گیا تھا اور اب تک بھی وہی طریقہ لگژیکو اور جنوبی امریکہ میں مستعمل ہے۔ موافق اس طریقہ کے چاندی کے معدنی کو پیس کے نہایت مہین سفوف بنا لیتے ہیں اور اسکو پانی کے ساتھ مزوج کر کے مثل خمیر کے تیار کرنے کے بعد پتھر کے فرش پر اسکی ڈھیر لگاتے ہیں اور تھوڑا نمک اوس کے ساتھ شریک کر دیتے ہیں۔ پس ازان ایک مقدار زمین کا پر پڑھینڈ (جو تاسہ ہے اور لوہے اور گندہک کا ایک معدنی مرکب ہے) اوس میں شریک کیا جاتا ہے جو عمل کیمیاوی سے ہیرا کیس بن جاتا ہے۔ اس ڈھیر کو کئے گھنٹوں تک خچر چروٹے گھنڈتے ہیں۔ جب یہ عمل کئی گھنٹوں تک جاری رہا تب اوس ڈھیر پر تھوڑا بارہ چرک دیا جاتا ہے اور اسکے بعد خچرون سے اکیروز درمیان گھنڈا دیا جاتا ہے کہ خوب ہے مزوج اور یک جسم ہو جاتا ہے۔

۳۱ اس عمل میں بعض عمل کیمیاوی اسطرح کے ہوتے ہیں کہ چاندی الگ ہوتی اور فوراً پارہ اوسکو جذب کر لیتا ہے۔ تب اس کل مادہ کو ڈھیر کر کے بہت سے پانی میں ملا دیتے سے پارہ اور چاندی کا مزوج تاشین ہوتا ہے (ببب ثقل کے) اور جتنا تاشا اور لڑا

اوردوسرا راضی مادہ ہے کل دھل جاتا ہے اور پہہ ممزوج نقرہ وسیم ہاتھ آتا ہے تب اس ممزوج کو گاڑ ہے کپڑے کے کہیڈون مین یا تھیلون مین ڈالکے پھوڑ لیتے ہیں تو جتنا زائد پارہ ہے چن جاتا ہے اور کل چاندی اور کچھ تھوڑا پارہ تیلے مین ہٹا دیتا اسکو ایک لوس ہے کے انبیق مین ڈالکے اوس پارہ کو حسب طرح سے کہ فقرہ ۱۸ مین بیان ہوا ہے آج سینے سے الگ کر لیتے ہیں ایسے انبیق کی شکل ذیل مین دی گئی ہے جس سے کل حال ظاہر ہوگا۔

شکل انبیق



آ انبیق ہے جس مین ممزوج پارہ اور چاندی کا دو تہائی تک بہر دیا جاتا ہے اور آج سینے سے پارہ بھاریشکے سی نالی سے حوض ب مین جاتا ہے جو کہ قریب دو تہائی (۲) کے پانیسے بہرا ہوا ہے۔ جتنا پارہ کہ حالت بخاری مین ہے اوس سرد پانی مین گذارنے سے اپنی اصلی حالت پر آ جاتا ہے اور شاید کچھ قلیل مقدار پارہ کی جو اسپر بھی حالت بخاری مین باقی رہ جائے تو دوسرے نالے مین سے ہو کر حوض ثانی مین جاتا ہے اور وہاں کا پانی اوسکو سرد کر کے اپنے حالت پر لے آتا ہے۔ جو چاندی ہے انبیق آ مین اسینچ لینے ابر مردہ کے شکل مین رہ جاتی ہے اور بعد نکال لی جاتی ہے اور برتنے ظروف مین گلائی کے بعد اوسکے اقراص یا سلاخین بناتے ہیں۔

۳۲ جو طریقہ کہ یورپ مین مستعمل ہے اس سے کچھ زیادہ فرق نہیں رکھتا ہے فقط

جو فرق ہے وہ یہ ہے کہ پورے مین چاندی کے معدنی اور کارپریشیز اور ٹنک کو مخموج کر کے جلا دیتے ہیں یا جیسے کہ اصطلاح میں کہتے ہیں بھون لیتے ہیں اور بعد ازاں اوس میں بارہ شربک کر کے ہیں اور باقی عمل کے اصول میں کسی نوع کا فرق نہیں ہے۔

۳۴ چاندی کے استخراج کے اور بھی طریقہ ہیں۔ مثلاً چاندی کے معدن کو سیسے کے ساتھ گلا لیتے سے اور چاندی کا الٹوی یعنی مخموج بنجاتا ہے اور چاندی بوسیلہ کوپلشن کے نکال لیجاتی ہے۔ یعنی ہڈی کے راکھ سے ایک بڑا ظرف بناتے ہیں جسے کوئل کہتے ہیں اور جب چاندی اور سیسے کو اس پر رکھ کے گرم کر لے ہیں یہ ہڈی کی راکھ آہستہ آہستہ کچھ سیسے کو جذب کر لیتی اور کچھ سب جل کے اوڑ جاتا ہے اور اس کے سطح پر چاندی کا ایک بڑا قرص رہ جاتا ہے۔ اس عمل میں گلا ہوا سیسا دوسرا خلزات کو مثل تانبے وغیرہ کے اپنے ساتھ شربک کر لیتا ہے اور جذب ہونے میں یہ خلزات بھی جو بمنزلہ کافت کے ہیں بالکل جذب ہو جاتے ہیں اور خالص روپا کوئل پر رہ جاتا ہے۔

۳۵ چاندی اکثر سیسے کے معدنی میں شربک رہتی ہے اور فی ٹن آہستہ یا دس پندرہ لینے فی کنڈی ۱۴ ٹولہ یا ۱۸ ٹولہ چاندی تو اکثر پیدا ہوتی ہے۔ بعض سیسے کے معدنی ایسے ہیں کہ او میں فی کنڈی ۴ ٹولہ سے ۵ ٹولہ تک چاندی نکلی ہے اور بعض معدنی ایسے بھی ہوتے ہیں کہ جن میں فی کنڈی پانچ سو چوبیس ٹولہ تک چاندی موجود ہوتی ہے۔

۳۶ پٹینسن صاحب نے ایک نہایت عمدہ طریقہ ایسے سیسے میں سے جین صیت بھی کم مقدار چاندی کو بھونکالنے کا ایجاد کیا ہے۔ اس طریقہ کا نام اوبنیں کے نام سے معروف کیا ہے۔ اس طریقہ کی بنیاد اس بات پر ہے کہ سیسا جس میں کچھ چاندی شربک

مگر جب گلابا جاوے اور آہستہ آہستہ برد کیا جائے تو ایک مقدار اوس سیسے کے مثل
 مصری ڈلون کے جننے لگتی ہے اور اسکے تجربہ کر نیسے یہ ظاہر ہوا ہے کہ اونین چاندی
 نہایت ہی کم مقدار میں باقی رہتی ہے اور گے ہوئے سیسے میں چاندی زیادہ رہتی ہے
 اس طرح سے بار بار گلابیسیے اور اوس سیسے کے مہجرا جزا کو لوہے کے دستہ در
 چھلنی سے الگ کر لینے سے دو قسم کا سبب حاصل ہوتا ہے ایک تو وہ حسین بالکل
 چاندی نہیں ہے اور وہ مہجرا ہے دوسرا وہ کہ بہت دیر تک گلابا ہوا رہتا ہے اور اس میں
 چاندی زیادہ رہتی ہے۔ اب جو وقت کہ یہ سیسا اتنی چاندی سے غنی ہو جائے کہ
 کہ فی من سیسے میں چون تو لے چاندی جمع ہو تب اوس سیسے سے طریقہ کیویشن
 کے موافق جو فقرہ ۳۳ میں بیان ہوا ہے اوسکے چاندی نکالنے میں آتی ہے
 ۳۷ فرض کرو کہ ایک کھنڈی یعنی بیس من سیسے میں بیس تولہ چاندی ہے
 اور ہم اسکو گلابیتے ہیں اور جب وہ آہستہ آہستہ سرد ہوئے لگتا ہے اوس میں
 کرکٹل یعنی ٹکڑے مثل مصری کے جننے لگتے ہیں اور ان مہجرا کرکڑے یعنی کرکٹل کو
 جب لوہے کے چھلنی سے بقدر وہ تہائی کل مقدار کے نکال لین تو باقی سیسے میں
 یعنی ایک تہائی میں چاندی بحساب ساٹھ تولہ فی کھنڈی کے جمع ہو جاتی ہے اور
 اس عمل کے بار بار کر نیسے جیسا کہ ہم نے فقرہ ۳۵ کے آخر میں بیان کیا چون تولہ فی من
 یعنی قریب قریب ہزار تولے فی کھنڈی تک بھی اوسکو چاندی سے غنی کر سکتے ہیں۔
 جتنی چاندی کہ کہ انگلستان میں پیدا ہوتی ہے اکثر اسی طریقہ سے اوسکا استخراج
 ہوتا ہے اور انگلستان میں سالانہ فقط اسن طریقہ سے قریباً آٹھ لاکھ اونس
 یعنی پچیس ہزار سیر چاندی نکالی جاتی ہے۔ باقی آئندہ۔

یا قوت کے کان کا بیان

یا قوت ایک بہت سنگھما سے معدنی سے اور الوان اور اصناف
 اوسکے سن زرد و کبود و سبز و پستی و سفید ہیں اور ہر ایک انہیں سے اعلیٰ اور سفید
 اور کمرنگ ہوتا ہے اور بہترین اور نکاسرخی زما فی آبدار صلب اور شفاف و بھرم اور
 بیداغ ہے اور جس قدر اس قسم کا ٹکڑا بڑا اور رنگ ڈھنگ کا اچھا ہو معتبر ہوتا ہے
 اور قیمت اوسکی اصناف سرخ خمری اور زردی اور نارنجی اور زعفرانی اور لیونی
 سے زیادہ تر ہے اور اصناف کبود اور اسان گونی اور کلی اور لاجوردی
 اور پستی کیا ہیں اور لعل اقسام سرخ یا قوت سے ہے اور بہترین ہر ایک
 اون اقسام مذکورہ کا وہ ہے کہ صلب و صاف و شفاف و کمرنگ یعنی اجزا اوسکی
 متساوی ہوں اور وہ سوائے الماس کے جیسے اجبار سے سخت ہوتا ہے یا قوت
 کبود یا قوت سرخ سے اور سرخ زرد سے سخت ہوتا ہے اور پستی قریب لبرخ
 اور سفید سب سے زیادہ نرم ہوتا ہے کہ وہ خام ہے اور ہر ایک ہر ایک نام سے
 مخصوص ہے سرخ کو ہندیمین مانگ اور زرد کو عربی مین بسراق اور ہندیمین کپہراج
 کہتے ہیں ہندیمین اسکا معدن بیگو کی ایک قطعہ زمین مین ہے جہاں یہ کان ہوتا
 بسبب حرارت کبریتی کے وہاں کوئی سکونت اختیار نہیں کر سکتا ہے اور خاک اوسکی
 سیاہ اور صلب ہوتی ہے اور بوجہ کبریت کے اتنی ہی اور جس مقام پر یہ کان ہوتی ہے
 وہاں باد و بارش و طوفان و رد و برق و صاعقہ سب ہوتا ہے اور اوسکی زمین شقی
 ہوتی ہے اور اوسکے شگافوں سے گندک کی بو نہایت تیز اور تند آتی ہے یہاں تک
 کہ وہاں کثیری بو نیسے آدمی متاؤمی ہوتا اور اس موضع کی اطراف مین درختاں و عظیم شجر ہوتے
 اور یہ کان برازیل اور جزیرہ سیلان مین بھی ہے فقط راقم فرخندہ علی

فلسفه

بقیه مقاله فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت

و چون مطلب بدینجا رسید اکنون میتوانم که هندوستان را محط انظار خود نموده بگویم آنها از اهل هند برقله کوه نور بصیرت برآمده اند و معنی جنسیت را فهمیده اند و مزایای آن را دانسته و بدو در بین تدبیر در ازمان گذشته و آینده نظر انداخته اند و بنده بین تعمق و قائل حالات امم و قبایل را ملاحظه کرده اند چرا در بین امر بزرگ فرغ نمی کنند و بجهت سبب است که این کار ضروری را سهل گذاشته در آن اهتمام نمی نمایند آیا تمییدانند که بفار جنسیت و اعتبار شمار آن موقوف بر آنست که تعلیم و تعلم در مدارس بلغت و وطنیه بوده باشد آیا تعجب نمی شود ازین که علومهای جدید عالم را فرا گرفته است و فنون بدیده کرده زمین را احاطه نموده است و حال آنکه چیزی از آنها که قابل بوده باشد بزبان هندی ترجمه نشده است آیا ازین نکته غفلت و نریدند که اگر در لغت جنسی از اجناس جنی آدم معلوم نافع در رعایت نبوده باشد آن جنس را باید ارسای نخواهد شد آیا ازین ذایل شدند که اول فریضه و تته عقداسی در توسیع لغت و وطن است پس چرا کوشش نمیکنند در ترجمه علوم جدید بلغت و وطنیه خصوصاً بلغت اردو که بمنزله لغت عموم است و چرا استناد نمیجویند از برای توسعه آن لغت بسیار لغات متقاربه بدان چون شکریه و مرهٹی و بنگالی و چرا در وقت ضرورت از برای استکمال آن بلغت انگلیزیه استعانت نمیکنند سالهای دراز است که قوم انگلیز که استاد های علوم نافع و فنون مفیده میباشد در ممالک هند وستان حکمرانی مینمایند پس از چه جهت است که دانشمندان هند از ایشان فایده نگرفته اند و از معارف ایشان از برای وطن خود باذخیره استحصالی ننموده اند و چگونه میتوانند که از برای وطن خود باذخیره از آن علوم جدید به دست آورند و مانند آنها را بزبان

و وطنی ترجمه نکنند و بگویند که معارف در نزد قومی عمومی شود بے آنکه آن معارف بلسان
آن قوم بوده باشد و معارفیکه بلسان بیگانه بوده باشد بگونه پایداری نخواهد شد و چه فخر است
کسی را که هزار مکتب بلغت بیگانه در کتاب خانه خود داشته باشد بے آنکه یک کتاب
نافع بهم بلسان وطنی در آن بوده باشد آیا هیچ عاقل فخر دیگران را فخر خود می شمارد و آیا بغیر
حبش خود هیچ فردی فخر میکند و فخر بحبش خسیس جاهل را هیچ هو شنند بر خود می پسندد
پس فخر بر حبش است بشرط شرافت و بزرگوار نیست مگر بعلوم و معارف و علوم و معارف
در آنوقت موجب شرف حبش می شود که عمومی بوده باشد و ممکن نیست که علوم و معارف
عمومی شود مگر در آن هنگامیکه بلغت آن حبش بوده باشد و آیا دانا یا نهندستان را
معلوم نیست که اگر علوم و معارف بلغت و طینه بوده باشد غالب معارف بسبب اخبار ناها
و بیحیث معاشرت با علماء و رانندگان زمانه عمومی شده بصیرت و بینائی همه اهل وطن را
فرا خواهد گرفت - و از آنچه گفته شد بخوبی ظاهر و هوید اگر دید که جمیع طبقات هند بان را
چه علماء بوده باشد و چه اشرار و چه ارباب تجارت بوده باشد و چه اصحاب فلاحیت و احب
چنانست که اتفاق نموده تعلیم و تعلم در کس کلمه و غیر کلمه خود را بلسان هندی قرار دهند
و همه علوم و معارف را که شش نموده بزبان خود یا ترجمه نمایند تا آنکه حبشیت هندیت
استوار شده براحمت و رفاهیت مدینت نائل گردند و از آنکس اب فواید حبشیت و
استفصال مزایای آن محروم نمانند و نشاید عقلا هند را که بواسطه بعضی از تخلفات بی اصل
خود را مانند طائفه (مان بیاؤ) کرده هر خطا و سهو را سدا سکندر خیال کنند
بواسطه آن از صراط مستقیم علوم نافه و راه راست معارف مفیده روگردان شوند
چونکه هر عالم پرنیز گاه می اگر باصل شریعت رجوع کند خواهد داشت که علوم و معارف
معاشیه را هیچ وجه مضایقه و منافیست با دین نیست بلکه اگر خوب خود شود معلوم خواهد شد

که این علوم معاشیه بسبب قوت دین است چونکه قوت دین از قوت متدینین است و قوت بتدینین نتیجه غنا و ثروت و جاه و شوکت است و این امور بدون این علوم معاشیه هرگز صورت و قیام نخواهد پذیرفت — و اگر کسی که از (پیاچو یا) یعنی (پهلوان پنبه یا) بگوید که مقصود از علوم منافعه آنست چه آن علوم بلسان وطنی بوده باشد و یا بلسان اجنبی و علوم نافعه همه بلغت انگلیزیه موجود است و امت انگلیزیه از دیربست که حکم را آن جمیع هندوستان است و مماثلت و متابعت غالب در هر حال لازم است پس ما هندیان را چنان زمینده است که بجهت استحصال منافع و الکتاب فوائد از ازامت غالبه لباس هستی خود را رافع نموده و قید تعین جنسیت را برداشته یک با یکی متعارفی الغالب شویم و علوم و معارف را بلسان قوم فارح تعلیم نماییم و لغت ایشان را در هر چیز ترجیح داده بجای لغت و طعنه استعمال کنیم بلکه سایر امور را هم یعنی... بسپاریم بدو گفت اولاً اگر این خویش از غالب سر میزد باید آن را بر تعالی و استکبار فروخت از مد اعتدال محل نمود و اگر مغلوب چنین امر را بر زبان آورد بلا شک نشان آن جز خلق چیز دیگر نمیخواهد بود و البته این گویا مطلقاً با هر غالب را هم مقبول نخواهد افتاد و ثانیاً جنس هندی اگر قلیل العدوی شده و آحاد آن میخواستند که خود را مانند (پرو و پی) هر زمانه بشکل غالبی ظاهر سازند و هر قرصی پیست فاشی جلوه دهند البته این امر ممکن الوقوع بود اگرچه این روش بر باد و هنده نضوت و حمیت موجب آن می شد که همیشه بسفله گی و فرومایگی در میان امم و قبائل بسر برند و از لذائذ ترقیات عظیم و خطای مزایای جلیله عالم انسانی که نتایج جنسیت است علی الدوام محروم مانند وکی عدو هندیان و هندو ملکیون (بسیار کرد) می شود و اگر کسی سیر طبیعی عالم وجود را که اثر سنت آفرین است ملاحظه کند خواهد دانست که این عدو کثیر را هرگز ممکن نخواهد شد که از خود را

منسلخ شده بلباس غالبین و فاتحین برآیند و لغت اجنبیه را بسجای لغت وطنیه بکار برند بلکه اگر کسی غور کند خواهد فهمید که این جمیع کثیر صد با اقوام غالبین و فاتحین را فرو برده جز خود با خواهند نمود و بغیر اسمی آهیم در تاریخ از آنها باقی نخواهند گذاشت چنانچه مغلها و دیگران را با وصف غالبیت هندی کردند و بلباس خود با درآوردند و چنان گمان نشود که مقصود ما از آنچه ذکر کردیم تشوین بر ترک تعلیم لغت انگلیزیه است بلکه چنین باید دانست که تعلیم لغت انگلیزیه از چندین وجه بر هندیان لازمست و وجه نخستین آنست که حکومت هندوستان حکومت انگلیزیه است و ارتباط در میان رعیت و حاکم و احقاق حقوق طرفین و رفع تعذبات و اجحافات هرگز حاصل نخواهد شد مگر بدینکه رعایا لسان حکام خود را بدانند و وجه دومی آنست که اهل هندوستان با شد احتیاج محتاجند بجمیع فنون و معارف و صنایعیکه در زبان انگلیزیت پس واجب است بر ایشان که آن زبان را بخوبی آنگاه آموخته و علم فنون را از آن لغت بلسان وطنی ترجمه نمایند و اساس بنیاد حقیقیه را که معارف بوده باشد در وطن عزیز خود با استوار سازند و سببی آنست که تسهیل مفرق معاملات و تمهید سبل تجارت و اقلع بر احوال و معادات امم و فهمیدن سبایا و اخلاق قبائل و دانستن تواریخ دول و ممالک بے معرفت لغات آنها متعذر است لهذا هندیان را باید که لغت انگلیزیه را خصوصاً و سایر لغات را عموماً تعلیم نمایند تا آنکه بتوانند راههای تجارت و معاملات را وسعت دهند و ممکن شود ایشان را که بر احوال جهانیان مطلع شده در اصلاح عقول و نفوس خود با بکوشند و از روش دیگران عبرت گرفته خود با را محل عبرت عالمیان گردانند (چنانچه گردانند) - آنچه پیش ذکر کردم بالنسبه بسومی اهل هندوستان بود و اما بالنسبه بسومی اتت انگلیزیه که اتت غالبه است پس باید دانست حرص و طمع دول غریبه از مدتها ذکر کرده است و متنا

و تمام ایشان از اندازه درگذشته است و در اینجا بزرگ و بجز مفتوح گردید است دولت
 روسیه یک قدم پیشگاه (مرد) نهاده است و یک دست مقابل دروازه (استانبول)
 داشته است و دولت فرنا بعد از هفتم (نونس) چشم بر (طرابلس) و (مصر)
 دوخته و دولت مندل بر (سلانیک) و (قسطنطنیه) بسته و دولت ایتالیا (مصر)
 و (طرابلس) را مطلع خود ساخته و دولت جرمن گاسه بخیره (گریت) نظر انداخته
 و گاسه بر سد اهل شام بنا استمرات نهاده است و هر یک از آن دولت عظام و دولت
 عظیمه بیربطا نیار از روی حسد دیده آتش خدش مشتعل می شود خصوصاً در وقتیکه
 سخطه ادرا بر بهترین اراضی عالم دهند اجناس بنی آدم و کمر سنی بر چهارموش مدیت نیی
 هندوستان مانده میکنند لهذا انگلیزان را از برای صیانت اقطار هندیه و حراست آن
 اراضی مقدسه و سائلی باید بسیار قومی و اسبابی باید بسیار حکم تا آنکه بتوانند بدینا قطع
 آمال از باب مشرور را نموده اطمینان قلب که حقیقت سعادت و غایت مطلوب انسانیت
 ایشان را دست یاب شود و این حفاظت تامه که موجب آرامی دلی است هرگز ایشان را
 حاصل نخواهد شد بسبب استحکامات جن طارق و جزیره مالطه و قبرس و باب المندب
 و مدین و جزیره سقطره و کبک و دوزخ خیر و متضیق کردن دوزخ بلان و شهر قندار و
 هر قومه از عظمای انگلیز اگر غور کنند یقین خواهند داشت که استحکامات خارج از این
 صیانت امانت عظیمه اجنبیه موجب اطمینان خاطر و آرامی دل نخواهد شد بل حفاظت
 کامله و حراست تامه و اطمینان خاطر کلی و سکون قلب حقیقی در دهنی ایشان دست یاب
 خواهد شد که استحکامات بایداری ملکت خویشین را در قلوب هندیان استوار نمایند
 این بدین گونه می شود که لغت هندیه را نیز لغت رسمیه دولت قرار داده در جمیع
 جلسات متعلقه با امور هندوستان استعمال کنند تا آنکه هندیان را معلوم شود که علاقه کلیت

و رابطه تامه در میان ایشان و امت انگلیزیه حاصل شده است و یک نوع جنسیتی صورت
و قیام پذیرفته است و امتیازات غالبیت را بر داکشته هندیان را در جمیع حقوق حتی مجلس
(پارلمان) با خود هاشمیک سازید چونکه امتداد و امت اجنبی بودن بقدر امتداد و زمان
و صف غالبیت است و البته انسان دل با جنبی نخواهد بست و دیگر آنکه اعانت نمائید
هندیان را در ترجمه علوم و فنون از لغت انگلیزیه بزبان هندی و آذربایکی اجرائی
این عمل حقیقت تشکیل نمایند و فنون جدید را در مدارس و کتابت بسان و طبع تعلیم
و آذربایکی صناعت و زراعت در محاکم هندیه مدارس کلیه انشاء نمایند و باجمعه بر هندیان
بدان نظر نگاه کنند که بر خود با نگاه میکنند و همه تفاوتهای امتیازات را از میان بردارند
چنانچه حقانیت و عدالت و انسانیت اقتضا میکند و چنانچه مدعیان عدالت از مجلس انگلیز
همین امر را از دودلی که مساوات تامه در میان رعایای آنها نیست خواہش مینمایند
و بآریب چون هندیان از شمار این مساعی جسیله بهره در شون بقاء و سعادت و شفا
و فناء خود را ببقا و سعادت و شفا و فناء جنس انگلیز مربوط دانسته شخصی انگلیز الی
در صیانت منافع آن جنس خواهند کوشید و درین هنگام بیم و خوف بالمره زایل شده
اعطشان کلمی چنانچه باید و شاید دست یاب خواهد شد و اگر هندیان اجتناب از این گونه
شرایط را از امت انگلیزیه نکنند دل بستگی چگونه حاصل می شود و خیر خواهی بکدام
صورت هستی قبول خواهد نمود زیرا که اگر انسان خیر خود را در خیر دیگران نبیند هرگز آن
برای صیانت خیر آن جان فشا نمی خواهد کرد و عقل این امر را هرگز با در نخواهد نمود
و من یقین میدانم که کوشه بنیان امت غالب و مغلوب هر دو برین اقوال اخیر و بنظر
تعجب خواهند نگرست و لکن چون زمانه شرح و تفسیر این اقوال را نماید البته اذکیا
اغلبیا بگی بر صحت آنها اتفاق خواهند نمود و نیست محمل خیرخواهی که در دنیا اتفاق بر آن
مراقم حال الله بنده

ادب

حرص کا نتیجہ حرص کی بربادی

وہ لوگ خود اندھے ہیں جو دولت کو اندھا کہتے ہیں۔ میرے نزدیک دنیا میں کوئی ایسا معشوق دور بین اور بلند نگاہ نہیں جنسی کہ دولت ہی جو اپنے عاشق کو سب سے زیادہ محبت سے دیکھتی ہے اور اس پر دوسرے نظر ڈالتی ہے۔ لیکن اون لوگوں کو اسکے ہاتھ لگنے کی تمنا بالکل فضول ہے جو صرف اسکے تلاش میں سرگرداں رہتے ہیں اور کوئی کام نہیں کرتے ہیں۔ دن بھر اسکے خیال میں دماغ کو بچاؤ ہیں اور رات بھر اسکو خواب میں دیکھتے ہیں مگر کوئی تدبیر اسکے حصول کے لئے نہیں کرتے اور تجارت اور حرفت سے عار ہیں ایسے اپنے عاشقوں سے یہ معشوق حیدر باز اور ملکار اور عیار حور و نون کی طرح ہانکنا ہی اور ان کے ہاتھ ہرگز نہیں آتا ہی۔ بلکہ وہ خود بخود ان لوگوں کے گھروں پر بن بلاے جاتا ہی جو اپنے پیشوں میں دل سے مصروف رہتے ہیں اور اپنے کاموں کو دھیان کرتے ہیں۔

جبکہ نہایت نخب ہی کہ کیوں لوگ دولت کو اندھا کہتے ہیں کیونکہ جب ہم اون لوگوں کو خیال کرتے ہیں جنکی دولت رفاقت کرتی ہے تو وہ نہایت محبت کرنے والی اور عمدہ رفیق نظر آتی ہے۔ جب کبھی تم کسی جگہ عیش عشرت اور شراب و رجو کا چرچا دیکھو تو تم یقین کرو کہ دولت اس جگہ نہیں ہے اور جب کبھی تم ایک گھر کو دیکھو جسکے دروازے ہر شخص کے لئے کشادہ ہیں تم یقین کرو کہ دولت وہاں نہیں ہے اور جب تم کسی شخص کے جیب میں گونا گوا دیکھو تو یقین کرو اور مطمئن ہو کہ کہ دولت یہاں نہیں ہے اور جب تم کسی عورت کو بہت خوش اخلاق اور متواضع پاؤ جان لو کہ دولت یہاں نہیں ہے بلکہ دولت کا گہرہ ہے جو ان محنتی اور کھایت شعار لوگوں

پس اے میرے بھائیو اگر تم دولت کو اپنا دوست بنانا چاہتے ہو
یا استعارہ کو چھوڑ کر یوں کہا جاوے کہ اگر تم دولت مند اور صاحب مال ہونے کی خواہش
کرتے ہو تو تمکو چاہئے کہ روپیہ پیدا کرنے کی خواہش سے زیادہ اس کے جمع کرنے اور
بچانے کی خواہش کرو۔ اور جب لوگ تم سے یہ کہیں کہ روپیہ وہاں ملتا ہی اور یہاں
میتا ہے اور روپیہ فلان کام کو لے سے پیدا ہوتا ہے اور فلان پیشہ و حرفہ کے ذریعہ سے
پیدا ہوتا ہے تو تمکو چاہئے کہ ان فضول باتوں کی کچھ پروا نہ کرو بلکہ اپنے پیشے یا کام پر
دھیان لگاؤ اور اسکو دل سے کرو۔ رہو جہاں تم ہو اور کرو جو کچھ تم کرتے ہو۔
جب تم سنو کہ تمہارے کسی ملاقاتی یا دوست نے ایک روپیوں کی نیلی راہ باٹ میں
پیشے بائی ہے تو تم لالچ میں اگر اس جگہ نہ دوڑ جاؤ اور روپیوں کے تہلیان پاسنے
کے لئے ادھر ادھر متوجش نہ دیکھو۔ یا جب کبھی تمکو یہ خبر ملے کہ کوئی شخص فلان پیشہ
یا حرفہ کی وجہ سے مالدار ہو گیا ہو اور بہت جلد اس کے ذریعہ سے اسکو دولت ماہہ لگی ہو
تو تم اپنا خاص پیشہ یا حرفہ چھوڑ کر اس پیشہ کو اختیار نہ کرو اور اس کے رقابت میں مصروف
نہو۔ الغرض ایک مرتبہ دولت کے ماہہ آئے اور ایک بار لگی مالدار ہونے کی خواہش نہ کرو
بلکہ ایک ایک پیابصر و استقلال کے ساتھ اپنی آمدنی میں سے چھپائے جاؤ اور جمع کرتے جاؤ
میں خوف کہتا ہوں کہ شاید تم اس قلیل رقم کے جمع کرنے سے نفرت کرو گے اور اسکو
حقیر سمجھو گے۔ لیکن ساتھ ہی اس کے میں یہ بھی کہے دیتا ہوں کہ جو لوگ کوڑی کوڑی کو
محتاج ہیں اور جگہ کوئی دوست اور آشنا نہیں جو انکو قرض دیوے اور ان کے لئے یہ
ایک پیسا اشرفی سے بڑا کہے۔ حرص خان میوقوف چکی دالیکو اعتیاج کے وقت
معلوم ہوا جیکہ اسکو دو چار پیسوں کی ضرورت تھی کہ کوئی دوست مصیبت کے وقت
نہیں کھڑا ہوتا ہو اور ضرورت کے وقت قرض وام نہیں دیتا ہے۔

حریص خان چکی والا وہ شخص تھا جو قلیل رقم کو جمع کرنے سے نفرت کیا کرتا اور بڑے بڑے خزانے جمع کرنے کی خواہش میں رہتا تھا۔ میں جانتا ہوں کہ اس شخص کی صدائع عمری مختصر طور پر یہاں اس مضمون کی تائید کے لئے بیان کروں جس سے ہمارے ناظرین ہمارے مطلب کو بخوبی سمجھ لیں اور اس شخص کے دافع سے عبرت پکڑ لیں۔

حریص خان چکی والا بالاطبع ایک لالچی شخص تھا۔ اس سے بڑا ہر کسی شخص روپیہ سے محبت نہیں کرتا تھا اور نہ اس سے زیادہ کوئی آدمی اون لوگوں کی عزت اور خوشامد کرتا تھا جنکے پاس دولت سوتی تھی۔ جب لوگ کسی صحبت یا جلسہ میں کسی امیر اور دولت مند آدمی کا ذکر کرتے تھے تو حریص خان صاحب خود بول ادا ہوتے تھے کہ میں انکو خوب جانتا ہوں اور مجھ سے اس سے بہت بڑی ملاقات ہی بلکہ وہ اور میں دوست ہوں اور اون سے دانت کا ٹی روٹی جلی دوستی ایک چھتی اور ایک دلی ہے۔ جب وہ پیدا ہوئے تھے تو ادنی والدین نے انکو میرے گروہ میں ڈالا تھا اور وہ میرے بچہ کے طور پر ہیں۔ اور جب کبھی کسی غریب اور مفلس آدمی کا ذکر ہوتا تو حریص خان صاحب خاموش رہ جاتے اور اگر کوئی پوچھتا تو کہتے کہ میں انکو مطلق نہیں جانتا۔ کوئی ہونگے میں ہر شخص سے ملاقات کرنا پسند نہیں کرتا بلکہ اپنے جلسہ اور صحبت سے محبت رکھتا ہوں۔

حریص خان باوجود اس قدر روپیہ کی خواہش اور محبت کے غریب اور ناتمامت ہوتا اور اس کے کھانے پینے کی گذران صرف چکی کی آمدنی سے چلتی تھی اور اسہی کے نفع پر کچھ سب شیخیان تھیں لیکن اگرچہ یہ منفعت تحلیل تھی مگر یقینی تھی اور جب کہیں کسی کی شاد ہوتا تو اس کی چکی خوب چلتی اور آمدنی ہی ہوتی۔ اور روٹیاں آٹام سے کھانے کی تھیں۔ اور اس وقت وہ کفایت شکاری کر کے ہر روز کچھ قدر پیسے

ابھی جمع کر لیتا تھا جنگو وہ فرصت کے وقت بطوری خوشی کے ساتھ گنتا تھا اور بڑا اطمینان قلب
اوسکو حاصل ہوتا تھا۔ مگر باوجود اسکے اوسکے روپیہ خواہش اس سے پوری نہیں ہوتی تھی
اور اپنے آپکو محتاج پاتا تھا اور بہت دولت جمع کرنا چاہتا تھا۔

ایک روز حسب اتفاق وہ اپنے خواہشوں اور امیدوں پر خیال
گہوڑے دوڑاتا تھا کہ اتنے میں کیسے اوسکو خبر دی کہ تمہارے پروسی کو ایک روپیوں کی
بھری ہوئی کڑائی زمین میں گڑھی ہوئی تھی۔ اور اس روپیوں کی کڑائی کو ادھون نے
تین روز متواتر آگے سے خواب میں دیکھا تھا۔ یہ خبر اوسکے دل کو ایک خورخوڑا چھجکے
سننے ہی حریص خان بیتاب ہو کر بولا کہ "افسوس ہم صبح سے شام تک روز محنت کرتے
اور ہاتھ پیر ہلا کر چند پیسوں کی مزدوری کرتے ہیں اور اپنا پیٹ پالتے ہیں اور ہمارا پرو
خرش نصیب نامی صرف دن پیرز تین دن اور اتنا ہے اور رات کو آرام سے بستر پر سوتا ہوا اور
لاکھوں روپیوں کو صبح تک خواب میں دیکھتا ہوں۔ افسوس صد افسوس کاش میں بھی اوسکے
روپیوں کو خواب میں دیکھتا اور صبح کو کس خوشی سے اوسکو زمین میں سے لکھو دیکھتا
اور کس احتیاط سے اوسکو چھپا کر گہر لیجاتا اور ایسی خبر داری کرتا کہ میری بی بی بھی اس
راز سے واقف ہوتی اور تب افسوس کی قدر خوشی روپیوں میں کیونے تک ہاتھ پہنچنے
سے ہوتی اور کیا نہ خوش نصیب میں اپنے آپکو خیال کرتا؟"

ان خیالات کا نتیجہ صرف یہ پیدا ہوا کہ حریص خان اپنے آپکو
بد نصیب اور محنت سمجھنے لگا اور اسنے اپنے معمولی کام اور محنت کو ترک کر دیا اور چھوٹے
چھوٹے فائدوں سے نفرت کرنے لگا اور اوسکے لاکھوں نے اوسکو چھوڑنا شروع
کیا ہر روز وہ اپنی خواہش کو خیال کرتا اور اوسہی قسم کے خواب دیکھنے کی غرض سے وہ
چار پامی پر جا کر لیتا اور دولت کا تصور کرتا۔ دولت جو مدت سے اوسپر حیران نہ تھی اب

اوسکی حماقت اور بے وقوفی پر سکراتی ہوئی معلوم ہوئی اور آخر کار وہ اسکو خواب میں نمود
 ہوسے حریص خان نے خواب میں دیکھا کہ اوسکی چکی کی بنیاد میں ایک بہت بڑا کھڑا دیوار
 اور جواہر سے پرگڑا ہوا پوشیدہ ہے۔ اور یہ کھڑا بہت گہرا گڑا ہوا ہے اور اسکی اونچائی
 ایک بہت بڑی بیماری پتھر کی نسل رکھی ہوئی ہے۔ جب وہ خواب سے بیدار ہوا تو اسنے
 خدا کا شکر بہت بڑی گرم جوشی کے ساتھ ادا کیا اور کہا کہ خدا نے آخر کار میرے تکیا پر
 اور غیب سے خزانہ چھکھکھانیت کیا۔ اوسنے اس خواب کو کسی سے نہیں کہا بنیاد کہ اکثر
 لوگوں کا قاعدہ ہے کہ وہ خوشی کی خبر کو دوسرے لوگوں سے
 خیال کیا کہ اسکی نصیب حق اسوقت ہو گئی۔
 میں دیکھوں۔ اوسکی

ن اسکو اسہی طور سے خواب

برتین رات تک ہی خواب

در ہو گیا اور وہ تیسرے

کے پاس گیا اور

نے میں ایک

سفال کا نفل

و ایسی بڑی

اور کو د

سل کی

چنے

صبح کو خواب سے

اوسکے بنیاد کو

ٹوٹا ہوا مٹی کا

اور آخر کار

خیال کر سکتے ہیں۔ وہ فوراً اپنے پیارے خاوند حریص خان سے دوڑ کر چٹ گئی اور اس کے گلے میں ہاتھ ڈال دی اور اس کو خوشی کے مارے سینے سے لگا کر زور سے دبا دبا۔ لیکن افسوس ان تمام خوشیوں کا نتیجہ جلد ظہور میں آیا یعنی جب وہ دونوں خوشی کے مارے بے تاب دبا پر پہنچے اور انہوں نے اوس سہل کو ہٹایا تو بجای اوس خزانہ موہوم کے دو پیسے اور ایک لوہے کی کیل اور دو کوئلہ ہاتھ لگے اور تمام چکی ایک بارگی گر پڑی۔ اور خزانہ سنے کی عیوض میں جو کچھ روزانہ آمدنی بھی تھی وہ بھی ہوا بابت ہو گئی۔ حرص کا نتیجہ حریص خان کو مل گیا۔

ہم دیکھتے ہیں کہ بعض بعض ہم وطنوں اور قومی بہانیوں کا ہور ہا ہی کہ وہ ہم کرتے ہیں اور ایک مرتبہ مذکورہ بالا کے خیال کے اور متنازع میں اپنے

ہم ہوتے معلوم

ہم بہت جلد

نہ ہن کہ ہم

سیا

برف سے

مے زوال

جلس کا

ہر ایک کتا

کی مستی

ہوتے ہیں کہ یو۔

حاصل کر لینا

اوٹکا خیال د

ہم اکثر ادا

پہ صد

پہ سب

فیضا

ج

اور اس کے خیالات اور بلند پروازیوں اور اس کے افکار کو اس وقت غور کرتے ہیں ہلکے نہایت تعجب ہوتا ہے اور یقین ہوتا ہے کہ شکر خدا اب بہت جلد یہ قوم ترقی کرنے والی ہوگی اور اس وقت ہلکے ایک اطمینان خاطر ہوتا ہے اور ان لوگوں کے خیالات کو غلط سمجھنے لگتے ہیں جو ہمارے ہم وطنوں کو کاہل اور مست کہتے ہیں۔ لیکن قضیہ اسکے برعکس ہو رہا ہے یعنی جب چند ماہ گزرے ہیں اور ہم انتظار کرتے کرتے تھک جاتے ہیں کہ وہ دیکھتے ہوئے آج ظہور میں آئی ہے یا کل تو معلوم ہوتا ہے کہ اس پر عمل آج ہے نہ کل وہ تو ایک خیالی بلاؤ تھا جس کے بڑے بڑے قابین حاضرین مجلس کے آگے بڑے تکلف سے چٹکتے تھے اور جس کو ہر شخص بڑے بڑے سارے کرتا تھا اور وہ تو حریص خان کا سا خواب تھا۔ کئی چلہ حقیقت نہیں تھی۔

ہمارے شہر میں ہی بہت سے مجلسیں علمی اور رسالے اور اخبارات بعض بعض ہمارے اہل وطن نے اپنے بلند خیالی اور عالی ہمتی کو کام لا کر جاری کئے اور انہیں کوشش اور سعی حتی الامکان کی۔ مگر وہ چند وز بیکرا ایسے گم شد ہوئے کہ جنگلات بہت بھی نہ تھا کہ کہاں پہنچے اور کہہ گئے۔ میرے نزدیک انکی بربادی کا سبب وہی خیالات فاسد ہوئے جنہوں نے اس سبب حریص خان کو برباد کیا تھا یعنی اسکے بانیوں کے اور ان میں ان کاموں کے شروع کرتے ہی وہ وہ عالی خیالات اور ہندوبست ہفت قلمی گزرنے لگے اور ان کے مجلسوں میں وہ وہ بلند آرا کا ڈھیر لگ گیا جس کا پورا ہونا ممکن نہ تھا اور جس کا نتیجہ بقول شخصے طلب الكل فقت الكل یہ ہوا کہ اور دوسرے کاموں کی حرص میں وہ کام جو شروع ہو گئے تھے اور جنہیں کچھ ترقی بھی ہو چکی تھی مثل حریص خان کے چلی کے اور ادھون کر کے اپنے بنیاد سے گر پڑے اور پھر نہ یہ ہوا اور نہ وہ۔

اب ہم جب حال کے مجلسوں کو دیکھتے ہیں جو ہمارے شہر میں آجکل

بعض بعض مالی ہمت انخاص کی کوششوں سے چل رہے ہیں اور جنہیں فی الواقع قوم کا بہت بڑا فائدہ ہے بشرطیکہ وہ کام چلا جاوے تو ہم ہر وقت خداوند تعالیٰ شانہ کے درگاہ میں دست بدعا رہتے ہیں اور اس سے التجا کرتے ہیں کہ اسے ہادی گم گشتگان تو اس کے بانیوں کو اس حرص کجبت کے فساد سے بچا اور ان کے دماغوں کو تخیلات فاسد سے پاک رکھے اور اس لالچ کے دریا سے نکال جسمیں وہ ڈوبتے ہوئے نظر آتے ہیں۔

ہم کو امید ہے کہ خداوند تعالیٰ اس ہمارے دعا کو قبول فرما دیگا اور ان مجالس کے باقی اور ارکان اغراض موجودہ کے حصول میں کوشش کریں گے اور جن کاموں کے واسطے یہ انجمنیں قائم ہوئے ہیں انہیں میں دل لگا کر کام کریں گے اور فضول حریص خان کی طرح بڑے بڑے کاموں کی فتنہ اور حرص میں اپنے دماغوں کو نہ بچا دیں گے ورنہ ہم صاف کہہ دیتے ہیں کہ اونکا بھی وہی نتیجہ ہوگا جو حریص خان بکلی والیکا ہوا تھا کہ فانی الحرس ہو جاویں گے اور بعض فلاح قوم اور رفاه عام کے بربادی قوم اور تباہی عام ظہور میں آئیگی۔

معاذ اللہ البلاغ۔
راقم محب قناعت

اخلاق

دروغ گوئی

جب کسی کو نقصان پہونچانے کی غرض سے جھوٹ بولا جاتا ہے تو اس حرکت سے نہایت درجہ کی بد نفسی اور شرارت ظاہر ہوتی ہے اور جب اپنے بچاؤ کے لئے جھوٹ بولا جاتا ہے تو اس سے بڑی تقصیر اور بزدلی معلوم ہوتی ہے دو نون طرح سے جھوٹ بولنے والیکا یہہ ارادہ ہوتا ہے کہ جھوٹے باتیں بنا کر دھوکا دیوے اور فریب سے فائدہ اٹھاوے۔ یقین جاسیئے کہ چاہیں جیسقدر کیونہی ہم حکمت علماء اور اعتقاد سے کچھ عرصہ تک جھوٹ بولکر اپنا مطلب نکالیں اور اس سرخمرہ دت کا

بڑا اور کہین لیکن اخیر میں کبھی نہ کبھی ہمیشہ جھوٹ کہلجاتا ہے اور جو کچھ از حد لغزت اور گلی در گلی کی ہٹکار اس جھوٹ کا نتیجہ ہوتی ہے اور سکایا بیان کرنا نہایت مشکل ہے۔

نہیں نہیں اس سے بھی بڑا کہ یہ ہوتا ہے کہ جس قدر ہم نے جھوٹ بولکر پیشتر اپنا مطلب کو نکالا تھا اور چھوٹے باتیں بنا کر لوگوں کی تعریفیں سنیں تھیں اب اوس قدر زیادہ سخت اور شدید ہم پر ملامت اور ندامت کی بوجھار پڑتی ہے۔ جب سے ہمارا جھوٹ کہلجاتا ہے اوس وقت سے کسی ہمارا اعتبار نہیں کرتا ہے اور کوئی ہمارے ساتھ معاملہ لین دین کا نہیں کرتا ہے اور کوئی جھکو پاس پٹھانے کا روادار نہیں ہوتا ہے کیونکہ ہر شخص چھوٹے آدمی سے مثل دشمن کے اجتناب کرتا ہے۔ یہاں تک اوسکی بے اعتباری ہوتی ہے کہ خود سچی بات اس کے موہنے میں کچھ وقت نہیں رکھتی ہے کیونکہ ہمیشہ لوگ اوس پر شبہ کرتے ہیں اور اوسکی بات کا یقین نہیں کرتے ہیں۔

اس واسطے اگر تم اتفاقاً وہو کے سے کسی قصور کے مرتکب ہو اور کوئی خطا تم سے ظہور میں آوے تو تم کو چاہئے کہ تم اوس خطا اور قصور کو جھوٹ بولو ہرگز نہ چہچاؤ۔ کیونکہ جھوٹ بولنا اوس قصور کو اور دوبالا کر دیتا ہے اور جھوٹ بولنے وہ قصور اور خطا معافی کے قابل نہیں رہتی ہے۔ برخلاف اسکے جس خطا اور قصور کا اقرار عاجزی سے کیا جاتا ہے وہ آسانی سے معاف ہو جاتا ہے اور ایک چھوٹے سے قصور کے اقرار سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ ہم بڑے قصور سے بڑا ہیں۔ فقط

راقم محب حسین

تدبیر منزل

مکان کے آراستہ کرنیکا بیان

اگر تم مکان آراستہ کرنا چاہو تو شکوہ نہ کرو کہ تم کل اپنا پرہیز

آراستگی میں سرف نکرو خواہ تمہارے پاس کم روپیہ ہو یا زیادہ۔ یہ خیال کر کے کہ فلان چیز بہت خوبصورت ہے اور فلان چیز بہت ارزان ہو بے ضرورت چیزوں کو نہ خرید کرو۔ اس بارہ میں ڈاکٹر فرنیچر کا صاحب کا اصول بہت خوب تھا۔ اور وہ یہ ہے کہ ۴۴ کوئی شے سستی نہیں جسکی تمکو احتیاج نہیں، صرف بالفعل کی ضروری چیزوں کو خرید کرو۔ یہ بات صرف تجربہ سے تم کہہ سکتے ہو کہ تمہارے گھر میں کس چیز کی ضرورت اور احتیاج ہوگی۔ اگر تم اپنا سب روپیہ صرف کر دے گے تو تمکو معلوم ہو گا کہ تم نے اون چیزوں کو خرید لیا ہے جسکی تمکو احتیاج نہیں تھی اور اب تمہارے پاس اون چیزوں کے خریدنے کے لئے روپیہ باقی نہیں رہا جسکی تمکو فی الحقیقت احتیاج ہے۔ اگر تمہارے پاس اس قدر کافی روپیہ ہو جس سے تم اپنے بھتیجے بچے کو موافق ہر ضروری چیز خرید کر سکتے ہو تو اس روپیہ کو تم بالکل صرف نہ کر ڈالو صرف یہ خیال کر کے کہ اتفاقاً وہ تمہارے ہاتھ آگیا ہے۔ شروع میں عزیزین سے زندگی بسر کرو اور جو جن دولت بھڑتی جاتی ہے توں توں آرام کے سامان میں بھی ترقی کرنا آسان ہوتا جاتا ہے اور اس کے جین کر نے میں خوشی معلوم ہوتی ہے۔ لیکن روپیہ کا گھٹنا ہمیشہ تکلیف اور رنج کی بات ہے۔ آخر کار جو لوگ سچے عادل اور معزز ہیں وہ ان باتوں کو اعتدال کی نظر سے دیکھتے ہیں۔ چوسٹ سے گھر کے بندوبست اور انتظام فرش فرش میں انہی قسم کا تحلف اور خوبصورتی اور نزاکت ہونا چاہی جیسے کہ بڑی بیڑی گہرے کے بڑی بڑی سامان میں ہوتی ہے یہ چوسٹ چوسٹ صفتیں ہمیشہ تعریف اور عزت کے قابل ہیں اور ان پر ہمیشہ توجہ رکھنا چاہیے جو لوگ اپنی آمدنی سے زیادہ اس غرض سے خرچ رکھتے ہیں کہ انکی عزت ہو یا دوسروں کی آمد صرف کر کے اپنا فخر جتاتے ہیں وہ بے فائدہ رنج اور دکھ بڑھاتے ہیں۔ یہ ظاہری اور چوٹی بناوٹ ایک دھوکا ہے اور اس بناوٹ سے نہ اس کے بہت سے دوست ہوتے ہیں اور نہ اسکی قوت بڑھتی ہے۔ نقطہ

راقم محب حسین

زراعت

بقیہ مضمون زراعت

تو وہ زمین نہایت عمدہ ہو اور اگر اوسکی بوجھل گئی ہو تو اوس بوجھل کو دیکھنا چاہئے اگر اوس میں ترشی یا کڑواہٹ یا کٹاپن ہی تو اسنی کے موافق حکم کریں اور اگر اس قسم کی بوڑن سے پاک ہو تو وہ زمین بہتر ہے لیکن اس مٹی کو نکالنے کے بعد آدھے کھیتے چکھنا چاہئے اگر اوس کا مزہ مثل اوس مٹی کے ہو جو گرم اور سرخ ہوتی ہے اور کھوڑن سے لچکتی ہے جب وہ خشک ہو جاتی ہے تو وہ مٹی عمدہ ہے اور جو اوسکا مزہ کھار یا کڑوا یا کٹاپن ہو تو اوسکے موافق حکم کرنا چاہئے۔

ایک اور طریقہ امتحان کا یہ ہے کہ اوس مٹی میں سے ایک مٹی پر لیکر شیشے بانی میں ملا دیں اور ایک گھنٹہ رہنے دیں پھر کئی بار اوسکو گولین پھر چوڑ دیں پھر ملا دیں پھر چوڑ دیں اس طرح کئی بار کریں پھر اوس پائیکو چکھیں اگر اوس بانی کا مزہ اپنے حال پر باقی ہو تو وہ مٹی نہایت عمدہ ہے اور اگر اوسکا مزہ اگڑا جادے تو وہ مٹی برسی ہو اور اس سے بہتر طریقہ یہ ہے کہ خوب گرم پانی میں جو شیریں ہو اوس مٹی کو گولین اور کئی دفعہ اوسکو ہلا دیں اور چوڑ دیں جب بانی ٹھنڈا ہو جادے تو اوسکو پیکر دیکھیں جیسا مزہ اوسکے موافق حکم لگا دیں ایک اور طریقہ امتحان کا یہ ہے کہ اوس گڑھے میں سے اچھی بہت سی مٹی نکالیں اور اوسکو سو گھنٹیں اگر اوسکی اوس مٹی کی سی ہو چکا مزہ بدلا ہوا ہو اور پاک صاف ہو تو وہ مٹی عمدہ ہے پھر جب سو گھنٹہ چکے تو اوسکا مزہ دیکھیں اس طرح کہ ایک برتن میں اوسکو رکھیں اور اوسپر مٹھا پانی بارش کا ڈالیں اور خوب مٹی کو اوس میں گولین پھر جب مٹی نہ نشین ہو جادے اور صاف نہ ہو تو پانی اوپر رہ جادے تو اوسکو چکھیں بعد اوسکے جیسا مزہ معلوم ہو اوسکے موافق حکم کریں

اس لئے کہ مٹی کا مزہ اچھی طور سے معلوم ہے نہیں ہو سکتا جب تک پانی میں ملا کر اوسکو نہ دیکھیں اور بہہ بھی ضرور ہے کہ پانی صاف اور شیریں ہو اس لئے کہ اگر پانی میں کھارڑا یا اور کوئی سخت مرچود ہوگی تو معلوم نہ ہوگا کہ بہہ مزا مٹی کا ہے یا اوس صفت کی وجہ سے ہے جو پانی میں ہو خود تھی۔

ایک اور طرح کا امتحان اوس زمین کا جس میں زراعت نہو یوں کر کیا جاسکتے کہ اوس میں گناہ اور گھاس وغیرہ اڑ گئے ہیں جو روئیدگی اوسکی قوت دار اور بہت اور گنجان بلند ہو وہ زمین بہت اچھی اور جو روئیدگی اوسکی ایسی ہو وہ زمین اچھی نہیں ہے۔

قوتانی سے کہا جاتا ہے کہ بعض آدمی زمین کا امتحان دیکھنے سے کہہ سکتے ہیں اوس زمین کی روئیدگی کیسے اگرچہ ایک گھاس جو مانند موسن اور عوچ اور شوک اور بلیٹ وغیرہ کے پس اوسکی ایک شاخ یا ایک بیج کے بنی کو لیکر کوٹیں اور پکھلیں اور اس کے موزوں اوس کے پھس کے مزے سے قیاس کریں جو اچھی زمین میں ادا کی ہے اگر اوس کا مزہ اس کے موافق ہے تو وہ زمین اچھی ہے اور اگر اس کے خلاف ہو تو وہ زمین اچھی نہیں ہے علامت الغنیۃ میں لکھا ہے کہ امتحان اچھی اور بری زمین کا اوس گھاس سے کرنا چاہئے جو خود رو ہو۔

قوتانی سے کہا کہ کسی اوس زمین میں جو کھاری یا تر یا پانی میں ڈوبی ہوئی یا نہم یا پکھلی بہت پکھلی ہوئی ہے یا قافض اور ترشش اور گرم اور بہت غلطی اور بہت سخت اور بہت ترش میں جو عمدہ نہیں ہوتیں ایسی خود رو گھاسیں ادا گئی ہیں جنکو لوگ درست زمین کہتے ہیں مثل جمعد اور انستین اور دفا اور قیصوم اور ہند بار بری اور خرق اس کے زہر دہن میں سے ایک نہر ہے اور عوچ اور عوچ پس پند گھاسیں بری زمین میں ادا کی آتی ہیں لیکن جو زمین گرم اور بد بودار ہو اوس میں کہ نہیں ادا گئے اور کھاری

اور بلیٹ نام ایک
گھاس ہے جو زمین
کا بہت اچھا اور
موزوں ہے

بشر زمین میں عکس پیدا ہوتا ہے جسکو شیل کہتے ہیں اور جو زمین کا ہم کم سختی والی ہو اور سین شیل اور قیصدم پیدا ہوتے ہیں۔

مینو شاد نے کہا کہ بجلی اور سخت ٹھوس زمین میں کبھی سو سن سفید اور نرگس اور ایک قسم کی پیاز اگتی ہے یعنی وہ گھانٹیں جو پہلے زمین میں رگیں پیدا لیتی ہیں پھر بتی نکالتے ہیں تو جب یہ گھانٹیں نرم اور تر زمین میں اگیں تو معلوم ہوتا ہے کہ وہ زمین اچھی ہے اور پیداوار اسکی بہتری کے قریب ہو اور جو زمین نہایت سخت ہو اور سین ایک قسم کا کبر پیدا ہوتا ہے چوڑے پتوں کا اور کبھی بڑی قسم کی پیاز پیدا ہوتی ہے جسکو رومی میں اشک کہتے ہیں اور وہ جو ہے کی قاتل ہوتی ہے فی الفور اور کبھی یہ پیاز اوس زمین پیدا ہوتی ہے جو بیت چمک دار ہو اور اسکی طبیعت گرم کے طرف مایل ہوتی ہے اور اوسکا مزاج مٹی کے نسبت گنک سے زیادہ قریب ہوتا ہے اور ایسے زمین اکثر خشک پہاڑوں میں اور بڑے بڑے ٹیلوں میں ہوتی ہے اور کانٹوں دار درخت اوجھتی ہو اور سخت ہوتی ہے ہموار اور پہاڑوں اور پتھروں اور کانٹوں میں اور اکثر اس قسم کے درخت اون مقاموں میں اوسگئے ہیں جو سوئی اور خشک ہوں اور دور ہوں تری سے حاصل کلام یہ ہے کہ اکثر گھانٹیں تر جگہ میں خوب پیدا ہوتی ہیں اور اچھی طرح پہلیتی ہیں اور تہوڑی گھانٹیں خشک مقاموں میں پیدا ہوتی ہیں جیسے بفضل الفار جگہ بیان اوپر گذرا اسطرح جنگلی گھانٹیں حد زمین میں پیدا ہوتی ہیں جو سالم ہو برے اسباب سے مگر شریٹ سے سالم ہونا ضرور نہیں کیونکہ شریٹ اکثر جنگلوں میں ہوتی ہے اور بہت سے گھانٹیں ایسی ہیں جنکو شریٹ موافق ہے اور وہ شور زمین میں اگ آتی ہیں مگر کبھی ناخوان اور کم رو ہوتی ہیں اور کبھی زمین کے عالی براد اسکی پیداوار سے استمداد لایا جاتا ہے ہوا جگہ

جو گہا نشین شور زمین میں پیدا ہوتی ہیں اگر وہ کسی اور زمین میں پیدا ہوں تو معلوم ہوتا ہے کہ اس زمین پر شوریٹ غالب ہے اس طرح باریک کا سینے جیسے جسے شکوہ البسر بھی کہتے ہیں جب وہ عمدہ زمین میں ادگی آدے تو دلیل ہے اس بات کی کہ وہ زمین صاف ہو گئی ہے بلکہ کثرت اور نیکو زراعت کے یا اور کسی وجہ سے۔

زمین کے اقسام و قسموں کا بیان جو علاج اور تدبیر سے درست ہو سکتی ہیں

ان میں سے ایک وہ زمین ہے جو بہت چکنی اور بوجھل ہو جو نرم ہوتی ہے اور اس کے اثر سے ترسی ہوتی ہے اکثر اس قسم کی زمین کا رنگ مایل پر سیاہی ہوتا ہے اور کبھی غلیظ بھی ہوتی ہے اور اس کے بعض اوصاف اور پرندہ کر ہو چکے ہیں اس زمین کی اصلاح اس طرح ہو سکتی ہے کہ جب شدت کی گرمی ہو اور صوفت اور سین ہل چلا دیں ہر جینے میں دوبار تاکہ ہر سے مل بھی جن وہ چہ سات مرتبہ اولٹ پلٹ کی جاوے اور یہ پتھر ہے ایسی زمین کے لئے پھر اس کی مٹی کو ٹی جاوے اور ان آلات سے جو مٹی کو باریک کر دیتے ہیں اس کو ٹٹنے کے وجہ سے اس کی مٹی گرم ہو جاوے گی اور اس کی چکناہٹ اور ہٹ آوے گی اور آفتاب کی حرارت بھی اس کی چکناہٹ کو دفع کرے گی تو اس کا بوجھل پنا اور چکناہٹ چلتا اور چکناہٹ چلتا رہنے سے یہ غرض نہیں ہے کہ بالکل اس کی چکناہٹ جاتی رہے بلکہ کچھ چکناہٹ کم ہو جاوے اور سدا کے ایسی زمین کا کوئی علاج نہیں ہے اس طرح جو زمین رقیق ہو اس کی رقت دور کرنے کے لئے علاج کرنا چاہئے اور یہ قریب قریب ہے چکنی زمین کے اور مشابہ ہے اس کے وہ زمین جو ہمیشہ پھسپی ہو جس کو عرق کہتے ہیں تو یہ تینوں قسم کی زمینیں ایک دوسرے کے مشابہ ہیں اور ہر بیضے فلاح کے جانتے ہیں کہتے ہیں رقیقہ وہ زمین ہے جو نساک ہو اور بیضے عرق کو رقیقہ کہتے ہیں۔ باقی آئندہ۔ سلام علیکم

فہرست مضامین

ضمون نام مضمون نگار یا مولف نسخہ

لب -

لب والدین کی عمر میں فرق اولاد پر کیا اثر رکھتا ہے۔ جافظ فخر الدین صاحب ۲۶۹
نقطہ صحت -

بقیہ مضمون پانی - محب حسین ۲۷۳
اخلاق -

تفانون سخن - ایضاً ۲۸۰
فلسفہ -

نوائید فلسفہ - مولوی جمال الدین صاحب حسینی ۲۸۵
ریویو -

ریویو مولوی وحید الزمان صاحب

ہیضہ یا دبا سے محفوظ رہنے کے خاص خاص قاعدے
۱۔ سب سے زیادہ ضروری یہ بات ہو کہ جب ہیضہ ہو تو فوراً ڈاکٹر یا حکیم سے
رجوع کرنا چاہئے اور ملی ہذا تمام بیماریوں میں بھی یہی بات لازم ہے۔ کیونکہ ذرا فساد
بیماریاں اور علائقین بے پرواہی سے بہت بڑے بڑے سخت اور چھلک مرض پیدا ہو سکتے ہیں
۲۔ اگر ذرا ہی پیٹ میں کیسٹر کا خلش معلوم ہو تو فوراً اس کا علاج کرتا چاہئے۔
اس تدبیر سے مرض بچا ہیضہ کا اثر بہت جلد ٹک جاتا ہے۔

۳۔ ہر طرح کی غلاظت کو خواہ وہ حیوانی ہو یا نباتی بہت جلد آبادی سے دور
پھکوانا چاہئے۔ مثلاً مچھ۔ جانوروں کی سکونت اور تمام غلامتوں کو مکانوں سے
دور ڈھلوانا چاہئے۔

۴۸ کہولی ہومین مورین اور بدوین کو ہمیشہ باری تمام اور اکثر صاف کر
اور دھوانا چاہئے۔

۴۹ مکانوں کے اندر اور باہر کی زمین کو ایسا ڈھالو کرنا چاہئے کہ تمام
اور میلانی ہمد جاوے۔

۵۰ مکان کے اندر اور باہر سے اون پردوں کو دور کرنا چاہئے جو ہوا کو

۵۱ ہر روز تمام کمرون یا دالانوں اور کوٹھریوں کے دروازوں اور کھڑکیوں کو
کھول دینا چاہئے تاکہ تروتازہ ہوا دینے داخل ہو جاوے۔ اور یہ عمل دوپہر کے وقت
کرنا چاہئے جو وقت اکثر گرہ ہوا میں خشکی ہوتی ہے۔

۵۲ بعض بانی کسے خشک کپڑے سے روزمرہ مکان کی چیزوں کو صاف کرنا چاہئے
۵۳ زیادہ تھکاوٹ اور سردی اور تری سے خصوصاً رات کے وقت بچنا چاہئے۔

۵۴ جب جسم گرم ہوا درپنا آ رہا ہو خصوصاً جب محنت سے تھک گئے ہو تو دفعتاً شربت
یمنیہ یا ٹینڈا پانی وغیرہ پینا چاہئے۔ ۵۵ پہل پہلا ری اور ترکاریوں وغیرہ خصوصاً ایسے
پھلوں کو استعمال نہ کرو جو سرد ہوں اور تینیں ایسے زیادہ ہو۔ ۵۶ تیز شربتوں اور

بکثرت استعمال نہ کرو۔ ۵۷ غریبی کہاؤں اور ثقیل چیزوں کے استعمال سے پرہیز
اور سیکے پانی کو کھائے اور پیئے کے کام میں نہ لاؤ۔ ۵۸ ترکیزوں کو نہ پینا چاہئے اور
تھوڑے کپڑے یعنی اسقدر کم جن سے جسم کی حرارت قوی تر ہے پینا چاہئے۔ ۵۹ غلابی

۶۰ آدنی کپڑے کی بٹی پیٹ پر باندھے رہنا چاہئے۔ ۶۱ جسمانی صفائی اچھی طرح
رکھنا چاہئے۔ ۶۲ جس امر سے قوی بدنی یا روحانی میں اختلال پیدا ہوا اور
پرہیز کرنا چاہیے اور سخت گرمی اور سردی سے بچنا چاہئے۔ ۶۳ مکانوں اور

۶۴ کے اندر لوگوں کا مجمعہ ہونا چاہئے۔ ۶۵ پست اور مرطوب جگہوں پر سونا پینا
۶۶ سونے کے کردن میں یا اون کے قریب رات بھر آگ رکھنا چاہئے۔ ۶۷
۶۸ میضہ اکثر رات کے وقت خامکے تری یا سردی جب ہو تو خوف ناگ ہوتا ہے۔

۶۹ ہاؤس اور برسات میں تمام کھانے اور پینے کے چیزوں کو آگ سے
سکیٹنا چاہئے اور گرمیوں میں دیر بہ دیر کھانا چاہئے۔ ۷۰ مکان کو آگ سے
بچنا چاہئے اور برسات میں کھانا کھانا چاہئے۔

ہمارے ملک کے ان دوستے ہوئے بود ہون اور ہو نہارنوجوانوں

مین سے ایک مولوی حاجی حافظ محمد وحید الزمان صاحب بھی ہیں جنکی مقبولہم سنے اور
دی ہو اور جسکے نیک افعال و علمی لیاقت اور قومی ہمدردی اور حکیمانہ خیالات کے روبرو
کرے کاموقع ہکو اسوقت ظاہر اور جہان تک ہکو علم ہو دیان تک ہم انکے باب میں راجد

مولوی وحید الزمان صاحب باطلح ایک تیز فہم اور ذہین آدمی ہیں۔
انکی لیاقت علمی ایک اچھی مشرقی مولوی کی طرح پر ہی خصوصاً علم فقہ اور حدیث میں انکو بہت بڑا
حاصل ہو اور انہوں نے بہت سی کتابیں فقہ اور حدیث کی زبان عربی سے ترجمہ کی ہیں۔

فلسفہ قدیم سے بھی خوب واقف ہیں اور قوت لسان کو بھی تہوڑے دن ہوئے جب سے
اونہوں نے خوب بڑا پایا ہو۔ مالی اور عدالتی و فخری کاموں میں بھی اونکو ایک عمدہ
لیاقت حاصل ہو۔

ان سب باتوں پر فوقیت رکھنے والی بات اونہیں یہ ہو کہ وہ مسلمانوں

خیر خواہ اور ہمدرد ہیں اور جو کام مفید قوم ہو تا ہے اوسین اول بسر و چشم شریک ہو مین
مسجد ہوئے ہیں۔ چنانچہ جب ہم نے پہلے تجویز طلبہ خیر خواہ ہند کے قیام کی خاطر کی تو سب سے
پہلے انہیں صاحب نے اوسکو پستہ فرمایا اور تقویت دی اور جب ہم نے رسالہ معلم کے جاری ہو کا
ارادہ ظاہر کیا تو اول اونہیں نے ہمارے اس ارادہ کی تائید فرمائی اور مضامین اور
صلاح اور محنت اور کوشش سے امداد فرمائی۔ ہم اسباب مین اسکے بدل شکور اور ممنون
مولوی صاحب موصوف علاوہ اور علمی لیاقتوں کے مضمون نگاری میں بھی لیاقت

رکھتے ہیں اور اردو کی ایسی مٹھی سلیس عام فہم عبارت کہتے ہیں جس سے دلچسپ اثر ہوتا ہو
اگر ہم اونکو اردو زبان کا اسٹیل کہیں تو درست اور زیبا ہو۔

ہمارے حضرات ناظرین معلم کو مولوی صاحب کی لیاقت کا مال اون کے

مضامین سے جو وقتاً فوقتاً رسالہ معلم مین مندرج ہوئے ہیں بخوبی معلوم ہوا ہو گا اور یقیناً
اس سے لائق شخص کے وجود کو مستحیات سے سمجھتے ہوں گے۔

اطلاع

ہم اہل ہند خصوصاً اہل دکن کو مشرودہ دیتے ہیں کہ ہمارے سلیج مین
سوانح عمری جناب نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر معتمد صدر المہام متفرقات سرکار کا
دیسر مجلس خیر خواہ ہند طبع ہونا شروع ہوئی ہے۔ یہ سوانح عمری اون صاحب کی ہے
جو عظم ہند کے قومی کاموں میں بدل امداد کرتے ہیں اور اکثر مجالس اور خیر خواہی
کے کاموں میں محنت اور زور سے شریک ہوتے ہیں۔

علاوہ نیک نیت اور بلند ہمت اور عالی خیالات کے جو انکی ذات میں
موجود ہیں اور جنکی وجہ سے یہ ستمحق اسبات کے ہیں کہ انکی سوانح عمری الہی جاوے انکا
نمبر برس کا تجربہ جو انکو ولایت کے سفر اور وہاں رہنے سے حاصل ہوا قابل بیان
اور مفید اہل ہند ہے۔ ایسے صاحب کی سوانح عمری کو جنکی بچا پس برس نیک کاموں
اور قومی ہمدردی کے باقون اور یورپ کے سفر میں گذری ہنتر ہم امید کرتے ہیں
کہ ہمارے اہل وطن نظر غور سے ملاحظہ فرماوینگے اور اس سے فائدہ اوٹھاوینگے۔

رسید زر از حضرات خریداران مسلم

۱۷	محمد بنایت حسین خان بہادر کو تو ال بلوہ
۱۷	مستر فرام جی حبشید جی صاحب مددگار ہنتم بند و بست سمت غربے
۱۷	مولوی محمد غنیر الدین صاحب مددگار ہنتم دریافت انعامات
۱۷	مولوی غلام دستگیر صاحب تحصیلدار نکلندہ
۱۷	منشی سید احمد صاحب عرف احمد بادشاہ ایچی
۱۷	مولوی غلام دستگیر صاحب ہنتم دفتر معتمد صدر المہام متفرقات سرکار کا
۱۷	مولوی احمد سعید صاحب واعظ

طب

والدین کی عمر میں فرق اولاد پر کیا اثر رکھتا ہے

قدرتی قاعدہ ہے کہ ہم عمر ہم عمر کے طرف بالطبع میل کرتا ہے
 ورنہ باہمی صحبت سے نہایت خوش ہونے ہیں، دیکھ سیکھ کی باتیں دل کو لکر کر لیتے ہیں
 اور پوشیدہ راز بھی ایک دوسرے سے بیان کرتے ہیں تا مل نہیں کرتے۔ نوجوانوں
 کی مجلس میں اگر دو کم سن لڑکے بیٹھے ہوئے ہوں تو انکی افسردہ دلی اور سراسیمہ حالت
 سے ہمیں یقین ہوتا ہے کہ بچوں کو جو انوں کی صحبت و ملی مسرت نصیب نہیں ہوتی بلکہ
 بمنزلہ قیدیوں کے انکی دلی آرزو بھی ہوتی ہے کہ جس طرح ہو رہا ہے پائین اوچھنسون
 میں جھلکے کیلین اور کو دین سے ہذا القیاس سمجھنے کئی بار تجربہ کیا ہے (کسی صاحب کو
 اس سے انکار نہ ہو گا) کہ اگر کسی مسن آدمی کو ایسے محفل میں بلایا جائے جس کے کل منہ
 نوجوان ہوں تو غالباً شیخ صاحب مدد معذرت کر کے پیچھا چوڑا لے سکے اور جو کسی لڑکا
 سے آپ شامل ہو گئے تو ایک دو گھنٹہ سے زیادہ نہ بیٹھیں گے وجہ اسکی یہی ہے کہ
 مناسبت اور موافقت ہونے کے سبب باہمی میل جول سے فریقین کو فرحت اور خوشی
 حاصل نہیں ہوتی اور یہ قدرتی قاعدہ ہے کیسا بنایا ہوا نہیں کیونکہ ہم دیکھتے ہیں
 کہ شیر خوار بچہ جو اپنے والدہ کے آغوش سے باہر نہیں نکلتا جب اپنے ہم جنس کو
 دیکھ لیتا ہے تو بلا تحریک اسکے پاس جاتیکو کوشش کرتا ہے یا یہ پاتھتا ہے کہ دوسرا بچہ
 اسکے ساتھ آکر کھیلے اور یہ ایسی کافی نظیر ہے کہ منطقی دلائل سے اسکے ثابت
 کر نیکی حاجت نہیں —

خصوصاً اہل ہنر و مین جب لڑکی یا لڑکے کی شادی کیجاتی ہے تو باپ عمر کا چند
 لحاظ نہیں کرتے اور اس بے احتیاطی سے نہ صرف گناہوں کی ترقی ہوتی ہے بلکہ

ایسے میان بی بی کی اولاد زمین جنگی عمر میں بہت فرق ہو گئے نقص رہ جاتے ہیں اور
 کہے بیمار یوں کی استعداد ان میں موجود رہتی ہے۔ ہم روزمرہ دیکھتے ہیں کہ جالیئس
 پچاس سال کے عمر کے آدمی بارہ چودہ برس کے لڑکیوں سے شادی کر لیتے ہیں
 نہ لڑکی کی والدین کو اپنے عزت و حرمت کا خیال ہوتا ہے نہ دوا کو اپنے عمر و قوت کا
 لحاظ غرض جانین آنکھیں بند کر کے شادی کی رسم و رسوم بخوشی پورے کر لیتے ہیں اور دوا
 دوا میں کی خوشنودی کا خیال کیسکو نہیں ہوتا لڑکی کے والدین تو ایسے آنکھیں بند کر لیتے ہیں
 کہ الامان انکے دلیں تو ذرا خوف خدا اور رحم نہیں اتنا بھی نہیں سمجھتے کہ اس معصوم کو
 اس پر کون سے کیا نسبت ہو اور یہ کیونکر اپنی زندگی بخوشی بسر کر لگی اور معصوم کو کیونکر
 گرگ کہن کی محبت پسند آئیگی کیا باب کا یہی فرض ہے کہ اپنے منبر سن لڑکی کو ایک
 عمر رسیدہ آدمی کے گلے منڈہ دین۔ کیا انہوں نے اپنے زعم میں فرائض مادی
 و پدری سے فراغت حاصل کی۔ کیا انہوں نے آج خالق کا منشا پورا کیا اور اپنے حقوق
 سبکدوش ہوئے۔ نہیں ہرگز نہیں۔ یہ شادی نہیں بلکہ والدین نے اپنی باتوں کا
 عزیز بیٹی کو ایسی سزا دی جو سزا دائم الجس سے کئی درجہ بڑھ کر ہے۔ اس شادی کا
 پہلا پھل یہ ہوگا کہ میان بی بی میں نا اتفاقی ہوگی بی بی میان کی صورت دیکھ سیکے میں ہوگا
 رہنا پسند کر لگی لیکن سسرال کی بان کی چکنی چوڑی منظور نہ کر لگی میان گھر ویران دیکھ کر
 سر پٹین گے اور قسمت کو روئینگے اودھر والدین کی آنکھیں کھلینگے (جو صاحب شرم و حیا
 ہوئے تھا اور اپنی نادانی پر افسوس کھا سینگے غرض دونوں گھردن میں ساری عمر بھی رونا
 بنیاد رہے گا۔ اگر لڑکی ذرا عقلمند ہوئی تو ادا رستے یہ سمجھ لیا کہ قسمت کا لکھا تو لکھا اب بجز صبر و
 نہیں یہ زنجیر ایسا نہیں کہ قبل از موت ٹوٹے جس طرح ہوا اب سسرال ہی میں گداز کرنا میرے
 حق میں بہتر ہے تو تو میان کی خوش نصیبی سمجھ رہے (ایک خوش نصیب بہت کم ہوتے ہیں)

گو بی بی کو میان سے دلی محبت ہوگی اور نہ میان کو حقیقی خوشی نصیب ہوگی تو بھی اُس شخص کی چذرہ زندہ رہے گی پہلے کے نسبت چہین سے گزریگی اب اگر میان صاحب کے قوسے درست ہوئے تو چہین یوں کئے دن کٹ جا دیں گے۔ نہ ایسی قیامت برپا ہوگی کہ میان اپنے پسینہ میں آپ ہی دُوب مرینگے گھر گھر انکی جو انردی کا چرچا ہو گا نئے شتر سے میان بی بی میں جنگ و جدل شروع ہو گا سسرال تک خبر پہنچے گی رفیق و آشنا ملامت کریں گے اور علاج و معالجہ کی صلاح دیں گے اگر باوصف عقلمندی کے بی بی پاکدامن ہوئی تو جنگ و جدل پر ہی خیر گزریگی ورنہ آپ اور خاوند سب کی عزت خاک میں بجا نیگی۔ اگر خربہ قسمت سے بی بی بین عقل اور پاکدامنی دو توجہ ہر دو سے (کھجک میں بہ خوبیاں کہاں لیکن فرض کیجئے) تو حملہ کی عورتیں اولاد کی واسطے اس نیک بخت کو کچھ کی کچھ تجویزین بتلائیں گے آخر کو صحبت کا اثر بہت بڑا ہوتا ہے امید ہنیں کہ وہ ناجریرہ کا رشتہ پہلے سیرت اور چلنے پر قائم رہے اور جب وہ دو جو ہر اوسمیں غریب توجہ جو خواہیگا اس عورت سے ظاہر ہوگی انکی تشریح کی ضرورت ہنیں (کیونکہ ہمارے مضمون انہیں تعلق ہنیں) قطع نظر ان سب میوہ کے اگر ہم عورت کو بے عیب فرض کریں اور اس بات کا بھی تصور کریں کہ خدا کی عنایت سے شیخ صاحب کے گھر میں بال بچہ پیدا ہو تو اس حالت میں اولاد کی صحت میں جو جو نقص ظاہر ہوئے انکی تفصیل ہم ذیل میں نذر ناظرین کر رہے ہیں۔

واقع رہے کہ کبر سن کے باعث حسب قاعدہ جیسے ہر قوت میں ضعف

واقع ہوتا ہے ویسے ہی مرد کی تخم کی عمدگی (یعنی منی کی) اور قوت گہٹ جاتی ہے اور اس گہٹیل تخم سے جو کچھ پیدا ہوتا ہے (خواہ لڑکی ہو یا لڑکا) وہ بھی ناقص۔ ہرگز ایسے بچوں کی پرورش اور حفاظت میں زیادہ سے زیادہ کوشش کیوں نہ کی جاسی

نر اسکے جسم کی بالیدگی اور قوتوں کی ترقی ایسی دہمی اور سست ہوتی ہے جیسے شک
اور ویران زمین کے پودہ کی ہوا کرتی ہو جو اگلے گرمی و سردی سے مرجھا جاتا اور
زرد ہو جاتا ہے اور ایک دن پانی نہ ملنے کی باعث اسکے پتے جڑ جاتے ہیں اور سبکے
لکڑیوں کے سوا کچھ نظر نہیں آتا۔ یہی حالت بوڑھوں کے اولاد کی ہوتی ہے۔
اول تو مشائخ کی اولاد نرینہ کم ہوتی ہے اور جو ہو ہی بھی (خواہ نر ہو یا مادہ) وہ
جنم روگی اور بالکل نقیہ دوم ایسے والدین کے بچے جنکے عمر میں فرق ہو اکثر مرض خفاہ
میں جلد تر مبتلا ہو جاتے ہیں اور یہ نقص عمر میں زیادہ فرق ہونیکے سبب پیدا ہوتا
خدا ہمارے ہموطنوں کو دور اندیشی اور سوچ عطا کرے اور ہدایت کرے کہ وہ ایسے
ایسے رسم و رواج کی ترک کرنیکی بدل کو شش کرین جس میں انکا اور انکی اولاد کا
صیح نقصان ہے اس موقع پر ہم مرد و عورت کی عمر میں تناسب بھی بیان کرنا مناسب
سمجھتے ہیں تاکہ عوام کو پورا پورا فائدہ حاصل ہو۔ اگرچہ تعین عمر کی بارہ میں حکیموں نے
زیادہ سہی نہیں کی مگر تجربہ اور دیگر امور کے لحاظ سے معلوم ہوتا ہے کہ مرد و عورت کی عمر میں
قرب بہتر ہو لیکن ایسا قرب جو مساوات کا حکم رکھتا ہو مناسب نہیں بلکہ عورت کی عمر مرد
۵-۶ سال کم اور مرد کی عمر عورت سے ہمیشہ کی قدر زیادہ ہونی چاہیو مثلاً مرد کی عمر اگر بیس سال
کی ہو تو عورت کی عمر ۵ سال کی ہونی چاہئے اور جو اس اندازہ سے ایک آدھ سال
کی کمی بیشی ہو جائی تو بھی مضائقہ نہیں لیکن دو گنا فرق یا اس سے کی قدر کم کسی صورت میں
جائز نہیں۔ نیز میں ہم مسلمان بھائیوں سے بھی درخواست کرتے ہیں کہ وہ اس مفید فائدہ
پابندی لافرمی سچیں اور ایسے بھائیوں کی پیروی چھوڑ دیں (متمول مسلمانوں میں خصوصاً
دو گنا دہن کی عمر کا لحاظ نہیں کیا جاتا) تاہن اگر کسی مفید کام میں انکی تقلید کریں تو مضائقہ نہیں
راقم حافظ فخر الدین دہلوی پرنٹنگ پریس راقم حافظ صحت لاہور

خطِ مکتوب

بقیہ مضمون پانی

اب ہم پانی کو اوائی جگہوں کے اعتبار سے چند علاقہ بیان کر سکتے ہیں۔ وہ فاسے جاتے ہیں اور ہر ایک مقام کے پاس کچھ خوبیاں اور مضرتیں درمندرچ ذیل کرتے ہیں۔

بارش پانی ہیا کرنے کے لئے ایک بہت بڑا کام ہے۔ جسے بارش پانی وہ سمندر میں گرتے ہیں اور اس پر بھی سمندر خوب پر نہیں ہو جاتا ہے۔ اس کا سبب یہ ہے کہ جہاں سے دریا جاری ہوتے ہیں پھر وہیں واپس جاتے ہیں۔

جب آفتاب کی شعاعیں پانی پر پڑتی ہیں تو اونکی گرمی سے پانی بخور ہوتا ہے اور پھر آسمان پر جا کر بارش اور برف اور اس کی شکل میں مبتدل ہو جاتا ہے اور زمین پر گر کر ٹپکے۔ جب پانی برساتا ہے تو بہت سا دریاؤں اور تالابوں اور ندیوں میں چلا جاتا ہے اور بہت سا زمین میں جذب ہو جاتا ہے اور زمین کو تر کرتا ہے اور کنوؤں اور چشموں کو ترقی دیتا ہے۔ جہاں بہت سردی ہوتی ہے جیسے کہ کوہ ہمالہ پر پڑتی ہے وہاں پانی برف کی شکل میں آسمان سے آتا ہے اور گرمیوں کے موسم میں پگھل کر برسات کے دنوں میں ندیوں کے لئے چڑھ جاتے ہیں دریا غلیبا فی ہوتی ہے اور کنوؤں اور چشمے پر بہہ جاتے ہیں اور گرمیوں کے موسم میں دریا در تالاب اور تر جاتے ہیں بلکہ سخت گرمیوں میں بالکل خشک ہو جاتے ہیں۔

پس اس طرح سے پانی چکر لگاتا ہے اور بار بار گھومنا کرتا ہے۔ جب پانی برساتا ہے تو وہ بذریعہ دریاؤں کے سمندر میں جاتا ہے اور پھر وہاں سے دوبارہ اڑھو کر اڑھو جاتا ہے اور اوپر سے زمین پر گر جاتا ہے اور یہاں سے پھر دریا

پانی کا سفر

ہاں اہل ہندو کے دھرم سے سب سے پہلے ہمارا ہے۔

تمام قسم کے پانیوں سے جو اپنی طبعی حالت میں باقی رہتے ہیں آب
الحیات صاف اور پاکیزہ ہوتا ہے۔ لیکن جب وہ پہلے آسمان سے آتا ہے تو مٹی
کی چٹون اور عین پر گرتا ہے اور وہ ان سے براہ پڑا مٹی اور موریوں اور نلوں کے
تلاابوں اور دریاؤں میں جاتا ہے اور وہ ان میں جمع ہوتا ہے۔ اس صورت میں امداد
طبعی خلالت اور کسٹ پانی میں مل جاتی ہیں جو اس کے راہ میں واقع ہوتی ہیں۔
اس وقت بارش کا صاف پانی لینے کے لئے صاف اور پاکیزہ پودوں رکھ دینا اور پانی
سیدھا انہیں آسمان سے گرے۔ اس پر بھی اس پانی میں جو آسمان سے سیدھا صاف
برتنوں میں آتا ہے اور اوس میں کوئی خلالت نہیں ہوتی ہے کاربوٹنگ ایسڈ شریک
اور جب پانی برستا ہے تو وہ کرہ جو امین سے کاربوٹنگ ایسڈ کو جذب کر لیتا ہے۔
جراثیم کے پانی میں چھوٹے چھوٹے ذرات ٹنگ کے بھی پائی جاسکتے ہیں جس میں نوسا
شریک ہوتا ہے اور جو پانی سمندر کے قریب جڑتا ہے اور امین عام ٹنگ بھی محلول ہوتا ہے
جو پانی بدوون کے بہت گہرے اور کڑک کے ساتھ جڑتا ہے اور امین شورہ کا تیزاب
بہت قلیل مقدار میں پایا جاتا ہے اور غالباً یہ شورہ کا تیزاب کرہ ہوا کے قوت برقی
کی وجہ سے پیدا ہو جاتا ہے۔

شیخ بر علی سبنا بھی اپنے کتاب قانون میں بارش کے پانی کے تمام دوسرے قسم کے پانیوں پر ترجیح دیتا ہے اور کہتا ہے کہ عہدہ پانی کے قسم سے آب جلائن ہے خصوصاً جو گرمیوں میں برے گرم جتے ہوئے بادل سے اور جو پانی بدلی سے برے جھکے ساتھ سخت ہوا میں چلتی ہیں اور اسکے بخار میں کہ ورت ہوئی اور جو پانی ایسے ابر سے ٹپکتا ہے اور زمین بھی کہ ورت ہوئی ہے پس جو مرغ اس

غالبی نہیں ہوتا بلکہ مفسوش ہوتا ہے۔ عفونت آب باران میں بہت جلد آب پانی میں
اگرچہ یہ پانی جمیع اقسام آب سے بہتر ہے اسکی وجہ یہ ہے کہ چونکہ رفت اس میں
ہوتی ہے مفسد ہوا اور آرمی اس میں جلد اثر کرتا ہے اور اسکی عفونت سے اگر احتمال
کیا جاوے بعض اخلاط پیدا ہوتے ہیں اور اوزار صحت کو بہت ضرر کرتا ہے۔
ایک قوم نے جلد متغیر ہونے سے تجویز کیا ہے کہ اسکی پیدائش ایسے مقامات
میں ہوتی ہے جو مختلف رطوبات سے آلودہ ہوتے ہیں اور اگر کبھی بات صبح ہو تو آب باران
الطیف ذمت کے ہو اور بعد اقسام میں شمار کیا جاوے بلکہ سبب یہی ہے کہ اسکی
جو ہر میں لطافت زیادہ ہوتی ہے اور جو ہر لطیف کا قوام قابلیت و منفصل کی نیل
کرتا ہے۔ اگر آب باران کو آگ پر چڑھا کر جوش دین پر عفونت کو کم قبول کرتا ہے
اگر ترمش جیزین کھائی جائیں اور آب باران کے پینے کی ضرورت ہو تو قابل غفلت
ہے تو اسوقت اسکے فرار سے امان ہونی ہے۔

بارش کے پانی کے بعد دریا کا پانی صاف ہوتا ہے۔ اکثر شے
بڑے دریاؤں میں اچھا پانی ہوتا ہے۔ برسات کے دنوں میں دریا کا پانی بہت
اچھا ہے کہ بذریعہ آب باران انہیں مٹی بھر جاتی ہے گندلا ہو جایا کرتا ہے۔ چہ گندلا
پانی کچھ دیوبرن میں رسکھے سے صاف ہو جاتا ہے اور اسکا میل تہ نشین ہو جاتا ہے
یا ذرا سی ہلکری ڈھلنے سے ایسا پانی جلد صاف ہو جاتا ہے۔ جو پانی جنگلون اور
ولدوں میں سے بہہ آتا ہے اس میں اکثر ترے ہوئے تہات اور دیگر مردہ چیزیں
شامل ہوجاتی ہیں اگرچہ وہ بظاہر صاف اور پاکیزہ دیکھا جاتا ہے اور ایسے
پانی پینے سے بخار اکثر پیدا ہوتا ہے۔ اگر کسی کو ایسا پانی پینے کا اتفاق ہو اور اسکی کوئی
دوسرا پانی میسر نہ آوے تو چاہئے کہ اس قسم کے پانی کو جوش دے تاکہ اسکی

سب دفع ہو جاوے۔

دریا کا پانی کپڑے دھوئے اور جانوروں کو نہلانے سے خراب ہو جاتا ہے جس جگہ سے پینے کے واسطے پانی لیا جاوے اور اس جگہ پر کپڑے دھوئے اور جانوروں کو نہلانے کی سخت ممانعت کرنا چاہیئے۔ بلکہ کپڑے دھوئے وغیرہ کے لئے ایسی جگہ مقرر کرنا چاہیئے جو بہت دور پر اور طرف کو ہو جدھر دریا بہتا ہو اس واسطے کہ اونکی غلاطت اور ہر بہکرجلے جاوگی اور طرف نہیں آئی۔ اکثر لوگ دریا کے کناروں اور اس کے متصل باسجائے پیر تو ہیں اور بارش کا پانی اس غلاطت کو بہا کر دریائے مین لجاتا ہے۔ مردوں کو دریائے مین ڈالیں اور اکثر اون لوگوں کی لاشیں بھی دریائے مین ڈالی جاتی ہیں جو بجا رخصتہ متعدی یعنی بیضہ اور چھک مرتے ہیں اور بہت لوگ اپنے مردوں کو جلا کر اونکی راکھ کو دریائے مین پہاتے ہیں۔ اور اکثر دریائے مین کو تمام غلاطت اور کسالت ڈالنے کی جگہ خیال کرتے ہیں۔ اور علاوہ ان شہر کی سوریان اور قصاب خانوں اور چٹوے کا رغنوں کی کسالتیں سب دریائے مین بہکرجاتی ہیں۔

اسطرح بے بڑے بڑے دریا غراب ہو جاتے ہیں اور بہت بڑا نقصان جب ہوتا ہے کہ ایک بہت چوڑا چشمہ ہو جسکا پانی مینا نہ ہو اور وہ ان اس قسم کی غلاطت اور کسالت پاشی جائیں۔ بہتا پانی ہوا کے وسیلہ سے آہستہ آہستہ خود بخود صاف ہوتا رہتا ہے۔ اس واسطے لازم ہے کہ دریا کے پانی کو صاف رکھنے کے لئے برہمن کیجاوین ورنہ صدا ہا امراض پیدا ہو کر اس مقام کے باشندوں کو ہلاک کرتے ہیں اس شہر حیدر آباد وکن میں بھی جو ایک خشک ملک ہے ایک چوٹی پر ایک مسجد ہے جسکی آگاہی میں ہو کر ارباب واقع ہے۔ یہ مذہبی ہمیشہ

رہتی ہے اور کہیں کہیں ذرا ذرا سا پانی نظر آتا ہے لیکن جب بارش ہوتی ہے تو ایک بار مٹی بہہ پانی سے پر ہو جاتی ہے اور وہ ایک دن خوب جوش مارتی ہے بلکہ کبھی کبھی ایسا بھی دیکھا گیا ہے کہ بعد ہی چند ساعت کے وہ اتر جاتی ہے۔ اس ندی کا پانی پینے اور پکانے کے کام کا ہرگز نہیں اور نہ لوگ اس کو اس مصرف میں لاتے ہیں۔ یہ ندی معادن غلاطت اور کسافت ہے۔ لوگ بیچ آبادی میں اس کے کناروں پر بیچاٹے پھرتے ہیں اور دھڑا اور چار اپنے مردوں کو اس کے کناروں پر کچھ زمین کہو در کاڑتے ہیں۔ اور دوسری قومیں اپنے مردوں کو یہاں جلاتے ہیں اور مسلمانوں کے چند قبرستان ہی اس کے قریب ہیں۔ اور اکثر شہر کی غلاطت اور کسافت بھی یہاں ڈالی جاتی ہے اور شہر کے بڑے بڑے بد روئین ہی یہاں اگر اس میں شامل ہوتی ہیں۔ غرضیکہ اس کے کناروں پر جو بیچ آبادی میں واقع ہیں تمام کٹافین اور سڑی ہوئی چیزیں جمع رہتی ہیں اس واسطے کہ یہ ندی مثل جہنا اور گنگا کے عمیق اور پر از آب نہیں جو تمام مٹی چیزوں کو بہا کر لے جاوے۔

پس جب یہ معلوم ہوا کہ یہ تمام غلاطتیں اس کے کناروں پر آبادی کے بیچ میں بدستور پڑے رہتے ہیں اور بہت کم بہک جاتے ہیں تو صاف ظاہر ہے کہ وہ تری کے ذریعہ سے بہت جلد شریگے اور ادھنیں سے طرح طرح کی خراب گیسیں یا ہوائیں مثل کاربونک ایسڈ۔ سلفیٹ۔ ہائیڈروجن۔ فاسفرس اور دیگر چیزیں مضر صحت انسان پیدا ہونگے اور وہ کرہ ہوا کو بہت متعفن اور خراب کر دیں گے جس کا نتیجہ امراض وبائی اور دیگر امراض متعدی کا پیدا ہونا نکلے گا اور صحت ہا آدمیوں کی جانوں اور صحت میں غلغلہ آوے گا۔ اس واسطے مناسب ہے کہ جہاں ممکن ہو اس کے کناروں پر شہر کے آس پاس کسی قسم کا کوڑا کرکٹ وغیرہ نہ پڑنے پاد

بلکہ آبادی سے دور کچھ ندرائے نہیں۔

جدا و جدا کچھ پانی

تالاب اور چشمہ کے پانی کی بہت بڑی ضرورت رہی کرنا چاہیے اور ہمیشہ انکو صاف رکھنا چاہیے کیونکہ ان میں پانی شل دریا کے بہتا ہوا نہیں ہوتا اور اس واسطے اعلیٰ پانی بہت جلد خراب ہو جاتا ہے۔ لوگ امنین نہاتے ہیں اور موہنہ دھرتی میں اور امنین ہو سکتے ہیں اور اپنے کپڑوں اور کھانا پکانے کے برتنوں کو اس میں دھو سکتے ہیں اور انکے کناروں پر پتہ نہ پھر کر امنین اب دست لیتے ہیں اور اکثر امنین مویشی نہیں سو رو غیر جا کر پڑے رہتے ہیں۔ بعض وقت گاؤں اور دیہات وغیرہ میں لوگ امنین درختوں کو بھنگو سہ سکتے ہیں باوجود ان سب باتوں کے لوگ اعلیٰ پانی پینے اور کھانا پکانے کے کام میں لاتے ہیں۔

چشمہ اور تالاب گرمی کے موسم میں خشک ہو جاوے بہت کم رہ جاوے اور اسکا پانی خراب ہو جاتا ہے۔ چوٹے چوٹے تالاب جو گہروں کے پاس ہوتے ہیں اور گہرودا دینا چاہیے اور گاؤں کے آدمیوں کو چاہیے کہ وہ سب ملکر ذرا آبادی سے دور ایک بہت گہرا تالاب کھودیں اور اسکا پانی ہیا کوئن تالابوں اور چشموں میں چھلیاں رکھنا اور درخت ابی لگانا بہت مفید ہے لیکن اگر سے ہیوے پتے اور مر جھائے ہوئے اور سڑے ہوئے درخت بہت مضر ہیں کسی قسم کی مٹا طت تالابوں اور چشموں کے آس پاس ہونا چاہیے تاکہ بارش کے پانی سے وہ پھرا نہیں نہ چلے جاوے اور زمین میں ہو کر امنین جذب ہو جاوے۔

اگر ممکن ہو تو ایک بڑا دوسرا تالاب جائزوں کے ہٹانے دہولانے کے لئے علیحدہ کھودا دیا جاوے اور اس میں بھی اچھے پانی کی رعایت

ہونا چاہئے۔ جو کپڑے فلیٹ اور سیلے پانی میں دھوئے جاتے ہیں وہ انسان کی صحت کو مضر ہو سکتے ہیں۔ جیسا کہ صاف پانی انسان کے لئے ضروری ہی اس طرح وہ جانوروں کے لئے بھی مفید ہے۔ جانور اکثر برے پانی کی وجہ سے امراض مختلف مثل کرم وغیرہ میں مبتلا ہو جاتے ہیں۔

دریادون اور تالابوں کے کنارے چھوٹے چھوٹے کنوے بہو دسنے سے اکثر اچھا پانی دست یاب ہوتا ہے اور پانی زمین میں چن کر انہی گا شیخ بوملی سبنا اپنی کتاب قانون میں کہتا ہے کہ بہتر قسم پانی کا چشمہ کا پانی ہے۔ مگر سب طرح کے چشمہ کا پانی افضل نہیں ہے بلکہ اوس زمین کا چشمہ جو زمین سنگ لای ہو جسکی مٹی پر کوئی حالت اور کیفیت غریب ایسی غالب ہو جو پانی میں اثر کرے یا زمین پتھر کی ہو کہ اوس میں قابلیت عفونت ارضی کی ہو مگر زمین سنگ لای کا چشمہ سنگی زمین سے بہتر ہے پھر ہر ایک زمین سنگ لای کا چشمہ بھی بہتر نہیں ہے بلکہ وہ چشمہ جسکا پانی جاری ہو۔ پھر ہر ایک چشمہ جاری بھی زمین سنگ لای کا اچھا نہیں ہے بلکہ اوس زمین سنگ لای کا جاری چشمہ جسپر وہ پ پڑتی ہو اور پڑا کے سامنے کہلا ہو اس صورت میں چشمہ جاری ایک فضیلت حاصل کرتا ہے اور جو چشمہ جاری ہو بلکہ رگد ہو اوسکو مواجبت آفتاب اور ہوا سے ایسی رداوت حاصل ہوتی ہے کہ اگر اوسپر دھوپ نہ پڑے اور ہوا اوس تک نہ پہنچے اتنی رداوت نہیں ہوتی ہے۔

یہ بھی جانتا ضرور ہے کہ جو چشمے مٹی پر جاری ہوں اونکا

پانی اون چشموں سے بہتر ہوتا ہے جو پتھروں پر جاری ہوں اسلئے کہ مٹی پانی کو صاف کر دیتی ہے۔ لاقی آئندہ۔ محب صحت

احسنی

قانون سخن

جب ہم تنہائی میں بیٹھ کر کبھی اپنے قوم کے اخلاق اور مادیات پر غور کرتے ہیں اور اس کے اخلاق اور برتاؤ کو دوسرے قوموں کے عادات اور ان کے مقابلہ کر کے دیکھتے ہیں تو ہم کو زمین اور آسمان کا فرق معلوم ہوتا ہے اور ایک آہ سرد دلی پر درو سے بے ساختہ اٹھتی ہے اور زبان پر بے نہا با افسوس کا لفظ آتا ہے اور دلین خیال آتا ہے کہ یا تو کسی زمانہ میں ہم تہذیب اخلاق نیک عادات - شایستگی میں ضرب المثل تھی یا اب ایک پتہ نہا ہے کہ اخلاق درست ہونا تو کجا اخلاق کے معنی تک نہیں سمجھتے اور اچھی عادتیں تو کہاں روزمرہ کے برتاؤ میں ہی قصور ہے اور شایستگی تو کیسی سب کی آنکھوں میں حقیر اور وحشی اٹھار مشہور ہیں۔

سچ تو یہ ہے کہ ہمارے اخلاق کو درست کرنا اور اچھی عادتیں کو سیکھنا بالکل ترک کر دیا اور ہم کو اچھے برے میں مطلق تمیز نہیں ہی نہ ہم کو بات کرنے کا سلیقہ رہا اور نہ لوگوں سے ملاقات کا ڈھنگ معلوم رہا۔ نہ غمی و شادی کے آداب سے آگاہ ہیں اور نہ یار و آشنا کے ساتھ برتاؤ رکھنا جانتے ہیں۔ بات چیت کی تمیز جلسوں اور مجلسوں میں موقعہ کی گفتگو کرنا بالکل چھوڑ دیا ہے۔

چونکہ اخلاق انسان کے لئے ایک زیور ہے جس کے بغیر اور حیوانوں سے بھی بدتر ہے اور کج اخلاق اور بد تمیز کا کے مضر ترین کثیر ہیں اور اس لئے ہر محب قوم اور خیر خواہ ملک پر فرض ہے کہ وہ عمدہ اخلاق اور اچھی مادیات کو

مشہر کرے۔ یہ خیال کر کے اس خادم قوم نے بھی چند قاعدے بات چیت کرنے کے جو اچھے معلوم ہوئے کتابوں سے انتخاب کر کے درج ذیل کئے ہیں۔ وہ ہونگا۔

بات چیت کرنے کے عمدہ قاعدے

۱ اکثر بات چیت کرو مگر لگاتار باتوں کی چوڑ نہ باندھو۔ شاید جن لوگوں سے تم باتیں کر رہے ہو وہ سنتے سنتے تھک جائیں۔ کیونکہ بہت کم ایسے لوگ ہوتے ہیں جو کسی چیز کو ایسی خوبی سے بیان کر سکتے ہیں جس سے سننے والے ایک عرصہ تک مخاطب رہیں اور اوپر بار نہ گذرے عموماً بات چیت عجز و انکسار کے ساتھ کرنا چاہیے جہاں تک ممکن ہو باتیں باطنی اور پر مطلب ہوں اور عجب اور صحبت کے خلاف اور تعجب آمیز نہ ہوں۔

۲ جلسے اور مجلس میں کہانی یا حکایت بیان کرنے سے اجتناب کرو مگر بشرطیکہ وہ بہت مختصر ہو اور ہمارے مطلب کے مناسب اور بر محل ہو۔ اور اگرچہ وہ حکایت مختصر ہو لیکن اس بات کا خیال رکھنا چاہئے کہ جہاں تک ہو سکے اسکو چند لفظوں میں بیان کرو اور اس حکایت میں دوسری حکایت شروع نہ کرو اور بات چیت میں پیشتر حکایت شروع کرنے کے مخاطبوں سے معافی مانگو تاکہ معلوم ہو کہ تم خود کہانی اور حکایت بیان کرنے سے نفرت کرتے ہو لیکن اسکی اختصار کی وجہ سے مختصر ہو جاتی ہے اور اگر تمہاری حکایت میں کوئی بات ہنسی کی ہو تو خود اپنے آپ پہلے نہ ہنسو مارو اس سے اسکا مزہ جاتا رہتا ہے۔ طول و طویل حکایت سے زیادہ کوئی شے ناقابل پسند اور نفرت نہیں ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ حکایت کہنے والا غیبی اور نفرت جاکا آدمی ہے اور غور و فکر کا عادی نہیں ہے اور اس حرکت سے بڑھ کر کوئی بات نفرت اور قابل تبسم نہیں کہ حکایت بیان کرنا اور خود ہنسنا تاکہ اسکی

تشریف معلوم ہو۔

۳ گفتگو میں ایک بات کو بار بار نہ کہو اور کسی الفاظ کو مثلاً ”وہ کہتا ہے“ اور ”وہ کہتی ہے“ دہراؤ دہرا کر نہ کہو۔ بعض لوگ ان الفاظ کو ایسا زیادہ دہراتے ہیں کہ مخاطب کا دہیان اس بات سے باطل ہو جاتا ہے اور اسکی مثال ایسی ہے جیسے کہ ارگن یا جی مین کو سی سور برابر بجاتا ہوا اور وہ اس گیت یا راگ کو خراب کر دے جو اس میں گایا جاتا ہو۔

۴ جملہ معترضوں سے یعنی ایک بات کہتے کہتے دوسری باتیں شروع کرنے سے بھی اجتناب کرنا چاہئے جو بات یا حکایت مسلسل بیان کی جاتی ہے وہ بہ نسبت اسکے ہمیشہ اچھی معلوم ہوتی ہو کہ بیچ بیچ میں سے اصل مقصد کو چھوڑ کر دوسرے قصے بیان کرنا جیسے مثلاً کتنا برا معلوم ہوتا ہے جب کوئی شخص ایک بات بیان کرے اور دوسرے کسی دوسرے شخص کا ذکر آجائے تو وہ یہ کہئے ”کہ جس شخص کا ذکر میں آپ سے کرنا ہوتا وہ زید کے لڑکے ہیں جو عمدہ افضل گنج میں رہتے ہیں۔ آپ ضرور ادھک جانتے ہو“ ان کے بہامی کے پاس ایک گھوڑا تھا جسکو ادھون نے پارسل کی گھوڑ دوڑ میں جیتا تھا۔ اگر آپ ادھون میں جانتے تو آپ کچھ بھی نہیں جانتے ہیں“ یا وہ یہ کہئے ”کہ وہ صاحب طویل قد راست قامت اور بوڑھے ہیں۔ اونکے سر پر سننے لگنے والے ہیں۔ کیا آپ کو یاد نہیں ہے؟“ یہ سب کچھ کس قدر بے فائدہ اور بے محل اور خلاف مطلب ہیں اس طرح اور بھی بے موقع گفتگو کے ڈھنگ ہیں جو آجکل بکثرت استعمال کئے جاتے ہیں جو ٹ نہ بولنے میں اس قدر احتیاط کرتے ہیں کہ وہ حد اعتدال سے گزر جاتے ہیں اور بے فائدہ باتیں کرتے ہیں مثلاً یہ کہنا کتنا فضول ہے کہ ”وہ چمکا“ اور یہ کہ یہ بات اس وقت ہوئی جبکہ میں اور میرا بیٹا رینا می چوک میں تھے۔ نہیں نہیں میں نے

خطی کی مین او سوقت چار مینار کے پاس ہوتا لیکن عمر و بھی وہاں تھا وہ اس بات کو کہہ سکتا ہے۔ تاہم مجھ کو یقین ہے کہ یہ بات اوہی وقت ہوئی کیونکہ مین چار مینار کے پاس ایک دکان پر شام کو چائے پیتا ہوں۔ خیر کچھ مضامین نہیں یوں ہی ہو گا۔“

اس قسم کی باتیں محض بے فائدہ اور فضول ہیں اور اس سے سننے والی کو ایک بار بھڑکاتا ہے اور اگر مشکل کسی وجہ سے گفتگو بند کر دے تو کچھ مطالبہ نہ معلوم ہو گا۔ اچھا وہ لوگ بھی لغو اور فضول گو ہیں جو دوسروں کی بات کاٹتے ہیں اور ایک شخص کو صین چکر مین بات کہنے سے باز رکھتے ہیں اور فضول اپنے دلائل بے فائدہ اس کی بات کے رو کر نے مین لاسے ہیں مثلاً اگر کوئی شخص کہتا ہے کہ ”مین نے آج صبح کو زید سے نوٹے ملاقات کی تھی اور وہ مجھ کو بازار مین چار مینار کے پاس ملے تھے۔“ تو ایسا شخص جو بات کو بیچ مین سے کاٹتا ہے کہنے لگتا ہے کہ وہ قصور معاف ہو جناب مین آپ کی مخالفت نہیں کرنا چاہتا ہوں وہ تو آج نوٹے کے بعد مجھ کو افضل گنج مین ملے تھے۔

۵۔ بعض لوگوں مین یہ عادت ہوتی ہے کہ جیسے وہ باتیں کر رہے ہیں اور ان کا ہاتھ پکڑ لیتے ہیں یا ادن کے کندھے پر ہاتھ رکھتے ہیں یا ادن کے شروانی کا بوتام چھوتے ہیں تاکہ مخاطب ادن کی بات کو خوب سنے۔ اور غالباً ایسا مشکل خوب جانتا ہے کہ اس کی باتیں لوگوں پر بار ہوتی ہیں۔ اس واسطے آدمی کو چاہئے کہ ایسا کبھی نہ کرے۔ اگر وہ شخص جس سے تم باتیں کر رہے ہو تمہاری باتیں اس سے نہ سنے جس خوشی سے تم اس سے کہتے ہو تو بہتر ہے کہ تم باتیں کرنے سے اوٹ باز آؤ کیونکہ اگر تم اس کو ایک مرتبہ اپنے باتوں سے پریشان کر دے تو بار بار مین وہ تمہاری باتیں سننے سے اجتناب کریگا۔

۶۔ بعض لوگوں مین یہ عادت ہوتی ہے کہ جب وہ باتیں کرتے ہیں تو

مخاطب کو ڈھکیلتے ہیں یا ایک طرف کو دھکا دیتے ہیں اور ہر فقرہ کے اخیر میں اوس سے یہ پوچھتے جاتے ہیں کہ ”کہیا یہ سچ نہیں ہے؟“ ”تم جانتے ہو کہ میں نے تم سے ایسا کہا تھا“ ”تمہاری کیا رائے ہے“ اور اس پر رکے سوال کرتے جاتے ہیں۔ یا کہی اپنے مخاطب کو جس سے وہ باتیں کرتے ہیں کہو فی سے دیکھاتے جاتے ہیں۔ خدا کے واسطے ایسی حرکت سے پرہیز کرو اس عادت سے لوگ تمہاری محبت کو ترک کرینگے۔

ف بہت باتیں کرنے والے لوگ جنگو بلی کہتے ہیں اکثر کسی بیچارے آدمی کو جلسہ میں بنائے گئے ہیں یا اوس سے تسخر شروع کرتے ہیں اور یہ لوگ اکثر ادبی غریب بیچارے کو زیادہ بناتے اور چھیڑتے ہیں جو اوس جلسہ میں زیادہ خاموش یا چپ ہوتا ہے۔ یا اونکے قریب بیٹھا ہوا ہوتا ہے۔ لگاتار ایک گھنٹہ تک یہہ بلی لوگ اوس غریب کو بناتے ہیں اور آپس میں اوسکا ذکر و کسب پس کرتے ہیں اس حرکت سے زیادہ کوئی بات خلاف ہندیب نہیں ہے۔ اگر کوئی ان بے رحم فضول گو لوگوں میں سے تنکو بنائے اور تسخر کرے اور ہم اوسکو شرمندہ کرنا چاہو تو میں تنکو نصیحت کرتا ہوں کہ تم اوسکی باتوں کو جو وہ تمہارے بنائے اور چھیڑنے کے لئے کہے چپ چاپ بیٹھ ہو سنا۔ اور ایسا ہی کرنا چاہئے کیونکہ اگر یہہ تنکو دے گا تو اس سے زیادہ اور کیا کر سکتے ہو کہ وہ ان سے اونہکر چلے آو یا کہ بڑھکا طیش میں محکم میں ظاہر کرو۔

ف دوسروں کی باتوں میں دخل دینا ایک بہت بڑی ناپسندیدہ حرکت ہے اور ایسے لوگ صحبت کے قابل نہیں ہوں۔ اس سے بڑھکر کوئی بات خلاف ہندیب اور بھدی نہیں ہے کہ دوسرے کے موہنے سے بات لیلین اور خود گفتگو کرنے لگیں۔

فلسفه

فوائد فلسفه

فوائد فلسفه

الحكمة تنادي العلماء يا علي صوما و تقابلهم بحقها في حكمة العقل

فلسفه یعنی حکمت چه - و علم است و فائده آن چیست و سبب حقیقی حصول آن در عالم انسانی کدام چیز تواند بود و موجب اصلی انشای آن در مسلمانان چه بوده باشد و نسخه جامع و گرامی نامه اش کد است و پایان و نهایت اش کجاست آیا بتالیفات فارابی بن سینا و تصنیفات ابن ماجه و ابن رشد و کتب مشهاب الدین مقتول و میرزا قزوینی و سایر رسائل و تعلیقاتیکه متعلق است بفلسفه کفایت تحصیل می شود یا نه - اگر چه پیشینیان فلسفه را بعبارات شیرین و چست و چه بیان تعریفها و تحدیدها نموده اند و لکن آن تعریفات بسبب اصطلاحات عجیبه و صعوبت ترکیب و غراب و وضع و بجهت اریحای نفوس با موردیجہ الفاظ آنهاست مقصود بالاصاله معلمین و مطلوب بالذات متعلمین و محط ارادۀ متفلسفین و مجال افکار متفکرین گردید است و معانی و مفاهیم شان چنان متروک و مهجور شده که گویا معرفین را برگز مقصد و مراد است از تعریفات خود بجز بحث جامعیت و انیت و ذکر جنبی شامل و فصلی مانع نبوده است لهذا چشم از آنها پوشیده و قید عادت را اگر چه بر نفوس دشوار باشد برداشته میگویم فلسفه خروج از مضیق و ارک حیوانیت است بسوی فضای واسع و اشاعۀ انانیت و از آنکه ظلمات اوام و همی است با نور خرد و عزیزی و تبدیل عمی و عیش است بر بصیرت و بینائی و نجات است از قوحش و تبریر چل و نادانی بدخول در بند نیست فاضله دانش و کار دانی و با کماله صیرورت انسان است انسان و حیات اوست بحیات مقدسه عقلیه - و غایت آن کمال انسانی است در عقل و نفس و معیشت و کمال در معیشت و رفاهیت در زیست شرط اعظم است کمال عقلی و نفسی و اخلاقی سبب است از براسه حرکات عقلیه انسان و خروج آن از دایره حیوانات و بزرگترین

موجوبیت بجهت اشتغال قبایل اعم از حالت اوت و توحش با عالم مفارقت و بدایت
 و دوستی علت اولی انتشار معارف و ایجاد علوم و اختراع صنایع و ابداع حرف
 زیر آنکه انسان در کمال معیشت خویش محتاج است بزراعت و عرس اشجار و حراست
 اثمار و اقتنای حیوانات و صیانت آنها و انباط میاه و حفر انهار و انقشار جسور و قنطر
 و غزل و شیع بطوریکه شایان و دلپذیر بوده باشد و بنا بر عمارات برنجیکه زیست
 انسانی را شاید و حفظ صحت خویشتن و معالجه امراض طاری بر بدن خود و تجمع اینها
 حاصل نمی شود مگر بقلع و قطع و کسر و سخت و تشقیب و در فح و حمل و نقل و ادویه و تعدیل
 و موازنه و بعرفت فصول و ازمنه و حوادث جویه و شناختن طبایع اراضی و خواص
 اقالیم و تأثیرات ابویه و دانستن انزجیه مرکبات و فعل و انفعال بسایط و کیفیت تحلیل
 و ترکیب و ادوات آن و چون قیام شخص و اعدا بدین امور متکثره و متعسر و یا مستعذر است
 البته تقاوت و تبدل در عمل که آنرا معامله می گویند ناگزیر خواهد بود پس کمال انسانی
 در معیشت محتاج شد بخزینات متکثره که حد و پایان ندارد و لهذا واجب شد بران
 که جمع نماید آن جزئیات را و بجمعه و تعدی کلیه و قوائینی عامه و چون قواعد کلیه
 در نزد او بسیار شد آنها را بر حسب تناسب و تلائم افرار نموده بناسیس علوم و تقویب
 فنون اشتغال و رزید چون فنون خلاصت و نباتات و علم حیوانات و بهیوه و علم هند
 و مثلثات و مناسحت و علم حساب و جبر و مقابله و علم طب و جراحات و تشریح و فسیولوجیا
 و خواص ادویه و کیفیت ترکیب آنها و علم خاک و جغرافیه و اسطرلاب و قطع سجاد و علم منا
 و طبقات الارض و علم طبابت و جبرائیل و احوال میاه و حوادث جویه و علم کیمیا که
 عبارتست از علم تحلیل مرکبات و ترکیب بسایط و خواص آنها و علم تدبیر منزل و فنون
 مدینه و نظایات بلدیه و سیاست دوله و چون مقصود اصلی ازین فنون اعمال و

اشغال بود سعی بلیغ نمود در تطبیق و توفیق میان علم و عمل و هر قدر که افراد انسان تزیین پذیرفت و حاجات در معیشت افزونی یافت این فنون راتقی حاصل شده مسائل اش رومی باز یاد گذشت، نهاد این بود که گفتیم علت اولای عقل معلوم و معارف و صنایع کمال در معیشت است و انسان را پس از آسایش اندک در معیشت نظر توجہ بجا نبش نفس خویش افتاده دانست که کمال معیشت با فساد اخلاق و تمامی اسباب رحمت بدنیه با سوء ملکات باطنیه عین نقصان است چنانکه چون مضطرب از حوادث و کوارث اند تهمه و شره مستقی بتلاعی بجمع البقر و حصو و مخزون از نعم غیر و غضوب ملتعب از زلالت حقیر و بنجل محروم از لذات را اگر همه اسباب نیست ماضی بوده باشد چه راحت و رفاه دست خواهد داد و لهذا بقوه فلسفه اخلاق فاضله را از ملکات رفیقه تمیز داده تا آنکه تجلیه و تخلیه او را کمال نفسانی حاصل گردد و از برای مراقبه نفس خویش و محفلت ملکات مقدسه آن فن تهذیب الاخلاق اختراع نمود و چون عقل از اصلاح بدن و معیشت آن و تدبیر و تقویم اخلاق نفس پر دخت عطف عنان فکر را بجانب خویش نمود و جریات کمال بنظر و حیات حقیقیه و سعادت ابدیه و لذات و تنویر خود گردید و بهدایت حکمت بحث از پیدایش و حقیقت خویش نموده و اسباب مشاعر و علل مدار و ارتباط آنها را بجا سادات بدنیه طلب و نتایج و معلولات هر یک را جویا و داعی صنایع و فساد و هر واحدی را خواهان و در فهمیدن علاقه معقول با بدن و ارواح با جساد سیهما به بلوغ بجا آورده و باعث اختلاف اخلاق اعم و علت حصول بر خلقی را جدا گانه درین نموده و مقتضی عروج و پیبوط ملل را در مدیث و علوم و معارف و صنایع موضوع بحث قرار داده و عقل شرایع و بواعث تشریع را جویا گردید و عالم را محوط فکر او نظر خود بساخته و در مبدأ و منشاء و اصل و ماده و عوارض و حوادث و علل و معلولات او

پنج عموم و خصوص تدبیر یا تعمقہا نموده و اسباب تجاذب و توافع و تقارب و تمباہد
 و فخل و انفصال اجزاء عالم را تحقیق کرده و حرکات و ہواہنث آنہا را استکشاف و مویب
 کمون جراثیم نباتات و حیوانات و مقتضی تبدل آنہا بیات منتظرہ و اشکال متقنہ حکمہ و
 غایت وجود آنہا را آنقدر کہ حکمت مسامدہ نمودہ است فہمدہ و در بقا و سعادت خود
 افکار و دقیقہ بکار بردہ پس از آن از براسے جمع قوانین کلیہ و ضبط جزئیات شکستہ
 ایکہ متعلق بدین امور است فنسے چند وضع نمودہ است چون فن فلسفہ عقلیہ و فن فلسفہ
 اخلاق و فن فلسفہ تاسیخ و فن فلسفہ شرایع و قوانین و فن فلسفہ اولی و حکمت علیہ
 و چون غایت حکمت معلوم گردید ظاہر و ہویا شد کہ سبب اتالی و باعث حقیقی
 پیدایش آن در عالم انسانی اولاً حاجت و دشواری را ہبائے معیشت انسان است
 و معصوبت زیست اوست چون سایر حیوانات و ثانیاً عقل نظری و خرد و غریزی است
 زیرا انکہ خواہم و حیات او با دراک اسباب و علل و لذت و مسرت آن در کشف مجهولات
 و دانشنن خیایای عالم ہستی میباشد۔ و اما موجب انتشار آن در مسلمانان
 پس باید و است کہ افکار عالیہ ہر قومی بلکہ ہر شخصے بر حسب ادراکات کلیہ ابتدائیہ
 آن قوم با خود ان شخص میباشد و ادراکات کلیہ ابتدائیہ بمقدار معلومات جزئیہ و
 معلومات جزئیہ باندازہ ضروریات معیشت و وضع زندگانی ایشان خواہد بود
 و این مطلب از مقایسہ طفل و ہفتاخی بیچہ شہرے بوضوح خواہد پیوستہ بنا بر این
 کہ منوخل و در بدات و عرق در تو حش بودہ بعلابت و در شنی و خوشنوت تفتیش
 و در طیس و ما کل و مسکن و ہمیت خود کردہ باشد لامحالہ لوازم معیشت و ضروریات
 حیات و سامان زندہ گانی آن در نہایت قلت و زیست و معیشت آن قوم قریب
 بسیش و زندہ گانی حیوانات خواہد بود و چون برین رتبہ خسیسہ بودہ باشد و برین دانش

شیفته حرکت و جولان نماید البته ادراکات جزائیه کثیر بدان نسبت اندک خواهد بود
و در وقتیکه ادراکات جزائیه که نشأ آنست نزاع است در نهایت کمی بوده باشند گزاردگاه
کلیمه ابتدائیه منقرضه او بدرجه کثرت نخواهد رسید و هیچ وقت آن قوم صاحب افکار عالی
نخواهد گردید بلکه در ادراکات نیز نزدیک به بیجه حیوانات خواهد بود و هر کس را که
اندک المامی بفن تاسیخ بوده باشد خواهد دانست که در قرون ماضیه و ازبان سالف
هیچ امتی یافت نمی شد که ابد از دینیت و اعراق در بدایت و امکان در توحش
بوده باشد از امت عربیه و لهذا این است را در ازمان غابره بغیر اشعار چند
که بنام آهنا بر تخیلات است معارف و یکسے نبود و از حرکات فکریه عالی
و ادراکات کلیمه عقلیه و فنون حکیمه جلیله بالمره محروم بودند آن زمانیکه مبداء اول
و حق مطلق بواسطه کنیده پیغمبر خود کرامی نامش فرستاد و دران کرامی نام
بعد از دعوت به هدایت و سپس طلب اعتراف بانبیاء که مهابط حکمتند
جهل و غیبات و عمی و عیش و اتباع ظنون و اوایام و پیروی تقلید را در وقت
چند بدنام منخوم و علم و حکمت و معرفت و تدبر و تفکر و بصیرت را بدنام شیفته
در مواقع بسیاری می نمود و مفاسد اخلاق رذیله را بآیات شافیہ بیان و
منافع ملکات فاضله را بعبارات محکم اشکارا ساخت و شرح احوال امم سابقه
را داده و در تلو آن جزائیه و ینوی استقامت و اعتدال و سراسر مایل
و عوج و انحراف هر یک را از برای عبرت گرفتن ذکر فرمود و اساس
توانین کلیمه معاملات مندرجیه و مدنیہ را چنانچه موجب سعادت مطلقه کرد و تبیین و
مضرات ظلم و تعدی که نتیجه توحش و تبصره است توضیح کرد و گفت انسان که
انچه در زمین است از برای او تو خلق شد پس تربیب مکن و از لذلک آن بیخ

عدل بهره خویش تن گیر و خود را از زینت کذب های آگاهی است محروم ساز و کلین عقل
و نفس را که عبارت از صالحین بوده باشد بسیار منت همه روزه زمین نوید داد
و آنچه در آن گرامی نامه بایات حکم جراثیم فنون حکمیه را در نفوس مطهر و نهاده
انسان شدن را با نشان و نمود و چون است عربیه بران گرامی نامه ایمان آورد
از عالم چهل بعلم و از معنی به بصیرت و از تو حش به بنیت و از بدایت به نصارت منتقل گردید
احتیاجات خود را در کمال عقلی و نفسی و در معیشت فهمید و آن جراثیم و از و نهاده اندک
اندک بالیدن گرفت و افکار پاد در تزیید شد و عقلمند و در وسیع عالم از برای
اکتساب کمالات در جلال آن آنگاه جماعتی در زمان منصور و دانی ملاحظه نمودند
که قطع این مراحل و طی این منازل بے پایان بدون استقامت با فکر عقلی
مشترکین در نوع خالی از صوبت و دشواری نخواهد بود و دانستند که تکبر نمودن در
تعلم بچل راضی شدن است لهذا در عین شوکت و سلطنت و عزت اسلام و مسلمین
بجهت شرف و رفعت علم و علم مقام آن به پیش اذل رعایای خود که نصاری و یهود
و مجوس بوده باشند سر فرود آورده اظهار فروتنی نمودند تا آنکه بواسطه آنها فنون
حکمیه را از فارسی و سریانی و یونانی عبرانی ترجمه کردند و ازین معلوم شد که آن
گرامی نامه نخستین معلم حکمت بود مسلمانان را - و نسخه جامع فلسفه این عالم کبیر است
که هر شخصی در حروف و هر نوع کلمه و هر جنبی سطر و در عالم صغیر و صفحی
و هر حرکت و تفسیر و نظریه و ماثیه از برای او بیاید و این کتاب کبیر را
پایانی پیدا نیست و حروف و کلمات و سطور و صفحات آن بشمار بشر در نیاید و در هر
کلمه و جمله و هر حرف از آن آنقدر رموز و اسرار مضمر است که اگر جمیع حکما
گذشته و موجوده را محضر بود و هر یکی در هر روز هزار و هزار سال

کشف نموده با وجود این اکتشاف آن عاجز و بر تصور خویش اعتراف کردند پس اگر
کسی دعوی آن کند که بدو ستم ورق پاریته که در دست دارد احاطه تمام بجای نموده و بگی
اسرار آن را فهمیده است البته آن مبتلا به جهل مرکب و یا بالخیال خواهد بود و این اخیر اقرب
بلی هر کس هر چه نوشته است بر حسب قوت و ضعف مادی و کمال و انفعال بصیرت
خویش از روی کتاب عالم نوشته است و چون کمال انسان در عقل و در معیشت باشد
علم او مست بکتاب عالم و حال او ظاهر شد پس کمال انسانی را حدی و نهایتی نخواهد بود
و لهذا واجب است بر هر شخصی با نفع داده و بر هر استی بهیئت مجموعه که آن نسخه جامع را
از برای عروج به بلای کمال عقل و کمال و معیشت پیش نهاد خود کرده و در و بنظر بصیرت
خور نموده هر روز به بهره تازه و سطح جدید استیصال نماید و چون این مطلب آشکار
پس هر کس را ظاهر و هویدا گردید که فلسفه را حدی و پایانی نیست و اندازه ندارد و هر چه
از درجات آن اگر فی حد ذاتها ملاحظه شود کمال است و چون بدرجه عالیتر نظر افتد نقص
مشهود می شود و توقف در درجه از درجات آن یا ناشی است از غفلت و ذلول
و یا از کوری به جهل مرکب و یا از دون همتی و خست فطرت - و تألیفات حکما و اسلامیه
بقطع نظر از عدم کفایت اعتداف اضعاف آنها از برای حصول کمال انسانی از چندین
نقص و ناتمامی میباشد و بعد اول آنست که مطالب سندرجه در آن کتب چنانچه فی نفس الامر
و الواقع و در نزد حکما و یونان بود بر ما آشکارا نگر دید بلکه حکمای مسلمین آنها را
بر یور کمال و حلیه محمت از خطا بما جلوه دادند و ابواب برون چرا را بر روی اذیان
صافی بستند و سببش این بود که آنها اعتقاد نمودند برای یکم فلاسفه اخیر یقین رود
بگی صاحب عقل مطلق و از باب ملکات مقدسه و خداوندان قوای قدسیه مکاشفات
حلقه میباشد و افق مشاعر و مدارک آنها فوق افق مشاعر سایر انبیاست و لهذا

اقوال آنها را مانند دینی آسمانی قبول نمود، تقلید نمودند ایشان را در هیچ وادله چنانچه
 هم ام تقلید میکنند پیشوایان خود را در مطالب و مقاصد حتی این سببنا با جلالت قدس
 در وقتیکه نور است، مخالفت نمایند مرث خود را سطلوے اغریقی را در سطله نفوس خلکیه
 این امر را سبب بار بزرگ شمرده و هشت و دهشت بر و غلبه کرد و خوف و خشیت او را
 فرا گرفت و بجهت این او لا باطل انفعال و تاثر اشاره خفیه بر آسے جدید خود کرده
 پس از آن در مجلس دیگر با غایت عجز و اضطراب آن را بیان نمود و بلا صدا را
 قوت اعتقاد بدان قوم بران داشت که کفر و زندقه و الحاد را در حق آنها محال شمرده
 در صد محامات از ذیقراطیس و تالیس و انبایه قلس و ابی قور و غیره بر آمد و هر یک
 از اقوال ایشان را که صریح در انکار صانع بود تاویل نموده مذهبهای سست از طرف آنها
 آوردن گرفت و مشهاب الدین مقتول دائره تقلید را دست داده اقوال زردشت
 را نیز با تمام بلا بینه محقق و حج صدقه پذیرائی نمود و قول بنور و غلبت را در سفلے تازه
 داد و این حسن اعتقاد حکامی مسلمانان را از آن دست داد که گمان کردند آن
 فلاسفه اقدمین هر یک در فلسفه فنون چند سے را با غایت انفاق و نهایت احکام پند
 مساعده افکار دیگران اختراع نموده با غرضت مسائل و صعوبت مطالب آنها
 و از این قافل شدند که علوم فلسفیه چون سائر فنون و صنایع بتلاحق افکار و نتایج
 آراء بدان پایه رسیده است و اول پیدایش اساس جمیع آن فنون هندوستان
 بوده و از آنجا بابل و رملت و از بابل بمصر انتقال و از مصر ببلاد اغریقی و روم رفت
 و در هر انتقال سے هست مدیده کتاب و در هر سطلے پیرایه نوسے استحصا نموده
 از حالت بجاالت دیگر منتقل گردید چنانچه جراثیم نباتات و حیوانات از حالت نقص بحال
 است (همی شود و حکامی اغریقی و روم را در آن فنون بغیر از چند آراء نهید و اقوال

معدوده چیز دیگر نبود و لکن چون آنها اسامی اساتذہ خود را مصرعاً ذکر نکردند حکماے
اسلام با چنان کمان شد که این فنون را از اکتام عدم بلا ساقط بعالم وجود آورده اند
و بمنصه شهود جلوه داده اند و لیکن از حکماے اسلام در همان دائره بنیقه تقلید نیز
مسترات اشکالے چند از بنیافتهات ممود و مباحثات مزوده بر صفیات نقش نموده
بجهت تافیه حکمت یونانیہ آنها را حکمت یمانیہ نام نهاد و وجه ثانی مختوط بودن مسائل
فلسفیہ آن کتب است غالباً بمطالب کلامیہ صابین و سبب آن این است که
اغریقین و رومانین صابئی المذهب بودند و با فلاک و کواکب ایمان و باله
مستعدده اعتقاد داشتند لهذا مقتضات خویش را باده ممود و بکلمات مزوده و
با قوال مزینہ و بیانات محسنه و بخلایات شیرین و افناعات و لپذیر درج
الواج فلسفیہ نمودن و آنها را مسائل حقہ حکمت الکلاسیکند چون قول بئیل افلاطونیہ
و ارباب اندوز که عبارت از آنکه ایشان بوده باشد و چون حکم بعدم جو از خرق و
الایشانم صافلاک و لپودن آنها از عنصر خامس و اثبات عقول و نقد سلیتہ از بر
آنها و جل مسائل ایکه تعلقی با فلاک است و حکماے مسلمانان برین مکتبه متفتت
نشدہ جمیع آن مسائل را فاعه بقا کہا قبول نموده در مؤلفات خود ثبت کردند و اگر
منصفی اندک فخر سے بندر بصیرت در آن مطالب نماید بر و ظاهر خواهد شد که یک بر
هم اندر براسے اثبات آنها ذکر کرده اند بلکه عقاید خود را چنانچه عادت متکلمین هر دین
به بعضی از ممتدات اندر براسے سامعین جلوه داده اند و وجه ثالث آنست که مسائل
که در آن کتب مندرج است فی حد ذاتها ابر و اقطع میباشد اما مسائل جبر و مقابله مسائل
بنیته بجهت آنکه خود مؤلفین در کتابهاے خود بناماسی آنها حکم کرده اند اینک فلاک
و تذکره طوسی حتی طوسی پس از آنکه بقره فکر خود مساعدہ سابقین را نموده از برای

انعام مسائل هيئت چندمين افلاك نوازينهان خانه خيال خود بعالم مساوات عطا فرموده است
 باز در بعضي از جاها اعتراف بعجز خود ميكند و از مسائل طبيعيات پس بايد دانست كه
 قياسي مسئله تركب جسم از مينوسه و صورت و متعلقات آن موقوف است بر ينكه لازم
 جسم بر فرض بساطت اتصال ذراعي و لازم مقدار ذراعت بوده باشد مثلاً تا آنكه لازم
 از وقوع انفصال انعدام آن بالمره وجود و چيز از عدم است و اجتماع اتصال و انفصال
 در شئ واحد و اينجا مؤلفين بسرحت در گذشته اند بلكه در جا نفي مي بند بنيامين مسئله
 مخرج نموده گفته اند كه قابل انفصال بالذات مقدار است فقط پس از آن آگاه شده كه
 حكم نمودن بفرق ميان انفصال تقدير و انفصال افلاك و حال آنكه ثنائي مخرج است
 و بيان كردند كه واسطه در ميان قوه و فعل غيب و حرکت بعضي القطع وجود ندارد بلكه
 موجود و حرکت يعني التوسط است و آن و فتيه ميباشد پس از آن حكم كردند كه حرکت
 مخرج شئ از قوه بعالم فعل تدريجاً و اين مدين نامامي كلام است و تصریح نمودند كه
 زمان موجود است و آن مقدار حرکت است پس آن تقرير كردند كه بغير از آن سيات
 چيز ديگر موجود نيست و آن بغير زمان است و ميگويند طبيعت مقدار به چيز است
 محتمل و مقدار بعد است عرضي متصف با مقدار و استكاف ميانند از بعد موجود و ال آنكه
 محذور مشهور در وجود بعد مجرد با دس تغيير در هر يك از صورت جسميه و مقدار اجزاي
 ميگردد و اعجب از اين آنست كه انكار وجود بعد مجرد را ميانيد پس از آن كيفيت وقوع
 حرکت ايتيه را بيان نميكنند و آب و باد و خاک و آتش را بسط ميشمارند و عجز خود را
 بر تحليل آنها دليل قرار ميدهند و انحصار عناصرا بر ديد ناقصي ذكر ميكنند كوياممكن نموده
 كه ترديد ديگر بر آن ترديد افزوده گفته شود هر يك از آنها يا قابل اشتغال است
 يانه و هر يك از آنها يا قابل طرقي است يانه و بكذا و بهيچ شك غيب است كه اگر بن نكته خلا

می شد مد و عناصر از زمان ارجح تا کنون چهار عنصری شد و در استعمال عناصر بر هر دو
طنون اکتفا کرده اند و در بعضی مسائل کائنات بر چون قوس قزح منصفین آنها
و قرار بجز کرده و غیر منصفین اقوال مضطرب بیان نموده اند و در بعضی دیگر چون مد
و برق و شهاب و ریاح غالباً اتباع او بام خود کرده هیچ دلیل و درست ندارند و بعضی
آن را چون اعصار و زوایج بالمره ترک کرده اند و در معادن و زلزله و تپقات
خبر سنجیده اند و در نباتات و حیوانات سخنان نامقام گفته بر اسباب متواریات
و علل اختلاف اشکال و هیمات و اقف نکرشته اند و سخنان شافی که مبنی بر برهان
یا بر تجربه صادق بوده باشد در محاسن باطنه بترانده اند و در اعتبار فهم خود را
بلا دلیل ذکر کرده اند و در الوان و طعوم و روایح متعجب مانده اند و در تجربه و حکم و صغر
ثوابت سکوت و در زبده اند و در حرارت اقیانوس و سوادیکه در ماهست و الوان مختلفه
ایکه در سیارات است سرکشگی آنها را نموده اند و حکم نمودند بر اینکه قواست حالت جسم
معانی جزئیة ایراکه جزئیت اش عبارت از مجموع اضافات است و خطوط شخصیتة ایکه
بنقاط منتهی می شود و متفاوتی خطوط را ادراک میکنند پس از آن بسبب ادراک
معقولات بسیطه ایکه در اذیان جز از معانی مایک و صور کاشف چیز دیگر نمیست
بر تجربه نفس ذاهب شدند و این بجای عجب است و ارتباط نفس را بدن و
کیفیت تاثیرش را بکلام مبهمی بیان کردند و تجویز نمودند بودن ماده را محل از برای
ایمان نفس ناطقه در ازل الازل و پس از ارتباط نفس ببدن و حصول
علاقه تامه استکفاف نمودند که قابل فساد نفس بوده باشد بر فرض اینکه فساد چون
چون عوارض خواهان محلی بوده باشد و حال آنکه فساد بعضی افعال و نابود شدن است
اما مسائل الهیات دانسته باد که آنها حکم کردند اولاً بوجوب منجیت و مناسبیت تامه

در میان علت و معلول (بهاکات رجوع شود) پس از آن گفتند که خدای تعالی علت است
از براسه جمیع ممکنات بعضی را بلا واسطه و بعضی را بالواسطه و از بیان سختی و مکسبت
بیان واجب تعالی و ممکنات سکوت ورزیدند و در سعادت و شقای نفس با قول شری
تفاحث کردند و با جمله غالب مسائل آن کتب ناقص است و اما کتب متأخرین همه آنها
مشحون است از ابحاث بسمله و حمدله و صلعمه و منازعات لفظیه و مناقشات و عبارات
و غلط مباحث معلوم بیکدیگر و هیچ شبهه درین نیست که کتب متقدمین حکمای مسلمین با چه نقل
جمیع وجوه بهتر است از تألیفات متأخرین چنانچه مسلمانان پیش در هر چیز بهتر بود و انداز
مسلمانان این زمان — و چون فلسفه و غایت و کلمات و محال کتب فلاسفه مسلمانان
معلوم گردید اکنون علماء و فضلاء هندوستان را مخاطب ساخته میگویم اسی اصحاب
قراخ ترکیه و اسی ارباب غزائز طیبه ظاهره و اسی خداوندان اذیان ثاقبه و اسی
دارایان آن — رو استعجرا انظار خود را یک یار از آن کتب ناقصه برنیدارید و بدین عالم
وسیع نظری افکنید و در حوادث و علل آنها بی حجاب آن مؤلفات تدبر و تفکر بکنید و
و چرا آن مقول عالمیه را همیشه درین مسائل جزئیه استعمال نکنید (که ایا علم از جمله بدیهات
استغنی از تعریف و یا نظریه محتاج به تعریف است و ایا علم از مقوله فعل است و یا از مقوله
انفعال است و یا از مقوله اضافه است و یا از مقوله کیف و موضوع منطبق معقولات است
ثابتیه است و یا تصورات و تصدیقات بدیهیه و الا ممکن فی الذهن و الیها رجع کلیت او
بچگونه تصور می شود و کلی اعم از جنس است و جنس اعم از کلی پس چه چاره باید گزید و چه
فرقی است میان جنس و ماه و تصدیق بسیط است یا مرکب و متعلق تصدیق چیست و
جمل مرکب است یا بسیط و هیچ حرف فکر نمیکنید درین امر کلی هم لازم بر هر حاقلی که آگاه
فقر و فاقه و بیجا رگی و پریشان حالی مسلمانان چیست و این حادثه عظمی و بدیهه کبریه را

علاصه هست یانه و آیا مبدأ اول و حق مطلق از برای اصلاح آنان سبب و مقتضی و
موجبی قرار داده است یانه و آیا نفس اصلاح این امت ممکن یا محال و اگر ممکن است
آیا وقوع میتواند پذیرفت و یا ممنوع بالغیر است و اگر ممکن الوقوع آیا اسباب و شرایط
و معدیات آن چه باشد و علت ماقیه و صورتیه آن کدام است و موجود آن چه و جزو اخیر
علت تامه آن را چه نام است و هیچ شکی در سبب نیست که اگر کسی صرف عمر خود را درین
جلبله بگذراند و این حادثه محزنه را محوط فکر خود قرار ندهد هر خوشبخت را ضایع و تباها ساخته است
و نه شاید آن را حکیم یعنی عارف باحوال اعیان موجودات نامید (و لولیکان هذا العین
تبلکی حسابیه علی غیر لیلی خودیج مضیع) و دوباره نداده میگویم اسی علمای هندوستان
اسی یتابع انظار دقیقه و اسی معادن ارار سدیبه و اسی مشایخ افکار عمیق و اسی اصحاب
تألیف و تصانیف کثیره و اسی ارباب رسائل و تعلیقات انیقہ آیا علینت ظاهر و فطرت
مقدسه الهیه شما واقعا برین راضی و خوشنود می شود که اذ بان و تاده خود را درین مباحث
صرف نمایند که آیا در وقت تصور تصدیق اتحاد و تمثلفین لازم نیاید یانه و اگر نه بد بگوید
انچه فردا بگویم کذب خواهد بود و چون فردا شود بگوید انچه دیر روز گفتم کذب است آیا کذب آن
مستلزم صدق و صدقش مستلزم کذب خواهد بود یانه و چون حق در خارج ممنوع است
در ذہن پس حکم با متعلق متعناست چگونه خواهد بود و هرگز یک بار هم براسلاک تفرغیه
ایکه ممتد است بجمع ارباب هندوستان نظر نکنید و از اسباب آن سوال ننمایید و کمربار
که بنشأ اعمال عجیبه و افعال غریبه است جو لان کاه فکر خود مناسازید و هر سوزۀ تشریف
که رایت بخروج شعاع است و این فکر افیکه اکنون منتشر است در مکی بلاد اذان را
محرک ندهد و هیچ وجه عطف عنان فکر را بطرف او نکنید و از قوت تجاریکه احوال و افعال
بسرعت تمام بر روی قصبان آهین حرکت داده اند علی مکی نقل میکنند پیشتر نمایند و الا نشأ

انقلاب تصور و نظاریہ و مدیہ و نظاریہ معینہ و انشائیہ انہما را محل موضوع بحث قرار نہ مید
 و آیا جائز است کہ علمای بحث درین امور جدیدہ را ترک نمایند بجهت کثرت شفا سی ابن سینا و حکمت
 اشراق شهاب الدین مذکور نیست و آیات و اجابہ بر شما کہ خدمت کنید آئندہ گان را با نیکو
 عالیہ خود چنانچہ سابقین کرام از براسے شما خدمت کردند آیات لازم است بر حکیم بلکه بہتر
 کہ بچل را قضا نشود و بغفلت نرسند نگردد آیات نقص نیست انسان را کہ فکرش از برای
 طلب اسباب حرکت نکند آیات عیب نمی باشد از برای عالم دانا و حکیم بیتا کہ جمیع عالم را
 فنون جدیدہ و اختراعات و انشا رات تازہ فرا گرفته باشد با وجود این اورا اذلل
 و باعث آہنا چہ کونہ خبرے نباشد و عالم از عالمی بحالی دیگر متحول شدہ باشد و او سر از
 خواب غفلت بر ندارد آیات لایق است محقق را کہ سفہا و مجہول مطلق براند و معلوم مطلق را
 نداند و در مہیات مہومہ موشکا فیہا کند و از معرفت امور غایبہ بازماند این است مجمل
 آنچه میخواستم درین معنی بیان کنم و انشاء اللہ باندین موضوع رجوع کردہ مفصلًا سخن
 خواہم رساند و امید دارم از علمای اعلام ہندوستان کہ برین مقالہ نظر وقت فرمایند
 و البتہ بعد از نظر صحیح خلوص نیتم بر آہنا ظاہر خواہد کرد۔ وَاللّٰہُ لَا اَمْرَ

راقم مولوی جمال الدین بنی

ریو لو

مولوی وحید الزمان صاحب

ہمارے چاروں طرف جو چیزیں موجود ہیں انہیں قدرت خدا اسرار شہید
 ہیں اور ہر ہر ذرہ میں وہ صفتیں اور وہ باریکیاں اس وعدہ لاشریک کی پامانی ہیں جنکے
 دیکھنے سے انسان کو حیرت ہوتی ہے۔ وہ سبزہ جو فرش زمرد کو شرماتا ہے اور جسکو ہم روندتی ہو
 جاتی ہیں اور وہ باریک باریک چھوٹے چھوٹے گہا قسبیں جنکو نے تکلف ہم کھینچے ہوئے چلے جاتی ہیں
 اور وہ جسے نظر نہیں کر سکتے جنہیں ہماری نظر ہی نہیں پڑتی ہے اور وہ انقلاب آب و ہوا کے جو دن رات

ہوا کہ تین سب ایک جلسہ انگیز اور حیرت خیز مصنفوں اور باریک حکمتوں کا ہر کرتے
جو عام لوگوں کے نظریں ہرگز نہیں آتے ہیں لیکن اس قدرت کے نشانے کو وہی لوگ پہچانتے ہیں
جو صاحب بصیرت ہوتے ہیں اور ان حکمتوں کو وہی اشخاص ہیچھے ہیں جنکے فکر اور خیالات علم کی
روشنی سے منور ہوتے ہیں اور جنکے لوگ آئینوں کے علوم اور سائنس کی عقل نے صاف کیا ہے
ایک شخص یہ معلوم کر سکتا ہے کہ یہ گہاں میں درخت و پود ہیں مثل انسان کی ہر دم سانس لیتے اور چوڑے ہیں
کہاتے اور پتے ہیں۔ یہاں درخت درست ہوتے ہیں۔ اور کیا علوم ان سس اور سس جمیلہ و ترکیب سے
آگاہ ہوتے ہیں جو انکے جڑوں اور پتوں پہلے اور پہلوں میں ہوا کرتے ہیں نہیں نہیں ہرگز
نہیں ان باتوں کو وہی لوگ دیکھتے ہیں جنکو خدا نے علم کی آنکھ دی ہے اور علم نبات اور حیوانیات
سے واقف ہیں صد ہا درخت ہمارے گہروں کے ٹوٹے پھوٹے دیواروں پر ایسی پکڑے ہوئے
جنکے ڈال اور پتے میں بڑے بڑے بیماریوں کے دور کرنے کی تاثیر پوشیدہ ہوتی ہے اور انکے
پہلوں میں وہ خوبصورتی اور لغزینی بامی باقی ہے جنکے دیکھنے سے بصران قدرت کو ہی حیرت
ہوتی ہے۔ مگر اسکے پہلوں کی خوبصورتی اور نزاکت کو کون دیکھتا ہے اور انکے برگ و شاخ
کون فائدہ اٹھاتا ہے۔ کیا وہ گہروں والا جسکو چال کی تار کی نے گہر لیا ہے اور جسکے آنکھ میں
علم کی روشنی نہیں انکے خوبوں کو دیکھ سکتا ہے اور کیا وہ صاحب خانہ جسکے گہر میں قدرت
کا خزانہ بہرا ہوا ہے نے علمی چراغ کے اس دینہ نبی کو پاسکتا ہے۔ نہیں کہی نہیں۔
بلکہ بعض اسکے کہ صاحب خانہ اسکو دیکھے اور اسکے پہلوں اور پتوں سے
فائدہ اٹھائے یہ خود رو درخت جو اسباب اتفاق سے اسکے گہر کے دیوار پر
اوگ آئے تھے وہیں مہجہا کر رہا ہے ہیں اور ان کے خوبان اور انکے فائدہ
ان کے ساتھ چلے جاتے ہیں۔

اگر ہمارے ناظرین فراموشی اور پرکلی بات پر غور فرما دیں اور سچے

خیالات عالی کو ایک دم بھی قدرت خدا کے ملاحظہ میں مصروف کرین تو انکو صاف معلوم ہو جائیگا کہ یہی ٹھیک شانِ ہند کی ہو اور یہی حالت آج کل ہمارے ملک کی ہو رہی ہے۔ سب کچھ ہمارے ملک میں موجود ہی لیکن ہم انہیں کہو نکر نہیں دیکھتے۔ اعلیٰ درجہ کی لیاقت کے لوگ ہمارے ہی ملک میں پیدا ہوا کرتے ہیں مگر ہم انکی لیاقت پر ذرا توجہ نہیں کرتے ہیں بڑے بڑے کام ان سے ٹھہریں آیا کرتے ہیں مگر ہم ذرا اس طرف التفات نہیں کرتے۔ صد ہا طرہ کی کتابیں اور رسالے طبعی ہمارے اہل وطن جاری کرتے ہیں مگر ہم کہی انکو کہو لکن ہی نہیں دیکھتے کہ انہیں کیا لکھا ہوا ہے۔ ہزاروں مجلسیں منعقد ہوا کرتے ہیں اور انہیں کیسے کیسے نوجوان کس کس طرح اپنے جوش طبعیت کو ایک زوردار تقریر میں بیان کرتے ہیں مگر ہمارے اہل وطن کبھی نہیں آتے۔ افسوس صد افسوس کیونکہ ہم اپنے انہیں نہیں کہہ دیتے اور ان اگتے ہوئے بود ہون کی خوبصورتی کو نہیں دیکھتے اور یہ نہیں خیال کرتے کہ اگر انہیں نوجوانوں کی کتابوں اور رسالوں کی قدر کی جاوے تو ممکن ہے کہ یہی لوگ ہند کے نیوٹن اور گلیلیو اور ملٹن اور شکسپیر بن جائیں اور کیوں وہ ان ہونہار نوجوانوں کی تقریریں نہیں سنتے اور تقریریں نہیں کرتے کیونکہ امید ہے کہ یہی لوگ ہند کے گلیڈسٹون ایکنسن فیلڈ ہو جائیں پس ہر مبصر اور صاحب عقل کا کام ہے کہ وہ پہلے اپنے ملک اور گھر کے صنعتوں اور وہاں کے قدرتی چیزوں کو دیکھے اور انکی قدر و منزلت کو اس واسطے معلوم کو بھی ضرور ہے کہ وہ اپنے ہم وطنوں میں سے جنگو لایق اور فائق دیکھے اور جنہیں آثارِ بزرگی پائے اور نیر نظر ڈالے اور انکی تعریف اور ثنائیں نخل کرے اور جہاں تک ہوسکے ان کے دلوں کو بڑھائے اور بڑے بڑے کاموں کرنے کی ترغیب دیوے۔

	فہرست مضامین	
نام مضمون خط صحت طبعیات	نام مضمون نگار یا مولف بقیہ مضمون پانی محب حسین خون کا مینہہ ایضاً ہیضہ اور امساک باران مولوی محمد حیدر انصاری صاحب	صفحہ ۳۰۱ ۳۰۳ ۳۰۵
اخلاق تاریخ	لوگوں کو خوش اور راضی رکھنے کی ترکیب محب حسین سوانح عمری ارل سیکس فیلڈ متوفی سابق وزیر اعظم سلطنت برطانیہ سوانح عمری لارڈ اہرسٹ سابق گورنر جنرل ہند کتابوں کی غارت گری محب حسین	۳۰۶ ۳۰۸ ۳۲۰ ۳۲۲
ادب	شرح حلال گویاں ناشوکت نشان سولہ ناموں کو جمال الدین صاحب بنی	۳۲۷
جغرافیہ	اگلے لوگوں کے خیالات ہمارے کرہ زمین کی نسبت	۳۳۶

علیٰ خجندیہ

جو تختہ آمد جس پر چہند کا آئینہ بل میجر بارنگ صاحب نے بابت سال ۸۱-۸۲-۸۳-۸۴
بنایا ہوا دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ اس سال میں جملہ مدنی ہند کی آمد کو
(۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰) کی ہوا داریسین سے مالگوا رہی تھی رقم ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ (۵۰ لاکھ)
کے طور پر کی ہو۔

اس سال ۸۱-۸۲ کے گذشتہ تین ماہ یعنی اپریل اور مئی اور جون میں درآمد
سوداگری کے چیزوں کی ہند میں ہوتی اور اسکی جملہ قیمت ۶۰,۰۰۰,۰۰۰ (۶۰ لاکھ)
ہے اور جو سال گذشتہ ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ (۵۰ لاکھ) میں ہوتی تھی اور اسکی جملہ قیمت ۴۲,۰۰۰,۰۰۰ (۴۲ لاکھ)
ہے اور جو سال گذشتہ ۴۰,۰۰۰,۰۰۰ (۴۰ لاکھ) میں ہوتی تھی اور جو سال گذشتہ ۳۰,۰۰۰,۰۰۰ (۳۰ لاکھ)
میں ہوتی تھی۔

اٹھارہ تین گزشتہ صنفوں کی مذکورہ بالا کی برآمد یعنی اسباب تجارتی جو ہند سے دوسرے
ملکوں کو روانہ ہوا حسب اندر درجہ ذیل ہوتی۔
۱۹,۵۸,۹۳۳ (۱۹ لاکھ ۵۸ ہزار ۹۳۳) (۱۹ لاکھ ۵۸ ہزار ۹۳۳)
۲۰,۴۷,۲۸۱ (۲۰ لاکھ ۴۷ ہزار ۲۸۱) (۲۰ لاکھ ۴۷ ہزار ۲۸۱)
۲۲,۰۱۳,۴۸۰ (۲۲ لاکھ ۰۱۳ ہزار ۴۸۰) (۲۲ لاکھ ۰۱۳ ہزار ۴۸۰)

اس حساب سے ماہی درآمد اور برآمد کے ملاحظہ سے معلوم ہوتا ہے کہ ہند سے سالانہ
تجارت دوسرے ملکوں کو بہت روانہ ہوتا ہے اور باوجود اسکے کہ برآمد بہ نسبت درآمد کے
زیادہ ہے ہندوستان کی حالت افلاس روز بروز زیادہ ہوتی جاتی ہے۔ اس سلسلہ پر
ایک مرتبہ نظر ڈالنے سے ایک طرح کا تعجب معلوم ہوتا ہے مگر جب اس پر ذرا غور کیا جاتا ہے تو

خط صحت

بقیہ مضمون پانی

مگر ضرور ہے کہ جس مٹی پر پانی جاری ہو وہ مٹی سنگِ لُغ ہوئی چاہئے اور ارضِ خاک
 نہ لیضہ جسکے پیچہ کبریت وغیرہ نکلتی ہے اور نہ بشرہ زار ہو اور نہ اور کسی قسم کی مٹی ہو
 پھر اگر باتفاق یہ پانی بہت گہرا ہو اور وانی میں تیزی ہو جو وجہ اپنے کثرت کے
 جو چیز اوس میں ملتی ہو اسکو اپنے طرف متجیل کر لے اور دبوپ کے طرف جارہی ہو
 یعنی پچم کی طرف سے پورپ کے طرف جاری ہو یہ پانی سب سے بہتر ہے علی الخصوص
 جبکہ مبدیہ یا سرشتیہ دور ہو۔ جو پانی اتر یا دکن یا پچم کے طرف بہتا ہے وہ نہایت
 رومی ہے خصوصاً جو وقت ہوا سی جنوبی چلے اور جو پانی اونچے مقام سے گرتا ہو
 اور تمام صفات مذکورہ بالا یہی اس میں موجود ہوں وہ سب سے بہتر ہے اور اسکا
 ایسا حال ہے کہ پینے والے کو شیرین معلوم ہوتا ہے۔ شراب کو اسکی مقدار
 تراز کا تحمل نہیں ہے وزن میں سبک ہوتا ہے۔ ہنڈا اور گرم بہت جلد جو جاتا ہے
 اسلئے کہ اوس میں تخیل حالت برووت کا جاڑوں میں زیادہ ہوتا ہے اور گرمیوں میں
 حالت سخت کا نہ کوئی مزہ اس پر غالب ہوتا ہے اور نہ کوئی بوجھ غالب ہوتی اور
 جو چیز اوس میں پلائی جاتی ہے بہت جلد گھبائی ہے اور بہت جلد بک جاتی ہے۔

کنوئین اور باولی کا پانی مختلف صورتوں میں صاف

اور غلیظ دونوں ہو سکتا ہے یہ خیال کرنا کہ کنوؤن اور باولیوں کا پانی ہمیشہ اچھا
 ہوتا ہے محض غلط ہے۔ اوچلے یا کم گہرے کنوؤن کے پانی میں ہمیشہ شک کرنا چاہیے
 کیونکہ اسقدر گہری زمین کے طرف بالطبع آس پاس کے موریوں اور بدروں
 کے پانی کا میلان ہوتا ہے اور وہ کنوؤن میں اگر ملجا ہے۔

کنوون کے پانی کی صفائی اور آمیزش میں امور پر منحصر ہے۔
 اول اوس زمین چسپہ کنوا کہو دا جاوے۔ دوتربہ کنوے کے آس پاس کی
 سطح زمین پر۔ تیسرے اون بندوستہ اور برجو کنوے کے پانی کو خراب ہونے سے
 محفوظ رکھنے کے لئے کہے جاتین۔ جو بارش کا پانی زمین میں جذب ہوتا ہی وہ کنوون
 میں جا کر جہتا ہے اور اوس پانی میں وہ غلطیتیں اور کسافتیں مل ہو جاتے ہیں جو
 اوسکو اٹھائے راہ میں ملتے ہیں۔ اگر کنوون کے گرد و نواح میں موریان
 اور بدر زمین ہونگے اور اوستے نزدیک غلطیتوں اور کسافتوں کے کہتے اور
 پانیخانے ہونگے تو اونکے پانی سٹری ہوئی نباتی اور حیوانی اشیاء سے خراب
 ہو جاوینگے۔ اور اگر کنوون کے آس پاس کوڑا کچرا ڈالا جاوے گا تو وہ زمین
 جہاں کنوون میں واقع ہیں غلطت اور کسافت اشیاء نباتی اور حیوانی سے خراب
 ہو جائینگے اور اوس زمین میں یہ سب چیزیں جذب ہو جائینگے اور پھر وہی
 کسافتیں بذریعہ بارش کے پانی کے اوس زمین میں جہر کر کنوون کے پانی میں
 مل جاوینگے۔

علاوہ اون غلطیتوں کے جو کنوے کے پانی میں بذریعہ
 زمین کے جہر کر آتی ہیں اور زمین اور بہت سے چیزیں اور پر سے بھی گرتے ہیں
 اور پانی کو خراب کرتے ہیں۔ جب پانی برستا ہی تو زمین کے سطح کا پانی ہلکے
 کنوون میں جا کر گرتا ہے اور بہت سے سٹری ہوئی حیوانی اور نباتی چیزیں جہاں
 اون کنوون میں لیجاتا ہے۔ کنوون میں جاوے اون کے گرنے سے بھی پانی
 خراب ہو جاتا ہے۔ اکثر آدمی جو امراض شدیدہ اور تکلیف دہ میں مبتلا ہوتے ہیں
 اس تکلیف سے نجات پانے کے لئے کنوون میں گر کر مر جاتے ہیں اور بہت سے لوگ

غصہ اور بچ اور حد کے مارے کنوون میں گر کر اپنی جان دینے ہیں۔ اور ہوا کے جھوکے ہی، رخت اور دیگر نیاات کے پتے اور شاخیں اور اگر کنوون میں لاتے ہیں اور لوگ کنوون میں پانی پیرنے کے واسطے میلے اور غلیظ طر و خب پینے سے ہیں اور انکے ذریعہ سے پانی پیرتے ہیں۔ ان سب باتوں سے کوئین کا پانی خراب ہوتا ہے۔

اس واسطے کنوئین کے پانی کی صفائی اور عمدگی ہمیشہ منہر ہے کہ وہ ایک عمدہ جگہ میں واقع ہو جہاں کوئی غلاطت اور کسافت آس پاس نہ ہو اور اسکی حفاظت امور مندرجہ بالا سے کیجاوے۔ جہاں تک ممکن ہو کوئین کو تمام غلاطتوں اور کسافتوں سے محفوظ رکھیں اور خصوصاً جن کنوون کا پانی پینے اور کھانے میں استعمال کریں انکی حفاظت اور پرسی اور بہترے غلاطتوں سے اچھی طرح کرنا چاہئے ان مقامات کے قریب جہاں قبرستان ہو یا حلیط کھڑی ہو یا بڑے بڑے موریان غلاطت کی بہتے ہوں یا نامے ہوں جہاں آدمی پانچا نہ پیرتے ہیں) یا جرم خانے ہوں یا نیچے ہو یا غلیظ اور کسافت چھوٹے چھوٹے مکان ہوں یا نال تلابان ہوں جہاں لوگ نہاتے دھوئے ہیں یا کیت ہوں جہاں کھاد ڈالی جاتی ہو کنوئین ہرگز نہیں کھودا نا چاہئے اور اگر ہوں تو ایسے کنوون کا پانی ہرگز ہرگز کھانے پینے کے کا مستحب نہیں لانا چاہئے۔

کنوئین کے آس پاس کی زمین پر کسی قسم کی غلاطت حیوانی اور نباتی نہیں رہنے دینا چاہئے اور اسکے نزدیک کسی جگہ پانی ہی نہ آکر جمع ہونے پاوے۔ کنوئین کے موندہ پر ایک چھوٹی دیوار ڈالو نیچے اینٹ اور چوڑے تیار کرنا چاہئے تاکہ کوئی چیز مثل خراب پانی وغیرہ کے اوس میں نہ جانے پاوے

اور چونکہ امدت سے نئے استعمال بڑا ہوا ہو یعنی اوسکا پانی صرف مین نہ آتا ہو
اور پھر اوسکا پانی استعمال میں لانا چاہیں تو مناسب ہو کہ اوس کنوین کو پانی سے
تھالی کر کر صاف کرائیں اور پھر اوس مین پانی اوسکے سوتون سے آنے دین
اور کچھ روز تک اوس مین سے پانی نہ پیریں تاکہ جو کچھ چیزیں پانی میں لگیں ہوں
وہ تہ نشین ہو جائیں۔ باقی آئندہ۔
راقم محب حسین

طبیعیات خون کا مینہ

چونکہ اکثر لوگوں کے زبانی ہم سنتے ہیں کہ جب کسی بڑا حادثہ
دنیا میں واقع ہوتا ہے تو آسمان سے خون کا مینہ برساتا ہے اور چونکہ ان واہی تباہی
خیالات اور نئے حقیقت باتوں سے عوام الناس میں ایک ہلکے پڑ جاتا ہے اور
جاہل آدمی خصوصاً ہمارے ملک کی عورتیں جو حد درجہ کے جاہل ہیں خوف کے مارے
نیم جان ہو جاتے ہیں اس واسطے میں اس مسئلہ کو اچھی طرح کتابدن سے تحقیق کر کے
مذرا ناظرین کرتا ہوں وہو ہذا۔

ڈاکٹر ڈابلیو ایف۔ آر۔ ایس کہتے ہیں کہ جب بادشاہ
رامیوس کے عہد سلطنت میں اولی و باہی عظیم جو مشہور اور معروف ہے ملک روم
میں پہلے تو اس وقت خون کا مینہ لوگ کہتے ہیں کہ برساتا تھا۔ جہالت کے زمانہ میں
اکثر لوگوں کی توجہ ایسے واقعات کے طرف ہوتی ہے اور وہ اس کے سبب کہ
اچھی طرح نہیں جان سکتے ہیں۔ خون کے مینہ کا سبب اب یہ معلوم ہوا ہے کہ
سیخ دسبہ دار گٹھ پوسلے یعنی شمت (مگلس) کے درخت اکثر وبا کے دنوں میں
بکثرت پیدا ہوتے ہیں۔ اور چونکہ انیر سیخ سیخ داغ ہوتے ہیں اس واسطے ان کے

دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ ان پر خون کی بوندیں سے بڑی ہوئیں معلوم ہوتی ہیں یہ بات جیسا کہ ۱۵۲۹ء عیسوی میں بمقام ”کری مونٹا“ جبکہ وہاں ایک عام وبا پہلی ہوئی مشاہدہ ہوئی تھی ویسے ہی آجکل بھی مشاہدہ ہوتی ہے۔ ”ہو کر صاحب“ اپنی تاریخ امراض و بامی میں کہتے ہیں کہ اس طرح کی اور بھی بہت سے باتیں و باکے دنوں میں پامی جاتے ہیں اور سولویں صدی کے و بامی عظیم میں اور اون و باؤن کے وقت جر ۱۵۲۹ء اور ۱۵۳۰ء میں واقع ہوئیں تین اس طرح خون کے دہتے دیکھا جی ۱ اور اونکو اوس زمانوں میں ”سپر اوپٹیم“ کہتے تھے۔ جب ۱۵۳۰ء میں دیکھا تو ایک عام تہلکہ عوام الناس میں پڑ گیا تھا اور لوگ خوف کے مارے مارے جاتے تھے جس شخص نے اول اس بات کی حقیقت پر از رومی تحقیقات علمی غور کیا ہے وہ ”جارج ایگری کولہ“ ہے۔ یہ شخص اپنی کتاب تاریخ و بامی جو اوس کے زمانہ یعنی سولویں صدی میں واقع ہوئی لکھتا ہے کہ یہ خون کیسے دہتے یا داغ ایک درخت کی وجہ سے پھر دن کی چٹانوں وغیرہ پر پڑ جاتے ہیں جسکو کچھ کہتے ہیں اور جب یہ داغ دیکھا دے تھے تب فصل خراب ہوئی تھی یعنی اناج بہت کم پیدا ہوا تھا۔ اور اکثر تجربہ میں آیا ہے کہ جب ”فنگس“ یعنی شحمت کے درخت زیادہ پیدا ہوتے ہیں تو فصل خراب ہوتی ہے۔

راقم محب حسین

ہیضہ اور امساک باران

۲۰

یہ دونو آفتیں اکثر ایک دوسرے کے نزویک دنیا میں آتی

نور وہ لوگوں کے قلوب کو زیادہ تر تسخیر کر لیا نسبت اس شخص کے جو بہت ذہنی علم اور صاحب لیاقت ہو مگر اسکا مزاج ایسا ہنو۔ اور جب ایسا شخص جبکا اس قسم مزاج ہوتا ہی یعنی وہ لوگوں کو خوش اور راضی رکھنا جب بوڑھا ہوتا ہے تو اوقات اسکی لوگ زیادہ عزت اور ابرو کرتے ہیں۔ اسین کچھ شک نہیں کہ یا صحبت میں کسی کی خوشامد کرنا یا مکاری اور فریب سے کام لینا ایک معیوب بات ہی مگر جو شخص بہت بڑا صادق اور راست گو ہو وہ بھی اس تدبیر سے کہ جو بات اس کے خلاف ہو اسین خاموش رہی اور جنین اتفاق ہو اسکا بخوشی اقرار کر لی لوگوں کو خوش اور راضی رکھ سکتا ہے۔ تمکو کبھی کبھی ایسا شخص بھی ملتا ہی جسین لوگوں کو خوش کرنے کی ایسی عمدہ عادت ہوتی ہے کہ جو شخص اسکی باتین سنتا ہے یا اسکی صحبت میں ایک دفعہ بھی بیٹھ جاتا ہی وہ اسکا دم بہرتا ہے اور اسکی اس پر تاثیر عادت کا مسخر ہو جاتا ہے۔ یہ عادت یا مزاج صرف خدا داد ہے نہیں ہوتا ہے بلکہ دنیا کے چال و چلن اور اس کے نشیب و فراز کو غور کرنے سے بھی حاصل ہوتا ہی۔ فقط تاریخ راقم محب حسین

سوانح عمری

ارل میکسن فیلڈ متوفی سابق وزیر اعظم سلطنت برطانیہ

سلطنت برطانیہ میں سب سے اعلیٰ مرتبہ جبکو کہ رعایا برطانیہ حاصل کر سکتی ہے عمدہ وزارت ہی۔ یہ وہ عزت ہی جو بہت کم اشخاص کی قسمت میں روزانہ سے تحریر ہوتی ہے اور کمزور کیا اپنے ذاتی لیاقتوں کی وجہ سے دست یاب ہوتی ہے۔ لیکن لارڈ میکسن فیلڈ متوفی نے بغیر دولت اور بغیر کسی رشتہ داری اور بغیر امداد کسی دوست و آشنا اور بغیر زیادہ مشہور ہونے کے

ان خدمات سرکاری کو رفتہ رفتہ حاصل کیا۔ صرف اپنی ذہانت اور جودت طبیعت اور صبر و استقلال کے ذریعہ سے بعد بعد وچھ درازا ور سعی و کوشش بسیار کے وہ ایک کنفرنٹیو جماعت برطانیہ کے رہبر اور ماہمی ہوئے اور دو مرتبہ چند وزارت پر مامور ہوئے۔ ایسے شخص کی سوانح عمری قابلِ چرچہ بننے کے ہی اور امید ہے کہ ہمارے ناظرین اس سے فائدہ اٹھائیں گے۔

لارڈ بیکنس فیلڈ یہودی تھے۔ ان کے بزرگ پندرہویں صدی میں ملک اسپین یعنی اندلس سے نکالے گئے تھے اور انہوں نے شہر ونیس میں جو سلطنت روم میں واقع ہے پناہ لئے تھے اور وہاں سوداگر کا پیشہ کرتے تھے۔ ان کے دادا ”بنیجن ڈز رالی“ جس کے نام پر لارڈ بیکنس فیلڈ کا نام رکھا گیا تھا گزشتہ صدی کے درمیان میں انگلستان کو آئے اور انہوں نے لندن میں ”بل بروکر“ کا کام اختیار کیا ”ایئرک ڈز رالی“ وہ لارڈ بیکنس فیلڈ کی توجہ تجارت کے طرف نہ تھے اور انکو دلی شوق کتابوں کا تھا اور ذاتی میلان علم کے جانب تھا۔ بعد ایک زمانہ کے انکو اپنے دلی رغبت اور خواہش کے پورا کرنے کا موقع ہاتھ آیا۔ اور انہوں نے چند کتابیں مثلاً کیوریاسٹی آف ”لٹیرچر“ کیلیہ مٹی آف آتھرس“ وغیرہ لکھیں۔ یہ کتابیں ان زمانہ میں بہت مشہور و معروف ہوئیں۔ بتاریخ ۲۱ دسمبر ۱۵۷۱ء میں لارڈ بیکنس فیلڈ مقام لندن میں پیدا ہوئے۔ اور یہ انکی لڑکپن میں سب سے بڑے تھے۔ ابتدا میں ان کے باپ نے انکو ایک مدرسہ میں داخل کرایا جہاں عورتیں درس دیتی تھیں۔ لارڈ بیکنس فیلڈ میں اس ہی وقت سے آثار

منحیات پیدا ہے۔ اور ایک صاحب نے اون کے مان کو یہ کہتے ہوئے سنا تھا کہ "میں ایک روز وزیر اعظم ہوں گا" لارڈ بکنس فیلڈ کسی مدرسہ عالیہ میں تحصیل علم کے واسطے نہیں گئے۔ اور انہوں نے بطور نمائندگی ایک فارغ التحصیل طالب علم کو اکادمی لوگن سے دیسی کتابیں پڑھیں۔ بعد میں لی تربیت و تعلیم سے فراغت پانے کے اس نوجوان نے انجمن نے سفر کیا اور جرمنی کے مشہور شہروں کو دیکھا۔ اور جب وہ سفر سے گھر لوٹے تو وہ اپنے ملکی معاملات اور حالات کے دریافت کرنے کی غرض سے کچھ وقت کے لئے ایک مقنن کے دفتر میں داخل ہوئے۔

سٹر اسٹن کے مکان پر جو لارڈ بکنس فیلڈ کے باپ کے دوست تھے انہوں نے اس زمانہ کے چند مشہور اور معروف علماء اور فضلا ملاقات کی۔ اور اس سے اونکا حوصلہ بڑھا۔ اور انہوں نے اوسے اپنے زمانہ نابالغی میں ایک قصہ دنیاویل لکھا جسکا نام "یونین گری" تھا جسکی عبارت اور مضمون سے کچھ کم شہرت نہیں ہوئی۔

۱۸۲۷ء میں سٹر مروٹ نے جو اونکی اکلوتی بہن سے منسوب تھے اونکو بجانب شرق سفر کرنے پر آمادہ کیا اور انہوں نے اثناسی سفر میں اٹالیہ (روم اعظم) اور یونان کو دیکھا اور پہر وہاں سے قسطنطنیہ پہنچے اور قسطنطنیہ سے شام اور بیت المقدس اور مصر کو سفر کیا اور وہاں سے دریا نیل کے سرچشمہ کے طرف سفر کر کے ملک نوبیا کو دیکھا۔ سفر میں ہی یہ نوجوان سفر اپنے کتابیں لکھنے سے غافل نہ تھا۔ اور اسی وقت میں انہوں نے ایک کتاب "نیگ ڈک" لکھی اور اسکو چھپوایا۔ جب وہ "ٹرائے" کے میدانوں میں

پہرے پہتے تو اس وقت انکو خیال آیا کہ فرینچ ریڈیویشن یعنی انقلابی ست
فرنسا کے اوپر ایک نظم کتاب لکھنا چاہیے اس کتاب کی اونہون نے تین جلدیں
لکھیں اور انکے پچاس نسخے طبع ہوئے۔



جب وہ انگلستان کو واپس آئے تو اونہون نے
دو کتابیں لکھیں۔ اوہین سے ایک کا نام ”کنیزے غلیہ منگ“ اور دوسری کا
”ڈی ولڈرس ٹیل آف الاوری“ تھا۔

بڑے ڈر رالی تو اپنی زندگی تنہائی اور کتابوں کے
مطالعہ میں بسر کرتے تھے اور چھوٹے ڈر رالی پارلیامینٹ شریک ہونے کی خواہش
رہتے تھے۔ اور اونہون نے اس معاملات ملکی اور بحث و مباحثہ کے اکھاڑے میں
داخل ہونے کی ازمہ کوشش کی۔

جونہین مسٹر ڈر رالی اپنے مشرقی سفر سے پلٹے اور اونہون

وہی وہی کوم کے ایکٹر ہونے کی امید داری کی۔ لیکن وہ کامیاب نہ ہوئے۔
اور پھر اونہون نے دو ہرے سال دو مارچین کے ایکٹر ہونے میں کوشش کی

اور اس سے بھی محروم رہے۔ جب اس جگہ سے بھی ناکامیابی ہوئی تو ادھون نے
 پہرہ "ہامی داسی کوم" کے لوگوں سے جو اون کے پروسی تھے ایک مرتبہ اور ایکٹر
 ہونے کی درخواست کی اور اوسمین بھی بطور سابق ناکامیاب ہوئے ادھون نے
 پہرہ ٹائنٹن کے ایکٹر ہونے کی کوشش وسعی میں ناکامیابی ادھنای لیکن انکا صلہ
 شائع میں نکلا اور وہ "میڈاسٹون" کے ایکٹر ہو کر پارلیامینٹ بھیجے گئے۔
 جب مسٹر ڈرالی نے اول مرتبہ "ہامس آف کامن"
 میں کھڑے ہو کر گفتگو کی تو وہ اسمین ناکامیاب ہوئے۔ مسٹر اچلیس کہتے ہیں
 کہ جب اون کی گفتگو اور بنیادی ہوئی فصاحت پر لوگوں نے قہقہے اوڑھے تو
 اوسوقت ادھون نے پیچ و تاب کہا کر کہا کہ میں بہت سے کاموں میں چند بار
 شکست پائی ہے اور پہرہ آخر کار اوسمین کامیاب ہوا ادھون اور اب تو میں
 بیٹھا ہوں لیکن وہ وقت بہت جلد آویگا جب تم مجھکو عمدہ تقریر کرتے ہو سکو
 آخر الامر وہی وقت آیا اور پہرہ کس طرح سے مسٹر ڈرالی نے اون کو ہڈ لوگوں کے
 درمیان جو دنیا میں اول درجہ کے تھے گفتگو کی اور انکے قلوب کو اپنے طرف
 مائل کیا۔ یہ امر اثبات ارادہ اور صبر و استقلال کے نتیجہ پر دلالت کرتا ہے
 اور ہمارے ناظرین اس فقرہ سے دریافت کر سکتے ہیں کہ صبر و استقلال کا
 پہل کیا ہوتا ہے۔ کیونکہ مسٹر ڈرالی کو یہ مرتبہ صرف صبر و استقلال کی وجہ سے
 میسر آیا ادھون نے ایسا نہیں کیا جیسا نوجوان آدمی اکثر کرتے ہیں یعنی
 سب سے پہلے کسی کام میں ناکامیاب ہوتے ہیں تو کونے میں جا کر آہ زاری
 کرتے ہیں اور اوداس وایوس ہو کر بیٹھ رہتے ہیں۔ بلکہ ادھون نے

جب ناکامیابی کا صدمہ کسی کام میں ادھٹا یا تو اسکو چھوڑ نہیں دیا اور برخلاف اسکے اوپر
 پہرا دوسری کام کو محنت اور مشقت سے شروع کیا۔ ادھون نے اپنے غلطیوں کو بہت سی
 دریافت کیا۔ اپنے سامعین کی طبیعتوں کو ملاحظہ کیا۔ محنت اور کوشش سے قواعد
 تقریر کو استعمال میں لایے۔ اور ابتدائی علم پارلیمنا سے واقفیت پیدا کی۔
 ادھون نے صبر و استقلال کے ساتھ اپنے کامیابی میں کوشش کی اور وہ کامیابی
 رفتہ رفتہ حاصل ہوئی۔ پہلے وہ دوسرے کاموں کے لوگ اور پڑھتے تھے اور
 ابھی اس کے ساتھ پڑھتے تھے۔ یعنی لارڈ بیکنس فیلڈ میں وہ قوت تقریر باہم پہنچے
 کہ لوگوں کا ہسمانا اور رولانا اسکے اختیار میں تھا آخر کار لوگوں کے دلوں سے وہ
 پہلے ناکامیابیوں کی یاد جو مشرڈز رالی کو ہوئی تھی مٹ گئی اور سب نے باتفاق
 یہی قبول کیا کہ وہ زمانہ حال کے تمام مقررون میں سے جو پارلیمنٹ میں ہتے
 اعلیٰ درجہ کے مقرر اور گفتگو کرنے والے ہیں۔

۱۸۳۹ء میں مشرڈز رالی نے مسٹر لیوس متوفی کے

بیوہ سے نکاح کیا۔ یہ صاحب اس کے ساتھی ایلکٹر "میدل اسٹون" کے تھے
 اس لیڈی یا بی بی کے نامزد ادھون نے ایک اپنے کہے ہوئے قصہ کی کتاب کی
 اور ادھون مندرجہ ذیل کے لفظوں میں کہتے ہیں کہ میں اس کتاب کو اس وقت
 کے نامزد کرتا ہوں جسکی پاک طبیعت اور نیک نیت اسکو دوسروں کے غم و الم میں
 شریک ہونے کی خواہش دلاتی ہے۔ اور جسکی پیاری مٹی اور دھڑکنے والی کو
 ہمت بندھاتی ہے اور جسکی قوت فیصلہ اور قوت تمیز اس کتاب کے کہنے میں رہبر
 ہوئی ہے۔ وہ ایک سخت جان شخص والی اور عیب چین ہے لیکن ان سب باتوں پر

فوقیت یہ ہے کہ وہ ایک عمدہ لائق بی بی ہے۔

ایک انگریز مسٹر ڈزراگی کے لڑکپن کی کیفیت خانگی

حسب سندرج ذیل تحریر کرتا ہے۔

اگرچہ عام جاسون اور بھتوں میں مسٹر ڈزراگی کا ناخاموشی اور کم سخن رہتے رہتے ہر گروہ لوگوں کی چال و چلن اور باتوں کو بڑے دھیان سے مشاہدہ کرتے رہتے تھے اور ان کے دل میں جوش پیدا کرنے کے لئے اور انکو اپنی فصیح تقریر اور دلچسپ بیان پر آمادہ کرنے کے لئے یہ ضرور ہوتا تھا کہ کوئی بات فائدہ عام کی پیش کیجاوے اور جب انکو خوب جوش ہوتا تھا تب ان کی تقریر اور قوت بیان قابل تعجب تھی اور ان میں وہ قوت بیان تھی کہ جب چاہیں اہل عیال کو رولادین اور جب چاہیں ہسار دین۔ جب چاہیں ان کے دلوں میں جوش پیدا کر دین اور جب چاہیں انکو برا لگینے کر دین۔

ابتداءً مسٹر ڈزراگی معاملات سیاسی میں بطور ایک سخت ریفارمر یا مصلح کے داخل ہوئے۔ لیکن بعد اسکے وہ فرقہ کنٹرول و میٹروپولیٹن شریک ہوئے جسکے رہنما اور سوقت سر رابرٹ پیل تھے۔ جب سر رابرٹ اصول فرسی ٹریڈ یا آزادانہ تجارت کو اختیار کیا تو مسٹر ڈزراگی نے انکو چھوڑ دیا اور انکے سخت مخالف ہوئے۔ لارڈ جارج بیٹنک کے مرنے پر وہ لاوس آف کامن میں اس مخالفت کے لیڈر یا رہنما ہوئے۔ ۱۸۵۲ء میں ادھنون نے اپنی عمدہ صفت استقلال کی وجہ سے اس بات کا قابو پایا کہ ادھنون ایک کانٹرویلٹیو کمیٹیٹ بسرواری لارڈ ڈزراگی منعقد کیا۔ اور خود جینٹلمن

ایکڑ چکر کا کام دیا۔ دو سال تک ادھون نے اس عہدہ کا کام کیا اور ۱۸۶۵ء میں وہ وزیر اعظم یا پرابلم مشنر مقرر ہوئے اور اسی سال کے آخر میں وہ اس عہدہ سے استعفا دینے پر مجبور کئے گئے۔ انکے اثر سے اہل کنزروٹو کے خیالات بھی آزادانہ ہو گئے تھے۔ ادھون نے کہا تھا کہ میں اپنے ملک کے لوگوں کے دل و لہجہ کو مہذب بنانا چاہتا ہوں اور اگر یہ کلمہ گستاخی پر محمول نہ کیا جاوے تو میں یہ کہہ سکتا ہوں کہ میں اپنے جماعت والوں کو اعلیٰ درجہ کی تربیت کرنا چاہتا ہوں۔ ۱۸۶۹ء سے لیکر ۱۸۷۲ء تک مشنر ڈرائی مخالف ت مذکور کے حامی اور رہنما رہے۔ ۱۸۷۲ء میں پھر فرقہ کنزروٹو کو غلبہ ہوا اور وہ وزیر اعظم ۱۸۷۸ء تک رہے۔

لارڈ سیکنس فیلڈ کی سیاسی کارروائیوں پر

لوگوں کے مختلف رائے ہیں۔ اور اس مسئلہ میں رائے دینے اور سوت تک دشوار ہے جب تک آدمی امور سیاسی سے جو اس وقت ہوں پورے طور سے واقف نہ ہو اور اس زمانہ کے لوگوں کے مزاج سے کما حقہ مطلع نہ ہو اپنے نسبت ذہ خود ہی کہتے ہیں کہ وہ کسی شخص سے بہتر سیرا حال نہیں جانتا ہی اور میں جانتا ہوں کہ میں نے اس اپنے دراز سیاسی زمانہ میں بہت سے ایسے کام کئے ہیں جن پر میں اب افسوس کرتا ہوں اور بہت سے ایسے تہن زبان سے نکالی ہیں جن پر میں تہلف کرتا ہوں لیکن آدمی کے چال و چلن کے نسبت رائے دینے کے لئے یہ ضرور ہے کہ اس کے تمام باتوں کو ملاحظہ کرے۔ لارڈ ہارٹنگ ٹن نے جو فرقہ مخالف کے ایک معزز شخص تھے ان کی نسبت

سال گذشتہ میں حسب ذیل رائے دے رہے تھے۔

”لوگ کہتے ہیں کہ لارڈ بیکنس فیلڈ ایک ذی حوصلہ شخص تھے۔ میں چاہتا ہوں کہ کوئی مجھ کو ایسے شخص کو بتلا دے کہ جس نے امور سیاسی میں ایسا بڑا درجہ پایا ہو اور اس رتبہ تک پہنچا ہو اور اس میں حوصلہ اور خواہش ہو۔ کوئی شخص لارڈ بیکنس فیلڈ کو کسی ناقابل اور بیہودہ خیال کا الزام نہیں لگا سکتا۔ ہم ان کے معاملات سیاسی کے رائے سے اتفاق نہیں کرتے ہیں لیکن ہم ضرور ان کے ذہانت اور لیاقت کی تعریف و ثنا کرتے ہیں جبکہ انہوں نے اپنے مشکل و دشوار کاروبار میں ظاہر کی۔ میں اس بات کا کامل یقین کہتا ہوں کہ لارڈ بیکنس فیلڈ تمام ان باتوں کو پیش نظر رکھتے تھے جنکو وہ اپنے وطن کے حق میں اچھا سمجھتے تھے اور جنکو وہ اپنے بادشاہ کے قوت کے واسطے مفید خیال کرتے تھے۔“

پھر اعرصہ گذرا کہ مسٹر گلڈ اسٹون وزیر اعظم نے لارڈ بیکنس فیلڈ کے لئے ایک یادگار تیار ہونے کی تجویز کی اور کہا کہ اس شخص کی بزرگی اور لیاقت ایسی ہی جیسے صلہ میں قوم کو ان کے یادگار ضرور بنونا چاہیے۔ مسٹر گلڈ اسٹون نے خود اپنے زبان سے حسب ذیل کلمات لارڈ بیکنس فیلڈ کے نسبت فرمائے۔ وہ ہوئے۔

”اگر میں لارڈ بیکنس فیلڈ کے اوصاف اور ان کی بزرگیان خوب صاف اور واضح بیان نکرون اور ان کی ثنا و صفت میں زبان بکھولوں تو یہ بات انصاف سے بعید اور تہذیب سے دور ہوگی۔ اگرچہ انہیں اور مجھے

بڑا بھاری اختلاف تھا اور ایک دوسرے کی رائیں آپس میں سخت مخالف تھیں تاہم جھگڑا
اون کے اون خوبیوں کے بیان کرنے سے اطمینان قلب اور تشکین خاطر
معلوم ہوتا ہے جو جھگڑا اور میرے سامعین دو وزن کو مفید ہونگے۔ وزیر اعظم منوفی
میں بعض ایسے عمدہ اوصاف تھے جنکے بیان کر کے بن میری زبان عاجز ہوا انکے
قوامی عقلیہ ایسے نخب انگیز تھے جنکو میں اور دوسرے صاحب یکسان جانتے ہیں۔
لیکن علاوہ ان قوامی عقلیہ کے اور سوامی اون خوبیوں کے جو کاروبار ملک سے
علاقہ رکھتے ہیں اونہیں بہت سے ایسے عمدہ انہیں نہیں جنکو میں اگر کم سن ہوتا تو
اپنے دلبر نقش کا لہجہ کرنا اور اون سے آئندہ فائدہ اٹھانا اور جنکو میں اب اون
ساجون کے لئے بیان کرتا ہوں جو ابھی کم سن ہیں تاکہ وہ اون پر غور کریں اور اونکی
تقلید کریں۔ یہی نہیں تھا کہ وہ اوصاف اونہیں صرف موجود ہی تھے بلکہ وہ اونہیں
ایک بہت بڑے نخب انگیز درجہ تک بلا شک پائے جاتے تھے۔

مثلاً میں اونکے مستقیم ارادہ اور دوراندیشی کی نسبت بیان کرتا ہوں جو انہیں ایسے
زیادہ تھے کہ ابتدا سے سن شور سے آخری زمانہ تک چلے گئے۔ اور اونکو اپنے
انفس پر اس درجہ قوت حاصل تھی جسکا کچھ بیان نہیں ہو سکتا ہے اور انہیں بہت پارلیمانی
بڑی ہوئی تھی کہ سینے اپنی عمر بہر میں بہت سے وزیر اعظموں کو دیکھا مگر کسی میں بھی
اس زور و شور کی نہ پائی۔ علاوہ انکے اور بہت سے خوبیاں اونکے چال و چلن
میں ایسے نہیں جگتا ہوا بہت ذکر کرنے سے میں باز نہیں رہ سکتا ہوں۔

میں اون کے ادس انسانی ہمدردی کی صفت پر بہت نخب کرتا ہوں جو اون میں
استدرا زور و شور سے تھے کہ جس پر سے وہ اپنی شہرت اور مملوری اور دولت اور

اقتدار کو نشانہ کرنے میں کچھ دریغ نہیں رکھتے تھے۔ اور اسی طرح سے ان کے اوس
 ہمدردی پر تعجب کرنا ہون جو ان کو اپنے بھائیوں ہم پیشہ اور صاحبِ علم اور فن کو ساتھ
 ہٹوڑے روز ہونے کے سینے ایک کتاب یعنی ”تذکرہ ٹامس کوپر“ میں جو ایک عمدہ مفید
 کتاب ہے پڑھا ہے کہ کس طرح سے مسٹر ٹامس جو اپنی جماعت پر مسلط نہیں تھے اور جنگلی
 جماعت اور سوقت قائم نہیں تھی ان کے پاس آئے اور کس طرح ان کی خاطر داری
 اور تعلیم اور تکریم مسٹر ڈوئرالی نے کی اور کس مہربانی سے ان کے ساتھ پیش آئے
 یہ حال ان کے ہمدردی کا ان لوگوں کے ساتھ تھا جو اہل علم ہوتے تھے اور ایک
 صفت اور نین اعلیٰ درجہ کی تھی جس کا بیان کرنا خلافِ ہندیب ہو گا یعنی اپنے بی بی کے
 ساتھ محبت جس کو انہوں نے باوجود کاروبار ملکی اور اشغال مختلف کے ترقی دی اور
 اپنے ہم وطنوں کے لئے مثال پیدا کر دی تھی۔

۱۸۶۷ء میں ان کو ”پیرج“ کی عزت یا مرتبہ دینے کی تجویز
 ہوئی جس سے انہوں نے اپنے لئے انکار کیا کیونکہ اس کے ملنے سے وہ ماہوس
 آف کامن میں سے علیحدہ کر دئے جاتے اور اقتدار ملکی جو ان کو یہاں تھی وہ نہ رہتی۔
 لیکن انہوں نے اس عزت کو اپنے بی بی کے واسطے قبول کیا اور ان کے بی بی
 کو کاؤنٹس آف بکنس فیلڈ“ ہوئیں۔ جب وہ ضعیف ہوئے اور ان کے
 اعضاء میں ضعف اور اضمحلال لاحق ہوا تب انہوں نے ۱۸۷۷ء میں اس عزت
 کو پیرج، ان کو قبول کیا اور ان کا خطاب ارل آف بکنس فیلڈ ہوا۔

جب انہوں نے ۱۹ اپریل ۱۸۷۷ء کو انتقال کیا تو ان کی تجہیز و تکفین بڑے دھوم دھام
 سے ہوئی اور ان کو ”ڈائسٹ منسٹری“ میں دفن کرنے کی تجویز ہوئی۔ لیکن

اونہوں نے آگے سے وصیت کی تھی کہ جھکومیرے بی بی کے نزدیک ہو گنڈن کے
گر جابین مدفون کرنا۔ حضرت قیصر ہند نے خدا اونکی سلطنت میں برکت دے اور
اونکی شان و شوکت میں روز افزون ترقی دے لارڈ بیکنس فیلڈ کے مرنے پر
بہت افسوس ظاہر کیا اور اونکے میت کے لئے ایک پہولون کا ہار بطور تحفہ عظیم
بھیجا۔ اس ہار میں ایک رقعہ بندھا ہوا تھا جس پر خود قیصر ہند ادا م اللہ شہنشاہ نے
اپنے دست مبارک سے فقرہ مندرجہ ذیل لکھا تھا۔

”و کوین و کٹوریا کے طرف سے یہ پہول محبت اور افسوس

کے ساتھ دیا ہیں۔“

اس پہولون کے ہار کو جسکو قیصر ہند و سع اللہ سلطنتہا نے

بھیجا تھا شہزادہ لیو پولڈ نے حضرت ممدوح کے طرف سے جنازہ بردالا۔

بعد وفات ارل بیکنس فیلڈ جو باتین اونکی نسبت سمجھیں

لکھیں وہ بھی حسب ذیل مندرجہ ہیں۔

”اونکی زندگی کا زمانہ ایک مسلسل جدوجہد کا زمانہ تھا اور ان

مشکلات اور وقتوں کو دور کرنے کا تھا جبکہ عوام الناس کے نزدیک دور ہونا اور

ادب کا مینا بی حاصل کرنا محالات سے ہے اونکے تذکرات میں جواب جمع ہوتے

جاتے ہیں جا بجا ظاہر ہوتا ہے کہ وہ کیسے مستقیم ارادہ اور کیسے مضبوط صبر و استقلال

کے آدمی تھے۔ اور ان کے اوصاف عمدہ کیسے قابل تحریف تھے اور ان کے

زبان کا اثر لوگوں کے دلون پر ہوتا تھا۔ اگرچہ اول سے غطیان بھی ہوئیں مگر وہ جب

کامیابی کے شیر پیمان تہیں شبنگے دیسلے سے وہ اس ذریعہ کو پوری محنت و راتم محبت حسین

ارل امہرٹ

ارل ولیم ہٹ امہرٹ ستمبر ۱۸۵۷ء میں پیدا ہوئے اور ۱۸۵۸ء میں سفارت چین پر مامور ہوئے چونکہ وہ ہونو نے دربار چین کے قواعد کی پابندی میں اپنی ذلت خیال کی اور اس کے قبول کرنے سے انکار کیا اس واسطے سفارت وہاں سے برخاست کر لی گئی لارڈ امہرٹ ستمبر ۱۸۵۷ء میں ہندو گورنر جنرل ہند پر مقرر ہوئے اور اسی سال کے اگست مہینہ میں وہ ہونو نے گورنری کا کام لیا برہما کی لڑائی بارکپور کا غدر بہر پور کی فوج انہیں کے عہد میں واقع ہوئی جس کا ذکر ذیل میں مختصر طور پر کیا گیا ہے۔

برہما کی پہلی لڑائی کے چند سال پیشتر برہما والوں نے انگریزی سرحد پر فساد اور پیش قدمی شروع کی اور شاہپور پر (جو ایک کم آباد جزیرہ ضلع چٹا گنج کے سرحد پر واقع ہے اور اسیٹ انڈیا کمپنی کی عملداری میں تھا۔) قبضہ کر لیا اس جزیرہ میں تھوڑی کمزور فوج تھا ان کے محافظت کے لئے رہ گئی تھی جسکو برہما والوں نے قتل کر ڈالا اور پہلے دیا لارڈ امہرٹ نے اس جزیرہ کو پہر فوج کیا اور برہما کی فوج کو وہاں سے نکال دیا اور بعد اسکے سرکار برہما کو فہمائش کی کہ اس فتنہ و فساد سے باز رہیں مگر وہ اس نے اس تاکید کو سرکار انگریزی کی بزدلی اور خوف پر محمول کیا انگریزی فوج کو تنگنا سے نکال دینے کے لئے ایک لشکر اراکان کو بھیجا جب لارڈ امہرٹ نے دیکھا کہ امن قائم نہ ہو سکتا ہے تو کوشش میں کامیابی نہیں ہوتی تاہم ۲۴ فروری ۱۸۵۷ء کو اشتہار جنگ دیدیا۔

اس لڑائی کا نقیصہ حال جو ابتدا میں نہایت بگڑ گئی تھی، تاہم چون میں مل سکتا ہی فی نفسہ اختیار
 جنگ پر کوئی حرف نہیں ہی مگر خاص لڑائی کی کارروائی البتہ الزام کے لائق ہے
 ہندوستان میں کبھی اس بے اسطافی اور بے اعتدالی سے کوئی لڑائی نہیں ہوئی
 اور اس بات کا الزام اس وقت کے جنگی محکمہ پر ہے ناقص سربراہی اور غذا کی خرابی
 اور قلت کی وجہ سے ہزاروں آدمی انگریزی فوج کے ہلاک ہو گئے۔ ویرس تک لڑائی
 رہی اور آخر کار برہما والوں کو کامل طور پر شکست و ناکامی ہوئی اور لڑائی کے خیرچہ
 (جسکی تعداد تیرہ کروڑ تھی) ملک آسام اور ارکان اور تناسیم اور ایک کروڑ و پچہ
 نقد ادا کرنا پڑا انگلستان والوں نے لارڈ امہرست کے خلاف میں ناحق کا قتل و شہر
 برپا کیا اور لارڈ موصوف نے اس الزام کے جواب کہنے میں نہایت زحمت ادا کیا اور بیشتر
 ہندوستان کے اصحاب الرائے کے نزدیک یہ معرکہ حق بجانب اور ضروری ہی نہ تھا بلکہ
 بالبدلت ایک ناگزیر امر تھا جس چاروں شکاف کی راسی ہو کہ یہ لڑائی نہایت صاف طور پر
 ذاتی حفاظت اور دفع فتنہ و فساد ملک کے واسطے کرنی پڑی۔

برہما کی لڑائی برپا ہوتی ہے ۱۸۲۴ء میں بارہ کپور میں غدر

ہو گیا جس میں محکمہ جنگی نے باغیوں کے نسبت نہایت سخت اور نامنصفانہ برتاؤ کیا۔

راج بہر پور کی مسند نشینی کے جگڑے نے اس قدر سراوٹھایا

کہ قلعہ بہر پور محصور اور تسخیر کرنا پڑا۔

اگرچہ جنگ برہما کی سخت بدانتظامی سے عام ناراضا مندی انگلٹ

میں پھیل رہی تھی مگر چونکہ انجام اس لڑائی کا کامیابی کے ساتھ ہوا اس واسطے ایک

گورنر جنرل کے خطاب میں بڑا پایا گیا اور اڈمیرل امہرست آف ارکان کا خطاب

کورت آف دایر کٹر نی اس راسی بین جو شاہ آوا کے ساتھ واقع ہوی لاڈا اہرٹ
کی چلائی ادیت اور فتح ملک مستقل مزاجی کا شکریہ ادا کیا ہے فقط باقی آئندہ -
راقم اکرام الدین خان سوم تعلقہ ارضلع شوراپور

کتابوں کی غارت گری

آج کل بعض بعض حضرات نو مہذب جو تہذیبی سہمی انگریزی زبان سیکھ کر طرح
طرح کے دوسو سو نو خیالات باطل میں مبتلا ہو گئے ہیں اور علوم و فنون کی تحصیل
میں کوشش نہیں کرتے ہیں اور اپنے خیالات کو اصل فطرت اور الہام سمجھتے ہیں کہیں
کبھی گفتگو میں ایسے باتیں بھی بان پر لایٹ ہیں جن سے عوام الناس کے دلوں میں
طرح طرح کے دوسو سو نو خیالات پیدا ہو جاتے ہیں۔ چنانچہ اسکندر بہ کے کتاب خانہ
عظیم کی غارت گری کا ذکر بھی وہ براہ غنتر کچھ بھی کر سکتے ہیں جو حضرت عمر رضی اللہ عنہ
خلیفہ دوم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے جہد مبارکہ میں ہوی تھی اور انہوں نے
حکم دیا تھا کہ اس کتاب خانہ کی کتابیں حرام والوں کو تقسیم نہ کریں اور وہ ان سے
عام گرم کرین اور انہوں نے فرمایا تھا کہ کافی ہے ہمارا کتاب اللہ۔ چنانچہ ۱۰ ہجری
جلد کتابیں ہلا دی گئیں اور ان سے چھپے ہوئے تک عام گرم رہے

ہم ان صاحبوں کے خدمت میں یہ عرض کرتے ہیں کہ اگر یہ منسل
حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کا تھا تو کچھ اجنبی اور نرالا نہیں تھا جیسا کہ وہ خیال کرتے ہیں
بلکہ یہی فعل کو اکثر سلاطین ماسبق اور مابعد نے ہی کیا ہے اور اکثر سلاطین مذہب بے تعصا
مدہ کتاب خانہ غارت کرتے ہیں اور مذہب سلب ہوئے کے لئے ہمیشہ ایک قوم بابت

نے دوسری قوم اور ملت کے کتاہون کو غارت کیا ہے۔ چنانچہ اس بات کا ثبوت ہم مند روح
 دنیا کے تاریخی بیانات سے کرتے ہیں جنکو ہمارے ناظرین امید ہے کہ بہت پسند فرمائیں گے۔
 ”فی الواقع علم کے خزانوں کو جیسا کہ وقت نے برباد کیا۔ ہے
 اور اسی طرح انسان نے بھی اور سکوغارت کیا ہے۔ یہ بات سب جانتے ہیں کہ جب بادشاہ
 و فتح ہوئی ہے تو اس وقت ادہنون نے بڑے بڑے شہر دن اور قریون کو لوٹا ہے
 اور ان کے غضب کی آگ انسان ہی کے خون بیٹنے سے نہیں بوجھی بلکہ اس کے شعلہ
 تمام مغلوب کے مشہور چیزیں کو گھیر لیا اور ادہنون نے حالت طیش اور غضب میں
 تمام شہر و عمارات عظیمہ کو کھدوا ڈالا اور بڑے بڑے کتاب خانوں اور کارخانوں کو
 نارت کیا ہے چنانچہ پارسیوں یا ایرانیوں نے جب فنقیوں اور مصریوں پر غلبہ کیا تھا
 اور سوقت بندہ ہی تعصب سے ادہنون نے ان قوموں کی کتاہون کو غارت کیا تھا
 جنکی نذراد ”بوسہ جس“ بہت زیادہ بتلاتا ہے۔ فرقہ ”بیسو کرمی شس“ جنکی
 بہت بڑے کتاب خانہ کو جو یونان میں بمقام ”ناسدس“ تھا جلا کر خاک کر دیا تھا
 کیونکہ ”ناسدس“ کے ماسدے اس فرقہ کے اصول مذہب کو نہیں مانتے
 اگلے رومیوں سے یہود اور نصاریٰ اور مکہون کے کتاہون کو جلا دیا تھا۔ اور یہودیوں نے
 نصرائیوں اور مشرکوں کے کتاہون کو غارت کیا تھا اور پھر نصرائیوں نے یہودیوں
 اور مشرکوں کے کتاہون کو برباد کیا تھا مذہبی فرقے ہمیشہ دو ادو گین“ اور دوسرے
 بدعتیوں کے کتاہون کو متواتر جلاتے رہے ہیں۔ اسکندریہ کے کتاب خانہ عظیم کو
 مسیہوں بڑی بڑی بیش قیمتی اور نایاب کتابیں تھیں پہلے نصرائیوں نے غارت کیا
 اور صد ہا برس تک اس کتاب خانہ کی خالی الماریوں کو دیکھ کر جو لوگ دہان جاتے تھے

اونکو رنج اور افسوس ہوتا تھا۔

یہودیوں مسیحی میں جو غارت گریاں میسائیوں نے
مقام قسطنطنیہ میں کی تھیں اونکو لوگوں نے پوشیدہ کیا ہی اور کتا بون میں کچھ کچھ لکھکر
چھپوایا۔ لیکن صحیح کیفیت ان غارت گریوں کی ڈاکٹر کلارک صاحب کے پاس
محفوظ رہی ہی اور وہ بیان کرتے ہیں کہ کسی قوم نے علوم و فنون کی چیزوں کو ایسا غارت
ہنیں کیا جیسا کہ اس زمانہ کے میسائیوں نے کیا تھا اور ترکیوں نے بھی ایسا کتا بون کو
برباد نہیں کیا ہے جیسا کہ تیسویں صدی کے انصار نے کیا ہے۔ شہنشاہ جہانگیر
اور بہت سے سلاطین فرانس اور اسپین نے انڈس اور اکثر پادشاهوں (پاپا)۔
پادری کلان) نے جو عیسائی مذہب کے بہت بڑے مقلد تھے یہودیوں کی کتاب تلمود
کے پڑھنے کی ممانعت بذریعہ احکام کے کی تھی۔ اور اس کتاب کے تمام نسخوں کے
جلادینے کا حکم صادر کیا تھا۔ چنانچہ سال ۱۲۰۰ء میں ۱۲۰۰۰ نسخے بمقام کرمیونیا غارت کے گئے
تاریخوں کے دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ کارڈیل زینی
نے جب غرناطہ کو جو اندلس میں واقع ہے اہل اسلام سے لیا تھا تو قرآن شریف کے
..... نسخوں کو جلادیا تھا۔

پہلے صدیوں مسیحی میں جو غارت گریاں کتا ب خانوں کی
ہنری شہنشاہ کے عہد حکومت میں ہوئیں وہ بھی قابل افسوس ہیں۔ جن لوگوں نے
مذہبی مکانوں کو خرید کیا تھا انکے قبضہ میں کتا ب خانے مفت آسے تھے اور انہوں نے
یا تو ان کتابوں کے لاغذوں کو اپنے سامان خانگی کے صاف کر دینے میں صرف کیا تھا
یا بطور رومی کے فروخت کر ڈالا تھا اور بعضوں نے ان کتابوں کو جہازوں پر بار کر کے

دوسرے ملکین کو فروخت کے واسطے روانہ کیا تھا۔ اس وقت جو قومی علم لوگ اپنے کتابوں کو عزیز رکھتے تھے ادھون نے انکی بربادی کے خوف سے انکو زمین کا ڈوب دیا تھا یا انکو دیواروں میں چنوا دیا تھا اور وہ کتبیں دیان خاک میں مل گئیں اور نیست اور نہ ہو ہو گئیں۔

اب ہمارے ناظرین اس زمانہ کو خیال فرما دیں جبکو چند ہی صدیاں گزری ہیں اور جبکو لوگ شروع تہذیب کا زمانہ خیال کرتے ہیں یعنی پہلے عظیمہ یا گریٹ ریفرنسیشن کا زمانہ۔ اس زمانہ میں سیاسی مذہب والوں کا حصہ کتابوں اور علمی رسالوں کی غارت گری پر خوب نکلا اور ادھون نے کتابوں کو حصہ صا ادن کتابوں کو جگانام سرخ روشنائی سے لکھا ہوا تھا اور چنبر خوب طلا کاری کا کام تھا جلا کر خاکستر کر دیا۔

جس کتاب کے نام کو وہ سرخ روشنائی سے لکھا ہوا پاتے تھے اور اسکی بدول بظاہر دیکھتے تھے اسکو یہ خیال کر کے کہ وہ فرقہ پالائی کتاب ہی فوراً تعصب مذہبی سے جلا ڈالتے تھے۔ ۱۹۱۶ء میں کتاب خانوں اور کتاب فروشوں کی دو کانٹوں کی وہ غارت گری ہوئی جیسے کہ ”ڈن لوکنرٹ“ کے کتاب خانہ کی ہوئی۔ ۱۹۲۰ء ورٹن نامی ایک شخص ادن عمدہ کتابوں کی ایک فہرست لکھتا ہے جو جو جب حکام پادریان ”وایت گفٹ“ اور ”بین کرافٹ“ اور بے تعصب فرقہ کالونیٹک اور پورٹین جلا دی گئے تھیں۔ اس زمانہ میں جہاں کہیں کتابیں فرقہ مخالف کی تھیں انکو پادری فوراً جلا دینے کا حکم دیتے تھے۔ درجیے چروٹیاں اور ہنگوں کے وجود ملک سے دور کرنے کی کوشش کیجاتی ہے۔ اس سے اس زمانہ میں کتابوں کے

وجود سے نفرت تھی

مسلمانوں کو تو شروع اسلام سے ان فرقوں کی طرح علمی کتابوں اور
 اور کتب خانے سے تعصب نہ تھا بلکہ حدیث کی صحیح صحیح کتابوں میں ثابت ہے کہ حضرت عمر
 ؓ اور اہل بیتؓ اور اوروں کو بھی سنا یا لکھتے تھے حالانکہ توراہ ایک مخالف
 لوگوں کی کتاب تھی جو مسلمانوں کے نہایت سخت دشمن تھے یعنی یہودیوں و عیسائیوں کی
 اور ایک بار حضرت رسول خدا ﷺ علیہ السلام کے سامنے توراہ شریف لائے گئی تو آپؐ
 کمال ادب سے اس کو تکیہ پر رکھا اور فرمایا آمنت بک وعن انزلک یعنی ایمان
 لایا میں تجھ پر اور اس پر جس نے تجھ کو انار۔ اس طرح منصور بادشاہ اور رامون شہید
 اور دیگر خلفاء بھی عباسیہ کے وقت میں مسلمانوں نے جو عظمت اور توقیر علمی کتابوں
 اور علوم کی کئی ہے وہ اب تک یادگار ہے پس اس سے صاف معلوم ہوتا ہے
 کہ اہل اسلام ہمیشہ سے علم دوست اور علوم و فنون کی کتابوں اور کتب خانوں کے
 سرپرست اور قدردان ہیں اور ہمارے نئی فیشن کے بعض حضرات کا یہ خیال کہ اہل اسلام
 علمی کتابوں کی غارتگری کی محض غلطی ہے۔ جو واقعہ اسکندریہ میں ہوا اس کی صحت
 اچھی طرح سے ہمیں ہوئی اور نہ جھوٹ ثابت ہوئی کہ یہ حکم خلیفہ کا تھا بلکہ اس
 زمانہ کی حالت اس بات کو مقتضی ہے کہ حضرت عمرؓ کو اس واقعہ کی خبر بعد وقوع کے
 ہو چکی ہوگی اس لئے کہ اسکندریہ مدینہ سے ہینون کی راہ پر واقع ہے اور مدینہ تک
 جلد ہی خبر پہنچنے کا اور سوقت کوئی ذریعہ ایسا نہ تھا یعنی تاجر قری باریل وغیرہ جس سے
 یہ بات ممکن ہوتی کہ یہ واقعہ حضرت عمرؓ کے اطلاع اور ایمان سے ہوا ہوگا۔ فقط

واقعہ۔ محب حسین

ادب

شرح حال الگوریان باشوکت و نشان

الحماقة اعيت الاساءة الوقاحة لا تقبل المداواة

اللتامة لن تنزول الى اللغات فلع الا وفاد ولا تنج لهم الخ

عجیب ترین همه امور و غریب تر همه چیزها اینست که جاسطه خود را
 و انما شمارد و کورے خود را بنیاد انگارد و خبیث النفس غریش را مطمئن و مقدس
 پندارد۔ این الگهان را اگر گوش مشنوا بودے میشد که بقوت بیان و فصاحت
 لسان و تعبیرات واضح و بتقریرات صریح و بتقریب امثال و بحکایات گذشته و
 با انواع کنایات و با صنایع اشارات حقیقت روشنی و مبیت کنش ایشان را برایشان
 نهانید۔ و لاف و طوئیت و تباهی نیت آنان را خبردار کرد۔ بلکه میشد ایشان را
 برین داشت که اقرار کنند که جمیع حرکات و سکونات و همه افکار و نباتات ایشان ستوده است
 و همه افعالی و اعمال آنان موجب خرابی و تباهیست۔ و این کران مادر زاده را
 اگر چشم بودے ممکن بود که نقاشان بنیاد و رستمان دانا و پیکر تراشان توانا پرست یاری
 صناعت و دبیر و می فطانت قبح سیرت و مشامت سرپرست و زشتی خصال و نادر استی
 خیال و تجالت و ضلالت و حماقت و دنائت ایشان را بصورتے مصور نموده و
 بیکدیگر مجسم گردانیده برایشان نشان بدهند تا آنکه بر حال و آل خود با واقف گردند
 ولی بسیار افسوس بسیار افسوس که نه این کوران مادر زاده را گوشش است
 و نه این کران مادر زاده را چشم۔ اگر این کوران و این کران طاعت نمکس می شد

البتة حوادث و آفات دهر و مصائب و بنیات روزگار و دشواریها و شکنجه ها
زمانه ایشان را بر خباوت و ننگ عقل و خباثت و ننگ ادراکی و شرارت و کج اندیشی
خود با آگاه میگردد و ایند - لکن صداسف که این کوران و این کران چون عضو شلول
توتة لاسمه هم ندارند - جای عجب اینجاست که با وجود آنکه ایشان بدین حالتند
هر یک خود را (سُقراط) یونانی و (گئفیریوس) چینی و (شامپلیون) امریکانی
و (مُرابوئی) فرسادی و (گاری بالدی) ایتالیانی میشارد - بلکه ایشان را
اقص و خیالاتشان را بپست و کارهاشان را حقیر و خرد دانسته و خیریش را تفصیل میدهند
- و اظهار تماسق مینمایند که قوم او حقیقت و گفته ما بهیت او را نفهیده و تعظیم و توقیر
لا تق بجا نمیاورد - اینست بیماری حاکمیکه جمیع طبّا از مدادات آن عاجز شده اند
- یا رت چه شده است که این اُمّیائت ها خود را را (مُستزکیس) و (ارستید)
میدانند - و این رو باه خصلتان خود را از انبپال افریقی شجاع تر کمان میکنند
- چه روی داده است که ابن بنّیقه با دعوی آیاسی مینمایند - و این گنگها خود را
(نیموس نئیس) و (سیرن) میان نگارند - و این ما در با با معن سرسری
دارند - و این خیانت کاران طعنه بر ستمگر میزنند - و این ابو جهلها خود را
از محمد عقل میدانند - و این چنگیز با نوشیروان را ظالم مینامند - و این
شکم پرستان خبیس النفس ابو زید را شره میگویند - و این بوزینه با دعوی
انسانیت میکنند - اینک کوران و دور بین و کران تیز گوش و کودمان شویار
ببیدان خردمند و ضعیف الرّیان ما قبت اندیش و جاهلان علامه قسّی القلبان
بشفقت و غائبان با امانت و گمراهان راه برده و حشی خصلتان بدینت گسترده و مفند

صلحت اندیش و بدر داران با عصمت و تباہ کاران بخوار کج روشی دیگران و دوستان
بنیاد کن و غیر خواہان بدتر از صد دشمن و ناصحان بدسیرت - اینست اجتماع ضدین
اینست تلاقی نفیضین - برین حال باید گریست ولی خندہ مجال نمیدهد - و تاحت
تا چه حد سے شرمی تا کجا الگوریہا ہم بدین سخت روی نیستند آپیکو بریتہا ہم بدین درجہ
بیجائی نرسیدہ بودند - این چه عجیبہ الیست کہ بدکرداری رسوا و زیان کاری بانی بڑا
و خیانت شمار می بر ملا در مقام ستایش خود را چنان ستایش کند کہ گویا سقراطیت
از ناہنجاری چنان سیر و یا ابو بزیدیت از بدکرداری اہل زمانہ دل گیر -
پا پامی رومانی ہم بدین درجہ دعوی عصمت نمود - سبحان اللہ تا شد و انفعال
نفس بالمرہ مفقود گردیدہ است - اسی شعور و اسی ادراک شاکجا رفتید کہ نفس
ملاست نمودہ اورا از حال خود آگاہ کند - ضرر برادران را از براسے قطع
بیگانہ گان خواستن پس از آن از طرف ایشان بجهت مکانات آب و اعتبار یافتن
را کدام شریف النفس شرف شمرده است و کدام عاقل این کار را خردمند می انگاشته است
آفتاب لیس را کدام ہوشمند می بیگانہ زمان دانستہ است کہ سیکہ روح احیای قومی
زائل کند چرا باید آن را خیر خواہ نامید بے دینان محض از برای سیاست در
آئین خود ہا میکوشند نفس چراخصیکہ در زوال کیش خویش می کنند از دست
شمرده شود - این چه جہلست این چه غفلتست این چه ضلالتست - اگر این قدر
را بلا دلیل دہستہ در خشم خواہی شد آئینک دلیل اند کہ خود کن اگر منفعت شخصی
در جہالت و نادانی و فساد اخلاق من بودہ باشد آیا از تعلیم و تربیت من خویشند
آیا استاد می دانا از طرف خود برای من میفرستد و اگر مرثی و یا استاد می

بفرستد آیا از برای تعدیل افکار و تقویم اخلاق من خواهد بود و یا از برای فساد و تباهی آنها و اگر معلمی بوده باشد آیا تقویم و تکریم آن خواهد نمود و اگر معلم مرا از روی صدق و راستی تجیل و توقیر نماید همین برین دلالت نمیکند که باید معلم من در تعلیم و تربیت طریق خیانت را پیش گرفته باشد - ندانستن این امر واضح آیا از غبات نیست - سبحان الله آیا دزد نگهبانی خواهد کرد - عجب این حد بلاهت است آیا شیطان رهبری میکند - این چه غفلت است سیکه کوری من سبب بهبودی اوست آیا سعی خواهد کرد که از برای معالجه چشم من طبیب حاذق بدست آرد - امنیت طبع بجا نیست خیال محال - چون در اینجا باطل چنان لباس حق را پوشیده است که شناختن آن بر اذکیا هم دشوار افتاده است تا کجا بر اهلان لهذا امید انهم که این دلیل را کافی نخواهی شمرد و ازین بهت طرز دیگرے را پیش گرفته میگویم تربیت و تعلیم شخص واحد بسته گوناگون متصور می شود نخستین آنکه آن شخص را جزر قومی است و بنامی تربیت و تعلیم آن را اولاً و بالذات بر منفعت آن قوم که بمنزله خلقت گذشته و منفعت ذات آن شخص در درجه ثانیه و بالتبع ملاحظه گردد - و منفعت قوم درین هنگام چون منفعیست که منافع افراد مانند جد اول از آن متفرع می شود - و افراد برین تقدیر خادمان کنند که هیئت مجموعه باشد و هیئت مجموعه که از آن بقوم تعبیر می شود صائین و حافظ افراد دوم آنکه بنامی تربیت و تعلیم آن شخص بر منفعت ذات او باشد و ملاحظه قوم آن سیم آنکه در تربیت و تعلیم آن اولاً و بالذات منفعت دیگران و فائده بینگان ملحوظ شود و منفعت خود آن شخص بالتبع باشد - اکنون میتوان گفت که این تربیت ثلثه قوم آن را نفع خدا بد بخشید آیا میتوان گمان کرد که انشهر

درین هنگام خادم ملت خویش است آیا قوم آن درین صورت از ضرر و گزند آن محفوظ خواهد ماند آیا جایز است که در حق مرتبی آن شخص گفته شود که او محبت و جان نشان و فدوی قوم و ملت آن شخص میباشد - کور باد دیده آن عقلی که چنین اندیشد و امی برادران آن شخص که امتیاز ندهد در میان منفعت و مضرت - خاک بردهن آن ذمی شعوری که چنین سخن را بزبان آورد - اگر نیک بچه از فرنگ گرفته ببلاد مجرمن فرستاده شود و میان بلاد آن بچه بحسب تربیت استاد خویشی و عادت جرمینها را فراگیرد و محبت ایشان در دل او متکمن شود و قوم و ملت او در نظرش منغور و حقیر گردد آیا میتوان چنان گمان کرد که آن بچه خادم و جان نشان امت فرستاده است و آیا آن شخصیکه آن بچه را بدین نوع تربیت کرد میتواند آن را محبت فرستاده نماید - عجب حماقت دست داده است که فرق میان محبت و عداوت هم نمی‌شود - شگفت عالیت چگونه فهمیده نمی‌شود که مضرت این گونه تربیت از منفعت آن بیش تر است - بلکه چگونه دانسته نمی‌شود که نه تربیتی هزار مرتبه بهتر است از آنکه شخصی بنوعی تربیت یابد که بجای منفعت موجب مضرت اهل و وطن خود شود - سر خود را بدست خود بریدن لاجول و لا - تربیت دومی نه رشته التام تربیت را بریدن است و اتحاد و برادریرا نائل کرد نیست - اگر در تربیت افراد منافع کل اولاً و بالذات ملحوظ نشود التام و اتحاد چگونه متحقق میگردد و چون اتحاد و التام نباشد قومیت از کجا خواهد آمد - اگر کسی اتحاد قومی را بدین گونه تربیت نماید دشمن آن قوم خواهد بود یا دوست - اسم آن شخص را حامی یا بد نهاد یا ماحی - و آن بچه نخستین را بیگانه اگر فرض کنیم که راضی شود آیا امانت هم نخواهد کرد - الله اعلم

کدام عقل این چنین امر را تصور میکند که بیگانه آید جنسیت و قوت و دیگران را قوت و پایداری بدهد که می پندارد که شخصی خانه خود را خراب کرده با انقراض آن خانه دیگر را تعمیر کند۔ اگر بیگانگان چیره دست آگاه شوند که خانه از برای تاسیس جنسیت و تقویت قومیت دیگرے برپا شده است آیا آن خانه را از بیخ و بن کنده بباد فنا خواهند داد و یا آنکه آن بنا را محکم و مستحکم خواهند نمود و معمار آنرا خلعت فاخره داده بر تبه عالیہ کشش سرفراز خواهند کرد۔ چه بزرگ جهالت و نادانیست آن شخصی را که چنین گمان کند۔ عجب بلا دات و عاقبت است آن کسے را که این امر را بنحیاطی کند۔ اگر بیگانه قوتی باز و شخص ضعیفی را که در محسن با او مغایر است بکارے بدارد آیا منفعت خود را ملاحظه میکند و یا منفعت آن ضعیف را خصوصاً در اموریکه اگر منفعت ضعیف محفوظ افتد ضعف بر قوتی مستولی گردد۔ بغیر ازین مجمع اضداد ہم چنین گمان میکنند اما از روی نفاق چنین اظهار مینمایند۔ البته معلوم شد که خیر خواه خیر خواه کیست و بار منت را بر دوشش که مینهد۔ و هیچ که را میکند وصله از که بگیرد۔ با و نمیکند که این سخنان محمول جامه را سودمند افتد۔ اگر این عفتها جامه میشد خیانت صریح را و دلیل اظهارت نفس قرار میداد و در مقام مفاخرت میگفت که گوشت برادر آخته شده است از خون و دین اظهارت نفس است چو آنکه استحقاق این گونه عطا از طرف قاتل و سوزنده ذات آن گردیدن خود دلیل بر خیانت و خباثت است۔ آنکه برادران حیانت نمیکرد استحقاق این عطیہ عظمیٰ اورا از کجا حاصل میشد

آگاهان گردان از خوردن با به صفت خیانت بغیر جانت چیز دیگر را اثبات نمیکند - این عجیب
 نیست حال این نادانان که ذمائم شنیعه را با سم مدائح ذکر میکنند - اگر کسی بخوابد شخصی را
 به بدترین تیجه ذم نماید ازین بیش چه خواهد گفت که کشنده گان برادر او در پیش تنهال
 بعل شنیع قتل در هر ساعتی آن شخص را مینواختند - چرا مینواختند اگر با کشنده گان
 پر غضب در کار قتل شریک نبود و ایشان را راهبری نمیکرد و اعانت نمی نمود -
 اینست جان فشانان از براسه قوم - اینست خیرخواهی خبیثان از برای
 یاران - اینست مدائح بلغار آخر الزمان - این قصص و این بلغار نظر کن اگر
 خواهند کس را بحال و انشای بسیارند با هم اتفاق نموده و یکدیگر اعانت کرده بعد
 از فکر طویل و عریض میگویند که آن بیج علم نخوانده است و از بیج چیز خبر ندارد
 و هیچیک از فنون را نمیدانند اینک علامه زمان است و اگر خواهند شخصی را بحال
 نسبت دهند بیان میکنند که آن جمیع علوم اولین و آخرین را خوانده است و بیج چیز
 برو پوشیده نیست - این عجبیه مدحیت - این غریبه ذمیت واه واه سبحان
 حقیقه جای خنده است ولی گریه نمیکند - بلی آن گونه معدومین مداست باز را
 این گونه ادعین درست گفتار باید - راست بازی ازین چه زیاده خواهد بود که از نظر
 عشق محمد و محمدیان قورات و انجیل را بحیثیت تقویت نصرانیت هزار کوشش اثبات
 میکنند - و از غایت سعی در صیانت دیانت اسلامیه قرآن را انکار مینمایند - و از
 خوف آنکه سباده اسیل آمده خانه را خراب کند خود را از بیج و تبش کتده خاکش را
 سباده میدهند - از غایت خیرخواهی قوم و از نهایت دین پروری اراده آنده اند
 که دیانت و تقویت را شهید نمایند و از برای مدفن بارگاه رفیعی بنا زنند و هر یک از

براسه یا دکار اسم خود را و آن ثبت نماید تا آنکه آینده گان را حال ساعیان درین کاخیر
 مونسوم گردد - بشارت باو آنان را که از قوم این نیر خواهان و راندیشه بودند - شرده باد
 آن اقوامی را که از دین این دین پروران خوف و هراس داشتند - قومیت کیفیت
 ایست نفسانیه که در حال بعثت بواسطه تعلیم و تربیت در نفوس حاصل می شود چون در تعلیم
 کودکان این امر ملاحظه نشود و یا آنکه منذ آن مرعی گردد و قومیت از کجا وجود خواهد پذیرفت
 و همچنین است حالت دیانت بلکه سایر کیفیات نفسانیه - و احداث کیفیت نفسانیه قومیت
 در نفوس از نفوس معنی اش اینست که معلم بجهت تربیت و تعلیم خود آن نفس را بعد از همان
 سوارد شرف قوم برین دارد که بذل روح را از برای شرف قوم سهل انگارد و شرف
 خویش را فقط در شرف قوم و ملت خود پندارد - شرف قوم عبودیت نیست - عبودیت
 و دانا سعادت مولاست - بنده را با مد صفت بنده گلی بیچاکس نیک بخت نه شمرده است
 اگر چه عالم و عارف باشد - این خانه تراودا معنی این کلمات را نمی فهمند - در بنده گلی
 پر درده شده لذت ناهای را چگونه خواهد دریافت - اگر عبودیت خر کرده معلوم شود
 بنیر از سبیل عبودیت چه تعلیم خواهد نمود - خسیس النفس را با شرف چه کار است
 (خود عرض) عالم را خدای ما غرض دینش خود میکند - لاجل و لا قوه الا بالله این ذیر
 مردمان حق السیریه چگونه موجب متفرق قلوب شدند از علوم معارف و آئین غولان که در
 چنان مانع از ترقی قوم خود را گردیدند و زنجیری سیرت این رنگسان جمیع سد محکی شده
 پاک نشان را از استحصال اسباب سعادت بازداشت - نیک باطلان را چنان
 گمان شد که طرز جدید و تربیت تو باعث پنج کنی قوم و ملت است - لهذا از وضع ماضی
 گرفته - و بدین سبب انحطاط و تاخر قوم گردید - نه اگر اسب و ضلالت و هلاکت

تنت را سبب بخر بد فطرتی دمنے تریقی و جمل و خست نیست - علوم و معارف ہرگز سبب
 بد بختی و شقا نخواہد شد اگر معتمد و سرزنی بد فطرت و شقی نہ بودہ باشد - بلی اگر اگھوری منقہ
 گمہ دو بسر از شقاوت و پنج کتھی قوم چیز دیگر بے را امید نباید داشت - قسا و کار
 این اگھوریان ہنوز بختی غاہر نشدہ است چون غاہر شش منقہ فی است اندکے
 صبر باید - شراب زہر آلود او فامستی میبختد پس از آن جگر درے را پارہ پارہ میکند
 اگھوریان را یا ر و صدیقی نیست و طریقت و تدبیر ہم ندارند و در میاند ایشان
 تعاون و تواضع نیست و بغیر از شکم پر کردن آرزوی دیگرے در عمل نمیآورد پس
 گمان کن کہ ایشان باطلی راحی انکاشتہ جان نشانہا میکنند و جو انہو دہا می نمایند - این ہمہ
 خود نمایانہا و این ہمہ دست افشانہا و این ہمہ جناح و صیاح بر تو ہم باطلی پیادہ شدہ است
 نہ بر طلب فضیلت یعنی چنان گمان میکنند کہ این قوت حیف و میل و نیروی اختلاس کہ
 ایشان را دست دادہ از بجای دیگر است ہذا گاہ کہ ہے جان را بدندان گرفتہ
 بسطیدی می نمایند و بریشی حرکت میدہند - این امر بر کسے پوشیدہ نیست - اگر مقصود
 اکساب فضیلت بود از آن امید یکہ ذکرش شرمندہ گی بیآورد و اجتناب میکردند - اگھوری
 و طلب فضیلت ہرگز شنیہ نشدہ است - اگرچہ ریش را بریش پیوند کرہ یکدیگر را
 ستایش میکنند و کی بیچک از دل سخن میگویند بلکہ ہر یکے بچمت مقاصد و نیہ خود کہ
 شکم پرستی باشد یا دیگرے نفاق میورزد - اگھوری بد و صاحب نمی شہادے -
 اگھوری بغیر شکم خود مہبود و دیگرے ندارد - قاعدہ لے نکلیتے از سن پید و ہشتہ باش
 و شہاب و قطاب لے منافعی نمی شود و مناسبے - اغراق و مبالغہ صورت نمی بندد -
 چون شخصے منافق نہا شد و غرض او استحصال مقصد خود نبودہ باشد ہرگز دستاویز

ازمۂ تجا وزینکنہ۔ آن خستایشے راکہ دریک ساعت اگھوڑے باگھوڑی دیگر میکنہ۔
 (پنازک) و (غرجیگ) رادر تمام عمر حاصل نشدہ است۔ اگر این نفاق نیست پس
 چیست۔ عجب ازین سخت روی عجب ازین سہ جیائی۔ گمان کن کہ باید اگھوڑی
 عریان و فقیر بودہ در کوچہ پا و بازار ہا بگرد آینک اگھوڑیاں صاحب خدام و خشم۔
 اگھوڑی بودن بدل است نہ بلباس۔ اگھوڑی شدن کار ہر کس نیست کہ می تواند
 جارا از خود سلب کند مگر آنکہ درین طریقہ زائیدہ شدہ باشد و یا آنکہ از سرچشمہ سیراب
 گردیدہ باشد۔ غایت تکبر را ہر گردیدہ نے کہ با نہایت ذل در شخص واحدے
 جمع شود اینک۔ باقی آئندہ۔ راقم جمال الدین حسینی

کرہ زمین کے نسبت اگلے لوگوں کے خیالات

سردارن صاحب کہتے ہیں کہ علم نجوم اور علم کیمیا کے زمانہ کے بہت پیچھے
 لوگوں کا یہ خیال تھا کہ کرہ زمین ایک بہت بڑا وسیع میدان ہے اور ساکن ہے اور جلیہ
 کائنات کا مرکز ہے اور اجسام فکلی جو نکتے سے چمکتے ہوئے نظر آتے ہیں اسکے
 گرد گھومتے ہیں۔ ارسطو جو اس زمانہ میں بہت بڑا حکیم تھا اپنے شاگردوں کو
 سکھاتا تھا کہ ”اجسام فکلی کروں میں جڑے ہوئے ہیں اور وہ زمین کے اطراف
 اُون کروں کے ساتھ گھوم کر لے ہیں۔ اجسام فکلی بالذات ساکن ہیں۔“
 پہلا کرہ وہ ہے جس میں ساکن ستارے قائم ہیں اور پہر پانچ سیارے ہیں اور
 آفتاب ہے اور زمین ہے اور زمین کے بعد مہتاب ہے۔ زمین بالذات
 ساکن ہے اور تمام کائنات کا مرکز ہے۔

راقم محبت حسین

یہ تعجب نہ ہو جاتا ہے۔ کیونکہ اگرچہ ہند سے سامان تجارتی بہت جاتا ہے مگر اکثر وہ سامان خام ہوتا ہے اور یہاں سے اربان قیمت پر دوسرے ملکوں کو جاتا ہے اور پھر وہاں جا کر یہ سامان خام عمدہ عمدہ ملکوں اور صنعتوں کے ذریعہ سے نہایت بیش قیمت اشیاء تجارتی میں تبدیل ہو جاتا ہے اور یہاں اگر وہی سامان پھر دو گئے اور چو گئے پھر دخت ہوتا ہے۔ مثلاً روکے چڑا وغیرہ بنیہاں سے اربان قیمت پر چند یہ ہو کر دوسری ولایتوں کو روانہ ہوتی ہیں اور پھر وہاں جا کر ان سے عمدہ عمدہ نفیس کپڑے چارہ دہیز اور روپیہ گز کی تیار ہو کر یہاں آتی ہیں اور ان کو پھر ہمیں لوگ خرید کر لے ہیں۔

اگر ہمارے ہی ملک میں کارخانے ہوں اور ہمارے ہی ملک میں طرح طرح کی صنعتیں پھیل جاتی ہوں پھر اس قدر روپیہ کا نقصان ہمارا کیوں ہوا اور ہم کیوں دن بدن مفلس ہوتے جائیں۔
 پروفیسر بوگسون نامی ایک انگریزی عورت جو مدراس کے ایک بہت دان کی لڑکی ہیں اب ہم مدراس دفتر پٹیلراجی صاحب مدراس مقرر ہوئی ہیں اس لڑکی اور تجربہ کار عورت نے چھ سال تک مدوکار صنعت و قمر مذکور کے عمدہ کام بخوبی انجام دیا ہے۔
 سرکار ہند نے ایک ہزار روپیہ انعام مشرعی اور ابراہم صاحب دکان کشن منظرنگر کو ایک کتاب کے صلہ میں دیا ہے جس کا نام لغت زبان ملتان ہے۔

حاشیہ۔ عورتیں علم و ہنر کو بخوبی سیکھ سکتی ہیں اگر ہم اوکے تعلیم پر ترتیب ندیں تو یہ بھلا ہمارا ہے اور خدا کے بنان اس بلہ انصافی کی پرکاش ہوگی کیونکہ خداوند تعالیٰ نے اولیٰ کو قوی و ماضی اور قوی عقل مثل آدمی کے سب دی ہے۔

حاشیہ۔ انگریزی سرکاری قدر دانی علوم و فنون کے باب میں قابل غور اور سب باتوں سے پہلے لائق تقلید ہے۔

اشتہار

اس ماہ سے چار سو فیروزہ ہندو واقع حیدر آباد کن کی کارروائی وغیرہ طبع ہونے کے لیے ایک مطبع اندر محدود چھوٹی رزٹنسی متھل ناگہ انگریزی ترب بازار میں قائم ہوا ہے۔ اور اس مطبع میں عمدہ خوش خط کتابیں اور رسالے ارزان قیمت پر بھی آجرت سے چھپتے ہیں۔ اس واسطے حضرات خریدارانِ معلم اور دیگر معززین اور شایقینِ بلدہ کی خدمت میں التماس ہے کہ براہِ عنایت جو کچھ کام طبع فرمانا چاہیں اوس سے اس مطبع کو سر فراز فرمادیں۔ اہتمام اوسکا عمدہ اور درست ہوگا۔ المشتہر تجل حسین ناگہ منم مطبع الہیہ واقع چادر گھاٹ

اشتہار

ہمارے مطبع میں چند نسخے مولوی وحید الزمان صاحب کے لائف کے فروخت کے واسطے موجود ہیں۔ جن صاحبوں کو خریداری منظور ہو وہ فی نسخہ ایک روپیہ پیشگی روادہ فرما کر خرید فرمادیں یہ نسخے بہت کم ہیں۔ اور پھر ملنا انکا دشواری ہوگا المشتہر تجل حسین مقام نکلو

رسید دراز حضرت خریدارانِ مسلم

میر اشفاق حسین صاحب کیل درج اول۔
چوبے پر شوق داس صاحب مترجم اول دفتر معتمد مالگاری سرکار علی۔
راجہ گرد ہاری پرشاد صاحب صدر سررشتہ دار
جمعیت باقاعدہ سرکار علی
میر عبدالحق صاحب مدرس مدرسہ اعزہ

فہرست مضامین

صفحہ

نام مضمون نگار یا مولف

نام مضمون

ہدیت۔

مدارس تارہ۔ محب حسین ۳۳۷

ادب۔

زبان سنکرت۔ ایضاً ۳۴۵

بقیہ مقالہ شرح حال کے عالم بے نظیر فاضل بے مثل فیض زہا {
آگہور یاں باشوکت و شان { جناب لٹو نامی مولوی جمال الدین جانی ۳۵۳

اخلاق۔

بقیہ قانون سخن۔ محب حسین ۳۴۷

کیمیا۔

چیزوں کے جوڑ نیچے مختلف ترکیبیں ایضاً ۳۷۰

تقاویر۔

مدارات ذوات الاذونات ۳۷۰

ہیلی صاحب کا مدار ستارہ ۳۷۰

عام مدار ستارہ ۳۷۰

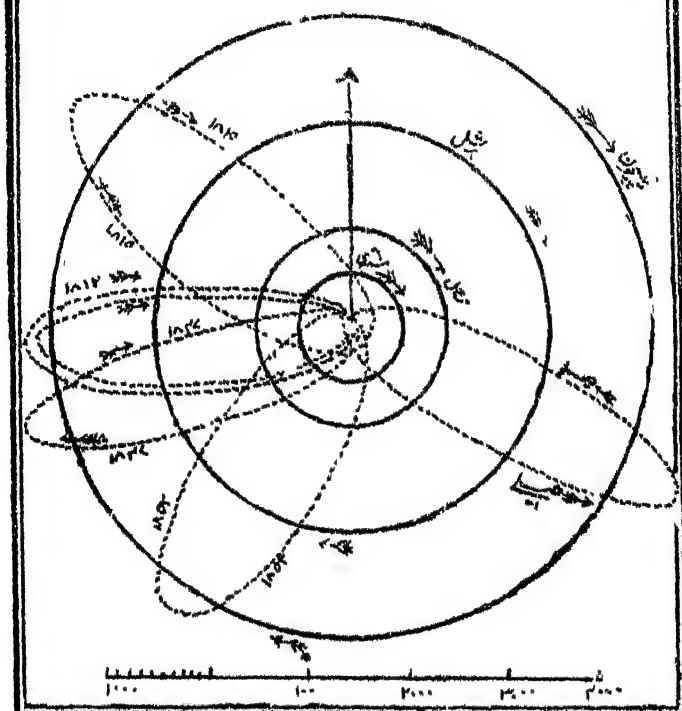
علمی خیرین

سنتے ہیں کہ اس آنے والے بڑے دن کو اخبار "گرافک" کے پانچ لاکھ پچاس ہزار (۵۵۰۰۰۰) نسخے طبع ہو کر خریداروں کو تقسیم ہونگے۔
حاشیہ اڈیٹر معلم - امنوس، مدد امنوس ہمارے اہل وطن عیدین کے منیون کے رسالوں اور اخباروں کو پڑھیں تاکہ بھی ہمیں خریداروں کے تعداد کی ترقی تو کجا۔

ہندوستان کی صنعت اور کاریگری کی جو نمائش گاہ مقام شملہ پر ہوئی تھی اوسمیں اس سال تقویرون اور دیگر ہشیا کے فروخت کرنی سے بارہ ہزار روپیہ کی آمدنی ہوئی اس آمدنی میں بہ نسبت سال گذشتہ کے آمدنی کے جو پانچ ہزار روپیہ کی تھی ترقی ہوئی۔ سب سے زیادہ چیزیں لاٹو ریڈین نے اس نمائش گاہ میں خرید کیں۔

مغربی شمالی کے ایک اخبار سے معلوم ہوا ہے کہ امرتسر میں اس مرتبہ دہائی بجا سے اب تک نو ہزار آدمی مرے ہیں۔ یہ تعداد مردوں کی جو اس بیماری سے مرے ہیں چند سال گذشتہ کی تعداد سے زیادہ ہے۔ ڈاکٹر بریٹ صاحب مددگار صدر مہتمم صفائی (ڈپٹی سٹیٹ کمشنر) نے اس بیماری سے مرے ہوئے آدمیوں کی بہت سے لاشوں کو پیرکرا امتحان کیا اور انکو کوئی علامت تائیفہ فیورسینے بجا کی نہ ملین وہ کہتے ہیں کہ یہ بجا

شمس مدارات ذوات الاذونات



شمس مداری که در این تصویر

ہیت

دم دارستارہ

(جسکو عربی میں ذوالذنب اور انگریزی میں کامٹ کہتے ہیں)

دم دارستارہ کی ایک خاص قسم کے اجسام فلکی میں جنکا علاقہ نظام شمسی ہے۔ انگریزی میں دم دارستارہ کو کامٹ کہتے ہیں۔ کامٹ کو "سے مشتق ہو جو لاطینی زبان کا ایک لفظ ہے اور جسکے معنی بال کے ہیں چونکہ دم دارستارہ میں مایوں کی پونچھ سے ہوتی ہے۔ لہذا اسکا نام ادھون نے کامٹ رکھا ہے۔ اوہام اور خیالات فاسد اس ستارہ کے دیکھائی دینے سے لوگوں میں پیدا ہوتے ہیں وہ اور کسی ستارہ کی دور اور رویت سے نہیں ہوتے جب دم دارستارہ نکلتا ہے تو عوام الناس میں ایک تہلکہ پڑ جاتا ہے اور وہ خیال کرتے ہیں کہ یہ علامت اسبات کی ہو کہ قہر اور غضب خداوند تعالیٰ جل شانہ کا نازل ہونے والا ہے اور یہ پیشی گوئی قرار ہے اس امر کی کہ کوئی عظیم سیاسی انقلاب واقع ہوگا یا کوئی بڑا بارسی تغیر آئے گا یعنی کوئی دبا یا طوفان عظیم آدیکلا۔

تمام ہیت دان اسبات پر متفق ہیں کہ دم دارستارہ بے نور اجسام ہیں اور ان میں جو روشنی ہے وہ آفتاب سے آتی ہے اور جن قواعد کے ذریعہ سے اور سیارے انظام پاتے ہیں۔ وہی قواعد ان میں بھی جاری ہیں دم دارستاروں میں خصوصیت یہ ہے کہ انکا دور بے ترتیب ہوتا ہے۔

یعنی دور ہینٹ ہوتا اور وہ ہر طرف سے طریق شمسی مین داخل ہوتے ہیں۔
مثلاً دوسرے سیاروں کے دم دار ستارہ کا قرض دیکھا گیا
ہینٹ دیتا ہے۔ اس کی روشنی زردی سپید سی مائل ہوتی ہے اور اس کی ایک
دم لکڑی ہوتی ہے یا یوں کہو کہ ایک روشنی کا سلسلہ ہوتا ہے اور یہ دم اس
طرف سے دم دار ستارہ کی پیدا ہوتی ہے جو آفتاب کے روبرو ہینٹ ہوتی
ہے اور اس دم کی جڑ ہمیشہ آفتاب کے مقابل رہتی ہے۔

دم دار ستاروں کی تعداد بہت کثیر ہے اہل مین سے بہت سے ایسے
ہینٹ جو طریق شمسی کے برابر دورہ کرتے ہیں۔ اور بہت سے ایسے ہینٹ جو
آفتاب سے نیچے کی طرف چلے جاتے ہیں۔ اکثر بڑے بڑے دم دار
ستارے دیکھا ہی دے ہینٹ۔

جو دم دار ستارہ ^{۱۲} عیسوی مین نکلا تھا وہ تمام یورپ مین دیکھا
دیا تھا۔ ۱۲ دسمبر سنہ مذکور کی شام کو یہ ستارہ حنیض (یعنی ذہ انگلہ) اور اسکے
دور کا جو آفتاب سے نہایت قریب ہے سے گذرا اور اس وقت اس کا فاصلہ
آفتاب سے ۱۴۶۰۰۰ میل کا تھا اور آفتاب کے مرکز سے ۸۴۰۰۰ میل کا تھا
یہ ستارہ بحجاب ۱۲۵۰۰۰ میل فی گھنٹہ راہ طے کرتا تھا۔ اس کے دم کا طول
۱۰۰۰۰ میل کا تھا۔ اگر ایک ریل گاڑی بحجاب ۳۰ میل فی گھنٹہ جاوے تو
وہ اس قدر فاصلہ کو ۷۷ سال مین طے کر لے گی اور اس کا نکتہ اوج جو آفتاب سے
نہایت بعید ہے ۱۳۵۰۰۰۰۰ میل کے فاصلہ پر ہے یہ دم دار ستارہ اپنی
گردش کو ۷۷ برس کے عرصہ مین پورا کرتا ہے اور وہ ^{۱۹۶۲} عیسوی میں

وہاں رہتا ہے



ہونے کے حساب سے اوسکو اب تک ۲۰ مرتبہ نکلتا چاہیے تھا۔ اس ستارہ کے
خائب ہونے کے حساب بڑی ذکاوت اور ذکاوت سے لوگوں نے بیان
کئے ہیں۔ لیکن ان میں سے کوئی قابل یقین نہیں ہے۔

۳۲ جو دوم درستارہ ۱۸۰۰ میل کو نکلتا تھا وہ نہایت خوبصورت تھا۔
اوسکے نیوکلینز (پتھر کا ٹکڑا) کا قطر ۲۶۰۰ میل کا تھا اور اوسکے کو با (پتھر کا
ٹکڑا) پر جو جسم گہرا ہوا ہوتا ہے (کا قطر ۱۲۰۰۰ میل کا تھا اوسط رفتار اسکی
نے یوم اپنے مدار پر ... ۱۳۳۵ میل کی ہے۔

۱۸۰۰ میل کا دوم درستارہ ایسا چمکدار اور ایسا بڑا تھا کہ آج
تک جو مدار ستارہ سے دکھائی دیتے ہیں وہ سب اوسکے سامنے
گرد رہتے۔ اسکے نیوکلینز کا قطر ۵۰۰۰ میل کا شمار ہوا ہے اور نیوکلینز
کے چاروں طرف جو حلقہ سا تھا اوسکا قطر ۲۶۰۰۰ میل کا تھا اوسکی دم
کی لمبائی جو ۵۰ اکلو بر کو پوری پوری دکھائی دیتی تھی اس کی
اندازہ ہوئی تھی اوسکی دم طویل میں اوس فاصلہ سے بہت زیادہ بڑھ گئی
تھی کہ جو درمیان زمین اور سورج کے ہے۔ جب یہ درستارہ اپنے نئے ٹکڑے
خضیف سے پر ہونچا تھا تو اوسکا فاصلہ آفتاب سے ۵۰۰۰۰ میل کا
تھا۔ ڈاکٹر سبیل کا قول ہے کہ یہ درستارہ اپنی گردش کو آفتاب کے گرد
۳۳۸ سال میں ایک بار پورا کر لیا۔ اور بقول بعض ہیئت دانوں کے
وہ اپنا دورہ ۳۸۰۰ سال میں اور بقول دیگر ۴۵۰۰ سال میں اور بقول بعض ۶۲۰۰ سال میں

ایک مرتبہ آفتاب کے گرد پورا کر گیا اس ستارہ کا نکتہ اوج یعنی انتہا
بعد آفتاب سے ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ میل کا ہے۔

ایک چوتھا دم دار ستارہ جسکو ایک صاحب کا دم دار ستارہ
کہتے ہیں تمام اور دم دار ستاروں سے اس بات میں ممتاز ہے کہ اس کے
دور کا زمانہ بہت قلیل ہی اور وہ آفتاب کے گرد اپنے گردش کو ۲۰۰ ابوم
میں پورا کرتا ہے۔

بیل صاحب کا دم دار ستارہ بھی بہت ہی قلیل عرصہ میں اپنے گردش
کو پورا کرتا ہے اور وہ ۲۴۶۱ یوم یعنی ۶ سال میں ایک مرتبہ آفتاب
کے گرد اپنا دورہ پورا کرتا ہے۔

۲۵ شام میں چار چھوٹے چوڑے دمدار ستارے نکل
تھے اور ایسے کوئی سال نہیں گذرتی ہی جس میں یہ ستارے نہ نکلیں اگرچہ
وہ زمین سے دکھائی نہیں دیتے۔ بہت سے دمدار ستارے دن کے وقت
بغیر سمجھ کر دکھائی دینے کے گذر جاتے ہیں اور بہت سے ایسی چھوٹے
ہوتے ہیں جنکا دکھائی دینا مشکل ہے۔

دمدار ستارہ میں ایک روشن نکتہ قریب مرکز سر کے ہوتا
جہاں سنی نکلی ہوئی معلوم ہوتی ہے۔ یہ نکتہ اس کے تمام جسم سے گھٹ
ہوتا ہے اور اسکو اصطلاح میں نیوکلیر کہتے ہیں۔

چپ پہلے پہل دمدار ستارہ آسمان پر نمودار ہوتا ہے تو اس کی دم

بہت چھوٹی دکھائی دیتی ہے۔ اور جون جون وہ آفتاب کے قریب ہوتا جاتا ہے۔ تو توں اسکی دم بڑھتی جاتی ہے۔ اور جبوقت وہ نکتہ حسیض جو آفتاب سے نہایت قریب ہی گذرتا ہے اسوقت اسکی دم بہت روشن اور بہت بڑی معلوم ہوتی ہے جیسے کہ کسی اور وقت جب وہ اس نکتہ کے قریب سے دور ہوتا ہی نہیں معلوم ہوتی ہے اور جبوقت وہ نکتہ حسیض سے گذرتا ہی تو اسوقت اسکی دم اس راہ کی طرف کیس قدر خمیدہ معلوم ہوتی ہے پس سو کروہ گذر گیا۔ اسوقت اسکی خمیدہ دم محجب طرف بہ نسبت مخوف طرف کے زیادہ روشن ہوتی ہے۔ جب دمدار ستارہ کی دم اپنی انتہا سے ترقی پر پہنچ جاتی ہے تب اس میں زوال شروع ہوتا ہے اور وہ بہت جلد گھٹنے لگتے ہی بیان تک کہ دمدار ستارہ اسکی دم ایک ہی وقت میں اکٹھون سے غائب ہو جاتے ہے۔

اب تک معلوم نہیں ہوا ہے کہ اسکی دم کس مادہ سے بنی ہوئی ہے۔ اور جو مختلف راہیں اسباب میں بیان کئی جاتی ہیں وہ محض خیامی ہیں اور کوئی انہیں سے پایہ ثبوت کو نہیں پہنچتی ہے۔ اسکی دم خواہ کسی مادہ سے کیوں نہ بنی ہو لیکن یہ بات ظاہر ہے کہ وہ نہایت باریک اور نہایت شفاف ہوتی ہے بیان تک کہ چھوٹے چھوٹے ستارے جو اس کے نیچے آ جاتے ہیں اور جنکو وہ ڈٹانک لیتی ہے صاف نظر آتے ہیں اور اس کے نیچے سے اسکی روشنی میں کسی قسم کی کمی واقع نہیں ہوتی ہے۔ منتر جی برٹل صاحب کہتے ہیں کہ میں نے چھوٹے چھوٹے ستاروں

صاف دیکھا جیلہ اوٹن پر ہو کر ایک مدارستارہ کی دم گذری تھی اور اس نے ان ستاروں کو اپنے مادہ سے جسکی دیانت ... رہ میل کی تھی ڈٹانک لیا تھا۔

اب ہم مختصر طور پر مشہور حکیموں کے رائیون کو جو مدارستارہ کے دم کی نسبت میں بیان کرتے ہیں۔

"ٹیکو برا کی را سے یہ ہے کہ دم مذکور آفتاب کی روشنی ہے جو مدارستارہ کے نیگولیز میں ہو کر منعکس ہوتی ہے اور اسکا انعقاد یہ ہے کہ یہ نیگولیز مثل آئینہ کے شفاف ہے۔

قبلہ کا خیال ہے کہ آفتاب کی شعاعیں مدارستارہ کے کرہ ہوا کے دبیز حصوں کو زور دیکر ٹپکھیتی ہیں اور اس سے یہ دم پیدا ہوتی ہے۔ سرائزک نیوٹن کا قول ہے کہ یہ دم اوٹن رقیق نجارات سے پیدا ہوتی ہے جو آفتاب کی گرمی سے مدارستارہ کے کرہ میں اُستہتہ ہیں۔

یولر اس بات کا قائل ہے کہ آفتاب کی شعاعیں مدارستارہ

کے کرہ ہوا کو زور دیکر ٹپکھیتی ہیں اور اس سے یہ دم پیدا ہوتی ہے اور جو خم اس دم میں ہوتا ہے اسکی وجہ یہ ہے کہ ادھر سے آفتاب کی شعاعیں مدارستارہ کے کرہ ہوا کو زور دیتے ہیں اور ادھر سے کرہ مذکور کے ذریعے اپنی کشش ثقل بکشتش کر دیتی ہے وجہ سے

اپنے مرکز ثقل کی طرف تامل ہوتے ہیں اور دونوں مخالف کششوں سے یہ خم پیدا ہوتا ہے۔

میران کا خیال ہے کہ دمدار ستارہ کی دم آفتاب کے کرہ ہوا کا ایک جڑی۔

ایک فرانسیسی حکیم ہائٹ نامی کے راسے ہے کہ دم مذکور وہ بخارا ہیں جو طمازت آفتاب کی وجہ سے پیدا ہوتے ہیں اور یہ کہ دمدار ستارہ نکتہ حقیض پر پہنچنے کے قبل اجسام محکم ہوتے ہیں اور جب وہ اس نکتہ سے گذرتے ہیں تب جزا یا کلا آفتاب کی سخت حرارت کیبب سے بخارا میں تبدیل ہو جاتے ہیں۔

اگرچہ یہ رائے بڑے بڑے حکمون کی دمدار ستارہ کی نسبت ہیں لیکن ہم انہیں سے کسی کے ساتھ اتفاق نہیں کرتے ہیں اور ہم اس بات کو تسلیم کرتے ہیں کہ اب تک دمدار ستارہ کی دم کے اسباب صحیح اور اس کی پوری حقیقت معلوم نہیں ہوئی ہے۔ کیونکہ جب ہم دمدار ستاروں کی دم کی لہری پر غور کرتے ہیں جو کبھی کبھی دس کرو میل تک بھی شمار ہوئی ہے تو ہم کو معلوم ہوتا ہے کہ جو مختلف رائیں حکما مذکورہ بالا نے ظاہر کی ہیں انہیں سے ایک بھی قابل اطمینان نہیں ہے۔ اگر ہم سرائزک نیوٹن کے قول کو مانیں تو تعجب ہوتا ہے کہ وہ بخارات جو دمدار ستارہ میں سے بسبب حرارت آفتاب کے پیدا ہو جاتے ہیں۔

اس قدر طول و طویل کیوں ہوتے ہیں اور اس قدر دور تک کیوں برابر روشن رہتے ہیں کیونکہ اگر وہ بخارات روشن ہوتے تو دیکھا جاسکتا۔

اگلے زمانہ کے حکماء و مدار ستاروں کو شہاب ثاقب خیال کرتے

تھے اور سمجھتے تھے کہ مدار ستارے کرہ زمین میں فاسفرسی بخارات سے

جو قابل اشتعال ہوتے ہیں پیدا ہوتے ہیں۔ لیکن اب ثابت ہو چکا ہے اور اس میں

کسی طرح کا شک نہیں ہے کہ مدار ستارے کرہ زمین سے بہت دور لاکھوں

کروڑوں میل کے فاصلہ تک چلے جاتے ہیں اور مثل اور سیاروں کے اپنا

دورہ ایک مدت کم و بیش میں کرتے رہتے ہیں اور وہ نظام شمسی میں داخل ہیں

لیکن وہ دوسرے سیاروں سے بہت باتوں میں مختلف ہیں۔ اول تو عام بار

کا مدار قریب قریب کرہ زمین کا ہوتا ہے اور وہ آسمان میں ایک مقام محدود کے

اندر گردش کرتے ہیں اور مدار طریقتہ الشمس کے اوپر اور ہر آٹھ درجہ کے

فاصلہ پر ہوتا ہے۔ لیکن مدار ستاروں کی مدار طریقتہ الشمس کو ہر طرف سے

قطع کرتے ہیں اور بعض صورتوں میں اوپر خط مستقیم کے طور پر ہوتے ہیں

راقم محب حسین

اور
زبان سنسکرت

لفظ سنسکرت کے لغوی معنی ملامت گفتگو کے ہیں۔ اور اس لفظ کو

سنسکرت اور سنسکرت دونوں طرح پر کہتے ہیں۔ سنسکرت زبان اب غورکھ

ہو یعنی ہند کے لوگ اسکو تحریر اور تقریر میں بہت ہی کم استعمال میں لاتی ہیں۔ لیکن سر ولیم جون صاحب نے اس زبان کی نسبت کہا ہے کہ یہ زبان یونانی زبان سے زیادہ تر لایم ہے یعنی بہ نسبت یونانی زبان کے اس میں الفاظ ثقیل بہت ہی کم ہیں اور لاطینی زبان سے زیادہ تر الفاظ میں مالا مال ہے یعنی بہ نسبت زبان لاطینی کے اس زبان میں الفاظ ہر شے کے واسطے کثرت سے ملتے ہیں۔ اور علاوہ ازیں سنسکرت ان دونوں زبانوں میں لاطینی اور یونانی کے بہت زیادہ شیریں اور فصیح ہے۔ ہند کے تمام مروج زبانیں جو نے الحال بولی جاتی ہیں سب کی سب تھوڑی اور بہت زبان سنسکرت سے ماخوذ ہیں۔ اور اگرچہ زبان سنسکرت کی تحصیل بہ نسبت زبان یونانی کے زیادہ مشکل ہے لیکن بوجہ اسکے کہ اسکی طرز اور اسکے اصول اس ہی طرح پر ہیں جیسے کہ ایک درسی زبان کے ہوتے ہیں اس واسطے کہ لوگ زبان یونانی یا لاطینی جانتے ہیں۔ اور انکو سنسکرت آسانی سے آتی ہے۔ افسوس ہے کہ آجکل اکثر نوید و پ کے لوگ اور خصوصاً انگلستان کے طالب علم جو غیر ملک اور اجنبی قوم کے آدمی ہیں اس زبان کی فصاحت اور بلاغت دیکھ کر اسکو دل و جان سے حاصل کر رہے اور اسکی تحصیل سے طرح طرح کے علمی فائدے اٹھاتے ہیں۔ اور ہم لوگ جو اس ملک کے قدیم باشندے ہیں اور جسے بزرگوں کی زبان اصلی یہ تھی وہ اپنی جہالت سے اسکو ترک کر دینے اور اپنی گہر کی دولت سے کوئی فائدہ نہ اٹھانے ہمارے نزدیک زبان سنسکرت کا ہند یوں کو تحصیل کرنا بھی ضروری ہے کیونکہ اول تو اذکی زبان اوس سے نکلی ہے۔ اور دوسرے تمام زبانوں

کا تحصیل کرنا اونکو آسان ہو جائیگا۔ علاوہ برین اسبہ زبان اردو جو تقریباً تمام ہند
مین مروج ہے انہی تخیل پر ہنرین پہونچی ہے۔ اور اسمین الفاظ علمی اور صنعتی بہت
کم ہین۔ اس دشواری کو وہی لوگ اچھی طرح سے جانتہ ہین۔ جنکو اردو زبان
مین ترجمہ کرنے کی ضرورت ہوتی ہے۔ پس زبان سنسکرت کو تحصیل کرنا۔ اور اس
سے علمی الفاظ زبان اردو مین لانا ایک مقدم کام ہے۔ جکا کرنا ہر ایک ضرور
ملک پر لازماًت سے ہے۔

راتم عج حین۔

اخلاق

بقیہ قانون سخن

(یعنی بات چیت کرنے کے قاعدے)

۹ جلسہ اور مجلس مین بھٹنے حاضرین ہوتے ہین اون سب کو بات
وچیت کرنے اور اپنی رائے ظاہر کرنے کا برابر حق ہوتا ہے پس اونکو
اس حق سے محروم رکھنا اور خود لگاتار باتوں کی چڑھی باندھنا ایک نہایت
بیجا بات ہے۔ اس سے صرف اونکی حق تلفی ہی ہنیں ہے بلکہ اس سے
ظاہر ہوتا ہے کہ حاضرین جلسہ مین کیکو گفتگو کرنے کی لیاقت ہنیں اور اسوہ
سے متنی اپنے آپ کو لائق اور مقرر خیال کر کے باتیں کرنا شرع کی مین
پس اس سے زیادہ اور کیا بد تمیزی ہے ایک شخص کا مہرہ جھائی لینے
مین بند کر دینا قابل معافی کی ہے مگر کیل بات کو کاٹنا اور اوسکے زبان
کو بات کہنے سے روکنا ہرگز قابل معافی ہنیں ہے۔ یہ بد تمیزی ہی تمام

بے تہذیبوں پر نایق ہے۔

۱۰ جو شخص تم سے بھیر بھیر کے بات چیت کر رہے یعنی کلام میں جلدی کرے اور سکو مدد دینا یا الفاظ میں پیش دستی کرنا نہیں چاہیے۔ اور دوسرے ایک لفظ یا بات کو زبان سے نکالا چاہتا ہے کہ اود ہر فوراً تم بول نہ پاؤ بلکہ صبر کرو۔ اور اسکو بات کہنے دو۔ یہ حرکت بد تیزی کی ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ تم بہت بڑی زبان دان اپنے آپ کو سمجھتے ہو۔ اور متکلم کو حقیر مانتے ہو۔ یہ مسلم ہے کہ ہر شخص اپنے آپ کو مقرر اور عمدہ گفتگو کرنے والا آدمی جانتا ہے گو وہ کیسا ہی اپنے آپ کو از روئے عجز و انکسار پیچیدان ظاہر کرے۔ پس جب تم بات و چیت میں اسکو الفاظ تباؤ گے اور کلام میں سبقت کرو گے تو ظاہر ہوگا کہ وہ کم استعداد آدمی ہے اور تم اسکی اصلاح کرتے ہو۔ اس واسطے یہ عادت نہایت بد نما اور لغوی اور اس سے سامع کی شونہی اور بد تہذیبی ظاہر ہوتی ہے۔

۱۱ جو لوگ دوسروں کی باتوں کو خواہ مخواہ سبے مرتفع اور جی محل چھوڑا تے ہیں اور ہر ایک بات میں مخالفت اور محبت کرنے لگتے ہیں وہ فی الحقیقت بڑے بد تہذیب ہوتے ہیں۔ اور انکی اس حرکت سے معلوم ہوتا ہے کہ انہوں نے عمدہ تربیت اور تعلیم نہیں پائی۔ اور عمل کو ان کی صحبت میں نہیں رہے ہیں۔ جن لوگوں کو منظور ہو کہ ہر جلسہ اور ہر صحبت میں تمام لوگ ان سے خروش اور راضی رہیں تو انکو چاہیے کہ

وہ ایسے کلمات سے پرہیز کریں جیسے کہ یہ میں " صاحب یہ بات درست
 نہیں ہے " "یہ بات سچ نہیں ہو سکتی ہے " بات یوں ہے جیسے کہ میں کہتا ہوں
 "یہ ضرور جھوٹ ہے " اسی طرح سے اور بھی بہت سے کلمات بد تہذیب ہیں
 جو آج کل ہمارے قوم میں بہت رائج ہو رہے ہیں اور خصوصاً بعض بعض نوجوان ہمارے
 ملک کے ان بد تمیزوں کو زیادہ ملزم ہیں۔ ان کلمات کو زبان پر لانے سے
 بہتر یہ ہے کہ تم ایک مرتبہ صاف صاف اونکو جھوٹا اور لغو کہو۔ کتنا تھا اور اشارۃ
 کیونکہ جھوٹا اور کاذب اس کے منہ پر کہنا صاف کہنے سے برا ہی۔ یہی طرح ہر ایک
 چھوٹی چھوٹی بات کی تکذیب کرنا آدمیت سے خارج ہے پس تمکو چاہیے کہ تم سب
 کو بطور قاعدہ کے خیال رکھو کہ چھوٹی چھوٹی سبے فائدہ باتوں میں بغیر کسی زیادہ
 ضرورت اور خوف نقصان کے لوگوں کی مخالفت اور تکذیب نہیں کرنا چاہیے کیونکہ
 اس بجائے مخالفت اور تکذیب سے تمہارے دوست ہاتھ سے جاتی رہیں گے اور کہیں بخش
 اور دشمن بھی اسکا نتیجہ ہوگا۔

۳۴ خود بخود بغیر پوچھنے کیونکہ نصیحت کرنا بھی خلاف تہذیب ہے اس سے معلوم
 ہوتا ہے کہ نصیحت کرنے والا شخص اپنے آپکو بہ نسبت دوسرے لوگوں کے زیادہ عقلمند
 اور ذہنی شعور خیال کرتا ہے۔ اور لوگوں کو اپنا علم اور واقفیت جتا رہا ہے اور انکے
 نا تجربہ کاری اور جہالت کو بتلاتا ہے اس قسم کی بے تکلفی کسی عام دوست اور ملاقاتی
 اور جان پہچان والے سے ہرگز نہیں کرنا چاہیے بعض وقت ایسی بے وقوفوں سے
 بھی پالا پڑتا ہے کہ وہ خود بول پونچھ بتلائے نصیحت کرنی لگتے ہیں اور اگر اونکی نصیحت کر

نہ مانو تو خطا ہو جاتے ہیں اور کہنے لگتے ہیں کہ یہ شخص تاہر مغرور ہو کر کی نصیحت
 نہیں مانتا ہی اور میری نصیحت کو دل سے سنے اور اس پر عمل کرنے کو حقیر جانتا ہی
 اب کوئی ایسے احمقوں سے یہ پوچھو کہ اول تو آپ خود بخود بلا استفسار نصیحت کرتے
 ہیں پہر اس پر طرہ یہ ہے کہ اپنی راسی کو اس قدر عمدہ اور درست سمجھتے ہیں کہ جتنا قبول کرنا
 ہر شخص کو ضرور ہے۔

۱۴۴ کوئی بات اس سے بڑھ کر بد بھنیر ہی کی نہیں ہے کہ ایک شخص تم سے باتیں
 کر رہی اور تم انکو دمان سے نہ سنو اور اچھی طرح سے اسکی طرف مخاطب نہ ہو۔
 اگرچہ یہ بات تم لوگوں میں اکثر پائے گئے مگر انکو اس خلاف تہذیب حرکت سے
 اجتناب کرنا چاہیے۔ بعض نامرتب یافتہ لوگوں میں یہ عادت ہوتی ہے کہ جب
 کوئی ان سے باتیں کرتا ہے تو اس کے طرف مخاطب ہونی کی اور اس کے باتیں
 دمان سے سننے کی بعض میں وہ کہیں مکان کی جیت کو دیکھ کر لگتے ہیں او
 کہیں کمرے میں جو تقویٰ ٹنگی ہو تو یہی اون پر نظر ڈالتے ہیں اور کہیں کھڑکیوں سے
 جھانکتے ہیں اور کہیں اپنے کئے اور بلی سے کہتے ہیں اور یا اپنی کپڑی کی بخر
 سے شغل کرتے ہیں اور اپنی بید یا چٹری کو حرکت دینے لگتے ہیں اور یا ناخون
 کو تراشنے لگتے ہیں اس حرکت سے زیادہ اور کسی بات سے چھوڑ رہن اور تلون
 طبعہ ظاہر نہیں ہوتا ہی اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مستحکم کی باتوں کو تم سنا نہیں
 چاہتے اور اس حرکت سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے کہ تم مستحکم کے کلام کو اس لایق نہیں سمجھتے
 ہو کہ اسکے سننے میں دمان لگاؤ۔ اب ذرا اپنی دلیں تم غور کرو اور انصاف سے
 کہو کہ اگر کوئی شخص تماری ساتھ ہی برتاؤ کر رہی تو تم کو ناگوار ہو گا یا نہیں۔

اس واسطے تم کو چاہیے کہ تم اس خراب عادت سے پرہیز کرو اگرچہ یہ بات آجکل کے بعض مہذبوں میں سنہیں دیکھو اور اپنے مشکل کے کلام کو دبان لگا کر سنو۔

(۱۴) اس سے بڑھ کر کوئی بات نادانی کی بہین ہے کہ لوگوں سے بی فائدہ اپنا حال بیان کر سنے لگنا اس قسم کا آدمی صرف ایک دزدان کی خوشی کے خاطر جو اس کو ایسے فضول گفتگو سے حاصل ہوتی ہے بہت بے موقع باتیں کہہ گذرتا ہے اور ان باتوں سے اپنی دوستوں کی دوستی سے نا تہہ دہوتا ہے اور ایک قسم کا نقصان اٹھاتا ہے چونکہ ایسی فضول گفتگو سے ضرور کمیو رنج پہونچتا ہے اس واسطے یہ حرکت ہرگز نہین کرنا چاہیے۔

(۱۵) ترش روی اور سخت گوئی ایک بہت بڑی بات تلامذہ اخلاق سے مثلاً اگر کوئی شخص تم سے کہے کہ "فلان صاحب نے آپ کو بہت بہت سلام کہا ہے" تو اس کی جواب میں کہنا کہ ہم ان کو نہین جانتے ہم سے سلام علیک سے کیا غرض" ایک بڑی کج خلقی کی بات ہے یا یہ کہ اگر کوئی تم سے کہے کہ "فلان صاحب نے آپ کو پوچھا ہے" تو اس کے جواب میں یہ کہہ دینا کہ اگر ایسی ہی ان کو مزاج پر سی مطلوب تھے تو خود ان کو نہین دیکھ جاتے "کتنے بد تمیزی کی بات ہے اس قسم کے کلام فی الواقع دل کو رنج پہونچاتے ہیں۔ ایسے شخص پر لوگ ہستون اور اس کو عجیب مزاج کا آدمی بتلاتے ہیں لیکن آخر الامر اس قسم کے

آدمی سے سب نفرت کرنے لگتے ہیں -

(۱۶) جس صحبت اور جلسہ میں تم ہو اسکے موافق اور حسب موقع بات چیت کرنا چاہیئے بزرگ اور خورد اور حکیم و مولوی اور حاکم و محکم کے ساتھ ایک ہی طرز سے گفتگو نہ کرنا چاہیئے تمکو تجربہ اور تیز کی قوت سے خود معلوم ہو جائیگا کہ کس طرح بڑوں کے ساتھ ادب سے اور چھوٹوں کے ساتھ خوش مزاجی سے باتیں کرتے ہیں -

(۱۷) عورتوں کے ساتھ باتیں کرنے میں اسباب کا لحاظ ضرور ہے کہ جہاں تک ممکن ہو باتیں نرم اور پندیدہ ہوں - اصطلاحات منطقی کے نام سے عورتیں گہرا رتے ہیں ایسے الفاظ مثل دلائل اور برہانین اور ہیولا اور صورت کے سننے سے ڈر فرمیں عورتیں کو بخوبی صاف اور سیدھی تقریر میں ایک بات سمجھا سکتے ہیں اور امکا ثبوت انکے دل پر ایک عام اور سلیس کلمہ سے زیادہ ترہوتا ہے بہ نسبت اسکے کہ قواعد منطق کا استعمال کیا جائے -

(۱۸) گفتگو میں اسباب کا زیادہ خیال رہے کہ کوئی ایسی بات نہ کرنے کی جائے یا ایسا کلمہ زبان پر نہ لایا جائے جس سے کسی جہا کو جو اس وقت موجود ہوں کس طرح کا رنج پہونچے یا اونکو کسی موقع اور حادثہ کی یاد اسے جو اُنپر گذرا ہو - باقی آئندہ

راقم محب حسین

بقیہ مقالہ

شرح حال الگوریان باشوکت و شان

غایت تکبر را هرگز دیده‌ای که با نهایت ذل در شخص واحد سے جمع شود اینک نظر کن
در سفلہ گان متعالم و دنی النفسان متفلسف و الگوریان بتصلف تا آنکہ بر نو منکشف گردد
کہ این ہم ممکن بوده است و می شود کہ اخلاق متضادہ و اوصاف متباینہ در الواح نفوس
مجمع شود۔ یعنی در نفوس اونیہ و اجتناب۔ اگر درین امر غور کنی خواهی را انت کہ فطرت
و طینت و نیہ نادرست را هرگز ممکن نیست کہ تربیت و تادیب با صلاح آورد۔ سبحان اللہ
ایا اخلاق طبیعیہ تغیر میابد۔ چگونہ می شود کہ سجایای متوارثہ و منش و خو با نیکہ و بد
(ترسیون) حاصل شدہ باشد پس و کوشش معلم و مربی زائل گردد۔ مدارس و کتب
عقول سلیمہ را کیکہ را دانش و پیش می آموزد و نفوس شریفہ ذکیہ را با داب حسہ و اخلاق
فاصلہ مترین می سازد آثار کاکت را از عقل سخیفہ و نائت را از نفوس خسیسہ سترگون
میتواند۔ بوزینہ از تربیت انسان می شود۔ محال است۔ اگر تغیر صورت بتدبیر
میشد البتہ تبدیل سیرت انزال و لیہا جایز بود۔ علم و تربیت عقول و نفوس
را مانند غذاست۔ غذا نیکہ صحیح المزاج را باعث توانائی و قوت است همان غذا موجب
از دیو و مرض بیمار است۔ دنی النفس سخیف العقل چون بمدرسہ دے در آید و پادشاه
دائرہ تعلیم و تعلم نہد فکر آن ہمہ نیست کہ مندرجات علوم را بروفق مقاصد و نیہ
خود نماید و خیالات مجربہ خویش را در لباس مطالب علیہ بعالم جانور و بدو شب و روز

بقیه مقاله شرح حال الهمدیا با شوکت

درین اندیشه خواهد بود که فنون کتب را چنان آلت استحصال شهوات خسیسه و وسیله
 اکساب اغراض دنییه سازد - اسباب و آلات و وسائل چه علم بوده باشد و چه غیر
 همه از برای استحصال خواهشهاست و چون طبیعت شر باشد بغیر از شر چه خواهش
 خواهد نمود - فتنه علت ضد دیگر چگونه خواهند شد - فاقده شیعیان معطلی آن می شود
 - پس اگر طبیعت شر باشد و خواهش شر و اسباب مساعد غیر از چه حیث از صاحب
 آن طبیعت سرزند - و شر سیکه ازین گونه شخصی سرزند چرا باید که مثل شر شر النفس
 نادانی باشد که هیچگونه وسیله از برای ابرار مقاصد خسیسه خود ندارد - الله الله
 اثر علت قویه چنان مساوی اثر علت ضعیفه می شود - تنگی دایره خبانت عوام بر
 کج اندیش و ضیق تبال ضلالت آن نیست مگر از عدم وسائل و فقدان آلات -
 خائیکه توانین و قواعد اتم و ملل را ندانند و سبیل اختلاها و تزییر بارانشناسد و
 بطریق جعل و اختراع و تبدیل و تحریف و منصف و اضافه و جمع و پنج پی نبوده باشد و
 آن چه خواهد بود - گمراهیکه اگر در طریق آن قدمی و جرعه شود و خود عاجز باشد تبدیل
 افکار دیگران را چنان خواهد نمود - و بالجمله اگر کسی بد طبیعت است و خفیف العقل
 و خفیف العقل بد طبیعت را تعلیم و تربیت سودمند بد بلکه باعث از یاد شرارت و فساد آن خواهد شد
 - میدانم که هم در ثبوت مقدمه اولی شک داری و هم در تحقیق مقدمه ثانیه
 لهذا هر دو را عبارات واضحه بیان میکنم و بر این تعلیم و طبیعت اقامه مینمایم
 گوش داشته باش و بخوبی تأمل مکن که مطلب بسیار دقیق است - اگر قوس
 و یا امتی دیده شود که در تحت اداره واحدی میباشد و جمیع طبقات آن چون

اعضا مختلفه شخص واحد در معاونت و معاضدت یکدیگر است در روح حیات و قوه محرکه
مجموع اصناف آن یکسیت و آمو و نمود و آخذ و مطلق و واضع و رافع از خود و میباشد
و مسالک حرکات افراد آن مانند اصناف اقطار دایره واحد بیک نقطه که سعاد
کل باشد منتهی می شود و از محیط قوتیت خارج نیکرود و چون دو شخصیکه هر یک یکسیت
از محیط دایره حرکت کند آحاد او در خود همیشهای خود با در عین مخالفت جویا
مؤلفند و در عین تبعاع خواهان تقار بند و اصناف او در عین تدافع آرا در
تجاوز بند چنانچه دو متساوی القوه یک در حالت مجاذبه هر یک یک طرف از رسن
گرفته در عین تدافع جذب دیگر می رسد در تجاوز بست البته از طرف هر عاقلی بر توافق
افکار و نیات طبقات آن قوم و یا آن امت و تناسب عاسات مصنوعیه و مفکرات
نفسانیه اصناف آن حکم خواهد شد و بیچکس در تلاطم رغبتها و نفرتها
افراد آن قوم شک نخواهد کرد چونکه افعال و اعمال افراد آن کیفیت
معاشرات و طرز اجتماعات و وضع زلیست و نوع معیشت و نوع اداره ایشان یکی
معلولهای افکار عقلیه و عاسات مصنوعیه و صفات نفسانیه ایشان می باشد
و اگر تلاطم و تناسب در علل نبوده باشد هرگز توافق در میان معلولات آنها واقع نمی شود
و تناسب در افکار و صفات آنوقت حاصل می شود که مقوم و معتدل بوده باشد
زیرا آنکه صفات رفیله و اخلاق فاسده و افکار سخیفه را اگر چه با یکدیگر توافق
اسمی بهم بوده باشد و لکن فی الواقع در میان آنها تضاد تام و تبائن کامل است
چونکه با هیئت هر فردی از افراد آنها مقتضی عدم توافق است با فرد دیگر هر

بقیہ مقالہ شرح حال الہوریہ بکشت و شفا

از یک صنف بوده باشد و یا از دو صنف و جهت توجه ہر یکے مخالف جهت دیگر است مثل متدبرین
ایکے بر روی خط مستقیم یکی مشرقاً و دیگرے مغرباً حرکت کند از نیست کہ ہرگز توافق و مرا
در میانہ جمعیت و حسود با و بخیلہا و طاعما و متکبران و غائبانہا واقع نمی شود۔ پس افکار متعادلہ
وصفات مقومہ ہمان افکار و ہمان صفات است کہ باعث توافق و تلائم باشد و جهت
توجہ آنہا نقطہ سعادت ہمہ بودہ باشد۔ و این گونه صفات را انسانہا اخلاق فاضلہ
نامیدہ اند و این چنین افکار را افکار عالیہ۔ بنا برین ہر وقتیکہ در تلائم افکار و توافق
صفات آنقوم و ہمنی حاصل شود البتہ در وحدت ادارہ و تقاضہ بطقات و روح الحیات
ایشان خلل بظہور نخواہد رسید و جہات حرکات افراد مختلف خواہد شد و در میانہ امر
و نامرد و آخذ و فطی و واضع و رافع تنافر روی خواہد داد۔ و چون تدبیر کا درنتہ رفتہ
تلائم افکار بہ تباؤن مبدل شود و توافق صفات بتضاد متحول گردید یعنی صفات ذمیہ اخلاق
رذیلہ و افکار رذیلہ و خیالات باطلہ غلبہ نماید و اخلاق فاضلہ و افکار مستقیمہ نائل شود
و کج اندیشی و خیالات معوجہ و حسد و کج و بغض و ضغینہ و منافقتی و دریا و دروغ گوئی
و شہوت پرستی و خود ستائی و تکبر بجا و عجب بے معنی و کابلی و برہوت خواری و جنابت
شعاری و تدلیس و تزویر و حاققت و بلاؤت و بلاہمت و حرص و طمع و شہرہ
و سفہگی و ذالکت و لؤم و بے غیرتی و قلت ناموس و خمد و غرضی و نمامی و
غمازی و بہتان زنی و افتراء و غیبت و قہامی و تقدسی و ظلم و جور و حق ناشناسی
و آہانت و فسوت و غفلت و جہانت و ذلکت نفس و طیش و وقاحت و جہالت

بقیہ مقالہ شرح حال اہوریان باشوکت و شائ

دستے تدریری و دستے دفاعی و ماطلہ و خلف و عدہ و کسالت و گران جانی و دہون بہمی و قتل و تبصص کلبی و اغواء و اضلال و اغراء فاش گرد و بلا شک بقا ضد و مفقود و روح الحیات و قوہ محرکہ و وحدانیہ معدوم و بہت حرکت ہر فردے از افراد ان قوم مخالف بہت حرکت و دیگری نخواہد شد چونکہ زوال علت لامحالہ مستلزم زوال معلول است۔ و بسبب تنافی ارادہ و تخلاف سبایا و تغایر اہدیہ نفوس و تبعاعد طبایع و تضارب آراء و تعارض افکار و تضاد صفات و تبعاض قلوب و تضاد طبقات و اتحاد آن مردم را در آن ہنگام حاصل میشود اجتماع وائتلافیکہ قوام نوع بشر و مایہ زلیست و موجب بقا راست از برای این جماعت متعلق بود مگر بسبب قاصر خارجی و قاهر اجنبی و حیات و بود آن کہ خردان فاسد الاخلاق و تباہ کاران دشمن جان خود ہا ممکن نباشد مگر در تحت ادا و دیگرے۔ اینست حکمت تبدیل ادرات در عالم وجود۔ این چنین اشخاصیکہ گنج نہ بودہ باشند حال آہنہا با نفوس و عقول دیگران چون حال و با و طاعون و جذام و دیگر امراض ساریہ است با ابدان پس اگر بمملکتی روئد کہ مزاج نفوس و عقول آن مستعد بودہ باشد جزا از خیر علت تائید فساد عمومی شدہ در زمان قلیل بدان مملکت آن کنند کہ با خود ہا کردہ بودند خصوصاً اگر در مرکز کہ محل اجتماع خلق است جاگیر نہ چنانچہ شأن امراض ساریہ است و اگر نفوس و عقول را مستعدا ہی نباشد لامحالہ تخم فساد را کاشتہ موجب سودا دارہ و وہن در اعمال خواہند شد و این مضمون مقالہ بالمرہ نے اثر نخواہد بود پس ہر کسے را واجب است کہ باین گونه مردم آن معا

بقیه مقاله شرح حال اهوریان یا شوکت شناس

که با مجذوبین میکند خطاب بعقل است اشتباه کن - این مقدمه فلسفیه فراموش نشود
 تا آنکه مقدمه دیگر پرابهان کنم پس از آن استنتاج نتیجه نمایم - استقامت افکار اتم
 و اعتدال اخلاق ایشان نه از جمله اموریست که در آنها حاصل شود بلکه اگر چندین
 قرن تعلیم و تربیت در آستانه مستمر بماند و لطفاً بعد بطن در تقویم افکار و تعدیل اخلاق
 سعی کردشش شود البته ممکن است که در آن هنگام شناسایی در آن اتمت یافت شوند
 که با استقامت و اعتدال موصوف گردند - افکار مستقیمه و نیالات مالیه و دیگران را
 یا در گرفتن شخصی مرعوب آن نمی شود که خود او صاحب افکار مالیه شود بلکه اگر کسی خود
 صاحب افکار عالیه نبوده باشد کینه افکار دیگران را نخواهد فهمید و بهر وارد و مستلقات
 آنها پی نخواهد برد و روابط و مناسبات آن افکار بهر دو پوشیده خواهد ماند و بهر توجیه
 لوازم آنها از ملزومات و ملزومات آنها از لوازم قادر نخواهد شد - کور مادر زاده
 از شنیدن کیفیات الوان ضاهیات آنها را نخواهد فهمید و نه بهر لوازم و خواص آنها
 حکم تواند کرد و بدینستن اخلاق فاضله آنها حسد آنها و اخلاق رذیله و مضار آنها که ظاهر نفس
 و همتب الاخلاق نمی شود - محض شناختن مرض و دانستن دوار آن موجب رفع مرض و
 حصول صحت نخواهد شد - دانستن مضار و امض منافع حکایات باعث نفرت صفا و صفا
 از آن و رغبت بدین نمیتواند شد - اگر علم سبب تغییر میوئل و حالت نفسانی می شد و یا آنکه
 خارجیه و نتائج ظاهره آنها را منع میکرد و میباید کسی به رفعت عزیزان محزون نشود و اگر محزون شود
 آه و زاری ننماید چون که هر کسی معاصرت کفوت شده بنگردد و حزین آه و زاری نگردد و تقوی و بیافانها

بقیه مقاله شرح حال الگوریان باشکشت شایان

سخته چون طعامی را قبول نکند علم بمنفعت مانع از قوی نمی شود. اگر اخلاق با علم نیکو می باشد
میبایست که یک الگوری هم در عالم انسان بشود. و بالجمله هر کس از خواندن کتب
سیاست و معاشرت سیاستین و عقلاء (بشارک) نمی شود. چنانچه می شود بحیث
وضع دماغ نبوسد و دیگر است. تغییر وضع دماغها قرون متعده می خواهد با تعلیم
و تربیت مستمر. شجاع از شنیدن قصص مجنبا رجبوند نمی گردد بلکه ثبات و اقدام
افزون می شود. خائن از اجتماع فضائل امانت امین نخواهد شد. و زود
بشناخت سرقه را نمیدانند و حیانت کاران فاعلم احتلاکس و تزویر و رشوت و
راستبندیه آموخته میدانند و شنیده اند و لکن آن افعال نفسیه که از ملاحظه این امور
ارباب نفوس مطهره را حاصل می شود ایشان را حاصل نمی شود چونکه بدون نفس
بدین کیفیت که از ملاحظه امثال این امور متفعل شود بجز از توارث بهنج و دیگر صورت پیر
— و قبح را هرگز افعال نفسیه عبارت از حیا است و رازتکاب امور شایعه و نسبت به
اگر چه کتابها و فضائل تحصیل حیا خوانده باشد. این مطلب بسیار دقیق است
و تو بسیار غنی لهذا ثانیاً بیان میکنم شاید بعضی — افکار مستقیمه و اخلاق معتدله آثار قوی است
جسمانی که مانند قوای بذرها و تخمها در کون محال معینه و مواضع مخصوصه کالبد آنها
هناده شده است و آن قوای جسمانی و محال آنها اندک اندک بسبب تعلیم و تربیت سز
باز دیاد و افزونی مینهند و نمونیمای چنانچه بذرها و قوای آنها بسبب زراعت و رماست قوای
فلاحیت با موافقت هوا و زمین کم کم افزونی می پذیرد — و لکن نیست که آن قوای محال آنها

بقیه مقاله شرح حال اگوری با شوکت و...

جماعت بدرجه اغبیا و اشتر اجنس فرانس توانند رسید چگونه میسرند بالقص دراصل
سرشت - کور را در بین چه فائده میدهد - حیوان گوشت خوار از گوشت چگونه صبر کند -
بلکه باید دانست که اخفا و مقدوفان انسانیت و اولاد و حشیان چون تعلم یا بند صوت
شتر و فها و خود را را تغییر داده و اثره آن را وسیع خواهند نمود و اثر کمی که بواسطه تعلیم
و تربیت در اصل قوای ایشان حاصل می شود و زکون مانده در نسل آنها بطناً بعد الطین
اگر سلسله تربیت و تعلیم منقطع نگردد و ظاهر خواهد گردید مثل آنکه بعضی از هیأت و اخلاق
و شامات و امراض اجداد در اخفا و ظهور و بروز نموده و در اولاد که آله ایصال و مخرج است
در کون میانند - شتر و فها و یک بر تربیت و تعلیم آنها مترتب می شود با آن اثر خیر
آنچنان است که زرع آتش گرفته بسوزد و زمین را بجهت زراعت آینده قوتی
حاصل شود - چون کیفیت نمو قوای را دانسته باید بدانی که انحطاط آنها نیز بسبیل
تمیج است - دلیل همان دلیل است و مثال همان مثال - این مقدمه را هم
چون مقدمه اولی و خطا داشته باش و در هر دو تأمل نما و غور کن تا آنکه قادر گردی
بر تطبیق کلیات بر جزئیات و توانا شوی بر استنتاج نتایج - البته بعد از این بر این
فلسفیه و ادلیه طبیعی و تجربی فهمیدی که در روی زمین قومی یافت نمی شود که در کم خور
و فساد اخلاق بپایه اگوریان رسیده باشند چونکه این گروه بسبب تباهی سجا یا و
سخت و عقل و قلقت دانش آنچنان سلسله انتظام و رشته هدایت اجتماعیه را گسیخته
که خود با بقا سرپناه بردند و در پیش قاهر سر نیز بر زمین نهاده استغاثه نمودند که
از شتر یکدیگر محفوظ مانده باشند و بسلاست برند و خانه خود را با بلای منازعه و بلا جبر و...

بدگیر و انگذشته بهتری و ساسی و کناسی راضی شدند. و ایشان را آینه
عقل نشد که از برائے استحصال این رُتب شریفه معااهده نامه بگیرند. ایند پس از تسلیم
و قبول و داد و گرفت ازین مراتب سنیّه هم محروم شدند و حق این بود که محروم شوند
چونکه ایشان را این قدر هم قابلیت نیست. اکنون تو خود اندازه کن که از چند قدر
جراثیم قوامی عقلیه و نفسیه ایشان بغایت سرعت روحی باخطاط نهاده است.
و میزان حرکت بسوی اسفل را فراموش مکن. قاعده کلیه عطالت (ساکن متحرک
نمی شود و متحرک ساکن نمی شود مگر بسوی) را از دست ده. کمان مکن که نهایت
حرکت اگوریان نقطه توحش و تبر خواهد بود و پس از رسیدن بدان نقطه چون
سائر جنگلیان نخواهند شد. آب را که هر قدر مشتعل و گنده شود بپایه آب
جاری که بر قاذورات و جیفه ها و ذبا لها می گندد نخواهد رسید. آیا بتلی بجز ام
و آشک اولادش چون اولاد سالم المزاج است. آیا زمینها نیکه بسبب سوز
تقریف شوره زار شده است در صلاحیت زراعت مانند اراضی صالحه مرده است.
سوء دایره فساد و شرارت و خجالت جنگلیان چه قدر خواهد بود. جنگلی مکر و جمل و قزو
و تدلیس و ریاکاری و منافق از کجا میداند. عقل وحشی اگر چه بخت است و لکن از مرتبه
جهل بسیط بیرون نرفته است. جهل مرکب را که با جهل بسیط برابر دانسته. پس اگر
اگوریان بدرسم روند با این طینت و جبلت و با این عقل و ادراک بغیر از طریق
جمع رذائل و طرح فضائل و تفریق کلمات و کسر ناموس انسانیت چه خواهند نمود
و فطرت لیمه خسیسه ایشان را بجز از شُبل برانداختن و با جمال نمودن خریشان بخت

بقیہ مقالہ شیخ حال اگہوریاں باشوکت ویشا

پیر کا مکان بچہ دعوت خواہد کرو۔ فطر کرن برافعال و اعمال و حرکات و سکنات ایشان
مدر را پیشم مشاہدہ کنی۔ لیٹان را شہنبدہ بودی و لکن ندیدہ بودی۔ چشم را
لیٹان خالص غیر مشوب را ببینی۔ اگہوریاں بعد از تعلیم
فہم الحال باد قوی لہجہ کبریا ایشان را چنان میگردد
آگاہ گاہے بسبب تشنگی کہ لازم
المنجی... اند۔

این اگوریان را چون کسی نظر کند ابتدا چنان گمان میکنند که اینها مانند اخلاق رومیان
 دیگران ملکاتیت بسیطه و آبی چون تجلیل کیماوسی اخلاقی میگردمی اندک
 ایشان را که بسیط خیال میکرد مرکب است از اخلاق
 بحسب ظاهر بسیط بنظر میآید چون تحمل
 نگیرد و خود پسندی و خرد و ادا
 و اظهار خا

عجیب آن آواز بیهمه گوشه پیا رسید تو چگونگی نشنیدی - بشرف نفس و ملتو هست مسلمانان
 سابق سوگند است که اگر درین آواز غور نکنی و در مقصد صاحب آواز تأمل ننمایی اسم
 تو را هم مانند سادومی بچه در دفتر اگوریان خواهیم نوشت - جهت حرکت اگوریان
 و مقصد ایشان از اول معلوم بود ولی بزبان نمیآوردند بلکه بجهت اعجاز ساده لوحان
 و اخوای احمقان عکس مقصود را همیشه ذکر میکردند و از برای اشتباه کار
 دپرده پوشی در مجبها و مجبها مقاله با القا میکردند تا آنکه درین روزها (ناستوده
 مرک خان) صبر نموده خیرخواهی را تفسیر کرد و مقصد حقیقی هم قطاران خود تصریح نمود
 دپرده از روی کار برداشت و محل معنی نمود - حقیقه حقیقه تهمان یا دگار که کیونانیان
 اندیهای (دیو جان) ساخته بودند باید از برای همین خیرخواه نیز ساخته شود - چرخ
 دار و سگ از برای استحصال استخوان قملق میکند و دمی حرکت میدهد و سر بر پای
 معطی نهاده چه خودی باشد چه بیگانه بجهت اظهار خلوص نیت آوازها در میدهد - انسان
 از سگ هم کمتر است لاجل و لا - انسان را چنان میزید که در قملق و خضوع هزار
 مرحله برسگها پیشی گیرد و اگر دم ندارد در شیش هم کم از آن نیست (ناستوده مرک خان)
 همین نکته را فیه از آن بود که آواز بر آورد و ریشته حرکت داد و نا نهانی خورده
 را حلال کرد - خدا کند که این شکر سبب من در نعمت گردد - چه تعجب کنم چه تعجب کنم
 - تعجب عبارت است از کیفیتی که در حالت ادراک امور غریبه انسان را حاصل میشود -
 و چون اگوریان از برای شکم پرستی بدین راه قدم زده اند و میزنند و خواهند زد
 دیگر چه غرابت و چه تعجب - بلای آنچه جای تعجب است نیست که دیگران افعال اگوریان

فهمیده توجیه و تأویل مینماید با وجود آنکه معاصد و نیت ایشان از سخافت و رکاکت آثارشان آشکارتر است - جمیع مرد مهیا هزار ساله و دویست هزار ساله و هشتاد و پنج ساله استخوانهای پوسیده قرون خالی درین روزها سر از قبرها و دخنها برآورده با آوازها بسیارند ندای الحیات الحیات البعث البعث النشور النشور میزنند اما الگوریان خیرخواه بقوت تمام الموت الموت الهلاک الهلاک الفنی الفنی آواز مینمایند - بر حال قومی که خیرخواه آن الگو نیست باید گریست - بیچاره مرد مهیا نیکی در طلب کند قبول و تنگنای گورها برهنه و عریان و گرسنه و عطشان از نزد آگاهی اندوهناک از دست دادن خود را بیکدیگر و منکران لرزان و ترسانند و آرزو ساز و سامانی ندارند و گریه میکنند و تذکار زندگان را کافی ایشان را بر آتش حسرت نشانده است و زنده ها حقوق آنها را بهمانها غضب نموده ایشان را بدترین صورتهای وقیح ترین و نهی از بسط داده اند و حق را رانده است و بغیر از خاک یکدیگر تا بهم شک شور مرده آمیخته شده چیز دیگری ندارد پس خوردن آنها نامراده است گاه گاهی با امید رجعت و باز جابجایی و دعا خود را راست می بینند و تشبه این مذاهبای ایسم را بتذکار حشر و نشر قومی نشان میدهند ممکن است که این آمال اجساد ایشان را حفظ و از تلاشی و تفرق باز دارد و حتی شود که این آرزوها این بیچاره مرده گان را برین دارد که خیالات خود را را است داده در معدوم سال اسباب نجات برآیند و جایز است چون این فریبها در ایشان نفوذ بگیرد یا یکدیگر مغایرت نموده و مشورت کرده بهیئت مجموع اگر چه در نهایت ضعف و ناتوانی بوده باشند بعضی از حقوق خود را از زندگان

طلب نمایند و البته اگر زنده با هیئت محمود ^{منو} را به بینند ایشان را با لمره محمود ^{منو} - اهوریا نه تنها قطع رجاء بحث و تشویر مرد هم را نموده اقامه بر مان برستحاله ^{منو} آن مینمایند بلکه جمیع بیماران و ضعیف الجثه با دنا توانان را دعوت برگ میکنند و برستحان موت و لیلها می قطع میاورند و چنان میان میکنند که راه نجات این گونه مردم بغیر از مرگ نیست و تداعات کردن راسته قائده می شمارند - با وجود این خیر خواهند خیر خواهند - راست باید گفت این یکی را خوب فهمیده اند زنده گی بسیار درد سردارد - زنده گی را بهیستی باید بس عالی و عقلی باید بسیار بزرگ و تجلیدی فوق الغایه و دلی چون سنگ غار و قوت اعلی بسیار محکم و عزیزی در نهایت ثبات - محنت خفیف العقل را این گونه صفات ^{منو} گونه حاصل می شود - اصل طبیعت آن مضاد این صفات است - ای ضعیف جمان و تحیفان و ای بیماران همگی برگ تن در دهید - بر مان (ناستوده مرگ خان) بسیار قویست من هم قبول نمودم - اگر بر مان ایشان باطل هم باشد باز همگی لباس حیات را از خود یاد برکنید - محض از برای خاطر (ناستوده مرگ خان) و یاران ایشان ازین زنده گی درگذرید - چون اگر شما این کار را نکنید ایشان را ضرر و زیان بسیار خواهد شد و آبرو و مزه و اجر این جان فشانها محروم میگردد - اگر شما را تنگی قبر و وضع بود و باش آنجا از مرگ منع میکند (ناستوده مرگ خان) نیز بر اے شما راه بسیار خوبی نشان میدهد و نتایج روش و کنش اموات سابقین چون اهل قدیم فلسطین و باشندگان بارینه اسطر را بطریق واضح بیان میکنند تا آنکه دستور العملی

بوده باشد از براسه شاد و مقابر دیگر سبب تاخیر حسیست - اینک (یوم شو
 بر دیوار (لثامت کده) نشسته هر وقت هر وقت بخیرانی و تباہی و ویرانی و واک
 و اضحلال و فنی و موت نداده میدهد - نه بیحیائی این گروه راحه است و نه بیعقلی و
 نه اورا کی این جماعت را اندازه است - این روش اهل فلسطین و این کنش
 اسطخریان که می بینی بقایای حیات قدیم و آثار زنده گانی دیرینه است نه آنکه سپس
 مردن این مسلک را آتخاذ و نمودند - (دویش) و (مانگ) چرا مانند ایشان نمی شوند
 البته نمیشوند چون هیچ وقت زنده نه بوده اند - زنده گیت که هم قوم را بسوی کتا
 بر میا نگیزاند - زنده گیت که مردم را بر تمام علوم و صنایع و تجارت و دعوت
 اگر قومی مرده را روشی و کشتی و دانشی و پیش از پیش نه بوده باشد ممکن نیست که بفلسف
 روح الحیات و در استکامی و در امور حاصل شود - چونکه دشواری است بحال سباب
 چون دشواری است بحال سباب حیات است اگر آتخنان بهت داشته باشد چرا زنده
 (تجیع بلا مزج در هر حال است) بلی اگر پیش از مردن اسباب رستگاری را
 بوده باشد می شود که زمانهای دراز پس از موت باقی بماند - باصل کلام برگرد
 و قیج اهوری بحجت الکتاب غایات خود که شکم پر کردن باشد عجیبه مغالطه می کنند و این
 مثالها می آورد - اگر کسی ملاحظه کند که اهل اسطخر و فلسطین در زمان حیات خود
 بودند آیا می توانند که اکنون اسم آنها را در میان انم ذکر کند و بگوید که الان آنها
 چوینند و اهل فلسطین چنانند - بنا بر آمی این وقیج البته اکنون دارای بزر
 بمیشدی جی باتنی والا و اولاد آن مینازد - و سلیمان بروشئل و سلاله او فرست

